

قال الصادق عليه السلام: ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة
«من لا يحضره الفقيه»

بحتى عميق پیرامون

مسأله خمس

مأخوذ
از کتاب و سنت

نوشتته:

میدر علی قلمداران قمی
(۱۳۶۸ - ۱۳۹۳ شمسی)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴	((الف)).....
۴	مقدمه.....
۴	بسم العليم الحكيم.....
۱۱۹	اختصاصات رسول الله.....
۱۸۷	اما خمس ارباح مكاسب بر فرض صحت اخبار.....
۱۸۷	مخصوص امام است.....
۱۹۹	- (اشکالاتی که بر این حدیث عجیب وارد است).....
۲۱۵	نتیجه گیری.....
۲۱۶	- (احادیث پنجگانه دیگر خمس بر ارباح مكاسب) -.....
۲۲۶	معرفی روای خمس ارباح مكاسب: احمد بن هلال از کتب ارباب رجال.....
۲۳۶	- (نتیجه آنچه گذشت) -.....
۲۴۱	احادیث تحلیل علیهم السلام خمس را به شیعیان.....
۲۴۳	اخبار بخشش از فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> به شیعیان.....
۲۴۴	اخبار بخشش از حضرت باقر شیعیان.....
۲۴۶	احادیث بخشش از ناحیه حضرت صادق <small>علیه السلام</small> خمس را به شیعیان.....
۲۵۳	اخبار بخشش از ناحیه حضرت ابی جعفر محمد بن علی النقی <small>علیه السلام</small>
۲۵۴	اخبار بخشش از ناحیه حضرت صاحب الامر <small>علیه السلام</small>
۲۵۴	در اخبار تحلیل با این همه تأکید ممکن است چند اشکال شود:.....
۲۵۸	مستمسکی علی و ادعائی بدون دلیل.....
۲۶۱	اینک ضعف این استدلال.....

۲۶۵	اما دليل نقلی
۲۷۱	بررسی به اسناد این احادیث
۲۷۳	اما مضمون حدیث
۲۷۶	سند حدیث سوم
۲۷۹	اموالی که مردم به ائمه علیهم السلام می پرداختند
۲۸۳	تحقیق در خمس آل محمد <small>علیهم السلام</small>
۲۸۶	در مصرف خمس و سهم امام <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت
۲۹۰	مصرف سهم امام <small>علیه السلام</small>
۲۹۳	ختم کلام در این مقاله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

((الف))

مقدمه

بِسْمِ الْعَلِیْمِ الْحَكِیْمِ

﴿ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ﴾ [النساء: ۲۸۲]

از موجودات کره ارض که بجماد و نبات و حیوان تقسیم می‌شود، تنها انسان است که بداشتن عقل و هوش و تمیز خاص اختصاص یافته است و همین مزیت است که او را یکه تاز میدان تسلط بر طبیعت و ذخائر آن قرار داده، چنانکه اکثر کائنات بسیط زمین را در چنبر اطاعت و استقلال خویش در آورده یا در می‌آورد. آری اگر این امتیاز باعث شده که او بر مکنونات و موجودات دیگر این عالم تسلط یابد و آنها را بنفع خود یا به اقتضای هوس و میل خویش استخدام و استفاده نماید و به خیال خود حوائج و آرزوهای خود را تأمین کرده تحقق بخشد. در نتیجه روز به روز بر دایره هواهای نفسانی خویش وسعت دهد، اما از طرف دیگر همین خاصیت باعث ناراحتی روح و تشویش و اضطراب وجدان و ناامنی خاطر او گردیده و از روی سلب آسایش و رفع آرامش می‌نماید.

زیرا: گرچه انسان در اثر داشتن مزیت هوش و اندیشه خاص خود به بسیاری از آنچه که شاید موجودات دیگر پی نبرده باشند دست یافته است اما هر چه هست عقل آدمی شعله ضعیفی بیش نیست که چون چراغ کم‌سوئی در صحرای تاریک و پهناور وجود بوی داده شده است، که راه دور و دراز معاش و معاد خود را بدان دیده، طی طریق کند.

اما همین انسان که با اشتهای جهانخواری می‌خواهد بر سرتاسر اسرار جهان هستی دست یابد، با این وسیله ناچیز قادر به برآوردن این آرزو نیست. زیرا وسعت و پهنای

عالم وجود و اسرار پیچ اندر پیچ و سردرگم آن خیلی بیش از آن است که با پای شکسته و لنگ اندیشه و وهم انسان ضعیف پیموده شود. معهذا باز هم راند اندیشه و خیال همواره در تکاپو، و جاسوس رازجوئی و کشف اسرار پیوسته در جستجو است. و همین کیفیت است که از فرط کوشش و طلب گاهی چنان اسیر وهم و عواطف می‌شود که جنونش بر همگان روشن و مسلم است. این جزر و مد روحی و هبوط و صعود عقلی و بیچپ و راست زدن عاطفی و منطقی، او را بصورتی درآورده است که در صحنه حیات و غوغای زندگی اعمال و افعال حکیمانه و جنون‌آمیزش در هم و برهم و بیکدیگر آمیخته و ممزوج است چنانکه گوئی طبیعت او را بمسخره و استهزاء گرفته و با وی بازی و شوخی می‌کند. هرچه هست این انسان در جستجو و تلاش این است که از این کشش گوشش، به چیزی دست یابد که روح خود را از این هیجان و اضطراب و تزلزل و تشویش آرامش بخشد. و چنان بنظر می‌رسد که اگر بر این آرزو دست یابد حوائج جسمی او نیز که از ابتدا تا انتهای زندگی همواره او را بزحمت و مشقت‌های دور و دراز انداخته است تأمین شود و لااقل صورت سهل و آسانتری بخود گیرد زیرا مسلم است که آرامش جسم بستگی تام به آرامش روح دارد.

تاریخ زندگی بشر آنچه از این وضعیت و کیفیت در اختیار ما می‌گذارد آن است که انسان در طی ادوار عمر طولانی خود، آنچه برای این منظور و وصول به این مقصود دست و پا کرده است پدیده‌ها و مظاهری است که بنام مذاهب و ادیان در آثار خود باقی گذاشته است.

مذاهب و کیش‌های افسانه‌ای و خاموش، تا ادیان و مذاهب زنده و موجود، همگی گویای این حقیقتند. که آدمی لحظه‌ای نتوانسته است بدون مذهب و عقیده در دنیا زندگی کند و اگر تحقیق و دقت شود مسلم خواهد شد که ارتقاء و انحطاط هر ملتی نتیجه بلافاصل و اثر مستقیم مذهب و کیشی است که از آن تبعیت می‌کند. زیرا مذاهب و ادیانی که در عالم رهبری جوامع گوناگون بشری را در عهده داشته‌اند تمام آنها از یک

منشأ و منبع سرچشمه نگرفته و اگر منشأ آنها هم یکی باشد یاری آراء و اهواء پیروان، یا اغراض و هوس‌های ارباب فرض، دخالتی مستقیم یا غیرمستقیم در انحراف از آن داشته است و همین اغراض و اهواء است که بعداً موجباتی غالباً ناشایسته ببار آورده است.

در میان مذاهب زنده و خاموش هرگاه با نظر انصاف و اندیشه تعمق و تحقیق شود دین مقدس اسلام روشن‌ترین و آسانترین و آرامش‌بخش‌ترین راهی است که هم امروز که بشریت بر سر دوراهی فنا و بقا با پای لرزان و دل هراسان ایستاده و به آینده خود نگران و متحیر است می‌تواند تمام جوامع انسانی را به شاهراه نجات و رستگاری رهبری کند، و این مدعی آنگاه تصدیق می‌شود که مطالعه‌ای عمیق در سایر مذاهب و ادیان موجود عالم نموده و آراء و نظرات دانشمندان منصف و متعمق جهان از هر ملت را در پیرامون این مطلب مورد دقت و بررسی قرار داده نظری هم بمکاتب موجود و رژیم‌های سیاسی ملل مختلف دنیا بیندازیم.

شرط دیگری که در تصدیق این مدعی لازم است آن است که دین اسلام را از سرچشمه اصلی آن که منبع و معرف آن قرآن کریم و سنت سنیه متواتره رسول بزرگوار آن که در طی بیست و سه سال دوران درخشان نبوت خویش بمرحله اجرا درآورده است، جستجو کنیم یعنی قبل از آنکه به آراء و اهواء یک قرن یا نیم قرن بعد از غروب خورشید رسالت آلوده شده باشد و از این رهگذر و میدان‌های وسیعی برای تاخت و تاز غرض‌ها و مرض‌های ارباب هوا و هوس باز شود.

یک مطالعه ولو اجمالی در تاریخ دنیا مسلم می‌دارد که ظهور اسلام از بزرگترین حوادث یا خود عظیم‌ترین حادثه‌ایست که مسیر حیات بشری را بسوی ترقی و تعالی تغییر داده و از پرتگاه گودال هلاکت به رفیع‌ترین مقام مدنیت و انسانیت ارتقاء و جسم و روح آدمی را به عالی‌ترین مقام لایق خود تعالی و رفعت بخشید.

جسم انسانی را از تعب اقسام اعمال شاقه در بارکشی اطاعت جبابره و ریاضت‌های پر مشقت از دستورات احبار و کشیشان و از رجس و خبائث اطعمه و اشربه نجات بخشیده بسوی آسایش و رفاه هدایت و طیبات ملذات را در سفره طعمه و منکح او نهاد و روح او را که دچار قید و بند شرک و بت‌پرستی و اسیر کرنش و عبودیت جانوارانی امثال او از فراعنه و جبابره بود آنچنان آزاد کرده و عروج داده که تا سر حد همنشینی با کروبیان ملا اعلی بالا برد و شرافت نسب و نژادش را تا سجودیت فرشتگان تمام کرات آسمانی و کارگزاران عالم وجود بکرات یادآور شد مگر قدر خویش بشناسد و خط سیر استکمال وی را با توجه به ذات بی‌چون آفریننده عالم و لقاء پروردگار هستی بعنوان هدف تعیین و نشان داد و لذات نفس و جان او را تا آفاق بعیده بی‌نام و نشان بشارت بخشیده و روضان الهی را که اتصال به آغوش وصال ذات نامتناهی است غایب کمال مصرفی فرمود و هزاران نعمات و برکات دیگر، ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۴۵].

اما افسوس! ای صدهزار افسوس!! چند سالی از غیبت آفتاب نبوت نگذشته بود که همان آفاتی که همواره در دنبال این برکات است مجدداً جان گرفت و تقلید و تعصب کیش آباؤ امهات از شوره‌زار جاهلیت سر برآورده گلستان شریعت احمدی را چون علف‌های هرزه و تنومند احاطه و اطراف گل‌های تعالیم اسلامی را فرا گرفت و نگاه خیره عقلاء جهان را در عظمت اسلام در جلب به او هام خود تیره کرده و پیچک‌های تلخ هرزه و گستاخ از بر و شاخ شجره طیبه دین مبین بالا رفت و به سر و پیکر آن پیچید.

بطوری که اکنون تشخیص حق از باطل و اهل از نااهل و حلال‌زاده از حرام‌زاده آن بر بسیاری از خبرگان و متخصصین شناخت کفر و ایمان هم سخت و نامیسور است. از

مسائل اعتقادی و اصولی که پایه و حقیقت اسلام بر توحید است و بدبختانه آلوده شده است بگذریم و بفروع و احکام عملی آن نظر افکنیم: مثلاً:

یکی از تعالیم اصیل و بلندپایه اعظم اسلامی فریضه زکات است تا بوسیله انجام این فرضیه الهیه مشکلات حوائج اجتماعی انسانی که در زندگانی در این سرای دوار از آن مفر و حذری نیست تأمین شود.

ذات اقدس الهی در کتاب مجید آسمانی مسلمانان، بودجه زکات را برای تأمین هشت صنف از اقسام حوائج اجتماعی مسلمانان پیش‌بینی و دستور فرموده است، که با آن فقراء و مساکین در رفاه زندگی کنند و عاملین جمع‌آوری این بودجه نیز از عمل خود بهره‌ور شوند و تألیف قلوب علاقمندان بحقیقت فراهم گردد و ورشکستگان و تاوان زندگان از عهده غرامت برآیند و بردگی که خود ننگینی بر دامن بشریت است بدینوسیله تدریجاً زدوده شود و تمام حوائج اجتماعی از محافظت کشورهای اسلامی و جهاد با هرگونه صلاح و قوائی که زمان اقتضا نماید و تسطیح طُرُق و شوارع و تعمیم و تسهیل تعلیم و تربیت و تهیه وسایل بهداشتی و سایر اصلاحات اجتماعی از هر قبیل و بالاخره تأمین خاطر راه‌گذران و در راه ماندگان غربا فراهم آید. و در نزدیک به صد ایه از آیات قرآن مجید فرموده است: از آنچه بشما داده شده بدین‌منظور بپردازید از کسب و تجارت و غلات و مواشی و معادن و غیر آن نظیر این آیات: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۳۶۵] - ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۳۷۸] - ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۴]. و امثال آن.

اما دست فضول و بازیگر جهل و غرض این بودجه عظیم را منحصر به نه چیز ناچیز کرده است که در این زمان اکثر آن از دسترس ابناء بشر خارج شده و می‌شود. از این نه چیز فقط گندم و جو و احياناً ومیز و خرماست که در پاره‌ای از نقاط دنیا رقم معتابهی از آن موجود است که نصاب آن نیز نزدیک به هزار کیلومتر است که با

وضع هزینه زراعت، کسانی که مشمول بدهکاری آن می‌شوند با محاسبه‌ای که ما از روی مدارک و اسناد دولتی در کتاب زکات کردیم اگر غلات مشمول زکات کشور ایران را که فرضاً تمام آن مال یکنفر باشد و زکات آن تماماً داده شود هر گاه بفقرای ایران که برحس پیش‌بینی ائمه اسلام اگر فریضه زکات صورت تحقق گیرد در آن هنگام در بین مسلمانان در هر هزار نفری بیش از بیست و پنج نفر فقیر و مسکین نخواهد بود، آری این زکات هرگاه بچنین فقرائی داده شود و عادلانه تقسیم گردد به هر نفر روزی بیش از نیم الی یک‌ریال نمی‌رسد!! آری روزی یک‌ریال...^۱

آیا می‌توان باور کرد که پروردگار جهان برای فقیران چنین زکاتی به‌منظور تأمین حوائج ایشان و اصناف دیگر مقرر فرموده باشد؟ آیا می‌دانید مستند فقهای که چنین زکاتی را فتوا داده و تبلیغ می‌کنند چیست؟ از آن همه آیات کتاب آسمانی و سنت رسول ﷺ و سیره مسلمین صدر اول که از تمام درآمد آن روز مسلمین از غلات و باغستان‌ها و مواشی و تجارت و کسب و درآمد معادن و مراتع و اموال مخلوط بحرام و کنوز زکات گرفته میشد صرف‌نظر کرده، چسبیده‌اند به یک عده احادیث و روایات ضعیفی که خوشبختانه یا بدبختانه از رجال بدنامی در کتب احادیث و اخبار باقی مانده است... مثلاً همین انحصار زکات به اشیاء تسعه در کتب احادیث شیعه مستند به شش حدیث است که پنج حدیث آنرا یکی از بدنام‌ترین رجال حدیث بنام علی بن فضال که بقول صاحب سرائر خود و پدرش ضال و مضل بوده و ملعون و رأس کل ضالاند روایت کرده است: علی بن فضال که مادر کتاب زکات شرح حال نکبت مآل او را به تفصیل آورده‌ایم و مختصری از آن در همین کتاب به نظر شما می‌رسد، وی شیعه امامی نبوده ابتداءً فحطی مذهب و اخیراً به امامت جعفر کذاب گراییده است از گمراهانی است که رهبری فقهاء قاتلین اشیاء تسعه را بر عهده دار است.

^۱ - این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی)

این یکی از فرائض عظیمه اسلامی که در دنیای امروز که تشنه یک فرمول صحیح اقتصادی است به این صورت نمایش داده می‌شود. همچنین با سایر فرایض و قوانین و احکام اسلامی آنچنان بازی کرده‌اند که تمام احکام حیات‌بخش و سعادت‌فزای این شریعت آسمانی از دایره عمل خارج و بی‌تأثر فراموشی سپرده شده است. تا جائی که اگر امروز یکی از آنها را بخواهیم بمرحله اجراء و عمل درآوریم نه: حتی اگر بگویم در نظر متسمین و منسبین به مسلمانی محکوم به زندقه و بدعت می‌شویم. مثلاً نماز جمعه و جماعت آن، آنچنان که خواست صاحب شریعت بوده و حج و اجتماع عموم اغنیای مسلمین ولو در عمری یکبار برای انجام کنگره اسلامیف و جهاد و تهیه مقدمات آن از اسلحه و آلات و قوای لازمه زمان و مشق صف جمع و فرا گرفتن فنون جنگ از تیراندازی با آلات و ادوات روز و سایر امور و اعداد قوای و تعلیم پیروان و اطفال و زنان برای دفاع و حفظ سرزمین اسلامی و نصرت برادران دینی و انجام امر مهم و وظیفه اهم امر بمعروف و نهی از منکر و جلوگیری از بدعتها و احیاء سنن متروکه و سپردن اراضی مفتوح‌العنوه بمال‌القباله والخراج و کسانی که اهلیت و لیاقت آبادانی آن اراضی را دارند و برداشت درآمد آن بفتح بیت‌المال مسلمین و ... و ... و ... و ... و از همه مهمتر و عظیم‌تر امر حکومت اسلامی و انتخاب و تعیین پیشوای سیاسی اسلام که بزبان اسلامی بدان امام می‌گویند تا احکام و قوانین قرآن را بجریان اندازد....

کدام‌یک از این امور و احکام است که اگر بحقیقت خود بخواهد صورت گیرد، متصدیان و انجام‌دهندگان آن فرائض و احکام در اثر دسیسه بازی‌کنان با حقایق دین و دشمنان واقعی شریعت سیدالمرسلین، که بدبختانه پاره‌ای از آنان بنام عالم و مرجع و مقلد قلمداد شده‌اند محکوم به کفر و زندقه و خروج از دین نشود؟! نه تنها صورت‌بخشان این حقایق بلکه گویندگان آنرا شاید بفتوای اینان باید زبان برید و جثه در آتش سوزانید!!

از آنطرف ایجاد و تقویت بدعت‌های معموله و ضلالت‌های موجوده و خرافات شایعه و اوهام متبعه چون شخص‌پرستی‌ها که پاره‌ای از مشاهیر اسلام را بصورت خدا و ابناءالله درآورده‌اند به‌طوری‌که حتی شرک جاهلیت بر آن رجحان دارد، و عزاداری‌های نامشروع و توسلات شرک‌آفرین و زیارت‌های ناصواب که شبیه همان ایاب و ذهاب مجوسیت و جاهلیت به آتشکده‌ها و بتخانه‌هاست و تعمی مقابر و تزیین و ترغیب ضرایح سجین و زرین و اعتکاف و اقامت در قبور و مزارها که مورد نهی عقل و شرع است و وقف اراضی و اموال بچنین امکنه و بقاع بمنظور تحکیم و تزئین آن و زنده کردن افتخارات موهوم نسب و نژاد و قومیت که اسلام با شدیدترین اراده و قدرت با آن مبارزه داشت و تعیین حقوق و مزایای خاصی به نژادی مخصوص که از آن جمله خمس کذایی است که بهمان قدرت و شدت بدعت‌های دیگر بلکه از آن شدیدتر در میان شیعه امامیه شایع است ...

خمس که بنص صریح قرآن و سنت روشن پیغمبر آخرالزمان و سیره عموم مسلمانان نام یک پنجمی است که از غنیمت جنگ با مشرکین که عاید اردوی مجاهد مسلمین می‌شود، زمامدار و پیشوای آن جنگ می‌تواند به این مقدار از غنائم بردارد و چهار پنجم دیگر آن را طبق دستور اسلامی به مجاهدین واگذارد امروز بصورت مالیات ظالمانه‌ای درآمد است که نه از اموال مشرکین بلکه از دسترنج طبقات قوی وضعیت شیعیان با اخلاص امیرالمؤمنین برای طبقه خاصی از انگلانی گرفته می‌شود و آن‌چنان با شدت و دقت از مردم حتی از ضعفا چون حمال و هیزم کن و چرخ ریس و با تهدیدات شدیدی از عذاب اخذ می‌شود تا مجالس سور و بساط سرور عده‌ای مخصوص را دائر و گرم دارد.

به تشبث اینکه زکاتی که از اغنیاء گرفته می‌شود که از یکدهم یک تن غله خالص گندم و جو و مویز و خرما و یک‌چهلیم گاو و گوسفند غیر معلوفه که باید گفت

غیرموجوده، و طلا و نقره مسکوک عناروا بلکه ناپیداست، بر سادات (عنوانی که هرگز در اسلام نامی از آن نبوده!) حرام است و خود این ادعا را قرآن تصدیق نمی‌کند. چون دین اسلام و احکام آن برای عموم جهانیان است لذا تمام اموال و درآمد مسلمانان بلکه درآمد تمام مردم جهان و جمیع معادن روی زمین، که نفت یکی از آنها است و عمومی کنوز و دفینه‌های عالم و بالاخره آنچه عنوان مال و ارزش ریال دارد مشمول حکم خمس میدانند و باید یک‌پنجم آنها را از هر نوع که باشد در اختیار این طبقه خاص با امتیاز بگذارند تا نیمی از آنرا ملا و باصطلاح مرجع، صرف امور لا یتکلم و غیر مسئول خود کند و نیمی دیگر را به مساکین سادات و یتامی و ابن سبیل از این طبقه (با اینکه می‌توانند از زکوات و صدقات هم‌نژادان خویش و احیاناً از غیر آنها نیز استفاده نمایند). هرچند غنی باشد داده شود و در واقع مساکین و فقرا این طبقه را در تمام مدت از فقر و پریشانی بیمه نمایند!!

یعنی سال به سال هزینه او را برحسب حال پردازند تا در تمام مدت سال با آسایش خیال زندگی کرده و با ازدیاد نسل تنبلان و اتکالیان پردازد!

این مالیات عجیب و سنگین که اگر صورت عمل بخود گیرد با آن می‌توان سفره‌های رنگین و بسترهای ننگین برای یک طبقه خاص معدودی پهن کرد! هرگاه در کشوری مثل ایران که از حیث درآمد چندان غنی نیست و از حیث وجود سادات غنی‌ترین کشورهاست اگر حقوق اموال مشمول خمسش پرداخته شود بلکه همان درآمد تنها معادن او، به هر سیدی روزانه یکهزار تومان میرسد^۱ باز اگر گفته میشد که هر گاه از نفقه این طبقه زیادتر می‌شد میتوان در امور اجتماعی و عام‌المنفعه دیگر آنرا مصرف کرد. لکن صریح فتوای فقهای بزرگ شیعه آن است که آن را بجز این طبقه بر احدی

^۱ - این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی).

نباید داد و بهیچ امری نمی توان مصرف نمود، چنانکه در متن کتاب بفتوای آنان خواهیم رسید.

اما مصرف نیمه دیگر که بنام سهم امام گرفته می شود: صرفنظر از اینکه در شریعت حقه اسلامی از این عنوان نام و نشانی نیست، و در صدر اول اسلام هیچ مسلمانی بنام سهم امام دیناری به احدی از ائمه اسلام از حق و باطل نداده است و مصرفی نداشته است. بدبختانه امروز هم سرش بیکلاه است: یعنی امامی بظاهر وجود ندارد که از آن بهره مند شود زیرا مال شخص برای مصرف خود اوست.

با صرفنظر از اینکه اکثر فقهای اقدم شیعه پرداخت پرداخت چنین مالی را بلکه کلیه خمس کذایی را واجب ندانسته و در زمان غیبت آنرا بر شیعیان مباح و حلال می شمردند بنا بر فتوای پاره ای از آنان که از باب احتیاط پرداخت آنرا لازم می دانستند عقل و اندیشه خود را سر هم کرده چنین می گفتند. سهم امام را می باید از مال خود جدا کرده و در انتظار ظهور آن حضرت بود تا بمجرد ظهور آنرا تقدیم حضور موفورالسرور نمود! و اگر نه در هنگام احتضار آنرا بوسی امین خود سپرد تا در صورت دست یافتن به امام غائب آنرا بوی پرداخت و گرنه آن وصی نیز در موقع احتضار بوسی امین خود واگذارند همچنین تا هر چند نسلی که ادامه یابد تا شاید روزی بدین فیض عظیم نائل آید و مال امامت چند صد ساله یا چند هزار ساله را بصاحب اصلی آن رد کند، و حق بمن له الحق برسد؟ این یک راه!

راه دیگر آسانتر آنکه سهم امام را در بیابانی دفن کند تا هنگامی که امام ظهور می کند آن دینه فریاد برآورده امام را بجانب خود دعوت کند تا امام آنرا تصاحب نماید و بمصارف لازمه عمر امامت هفت ساله یا حداکثر چهل ساله برساند (عمر امامت حضرت مهدی را احادیث هفت و حداکثر چهل سال معین می کنند).

راه بهتر و آسانتر و مطمئن‌تر آنکه آن را بدریا افکند، چه در بیابان خوف آن است که زندانی بدان دست یابند اما در قعر دریا از این آفت مصون است و این پول در قعر دریا میماند تا روزی که امام آنرا برون آورده مصرف نماید.

می‌فهمید نتیجه این حکم نازنین که از عقل زرین! مروجین دین مبین مایه می‌گیرد و بدبختانه آنرا بشریعت آسمانی و الهی سیدالمرسلین نسبت می‌دهند چیست؟
آن است که همه ساله یک درهم ثروت روی زمین را باید بدریا افکند تا پس از چند هزار سال امام غائب بیاید و آنرا برداشته (در دنیایی که می‌گویند معامله با صلوات انجام می‌گیرد و کسی را بدرهم و دینار احتیاجی نیست) مگر با آن آسمان‌خراشهای طلا و نقره بنیاد کند!!

باز خدا پدر ملایان و مراجع تقلید امروز را بیامرزد که برای مصرف این بودجه عظیم هر چند به اخلاص کمال کاملاً پرداخته نمی‌شود. (زیرا بنای غلطی است که ادنی شعوری هم به بطلان آن پی می‌برد). راهی پیدا کردند هر چند اکثر آن را بعدهای عطله و بطله برای ترویج همان اباطیل و بدعت‌های سابق اذکر بنام طلبه می‌دهند. وگرنه با این حکم امروز ماهیان دریا هم از انبار شدن نقره و طلای سهم امام به پیسی و زکام مبتلی می‌شدند. اگر تمام این ننگ‌ها که از خفت عقل و شدت جهل و آلودگی مذهب و اضلال مطلب نصیب مسلمان شیعی می‌شود تحملش ممکن باشد آنچه بر وجدان ما سنگین و عملش بسیار ننگین است آن است که نسبت جعل این حکم را به پروردگار حکیم و تبلیغ آنرا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله که رحمه للعالمین است می‌دهند. یا اینکه آن بزرگوار بنص آیات شریفه قرآن و تبعیت از روش عموم پیغمبران مأمور است که اجر رسالت نخواهد، و حتی از باب احتراز و احتیاط دیناری از مال مسلمانان برای مصرف خود و خانواده خود نگیرد و سنت سیره مسلم‌هاش حاکی از این روش عالی و حکیمانه است اما به ادعای اینان: چنین میراثی از مال مسلمانان برای ذریه و عشیره و خویشانش

تأمین نموده است که در تاریخ روزگار هیچ سلطان جبار و فرعون ستمکار برای فرزندان بلافصل خود نکرده است. ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۲۷].

همین ضجرت و نفرت از این نسبت بلکه از این ربت مهلک بر پیکر حقیقت باعث شد که ما با اینکه بخطر کار خود آگاه و به آثار ناهنجار آن از دست مغرضین و جاهلان واقفیم نتوانستیم دندان بر جگر نهاده غض بصر نموده این جنایت عجیب را دیده و خاموش بنشینیم و ناچار درصدد تحقیق برآمده آنچه از کتاب و سنت رسول الله ﷺ و سیره مسلمین بدست آورده در این وجیزه مختصر در اختیار تو خواننده عزیز اگر طالب حق و جویای حقیقت باشی نهادیم تا خود انصاف داده ببینی با شریعتی که عین الحیوه سعادت دور جهانی تو است چه کرده‌اند؟! و از این نمونه بدانی که چه آفات و بلیاتی بر سر آن آورده‌اند! باشد که خود بپای خواسته تا حد امکان بتحقیق پرداخته دین عزیز خود را از چنگ این نگهبانان طلسم سحر و افسون نجات‌بخشی تا شاید قبل از حلول اجل خود را به سرچشمه حقیقت رسانیده و نیمه‌جانی از حیات جاودانی، از این جهان بیرون بری به اتفاق کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و اجماع جمیع مسلمانان جهان، رسول خدا ﷺ که خود بنیانگذار شریعت مقدسه است در تمام دوران مدت نبود خود دیناری بلکه دانگی و ریالی از هیچ مسلمانی بعنوان خمس ارباب، آنهم مخصوص بخود که امام مسلمین است یا برای خانواده طاهرینش نگرفته است و حتی با اینکه احادیث بسیاری از دروغ به آن جناب نسبت داده‌اند تا اینکه در زمان حیاتش برپا خواسته و فرمود (لقد کثرت علی‌الکذابه) معهدا خوشبختانه نیم حدیثی ولو دروغ در بین تمام مسلمین در موضع خمس کذائی وجود ندارد!

و نسبت پیدایش این بدعت از یک قرن و نیم بعد از هجرت از طرف غالیان و کاذبان و جعلانی چون علی بن ابی حمزه بطائنی و علی بن فضال ضال مضل و احمد بن هلال و سهل بن زیاد و سماعه بن مهران و علی بن مهزیار که خود را نمایندگان ائمه

معصومین علیهم السلام معرفی کرده و در بین شیعیان به اخاذی مشغول بودند شایع شده است. چنانکه در این کتاب بهیوت آنان واقف خواهید شد انشاءالله.

اما آنچه باعث سرگردانی فقهاء شیعه شده است آن است که احادیثی که در باره خمس غنائم جنگ است و این خمس در زمان رسول خدا از اموال مشرکین در جنگ اخذ می شد و شاید از آن، خانواده رسول خدا در زمان حیات آن حضرت بهره ور می شدند از آن جهت که کلمه خمس که نامی از یک کسر متعارفی است و آن را امروز بصورت یک حقیقت شرعیه درآورده اند با خمسی که رسول خدا و خلفا از پاره ای از معادن و کنوز و امثال آن از مسلمانان از بابت زکات می گرفتند و بعداً اینگونه مسائل مورد ابتلای مسلمین بوده و از فقهای زمان خود از آن سؤال می کردند که مثلاً از درآمد معدن نفت و کبریت و مس و آهن باید چه مقدار زکات داد؟ در جواب سائلان، فقیهان آن زمان هر یک بنظر خود فتوایی می دادند مشتبه شده چنانکه مالک در زکات معادن و رکاز یک عشر قائل بود و شافعی یک خمس.

همچنین پاره ای از شیعیان از ائمه معصومین سلام الله علیهم از این مسائل پرسش می نمودند و آن بزرگواران نیز می فرمودند یک خمس. این گونه احادیث باعث شده که زکات معادن را که یک خمس است و مصرف آن مصرف زکات است اشتباهاً خمسی گرفته اند که مصرف آن خمس غنائم جنگ است و گرنه هرگز ائمه شریعتی در طول شریعت سید المرسلین نیاورده و حکمی غیر از آنچه قرآن مجید و سنت رسول، مبین آن است نگفته اند و چنین نسبتی العیاذ بالله به آن بزرگواران هزار مرتبه بدتر از قتل آنان بسیف و سنان است زیرا در این صورت آنان را با پیغمبری بعد از خاتم الانبیاء العیاذ بالله یا محرفین کتاب خدا باید شمرد و چنین عقیده و گفتاری کفر صریح است.

اگر مبنای دین، کتاب خدا و سنت رسول الله است. کتاب خدا و سنت رسول الله را از

چنین خمسی آگاهی نیست. و گرنه راه ضلالت بسی فراخ است!

از عجایب امر آنکه هنگامی که این حقیقت از طرف مؤلف این رساله در یکی از شهرهای بزرگ ایران اظهار شد یکی از علمای آن دیار که دارای عمامه و دستار و صاحب صحابه و انصار است محتج و معتذر شد که اگر رسول خدا ﷺ از مسلمانان خمس ارباح مکاسب نگرفته است به علت آن بود که در زمان آن حضرت مسلمانان در نهایت فقر و پریشانی بودند بدینجهت در میان آنان شخص مشمولی برای ادای خمس یافت نمی‌شد!

این قول که بهذیان شبیه‌تر است تا به برهان، معه‌ذا گفتن آن از جانب شخص عالمی خیلی جزأت و جسارت است هر چند در میان جاهلان باشد در حالی که این شخص ناچار به حکم قرآن و آیات صریحه آن و سنت متواتر رسول‌الله که حاکی از آن است که ذات با برکات سید کائنات همان در زمان حیات خود برکات متصدی اخذ زکات و صدقات از مسلمانان شد در حالی که زکات دارای نصابی است که جز اغنیای امت مشمول آن نمی‌شوند زیرا زکات از مسلمانی گرفته می‌شود که حداقل دارای نصابی است که جز اغنیای امت مشمول آن نمی‌شوند زیرا زکات از مسلمانی گرفته می‌شود که حداقل دارای یک تن غله و چهل گوسفند مستثنی از مستثنیات و بیست مثقال طلای مسکوک و دویست مثقال طلای مسکوک و دویست مثقال نقره مسکوک و امثال آن بعد از مضمی خول باشد و حال اینکه خمس کذایی را هر کس یعنی هر حامل و بقال و هیمه کن و هیزم شکن و زنی چرخ ریس هر چند اضافه درآمد روزانه اش نیم ریال باشد مشمول است و حتی مضمی حول هم در آن شرط نیست بکه بمجرد دست یافتن بآن نیم‌ریال خمس آن واجب می‌شود غایت امر آنکه حق دارد پس از مؤنه آنرا پردازد. آیا در مسلمانانی که مشمولین زکات آنچنانی بودند مشمولین خمسی این چنین یافت نمی‌شد؟! این است حجت آنان که از حق می‌گریزند و ناچار بهذیانات متوسل می‌شوند.

خدا اسلام را از شر چنین مفتریان نجات بخشد.

امید است مطالعه این کتاب، حقیقت را در نظر اولی‌الالباب چنانکه هست بنماید.

ان ارید الا الاصلاح ما استطيع و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله كما هو أهله والصلوة والسلام على محمد نبيه و على أهل بيته

سند و مدرک و دلیل خمس در کتاب خدا (قرآن) آیه شریفه ۴۱ سوره انفال است که

می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبِئِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

(انفال / ۴۱)

«ترجمه و مضمون آیه شریفه: و بدانید آنچه را که شما (مسلمانان) از چیزی که غنیمت گرفتید پس همانا یک پنجم آن مال خداست و برای رسول و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و در راه مانده است. این در صورتی است که شما بخدا و بدانچه ما بر بنده خود (محمد) در روز جدا گشتن (روز فاصله بین کفر و ایمان) روزی که دو جمعیت مبارز با یکدیگر ملاقات کردند ایمان آورده باشید و بدانید که خدا بر هر چیزی بغایت تواناست.»

آنگاه در دنبال آیه شریفه آیاتی است که شرح قضایای روزی است (روز جنگ بدر) که این اتفاق افتاده است. چنانکه ما قبل آیه نیز آیاتی است که مربوط به جنگ و جهاد است بشرحی که انشاءالله ضمن آیات غنائم خواهد شامل. باتفاق اکثر مفسرین و مورخین و ارباب سیر نزول این آیه در ایام جنگ بدر بوده که تمام مورخین متفقند که آن جنگ در سال دوم هجرت واقع شده و آیه شریفه بجهت رفع اختلاف و نزاعی که در بین مجاهدین در خصوص تقسیم غنایمی که در این جنگ بدست مسلمین افتاد صورت می‌گرفت نازل گردید. و رسول خدا ﷺ بمقتضای آن عمل فرمود، اقوال

دیگری نیز در اینکه مراد از غنیمت جنگ در این آیه آیا غنیمت جنگ بدر یا غنیمت غزوات دیگر قبل یا بعد از جنگ بدر بوده نیز هست که چون اینگونه اختلاف در مطلب و مقصد ما مؤثر نیست لذا بدان نمی‌پردازیم.

در اینجا برای روشن شدن مطلب و وصول به حقیقت در موضوع خمس باید، چند نکته را در نظر گرفت:

۱- اینکه این نخستین حکمی است که در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول با قید تقسیم آن نازل گردیده و بمرحله اجرا در آمده است. هرچند قبل از آن آیاتی که مربوط به زکات است در سُوْر مکیه در مکه معظمه یعنی قبل از هجرت نازل گردیده است اما بدون تعیین تقسیم و مصارف و نصاب آن زیرا آیات زکات جداً صورت عمل بخود نگرفته بود از آن جهت که ملاک معینی نداشت. تا اینکه در سال نهم یازدهم هجرت رسول خدا بفرمان واجت‌الاذعان پروردگار سبحان: خذ من اموالهم صدقه... و با تعیین مصارف آن:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرَّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰]

«یعنی همانا جز این نیست که صدقات (انواع زکوات) مال فقیران و مسکینان و کارمندان جمع‌آوری زکات و مؤلفه قلوبهم و آزادی بردگان و تأمین تاوان زدگان و تمام امور اجتماعی که برای رضای خدا انجام بگیرد و کمک به در راه مانده است.»

پس از نزول این آیات رسول خدا ﷺ آن را به مرحله اجرا در آورد و عاملینی برای اخذ زکات به قبایل و بلاد اعزام داشت. در حالی که خمس غنائم در همان سال دوم هجرت صورت عمل بخود گرفت.

۲- برای اینکه دانسته شود که چرا حکم زکات که در آیات مکی (قبل از هجرت) نازل شده هنوز صورت عمل بخود نگرفته بود اما آیه خمس بلافاصله بمرحله اجرا در آمد باید وضع مالی مسلمانان آن روز را در نظر گرفت که اکثر مسلمین آن روز فقیر و بینوا بودند زیرا: تمام مهاجرین که از مکه بطور خائفاً یَتَرَقَّبُ فرار کرده بودند اگر مالی هم داشتند در مکه گذاشته و فقط جان خود را نجات داده بمدینه یا بلاد دیگر (حبشه و غیر آن) گریخته بودند و مهاجرین بمدینه مهمان برادران دینی خود (انصار) بودند. و از مردم مدینه آنانی که ایمان آورده بودند اکثراً فقیر بودند مثلاً: ابویوب انصاری که مهماندار رسول خدا بود تمام ثروت او عبارت از خانه کوچکی بود که دو اطاق داشت (زیر و رو) که در اطاق بالائی رسول خدا ﷺ را جای داده بود و در اطاق زیرین خود و مادر پیرش منزل گزیده بودند. مسلمانان دیگر هم وضعی بهتر از یوب نداشتند. ما اگر همان تجهیزاتی را که مسلمانان در جنگ بدر همراه آورده بودند در نظر بگیریم که تمام آن عبارت بود از:

دو اسب و هفت شمشیر و هفت شتر بیشتر یا کمتر. وضع فقر و فلاکت آنها بخوبی بدست می آید. و بهتر از همه همان دعائی است که پیغمبر خدا ﷺ هنگام خروج بجنگ در باره مسلمانان کرد: در کتاب (المغازی) واقدی (ص ۲۶ ج ۱) و در کتاب سنن الکبری بیهقی از عبدالله بن عمرو روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حالی که برای جنگ بدر از شهر خارج میشد با لشگری که عدد آن از سیصد و پانزده نفر بیشتر نبود روی به آسمان کرده عرض نمود: «اللهم إنيهم حفاة فاحملهم اللهم إنيهم عرأة فاكسهم اللهم إنيهم جياع فاشبعهم»

یعنی خدایا اینان پابرهنگانند ایشان را حمل کن (سواره کن) خدایا اینان عریان هستند آنانرا بپوشان، خدایا اینان گرسنگانند ایشان را سیر کن. و نیز در کتاب گرانقدر المنصف عبدالرزاق ضعانی (ص ۲۰۹ ج ۵ رقم ۹۴۰۲) آمده است که جبرئیل بر پیغمبر

خدا در روز بدر گفت: «عبد الزراق عن معمر يعني عن أيوب عن بن سيرين عن عبدة قال نزل جبريل عليه السلام على النبي صلى الله عليه و سلم يوم بدر فقال إن ربك يخيرك إن شئت أن تقتل هؤلاء الأسارى وإن شئت أن تفادي بهم وتقتل من أصحابك مثلهم فاستشار أصحابه فقالوا نفاديمهم ونتقوى بهم ويكرم الله بالشهادة من يشاء».

یعنی اگر میخواهی این اسیران جنگ را بکش و اگر میخواهی از ایشان فدیة بگیر در آنصورت از اصحاب تو به اندازه این اسیران در جنگها کشته شود پیغمبر خدا با اصحاب خود مشورت کرد. اصحاب گفتند ما فدیة میگیریم و بدینوسیله تقویت می‌شویم و خدا هر که را خواست بشهادت گرامی می‌دارد. معلوم است که رضایت اصحاب ب فدیة گرفتن در اثر فقر بوده است چنانکه نتقوى بهم در آن صراحت دارد.

۳- خمس گرفتن از غنائم جنگ، قبل از اسلام نیز معمول بوده است و لذا پاره‌ای از اصحاب رسول الله ﷺ در سرایائی که قبل از جنگ بدر اتفاق افتاده بود قبل از آنکه آیه‌ای در باب اخذ خمس از غنائم نازل شود از غنیمت‌هایی که در آن سرایا بدست آمده بود خمس آنرا اخراج کرده بحضور رسول خدا آوردند.^۱

۱- در کتب تواریخ و سیر از جمله کتاب تاریخ قم که از کتب معتبره شیعه است (ص ۲۹۱) می‌نویسد ابومالک اشعری آنکسی است که خمس را قسمت کرد قبل از نزول قرآن ب ذکر خمس. و در (ص ۲۷۸) می‌نویسد: مالک بن عامر که از جمله مهاجران است ابتدا کرد پیش از نزول آیه خمس، خمس را قسمت کرد و این معنی در وقتی بود که مالک بن عامر غنیمتی را یافت در بعضی از غزوات، رسول ﷺ فرمود او را که یک سهم از آن بهر خدا بنه، مالک بن عامر گفت خمس آن از بهر خداست، پس حق سبحانه و تعالی به قسمت مالک بن عامر رضا داده و آن قسمت را امضاء فرموده این آیه را فرستاد: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ [الأنفال: ۴۱] و در پاره‌ای از تواریخ است که اولین خمس را عبدالله بن جحش قبل از جنگ بدر در سریه خود بخدمت رسول خدا آورد (تاریخ ابوالفدا واقدی و ابن خلدون)

پس حکم خمس چیزی نیست که برای مورد خاصی اختصاص بدین اسلام داشته باشد بلکه، هم در امم گذشته و هم در جاهلیت اخذ خمس از غنائم جنگ و حتی ربع معمول بوده است و رؤساء قبایل و سران جنگ مقداری از غنائم حرب را به عنوان خمس یا ربع بر میداشتند و آنرا بخود اختصاص می دادند لیکن در دین اسلام استیثار و اختصاصی نیست.^۱

۱- قرطبی در تفسیر خود جلد هشتم ص ۱۲ می نویسد: در جاهلیت معمول بوده که یک چهارم غنیمت را مخصوص رئیس سپاه می دانستند و شاعر جاهلی می گوید: لک المرباع منها والصایا و حکمک والنشیطه والفضول. در سیره ابن هشام (ص ۲۲۴ ج ۴) ضمن وفود بنی تمیم بر رسول خدا ﷺ ... و خطبه خطیب آنان (عطارد بن حاجب) در جوابی که ثابت بن قیس شماس به ایشان می دهد، ضمن شمردن مفاخر قوم خود در ایام جاهلیت می گوید: منا الملوک و فینا تقسم الربع (یعنی پادشاهان از طایفه ما هستند و در میان ما یک چهارم غنیمت تقسیم می شود).

آنگاه ابن هشام در توضیح این مدعی می نویسد: کان من عاداتهم اذا غنموا ان يعطوا الرئيس ربع الغنیمة و یسمی المرباع. یعنی از جمله عادات قبیله ایشان آن بود که هر گاه غنیمتی بدست می آوردند یک چهارم آنرا به رئیس قبیله می دادند و آنرا مرباع می نامیدند.

در همین کتاب در ص ۲۳۰ در ضمن اشعار زبر خان بدر است که در حضور رسول خدا ضمن مفاخرت میسراید: و ان لنا المرباع فی کل غارة نغیر بنجد او بارض الاعاجم.

بروشنی معلوم است که این ربع مخصوص غنائم در غارت های جنگی بوده است. باز در همین کتاب ص ۲۴۶ در داستان وفود عدی بن حاتم، خود او می گوید: و کنت اسیر فی قومی بالمرباع یعنی من در میان قوم خود با اخذ یک چهارم غنائم جنگی زندگی می کنم. رسول خدا ﷺ ... او را باین روش ملامت فرمود. اصمعی نیز گفته است: ربع فی الجاهلیه و خمس فی الاسلام و کان یاخذ بغير شرع و لا دین الربع الغنیمة.

در مجموع البیان طبرسی (ص ۲۶۱ ج ۵) چاپ اسلامیة نیز همین مضمون آمده است ربع الجیش یربعه رباعه اذا اخذ الغنیمة. فاضل جواد علیه الرحمه در مسالک الافهام (ص ۹۵ ج ۲) نیز می نویسد: کان

فی الجاهلیه ان الروساء منهم كانوا يستأثرون الغنیمه لانهم اهل الریاسه والدوله والغلبه. یعنی در جاهلیت رؤسا ایشان غنیمت را بجهت ریاست و دولت و غلبه بخود اختصاص می دادند معنی آیه شریفه هم که در ذیل آیه فی است ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [الحشر: ۸] در همین جهت نازل شده است که معنای آن اینست (لا یكون اخذه غلبه واثره جاهلیة) تا این یک اخذ غلبه و چیرگی و امتیاز جاهلی نبوده باشد.

پس حاصل مطلب آن است که در جاهلیت گرفتن مقداری از غنائم و غارت‌های جنگی برای رئیس قبیله معمول بوده است. و در اسلام چنین نیست علامه حلی در کتاب منتهی‌المطلب (ص ۹۲۲ ج ۲) عبارتی باین مضمون دارد: غنیمت در ادیان گذشته حرام بوده است غنیمت را جمع می‌کردند آنگاه آتشی می‌آمد و آنرا می‌سوزانید! اما چون خدا پیغمبر اسلام را فرستاد به او انعام فرموده خمس غنیمت را برای او قرار داد. علامه مزبور در کتاب تذکره‌الفقهاء (ص ۴۱۹ ج ۱) نیز همین مضمون را آورده است. علامه مجلسی نیز در مرآت‌العقول (ص ۴۲۲ ج ۱) همین عبارت را آورده است. اما باتتبع و تحقیق در کتب آسمانی موجود این ادعا عاری از حقیقت است!

ظاهراً اتکاء این آقایان بر حدیثی است که عامه از جابر و نیز در المصنف صنعانی (ص ۲۴۱ ج ۵) از ابوهیره و بخاری آن را از طریق ابن المبارک از همام روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: أعطيت خمسا لم يعطها احد قبلي: احلت لي الغنائم ولم تحل لاحد قبلي.

اولاً در صحت این حدیث تردید است. چون مخالف آیات کتاب مجید است. ثانیاً برحسب آیات موجوده در کتب عهد عتیق و عهد جدید غنائم جنگ بر انبیای گذشته صلوات‌الله علیهم نیز حلال بوده است. در سفر تثبیه از تورات باب بیستم از آیه ۱۰ چنین آمده است: «چون بشهری آئی تا با آن جنگ نمائی آنرا برای صلح ندا کن ... تا آیه ۱۲. و اگر با تو صلح نکرد و با تو جنگ نماید پس آن را محاصره کن و چون بیهوه خدایت آنرا بدست تو سپارد جمیع ذکورش را به دم شمشیر بکش، لکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد یعنی تمام غنیمتش را بر خود بتاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که بیهوه خدایت بتو دهد بخور. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت‌ها نباشد چنین رفتار نما. و در سفر پیدایش باب ۱۴ پس از جنگ ابراهیم برادر لوط با ملک عیلام و شکست خصم در آیه ۲۰ می‌گوید: متبارک باد خدایتعالی که دشمنانت را بدستت تسلیم کرد و او را از هر چیز ده یک (یعنی یک دهم) بداد.

در همین معنی در کتب عهد جدید در رساله پولس به عبرانیان باب ۷ آیه ۴ می‌نویسد ابراهیم به آتر بارخ از بهترین غنائم جنگ ده یک بداد. در سفر اعدادا تورات باب ۲۱ در شرح جنگ موسی بامدیانیان و غنائمی که موسی و لشگریانش از دشمن گرفته‌اند در آیه ۹ آورده است: و بنی اسرائیل زنان مدیانیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهائم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. در آیه ۱۱ می‌نویسد: و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهائم گرفتند. در آیه ۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته بود و با او هم بستر نشده برای خود زنده نگاهدارید. در آیه ۲۶ و خداوند به موسی خطاب کرده گفت: تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت حساب غنائی که گرفته شده است چه از انسان و چه از بهائم بگیری و غنیمت را میان مردان جنگی که بمقاتله بیرون رفته‌اند و تمامی جماعت نصف نما. آنگاه بشرح زکاتی است که از غنائم پرداخته می‌شود تا در آیه ۳۱ می‌گوید، پس موسی و العازار برحسب آنچه خداوند بموسی امر فرموده بود عمل کردند. سپس بشرح غنائم می‌پردازد. در کتاب اول سموئیل شرح جنگ داود با عمالقه است و شرح غنائی که داود از ایشان گرفت. در کتاب دوم سموئیل باب ۸ نیز اشارتی بغنائم داود از پادشاه صوبه است که آنرا تصرف کرده استفاده نمودند.

در کتاب اول تاریخ ایام از ملحقات توره باب ۲۶ آیات ۲۶-۲۷ نیز اشارتی بغنائم و موقوفاتی است برای تعمیر خانه خدا. اما موضوع در آتش سوزانیدن غنائم صرفنظر از اینکه برخلاف عقل و شریعت الهیه است در کتب توره و انجیل نیز بدان اشاراتی نشده است و فقط در سفر اعداد تورات باب ۳۱ آیه ۲۶ می‌گوید، طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب یعنی هرچه متحمل آتش شود آنرا از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد و به آب نیز آنرا طاهر سازید. که معلوم است این دستور برای تطهیر اشیائی است که تحمل آتش را دارند.

در خصوص حرام بودن غنیمت تنها در یک مورد در کتاب مقدس در کتاب اول سموئیل چنین آمده است، داود بر آن دوپست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی سور واگذاشته بودند آمد و ایشان به استقبال داود و استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید اما جمیع کسان شریر و مردمان بلیمال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده گفتند: چونکه همراه ما نیامدند از غنیمتی که باز آورده‌ایم بایشان چیزی

۴- نکته چهارم که باید همواره در مسئله خمس مورد نظر باشد آن است که آیه شریفه مُصَدَّرٌ به واعلموا است و اگر به آن دقت و توجه شود که لحن آن لحن آمر و آخذ نیست بلکه لحن اعلامی و ارشادی است یعنی مانند آیات صلوه و زکات نیست که لحن آن آمرانه است. زیرا غانم غنیمت قبل از قسمت مالک غنیمت نیست تا وجوب پرداخت آن بوی توجه شود. چنانکه بسیاری از فقهای بزرگ شیعه در مسئله خمس در غنیمت باین نکته مُتَطَّنٌ و به آن حقیقت اعتراف و اشاره کرده‌اند.^۱ و تفاوت آن با آیات زکات اینست که در آنها با لحنی سخت آمرانه می‌فرماید:

نخواهیم داد. اما این پیشنهاد هم مورد قبول داود نشد و فرمود ای برادران چنین مکنید. بلی در صحیفه یوشع باب ششم در داستان فتح اریحا که محاصره آن بنحو خاصی انجام گرفت در آیه ۱۷ می‌گوید: و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد. و چون بنا بود که تمام شهر و آنچه در آن است نابود شود چنانکه در آیه ۲۱ می‌گوید: هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو گوسفند و الاغ بدم شمشیر هلاک شدند و در آیه ۳۴ می‌گوید: و شهر را با آنچه در آن بود به آتش سوزانیدند ... تا در آیه ۲۶ آمده است در آنوقت یوشع ایشان را قسم داد و گفت: ملعون باد بحضر خداوند کسی که برخاسته این شهر اریحا را بنا کند. پس حرام بودن غنائم و سوزانیدن آن منحصر و خاص شهر اریحا بوده است و گرنه در ادیان گذشته نیز غنائم جنگ بر انبیاء و مسلمین حلال بوده است چنانکه در اسلام. بنا براین سوزانیدن غنائم بوسیله آتشی از آسمان در امم گذشته نیز نبوده است و در این مورد خاص هم خود غانمین شهر را آتش زده‌اند نه اینکه آتش آسمانی آنرا سوزانیده باشد.

۱- مرحوم فاضل شیرازی (میرزا محمدباقر) در ذخیره‌العباد در این باره فرموده است: لان الغانمین و ان ملکوا الغنیمه باختيار الا ان ملکهم فی غایه الضعف ... و للامام ان یقسم بینهم ... پس تا امام غنیمت را بین مجاهدین و غانمین تقسیم نماید مالکیت غانمین در غنائم در غایت ضعف است لذا خطابی متوجه ایشان در دادن نیست. همچنین شهید ثانی (ره) در فوائد، قطع کرده است بتوقف مالکیت در آن بر قسمت غنیمت پس چنانکه گفته شد آیه شریفه که مُصَدَّرٌ بکلمه واعلموا است کسی را امر به ایتناء

﴿ وَآتُوا الزَّكَاةَ ﴾ [البقرة: ۵۴] - ﴿ وَآتُوا حَقَّهُ ﴾ [الأنعام: ۲۵۲] - ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ﴾ [البقرة: ۳۶۵] - ﴿ أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ﴾ [البقرة: ۳۷۸] - ﴿ وَآتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ﴾ [النور: ۴۴] و امثال آن.

و در دنبال اکثر آیات زکات، منکرین و مخالفین را بعذاب شدید تهدید می فرماید مانند آیه شریفه:

(-/) ﴿ ﴾
 .(۰)

یا چنانکه می فرماید:

(-/) ﴿ ﴾
 .(۰)

یا آیه شریفه

(-/) ﴿ ﴾
 .(۰)

و امثال این آیات که تماماً تهدید بعذاب است. فی نار جهنم.

اما در آیه شریفه خمس با لحن اعلامی و ارشادی می فرماید: واعلموا که لطف و تفاوت آن نه تنها بر اهل ادب بلکه بر عموم آشنایان بلغت عرب مخفی نیست زیرا این

خمس نمی کند زیرا کسی مالک چیزی نیست تا مورد خطاب آمرانه واقع شود بدادن آن و مالی است که در میان غنمین و ریاست جُند مشترک و مشاع است از این جهت برای تقسیم و رفع نزاع مُصدَّر بکلمة واعلموا است و مانند زکات نیست که می فرماید خذ من اموالهم صدقه...

در مسئله خمس مالکیت طرفین (امام و مجاهدین) قبل از تقسیم ضعیف است و لذا مورد خطاب آمرانه قرار نمی گیرد چنانکه نیست والله اعلم.

مسئله علمی است نه عملی. و اعتقادی است نه اکتسابی و دانستنی است نه دادنی. از آن جهت که می‌فرماید بدانید و نمی‌فرماید بدهید و در دنبال آن هم اضافه می‌کند ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾ [الأنفال: ۵۲]. که در آن از نیروی ایمان و اعتقاد مجاهدین و غانمین در تسلیم بتقسیم غنیمت استمداد می‌کند! و هر گاه در سایر آیاتی که این کلمه مبارکه ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ بکار رفته است دقت شود می‌بینیم که کلمه واعلموا در تمام آنها دارای جنبه ارشادی است و خاصیت وعظ و اندرز و راهنمایی دارد که مخاطبین خود را به ایمان و اعتقاد و تقوی و پرهیزکاری می‌خواند. چنانکه در آیه شریفه ۱۹۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره / ۱۹۴)

و در آیه ۱۹۶ همین سوره می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (بقره / ۱۹۶)

و در آیه ۲۳۰ می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره / ۲۳۲)

و در آیه ۲۰۳

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (بقره / ۲۰۳)

و در آیه ۲۲۳

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوُهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره / ۲۲۳)

(بقره / ۲۲۳)

و در آیه ۲۳۲ همین سوره می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (بقره / ۲۳۲)

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ^ط وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (بقره / ۲۳۵)

که در این آیات شریفه پس از آنکه امر به تقوی و پرهیزکاری می‌فرماید از طریق وعظ و ارشاد بیک حقیقت اعتقادی اعلام می‌کند چنانکه در آیات شریفه ۲۴ و سوره الانفال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

تُحْيِيكُمْ^ط﴾ (الانفال / ۲۴)

بلافاصله می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ^ط إِلَيْهِ

تُحْشَرُونَ﴾ (الانفال / ۲۴)

که در آن نیز بیک مسئله اعتقادی اعلام می‌نماید. و لطف مطلب آنست که در این آیات شریفه که کلمه (واعلموا) بکار رفته قبل و یا بعد آیه دستور تقوی می‌دهد چنانکه در دنبال همین آیه شریفه نیز می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً^ط وَأَعْلَمُوا أَنَّ

اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (الانفال / ۲۵)

و در آیه ۲۸ همین سوره پس از آنکه می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَوَاطُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ

عَظِيمٌ﴾ (الانفال / ۲۸)

در دنبال آن می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ سَجَعَل لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (الانفال / ۲۸)

و در آیه ۲۰ سوره الحديد می فرماید:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ﴾

(الحديد / ۲۰)

و در آیه ۱۷ آن سوره می فرماید:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَمْحِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (الحديد / ۱۷)

که در تمام این آیات کلمه واعلموا جنبه وعظ و ارشاد و اعلام مسائل اقتصادی است و در هیچکدام امر باحکام عبادی نشده است. چنانکه همین آیه شریفه:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ (الحديد / ۴۰)

اعلام بیک حقیقت اعتقادی است نه اتیان امر، یعنی اگر رسول خدا ﷺ از غنائم دارالحرب خمس را برای ارباب خمس جدا کرد مجاهدین و غنمین غنائم باید بدانند که آن حقی است که مخصوص خداست و کسی را حق اعتراض به آن نیست. اما هیچگاه مسلمانان مأمور بپرداختن آن نبودند زیرا خمس غنائم بلکه تمام آن قبل از تقسیم در اختیار رسول خدا و یا فرماندهان جنگ بود و چیزی در اختیار دیگران نبود تا مأمور بپرداخت آن باشند!

رسول خدا یا فرماندهان جنگ پس از آنکه غنائم جمع آوری می شد و پس از برداشت خمس آن بقیه را بین مجاهدین تقسیم می کردند. لذا این عمل احتیاج بصیغه

امر، پرداخت آن نداشت و فقط مسلمانان باید می دانستند که خمس غنائم مال خداست. در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن مسلمانان مأمور پرداخت خمس غنائم یافی یا انفال نیستند زیرا چیزی در اختیار آنان نیست چنانکه سیره رسول الله و خلفای وی نیز حاکی و مبین این حقیقت است. در صدر اول اسلام هیچ مسلمانی خمس را باین صورت که اکنون معمول است پرداخته است! در زمان رسول خدا و پس از وی جانشینانش اگر مالی را مشمول خمس می دانستند خود، آن مال را اخذ می فرمودند قبل از آنکه دیگران از آن مال چیزی را مالک بشوند. بخلاف زکات که آنرا مسلمین مأمور بودند که فوراً پردازند و اگر در پرداخت آن مسامحه و غفلت می شد جداً مطالبه می کردند و اگر در اداء آن تأخیر و توقف می شد به متخلف اعلان جنگ داده بسختی از وی مطالبه می کردند. در خمس و پخش غنائم رسول خدا دهنده بود و مسلمانان مجاهد گیرنده، چنانکه آیه شریفه **مُفْهِمٌ** این حقیقت است که: **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾** [الحشر: ۷] یعنی هرچه رسول خدا بشما داد (از غنائم) آن را بگیرید. و در زکات مسلمانان دهنده اند که:

۱- از این روشن تر آنکه در آیات شریفه قرآن هر جا که نامی از غنائم آمده است مسلمانان گیرنده اند نه دهنده! چنانکه در آیه شریفه ۱۵ سوره الفتح می فرماید:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ﴾

(الفتح / ۱۵)

و در آیه ۱۸ همین سوره می فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾

(الفتح / ۱۸)

تا آنجا که می فرماید:

﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا...﴾

(الفتح / ۱۹)

و در آیه ۲۰ همین سوره می فرماید:

﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾

(الفتح / ۲۰)

﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۵۴] - ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ﴾ [الأنعام: ۲۵۲] - ﴿أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۳۶۵] - ﴿أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۳۷۸] - ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ [النور: ۴۴]. و خدا و رسول گیرنده اند چنانکه می فرماید: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ [التوبة: ۲۱۵] - ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ [التوبة: ۲۱۴].

و اگر می بینیم که گاهی در نامه های رسول خدا به رؤساء قبایل و مشایخ عشایر یا ولاتی را که به بلاد می فرستاد کلمه ای است که از آن معنای امر بدادن خمس برمی آید چنانکه در نامه آن حضرت به شرحبیل بن عبدکلال این عبارت آمده است که: **واعطيتم من المغانم خمس الله** یا به عمرو بن معبدالجهنی می نویسد: **واعطى من المغانم الخمس** و به مالک بن احمر: **وادوا الخمس من المغنم** و در نامه آن جناب به عبد یغوث **واعطى خمس المغانم فى الغزو** و در نوشته آن حضرت به جناده و قوم او: **واعطى الخمس من المغانم خمس الله** برای آن است که چون خود آن حضرت در جنگها حضور نداشت و این اشخاص نمایندگان آن جناب بودند لذا ایشان دادن خمس غنائم جنگ را مطالبه می فرماید. وگرنه خود آن حضرت خمس غنائم را بنفس نفیس برمی داشت. چنانکه در تہذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: **كان رسول الله اذا اتاه المغنم اخذ صفوة.**

و در قسمت کردن فی نیز همین معنی آمده است چنانکه در آیه ۷ سوره حشر می فرماید:

(الحشر / ۷)

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﴾

تا آنجا که می فرماید:

(الحشر / ۷)

﴿ وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ﴾

۵- در آیه شریفه کلمه: ﴿غَنِمْتُمْ﴾ [الأَنْفَال: ۴۱] است و این کلمه پاره‌ای از متشبین را دستاویز شده است که در مقصود خود بدان متمسک شوند در حالی که کلمه غنیمت در لغت بچیزی استعمال می‌شود که بدون زخم عائد شود چنانکه در القاموس گفته است: **الغنیمه هو الفوز بالشی بلا مشقه** اما در اصطلاح شرع به اموالی گفته می‌شود که بوسیله قهر و غلبه مسلمانی بمشرکین بدست آمده باشد.

الف - شافعی در کتاب (الام) (ص ۶۴ ج ۴) می‌نویسد: **والغنیمه هی الموجف علیها بالخیل والركاب والفیء هو ما لم یوجف علیه بخیل ولا ركاب!** یعنی غنیمت چیزی است که با لشکر و سپاه سواره و پیاده بدان دست یابند و فی بدون قهر و غلبه سپاه بدست می‌آید.

ب - یحیی بن آدم در کتاب (الخراج) (ص ۱۷) می‌نویسد: **والغنیمه ما غلب علیه المسلمین بالقتال حتی یاخذه والفیء ما صولخوا علیه.** یعنی غنیمت آن چیزی است که مسلمانان بوسیله قتال بدان دست یابند تا آنکه آنرا غنوه اخذ کنند و فیء چیزی است که بدان صلح نمایند.

ج - ماوردی در احکام السلطانیه (ص ۱۲۱) می‌نویسد: **الغنیمه والفیء یفترقان فی ان الفیء مأخوذ عفواً و مال الغنیمه مأخوذ قهراً.** یعنی غنیمت و فیء با یکدیگر فرق دارند زیرا فیء دراز روی عفو و مصالحه اخذ می‌کنند، و مال غنیمت از روی قهر و غلبه اخذ می‌شود.

هرچند در معنای کلمه فیء نیز بین فقها اختلاف هست زیرا آنرا هم پاره‌ای غنیمت دانسته اند.

د - ابویوسف در (الخراج) (ص ۱۸) می‌نویسد: در معنای غنیمت: **والله اعلم فيما يصيب المسلمون من عساكر اهل الشرك و ما اجلبوا به من المتاع والسلاح والكرع فان في ذلك الخمس لمن سمى الله في كتابه و اربعة اخماس هي للجنود.**

ه - مرحوم شیخ طوسی (ره) در تفسیر (التبیین) (ص ۷۹۷ ج ۱) چاپ تهران بعد از ذکر آیه شریفه خمس در معنای غنتم می‌نویسد: **اقول الغنيمه ما اخذ من اموال اهل الحرب من الكفار بقتال و هي هبة من الله للمسلمين.** یعنی من می‌گویم غنیمت آنچیزی است که از جنگاوران کفار بوسیله جنگ گرفته می‌شود و آن از جانب خدا بمسلمانان هبه است.

و - و در (ص ۶۶۶ ج ۲) همین کتاب نوشته است: **الغنيمه كل ما اخذ من دار الحرب بالسيف عنوه مما يمكن نقله الى دارالاسلام و ما لا يمكن الى دار الاسلام فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الامام و يصرف ارتفاعه الى بيت المال لمصالح المسلمين:** یعنی غنیمت عبارتست از تمام چیزهایی که در میدان جنگ با شمشیر بطریق قهر و غلبه اخذ شود از آن اموالی که می‌توان آنرا به‌کشور اسلام انتقال داد (اموال منقول) و آنچه را که نمی‌توان انتقال داد (اموال غیرمنقول)

پس آن مال جمیع مسلمانان است که اختیار آن با پیشوای مسلمین است که درآمد آن را به بیت‌المال انتقال داده صرف مصالح مسلمین می‌نماید.

ز - شیخ طبرسی در مجمع‌البیان (ص ۵۴۳ ج ۴) چاپ اسلامیة می‌نویسد: **الغنيمه ما اخذ من اموال اهل الحرب من الكفار بقتل و هي هبة من الله تعالى للمسلمين و هو المروى عن ائمتنا عليهم السلام:** یعنی غنیمت چیزی است که از اموال جنگاوران کافر گرفته می‌شود و آن بخشش خدا بر مسلمین است و همین معنی از ائمه ما (ع) روایت شده است.

ح - مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب (زبدهالبیان) همین عبارت را از مجمعالبیان نقل کرده و آنرا پسندیده است.

ط - مرحوم فاضل جواد در مسالک الافهام در ذیل خبر حکیم مؤذن بنیعبس می نویسد: **الظاهر من الایه کون الغنیمه: غنیمه دارالحرب.**

ی - علامه مجلسی در مرآةالعقول (ص ۴۴۱ ج ۱) از قول مقدس اردبیلی آورده است که آنچه از کلمه غنیمت متبادر است آن است که آن غنیمت دارالحرب است و تفسیر مفسیرین آن را تأیید می کند.

این معنائی است که فقهاء اسلام از عامه و خاصه از کلمه غنیمت کرده اند و چنانکه ملاحظه می شود در آن هیچگونه اختلافی ندارند و نباید هم داشته باشند زیرا این کلمه شریف در هر آیه ای از آیات کریمه قرآن آمده است خود آن آیه و ماقبل و مابعد آن حاکی است که آن غنیمت دارالحرب است:

الف - در همین آیه شریفه:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾ (الأنفال / ۴۰)

ما قبل آن این آیه مبارکه است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۳] و و آنگاه آیه شریفه معطوف به (واو) عطف است ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ که مسلم می دارد غنیمت مربوط بدارالحرب است. بعلاوه در خود آیه شریفه می فرماید: **یوم الفرقان ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ﴾** [الأنفال: ۴۱] یعنی روزی که تمیز و تفاوت بین حق و باطل حاصل می شود، آن روزی است که مسلمانان با کفار در جنگ تلاقی می کنند. در آیه بعد بلافاصله می فرماید:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ...﴾

(الأنفال / ۴۱)

که صورت آرایش جنگی آن روز مسلمین را با کفار مجسم می‌کند.
ب - آیه ۶۹ همین سوره که باز کلمه غنیمت را می‌آورد و می‌فرماید:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا... ﴾ (الانفال / ۶۹)

آیات ماقبل آن تماماً مربوط به احکام دارالحرب است از آیه ۵۵ همین آیه عموماً
وظائف جنگ و جهاد را تعلیم می‌دهد تا آنجا که می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ... ﴾ (الانفال / ۶۵)

تا آیه:

﴿ مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُدَّ أَسْرَى... ﴾ (الانفال / ۶۷)

ج - در سوره مبارکه الفتح که باز گفتگو از غنیمت است چنانکه در آیه ۱۵
می‌فرماید:

﴿ سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا... ﴾

(الفتح / ۱۵)

تمام آیات ماقبل آن از اول سوره تا این آیه عموماً داستان فتح مکه و جنگ حنین و
امثال آن است. و آیات مابعد آن نیز تا آخر سوره مربوط به موضوعات جنگ و متخلفین
از آن و یاری‌کنندگان و مجاهدین است.

د - در سوره النساء آیه ۹۴ که باز کلمه مغانم (از ماده غنیمت) دیده می‌شود بدین
صورت است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا

لِمَنْ ءَلَقَىٰ إِلَيْكُمْ ءالسَّلَامُ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ... ﴾ (النساء / ۹۴)

علاوه بر آنکه متن خود آیه گواه آن است که این حکم مربوط به جنگ است آیات ما قبل آن از آیه ۷۱ بلکه قبل از آن تا این آیه تماماً مربوط به احکام حرب و دفاع و قتل عمد و خطاء است. و آیات مابعد آن بلافاصله مربوط به احکام جنگ است چنانکه در آیه ۹۵ می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْجَاهِدُونَ﴾

﴿ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... ﴾ (النساء / ۹۵)

تا آیه ۱۰۴ که عموماً مربوط به احکام جهاد است.

پس کلمه غنیمت را تعمیم دادن به‌گونه درآمد از ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و غیره چنانکه تا هیزم‌شکنی و هیزم‌کنی و حمالی و کناسی و چرخ‌ریسی که از طرف متشبثین تعمیم داده شده است جز سفسطه و فرار از حقیقت و استفاده سوء از این کلمه مبارکه یگانه از مقاصد ایشان چیز دیگر نیست و مطالبه خمس از آن مطالبه‌ای ظالمانه است. زیرا نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول‌الله و نه در سیره خلفای آن‌حضرت از حق و باطل و نه در عمل مسلمین صدر اول چیزی دیده نشده است. صرف‌نظر از سیره رسول‌الله ﷺ و خلفای راشدین حتی در سیره سلاطین جور از بنی‌امیه و بنی‌عباس دیده و شنیده نشده است که از اموال مسلمین مخصوصاً از ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و تجارات خمس گرفته شود و حال اینکه اگر کوچک‌ترین مدرک و دلیل و بهانه‌ای بدست خلفا می‌افتاد که مثلاً در ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و درآمد مسلمین خمس است، مسلماً آنرا بشدیدترین صورت اخذ می‌کردند و تاریخ نیز آنرا روشن‌ترین

صورت برای ما بیان می‌کرد چنانکه وضع گرفتن زکات و خراج خلفا را برای ما بیان کرده است.^۱

اما خمس غنائم دارالحرب را در زمان رسول خدا ﷺ خود آنجناب و پس از رحلت آن حضرت خلفاء مأخوذ می‌داشتند پس وجوب آن، اگر بتوان در این مورد کلمه وجوب استعمال کرد فقط مخصوص غنائم دارالحرب است.^۲

۱- ابویوسف معاصر هارون الرشید وضع گرفتن زکات و خراج را در کتاب (الخراج) خود که آنرا برای هارون نوشته است بدین صورت بیان می‌کند: بمن خبر رسیده است که مأمورین مالیات، خراج‌گذاران را در مقابل آفتاب وامی‌دارند و آنان را بسختی می‌زنند و برایشان اشیاء سنگین می‌آویزند. جهشیاری در تاریخ الوزراء (ص ۳۲) آورده است که سلیمان بن عبدالملک به عامل خود در مصر نوشت: اجلب الذر حتی ينقطع واجلب الدم حتى ينصرم یعنی شیر را بدوش تا قطع شود و خون را بمک تا تمام شود. و در باره دولت عباسی گفته‌اند که: عمال خراج انواع وسائل شدت و عذاب را نسبت به بدهکاران استعمال می‌کردند چنانکه گوئی رحم و ایمانی در قلوب ایشان نیست. بدتر از همه مارو افعی مردم را میزدند و همچنین حبس می‌کردند و یا یکدست و یک پا آنان را می‌آویختند تا بمیرند! در کتاب (الامام الصادق والمذاهب الامریعه) (۵۳۶) از کتاب الحضاره (ص ۳۳۶) داستانی از خراج گرفتن ابن‌القرء از محمدبن جعفر بن الحجاج آورده است که با بدهکار مظلوم چه جنایاتی انجام می‌دادند.

۲- مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب (زبدهالبیان) (ص ۲۰۹) می‌نویسد: والذی ینبغی ان یذکر هنا مضمون الایة فهی تدل علی وجوبه علی غنائم دارالحرب ای ما ینصدق علیه شیء و ای شیء کان منقولاً و غیر منقول. می‌فرماید آنچه لازم است که در این مورد یادآور شد آن است که آیه فقط دلالت می‌کند بر وجوب خمس و در غنائم دارالحرب بهر چیزی که اسم چیز بر آن صدق کند هر چه می‌خواهد باشد منقول یا غیرمنقول و نیز همان مرحوم در (ص ۱۱۰) آن کتاب بعد از آنکه حدیث وارد در کافی و تهذیب را که در (ص ۱۲۱ ج ۴) تهذیب چاپ نجف است از علی بن فضال از حکم مؤذن بنی عبس روایت شده که: قال قلت له (ای لابی عبدالله علیه السلام)

(الانفال / ۴۰)

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾

قال هی والله ابلا فاده يوماً بیوم. می نویسد: الظاهر ان لا قائل به فان بعض العلماء يجعلونه مخصوصاً بغنائم دارالحرب كما عرفت. می فرماید: ظاهر این است که هیچکس قائل به چنین خمسی (در فائده روزانه) نیست و آیه را چنین تفسیر نمی کند برای اینکه بعضی از علما خمس را فقط مخصوص به غنائم دارالحرب گرفته اند چنان که دانستی!

و نیز همان مرحوم در باره اینکه خمس شامل جمیع اشیاء می نویسد: و انه تکلیف شاق والزام شخص باخراج جمیع ما یملکه بمثله مشکل والاصل والشریفه الممحاء ینفیانه والروایه غیر صحیحه و فی صراحتها ایضاً تأمل. یعنی این یک تکلیف شاقی است که شخص را مجبور و ملزم کنند که هر چه را مالک شده خمسش را اخراج کند و خود امر مشکلی است و اصل براءت شریعت سمحه سهله نیز آن را نفی می کنند و روایت هم صحیح نیست (زیرا راوی آن علی بن فضال ضالّ مضلّ است و همچنین حکیم که مجهول است) و در صراحت روایت نیز تأمل است (زیرا معلوم نیست چه می گوید و چه می خواهد). مرحوم محقق سبزواری در ذخیره العباد می فرماید: احتج الموجدون بقوله تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۵۲] و فيه نظر لان الغنیمه لا یشتمل الارباح لغة و عرضاً علی ان المتبادر من الغنیمه الواقعه فی الایه غنیمع دارالحرب كما یدل علیه فی الآیات السابقه: یعنی آنان که خمس را در ارباح مکاسب واجب گرفته اند به آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ ... احتجاج کرده اند و حال اینکه در آن جای تأمل و نظر است برای اینکه غنیمت شامل ارباح مکاسب نمی شود نه لغتاً و نه عرفاً علاوه بر آنکه آنچه در کلمه غنیمت در آیه شریفه متبادر می شود آن است که مراد از غنیمت، غنیمت دارالحرب است چنان که آیات سابق بر این آیه (یعنی آیه و قاتلوهم و امثال آن) بر آن دلالت دارد. همین جناب در جای دیگر در همین کتاب و در همین باب که پاره ای از علمای شیعه گفته اند که آیه شریفه شامل معنای خمس است در ارباح مکاسب می فرماید: وانکر بعض اصحابنا صحه هذه الدعوی مدعیاً اتفاق الفرق و کلام اهل اللغة علی خلافها. یعنی پاره ای از اصحاب ما (علمای شیعه) صحت این ادعا را منکرند در حالی که مدعی اند که تمام فرق اسلامی و جمیع علمای لغت نیز بر خلاف این ادعا اتفاق کرده اند؟ و در انکار بر شیخ طبرسی قول منکرین را ترجیح می دهد و می نویسد: و لعله متجه و ما وجدته من کلام اهل اللغة یساعد علیه. یعنی بسا باشد که قول منکرین موجود باشد و من نیز آنچه از سخنان علمای لغت

احادیثی هم که از اهل بیت رسیده این حقیقت را تأیید می‌نماید که خمس فقط شامل غنائم دارالحرب است چنانکه در کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق (ص ۲۱ ج ۱) چاپ نجف و تهذیب (ص ۱۲۴ ج ۴) چاپ نجف والاستبصار (ص ۵۶ ج ۲) چاپ نجف از عبدالله بن سنان روایت شده است که او گفته است: سمعت ابا عبدالله علیه السلام و ابا الحسن علیه السلام قال سألت احدهما عن الخمس فقال ليس الخمس الا في الغنائم. که مضمون هر دو روایت شریف آن است که خمس فقط خاص غنائم دارالحرب است.

۶- نکته ششم را که در فهم آیه شریفه باید در نظر داشت آن است که کلمه غنتم بصیغه مخاطب ماضی آمده است که از آن چند چیز استفاده می‌شود:

الف - امری که واقع شده و شیءای که حاضر بوده پس غنائم که هنوز بدست نیامده و اختصاص آن برسول خدا و کسان بعداً و (هرگاه ذوی القربی را کسان رسول خدا بدانیم) صحیح نیست زیرا شیء مصدوم را نمی‌توان به اشخاص موجود تقسیم کرد

یافتن این معنی را تقویت و مساعدت می‌کند! جناب ایشان در ذخیره‌العباد در آخر کتاب خمس آنجا که سقوط خمس را ترجیح می‌دهد در جواب آنانی که به آیه شریفه استناد می‌کنند می‌فرماید: اما الآیه فظواهرها اختصاصها بالغنائم فلا یقیم غیرها مع آنها لا تشتمل زمان الغیبه ... یعنی ظاهر آنچه خمس را اختصاص به غنائم دارالحرب می‌دهد که با این کیفیت شامل غیر غنائم دارالحرب نمی‌شود و در زمان غیبت نیز خمس را شامل نیست (زیرا در زمان غیبت جهادی نیست تا غنیمتی باشد و غنیمتی نیست تا خمسی باشد!) مرحوم فاضل جواد هم چنانکه سبق تحریر یافت در مسالک‌الافهام می‌فرماید: ظاهر این است که غنیمت در آیه شریفه مخصوص دارالحرب است و آیات سابق و لاحق نیز این معنی را تأیید می‌کند و اکثر مفسرین هم بر این عقیده‌اند. پس بنا بر عقیده بزرگان فقهای شیعه غنیمت که مشمول خمس است همان غنیمت دارالحرب است چنانکه روایات هم آنرا تأیید می‌کند.

۱- یقول ليس الخمس الا في الغنائم خاصة و در تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۲ عن سماعه ابن عبدالله علیه السلام

همچنین شیء موجود را به اشخاص معدوم و چون آیات زکات نیست که بصیغ مختلفه (ماضی و حال و استقبال) آمده و شامل عموم حاضرین و غائبین می‌شود.^۱

ب - خطاب متوجه افراد موجود و معلوم آن زمان است چنانکه ماقبل و مابعد آیه کیفیت جنگ را مجسم می‌کند و افراد مخصوصی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ﴾ [الأنفال: ۵۲] بعد می‌فرماید: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾ [الأنفال: ۵۳] و انسحاب حکم از حاضرین بغير حاضریت مستند به اجماع است و چنین اجماعی در بین عموم مسلمین و حتی بین علمای شیعه نیست! بنابراین سهم رسول‌الله و سهم ذی‌القربی منحصر به زمان رسول‌الله و حیات ذی‌القربی است و بعد از حیات رسول‌خدا ﷺ اموالی که هنوز بدست نیامده و همچنین بعد از حیات ذی‌القربی زمان رسول‌الله اموالی که اختصاص به رسول‌الله و ذوی‌القربی دارد محتاج دلیل دیگری است و چنین دلیلی عقلاً و نقلاً وجود ندارد! چنانکه احکام خاصه بوجود رسول‌الله و ازواج مطهرات آن چنان بعد از حیاتشان مصداقی ندارد. مثلاً احکامی که راجع به حلال بودن یا حرام بودن زنان برسول خداست و کیفیت آمد و شد و ورود و خروج مردم به خانه رسول‌خدا و طرز تکلم و مخاطبه با آن حضرت و کیفیت سلوک او و مردم با همسران آن حضرت و احکامی که مربوط به ازدواج رسول‌الله و امثال آن است و آیات بسیاری که از قرآن مجید راجع به این احکام و احوال آمده است، پس از فوت رسول‌خدا و ازدواج آن حضرت مصدیقی ندارد و حکمش منقطع است مگر از باب اسوه

۱- از جمله آیاتی که دلالت بر ماضی در موضوع زکات دارد: آیه ۱۷۷ سوره البقره - آیه ۲۷۷ سوره البقره - از جمله آیاتی که دلالت بر حال (فصل امر) دارد آیه ۱۱۰ سوره البقره آیه ۷۷ سوره النساء - آیه ۷ سوره الحج - آیه ۵۶ سوره النور. آیاتی که دلالت بر مضارع (استقبال دارد) آیه ۵۵ سوره الماعده - آیه ۷۱ سوره التوبه آیه ۱۵۶ سوره الاعراف.

حسنه. بدیهی است آنچه مربوط به خواب و خوراک و پوشاک و اعاشه و معاشرت آن جناب است پس از حضرتش حکم آن منقطع خواهد بود. پس حکم خمس غنیمت که یک سهم آن که متعلق به رسول خدا و یک سهم آن مال ذی القربی است نیز حکمش منقطع است. زیرا استفاده از اموال غنیمت برای خوردن و پوشیدن و رفع حوائج زندگی است و استفاده از آن منوط و موقوف و مشروط بوجود حیات است پس از حیات تمام این خواص و احکام منتفی است. و نیز چون ذی القربی کسی است که قرابت نزدیک با رسول خدا دارد خصوصاً که بصیغه مفرد آمده است و معلوم می‌دارد که منحصر بیک شخص است و احادیث نیز می‌رساند که مراد از ﴿ذَا الْقُرْبَى﴾ در آیه شریفه دیگر: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ [الإسراء: ۳۷]، تنها حضرت زهرا سلاله علیها بوده چنانکه در جلد هشتم بحارالانوار (ص ۹۱) چاپ تبریز از مناقب ابن شهر آشوب در باب نزول رسول خدا به فدک آورده می‌نویسد: و اسلم من اسلم و اقرهم فی بیوتهم و اخذ منهم اخماسهم و نزل ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ [الإسراء: ۳۷]، قال و ماهو قال: اعط فاطمه علیها السلام فدکا و هی میراثها من امها خدیجه و من اختها هند بنت ابی هاله فحمل الیها النبیس ما اخذ منها و اخبرها الآیة که معلوم می‌دارد مراد از ذی القربی هرگاه خویشان رسول خدا باشند جز فاطمه سلام الله علیها نخواهد بود.

در تاریخ هم معلوم است در هنگام نزول آیه شریفه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾ که مقارن یا در حین جنگ بدر بوده و در ماه پانزدهم یا شانزدهم هجرت رسول الله ﷺ بمدینه است رسول خدا دارای خویشانی که بتوان آنها را ذوی القربی نامید نبوده است مگر حضرت زهرا علیها السلام که او نیز در خانه و کفالت رسول خدا بود. زیرا در آن زمان از فرزندان رسول خدا جز زینب که زن ابی العاص بود و رقیه که زن عثمان بود که وفات کرد و بلافاصله عثمان با دختر دیگر رسول خدا که ام کلثوم است ازدواج نمود و فاطمه

زهرالکلبه که هنوز با امیرالمؤمنین علی علیه السلام ازدواج نکرده و در کفالت پدرش علیه السلام بود کس دیگری نبود. و از ازواج آن حضرت (هر چند زوجه را نمی توان ذی القربی نامید) جز سوده بنت زمعه زن دیگری نداشت و از اعمال آن حضرت هم جز حمزه و از بنی اعمام آن حضرت هم جز علی علیه السلام مسلمانی دیگر نبود زیرا عباس عموی دیگر پیغمبر و پسرانش و عقیل بن ابیطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب پسرعموهای پیغمبر در حال کفر بسر می بردند و چون حمزه و علی خود از مجاهدین و غانمین بودند مشمول سهم خمس الله نمی شدند و از اقربان پیغمبر هم مسلمانی دیگر نبود تا بتوان از خمس غنائم به او داد. و او را (ذی القربی) دانست!

و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله نیز شاهد است که آن حضرت از غنائم جنگ به هیچ یک از خویشان خود بهره ای نداد جز حضرت زهرالکلبه آن هم نه از غنائم بدر بطور ممتاز و معلوم بلکه بهمان اندازه که در تحت کفالت آن حضرت بود و از خمس غنیمت اعاشه می نمود! پس اگر مراد از ذی القربی خویشان رسول خدا باشد انحصار به حضرت فاطمه علیها السلام دارد که می بایست رسول خدا از غنیمت موجوده (ما غنمتم) به فرد یا افراد موجود ذی القربی می داد، و خمس غنائم ناموجود حرب ناموجود، چیزی نیست که به ارث به دیگران منتقل شود (یعنی چیزی ناموجود به افراد و اشخاص ناموجود؟! مگر آنچه را که خود رسول الله به کسی از ذی القربی داده باشد و آن شی موجود به وارث ذی القربی برسد، این در صورتی است که کلمه (ذی القربی) را در اینجا به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت دهیم (در حالی که این نسبت مورد تردید است).

۷- نکته هفتم: اگر کلمه ذی القربی را بطور اطلاق واگذاریم چنانکه در آیات دیگر قرآن است در آن صورت معنی آیه چیز دیگری غیر از آنچه مشهور است خواهد بود. مانند این آیات شریفه که در آنها نیز کلمه ذی القربی مانند آیه غنیمت بدون قید است.

الف - در سوره مبارکه (البقره) آیه ۸۳ می فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ ﴾ (البقره / ۸۳)

در این آیه که خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفته است که جز خدا را نپرستند و به والدین و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان احسان کنند، کلمات ذی القربی والیتامی والمساکین همانسان مرتب و منظم است که در آیه غنیمت آمده است. و پر واضح است که این ذی القربی، ذی القربای رسول خدا نیست.

ب - در آیه ۱۷۷ همین سوره مبارکه می فرماید:

﴿ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ

عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ ﴾

(البقره / ۱۷۷)

که در این آیه نیز ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل چون آیه غنیمت ردیفند و جز اینکه ذوی القربی بصیغه جمع است.

ج - در آیه ۳۶ سوره النساء می فرماید:

﴿ وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴾

(السناء / ۳۶)

که در این آیه نیز ذی القربی بهمان ردیف آیه غنیمت است و شکی نیست که هرگز منظور از آنها ذی القربی و یتامی و مساکین آل محمد نیستند.

د - در آیات حکمی سوره (الاسراء) از آیه ۲۳ تا آیه ۲۹ که می فرماید:

(الاسراء / ۲۳)

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ﴾

تا آنجا که می فرماید:

﴿ وَآتَاكَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْأَسْبَابِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا ﴾

(الاسراء / ۲۹)

ه - و همچنین در سوره الروم آیه ۳۸ می فرماید:

﴿ فَآتَاكَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْأَسْبَابِ ﴾ (الروم / ۳۸)

و - و در آیه ۸ سوره النساء کلمه ذوالقربی - اولوالقربی آمده است آنجا که می فرماید:

﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ ﴾

(نساء / ۸)

که در تمام این آیات کلمه ذی القربی به معنای عام خویشاوندان هر مسلمانی است که در امم گذشته و این امت است. بر نیکی کردن و چیز دادن به خویشاوندان توصیه شده است. و در هیچکدام از آنها مراد از (ذی القربی) خویشاوندان رسول خدا نیست و نباید هم چنین باشد^۱ چنانکه بتوفیق خدا بعد از این بیان خواهد شد انشاءالله بلی آنچه مسلم

۱- مرحوم فاضل جواد در کتاب مسالک الافهام (ص ۲۰ ج ۲) در این باره آنچه مضمونش این است می نویسد: مراد از قرابت (در این آیه غنیمت) قرابت خود شخص است پس امر است بصله رحم بوسیله مال و جان یا اینکه مراد نفقه اقاربی است که بر شخص واجب است و مقتضای آیه شریفه: للرسول ولذی القربی، عموم است (و فرد یا افراد خاصی نیستند) و مرحوم شیخ طوسی نیز در تفسیر (التبیین) (ص ۵۲۱ ج ۲ چاپ تهران) ذیل آیه شریفه: و ات ذی القربی حقه می نویسد: و روی عن ابن عباس

است آن است که رسول خدا ﷺ از خمسی که از غنائم برمی‌داشت به پاره‌ای از خویشان خود سهمی از آن می‌داد یا حوائج آنان را برمی‌آورد چنانکه در کتاب المغازی واقدی (ص ۳۸۱) آمده است و در المصنف (ص ۲۳۷ ج ۵): و کان رسول الله ﷺ يعطى بنى هاشم من الخمس و يزوج اياماً هم و كان عمر ﷺ دعاهم ان يزوج ايامهم و يخدم عائلتهم و يقضى من غارمهم فابوا الا ان يسلمه كله و ابى عمر. يعنى رسول خداص به بنی‌هاشم از خمس عطا می‌فرمود و زنان بی‌شوهر آنان را بشوهر می‌داد، عمر نیز ایشان را دعوت کرد تا زنان بی‌شوهرشان را بشوهر دهد و عیال وارشان را خادم بخشد و از وامدارشان قضاء دین کند لکن بنی‌هاشم از آن سر باز زدند مگر اینکه عمر تمام خمس را به ایشان واگذارد عمر نیز از این پیشنهاد سر باز زد! و اخباری نیز در این باره هست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عباس عموی پیغمبر از خمس غنائم بعض غزوات از عمر مطالبه سهم ذی‌القربی کردند، لکن عمر از ایشان درخواست نمود که آن جزو بیت‌المال باشد و ایشان به همان سهمی که در دیوان مقرر داشته اکتفا کنند و آنان نیز پذیرفتند. اما ما بدین اخبار با نظر تردید و تحیر می‌نگریم زیرا با اصولی که در اسلام مقرر است و ما بدان ایمان داریم اینگونه اخبار سازگار نیست چنانکه خواهد آمد انشاءالله.

۸- نکته هشتم: کلمه (سن شیء) است که چون در آیه شریفه قید (من شیء) آمده است متشبهین موجبین خمس بر ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) آنرا دلیل گرفته‌اند که هر چیز، یعنی از تمام اموال باید خمس گرفته شود در حالی که این‌گونه استدلال تشبث به کل حشیش است و به هیچ وجه با مدعای ایشان سازگار نیست. در این جا

والحسن انهم قرابه الانسان يعنى ابن عباس و حسن گفته‌اند مراد از ذی‌القربی خویشاوندان خود شخص است.

کلمه (من) که بیانیه است چون (من) در جمله: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰] است مراد از آن، اشیائی است که از غنائم جنگ عاید شده است یعنی هر چیزی از غنیمت هر چند جزئی باشد همین که بدست آمد مشمول خمس غنائم است و نمی‌توان آنرا بدون تقسیم یا قبل از تقسیم تصاحب و تصرف کرد. پس کلمه من شیء در آیه شریفه از جنس خود خارج نگشته و هرگز بسایر اشیاء تعمیم داده نمی‌شود (من شیء یعنی من شیء من الغنیمه) کسانی که با این تشبثات می‌خواهند مطلبی را جمل و اثبات کنند واقعاً عملشان و نحوه فکرشان عجیب است!

شما اگر در مغازه ساعت فروشی و یا دوا فروشی وارد شوید و در آنجا اعلانی ببینید یا از صاحب دکان بشنوید که به مشتریان خود می‌گوید که آنچه بخواهید در این مغازه موجود و در اختیار مشتریان محترم است، می‌دانید که مقصود او این است که از جنس ساعت فروشی یا از جنس دوا فروشی یا هر چیزی که مربوط به آن مغازه است از بقالی و عطاری و غیره موجود است و هرگز احتمال نمی‌دهید که در دکان دوافروشی، پالان الاغ و در دکان عطاری افسار و نعل اسب و در دکان حلوافروشی برای فروش، میز و مبل همه باشد؟

هرچند در اعلان یا در گفته صاحب دکان بخوانید و بشنوید که هرچه بخواهید در این مغازه موجود است و اگر اشیاء مکان معینی قاچاق اعلان شود مربوط و مخصوص همان مکان معین است نه اینکه در هر کجا که اشیائی شبیه اشیاء آن مکان بدست آید قاچاق است! بلکه قاچاق بودن آن شیء مربوط به همان مکان است و تعمیم آن بسایر اشیاء نادانی یا مفسطه است. پس در این آیه شریفه کلمه من شیء مربوط به غنیمت دارالحرب است که آنچه از غنیمت بدست آمده است هرچه باشد مشمول خمس است نه هر چیزی از هر جا که بدست آمده باشد ولو از حمالی و کناسی مشمول خمس باشد!!

اتفاقاً در اخبار و احادیث خمس راجع به این موضوع شواهد فراوان است که جلو هرگونه وسوسه و تشبث را می‌گیرد.

الف - در کتب سیر و احادیث از جمله در المنصف اصبهانی (ص ۲۴۲ ج ۵) و در المغازی واقدی (ص ۹۱۸ ص ۳) آمده است که عقیل بن ابی طالب بر زوجه خود وارد شد در حالی که از شمیرش خون می‌چکید زنش به او گفت: من می‌دانم که تو با مشرکین مقاتله کردی از غنائم آنان چه بدست آورده‌ای؟ عقیل گفت این سوزن را تا با آن پیراهن خود را بدوزیم و سوزان را به زن خود داد! و آن زن فاطمه دختر ولید بن عتبه بن ربیعہ بود. در اینحال شنید که منادی رسول‌الله فریاد می‌زند که هر که یه چیزی از غنیمت دست یافته بیاورد، عقیل به زن خود رجوع کرده گفت: والله ما اری ابر تک الا قد ذهب یعنی بخدا چنین می‌بینم که سوزنت از دست رفت! آنگاه سوزن را برداشت در میان غنائم افکند.

ب - در همان کتاب و سایر کتب تواریخ است که عبدالله بن زیدالمازنی در روز جنگ کمانی از غنائم برداشت و با آن مشرکین تیز میانداخت پس از اتمام کار آنرا بغنائم رد کرد.

ج - در همان کتاب (ص ۹۴۳) و در مؤطاً مالک (ص ۳۰۴) و در المصنّف (ص ۲۴۳ ج ۵) رسول خدا اعلام فرمود که: **ادوالخیاط والمخیط فایاکم والغل فانه عار و نار و شنار یوم‌القیامه.** یعنی هر نخ‌ی و سوزنی را از غنائم بپردازید، و برحذر باشید از خیانت که آن ننگ است و آتش است و عیب است در روز قیامت، آنگاه مقداری کرک از پهلوی شتری گرفت و فرمود: بخدا قسم از آنچه خدا بشما فیء داده است بر من حلال نیست حتی بقدر این کرک جز خمس و حال اینکه خمس هم بشما رد می‌شود. و دهها از این قضایا که معلوم می‌دارد (من شیء) یعنی من شیء الغنیمه.

چنانکه در المصنف عبدالرزاق صنعانی (ص ۲۴۲ ج ۵ رقم ۹۴۹۳) عن معمر بن قناده قال کان النبی ص اذا غنم مغنا یعب منادياً الا لا یغلن رجل مخیطاً فما دونه الا لا یغلن بعیراً فیأتی به علی ظهره یوم القیامه له رغاء الا لا یغلن فرساً فیأتی به یوم القیامه علی ظهره حمحه: یعنی معمر بن قناده گفت که پیغمبر ﷺ هر گاه غنیمتی به دست میآورد منادی را دستور می داد که اعلام کنند آگاه باشید هیچ مردی نخعی را که و کمتر و از آن خیانت نکند آگاه باشید هیچ شتری را خیانت نکنند که می آید (خائن) در حالی که آن شتر را در روز قیامت در پشت دارد و برای آن صدائی است آگاه باشید اسبی را خیانت نکنند که می آید (خائن) در حالی که آن اسب بر پشت او است در روز قیامت و او را فریادی است.

و همچنین مردی از اشجع مرد و رسول خدا بر او نماز نگذارد زیرا از غنائم خبیر به قدر دو درهم خیانت کرده بود!!

۹- نکته نهم جمله (فان لله خمس) که معلوم می دارد که این خمس حق خداست و اختصاص به کسی ندارد و اگر بعد از آن نام رسول را برده است باید دانست که: این ادب قرآن است که در موارد بسیاری نام رسول را بعد از نام خدا می آورد بدن آنکه رسول را ردیف خدا داند! و این شاید از آن جهت است که بعد از خدا کسی که شایسته اطاعت است رسول است از آن سبب که نماینده بیان احکام خدا است زیرا فرمان خدا به وسیله رسول ابلاغ می شود و کسانی که آن فرمان را اجرا می کند گرچه بصورت ظاهر از پیغمبر اطاعت و پیروی می کنند لکن در حقیقت اطاعتشان اطاعت از خدا است. و این کیفیت هرگز خدا و رسول را در یک ردیف و در یک میزان تساوی قرار نمی دهد چنانکه در آیات شریفه ذیل نام رسول همواره همچون مایه ای دنبال نام خدا است بدون آنکه او را شریک و نظیر و سهیم خدا بداند.

۱- در آیه ۱۳ سوره النساء می فرماید:

﴿ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ... ﴾ (النساء / ۱۳)

۲- در آیه ۱۴ همین سوره می فرماید:

﴿ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا

فِيهَا... ﴾ (النساء / ۱۴)

۳- در آیه ۱۰۰ همین سوره:

﴿ وَمَنْ تَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ... ﴾ (النساء / ۱۰۰)

۴- در آیه ۵۹ سوره التوبه:

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولَهُ... ﴾ (التوبه / ۵۹)

۵- در آیه ۶۲ همین سوره:

﴿ تَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ

إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾ (التوبه / ۶۲)

۶- در آیه ۷۴ همین سوره:

﴿ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ... ﴾ (التوبه / ۷۴)

۷- در آیه ۴۸ سوره النور:

﴿ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ﴾ (النور / ۴۸)

۸- در آیه ۵۱ همین سوره:

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ

أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ﴾ (النور / ۵۱)

۹- در آیه ۵۷ سوره الاحزاب:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ﴾ (الاحزاب / ۵۷)

۱۰- سوره الفتح آیه ۹:

﴿ لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴾

(الفتح / ۹)

۱۱- در آیه ۱۴ سوره الحجرات:

﴿ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا ﴾

(الحجرات / ۱۴)

در تمام این آیات فاعل و مفعول مفرد خدا است و نام رسول از آن جهت که نماینده مشار بالبنان خدا است چون سایه‌ای دنبال نام خدا است پس اگر مطیع را داخل بهشت می‌کند خدا می‌کند و اگر کسی را باید دعوت به حکم بین ایشان می‌شود خدا حاکم است و اگر کسی را لعنت می‌کند خداست و اگر باید کسی را توقیر و تسبیح کرد خداست. و نام رسول از آن جهت که سمبل و نماینده راه خدا است در این آیات آمده است و گرنه هیچ اثر استقلال و تشخیص و تعیین در آن نیست چنانکه نظیر: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ﴾ [الفتح: ۱۰] - ﴿ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ ﴾ [الأنفال: ۱۷] . پس اگر بعد از جمله ﴿ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ ﴾ [الأنفال: ۴۱] آمده است نظیر آیات

فوق و آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۲] و آیه شریفه: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [الأنفال: ۳۵] است که در این آیات نیز انفال از آن خداست چنانکه آن کس که زنده می‌کند خداست (هرگاه فاعل یحییکم خدا باشد) پس این معنی که خمس شش سهم می‌شود. سهمی از آن خدا و سهمی از آن رسول‌الله و سهمی مال ذی‌القربی و سه سهم دیگر از یتامی و مساکین و ابن‌سبیل درست بنظر نمی‌رسد، بجهاتی که ذیلاً توضیح می‌شود انشاءالله.

در اثبات این مطلب که خمس فقط مال خدا است و حقی است از برای ذی‌القربی و یتامی و مساکین و ابن‌سبیل علاوه از صریح آیه شریفه که می‌فرماید: فان الله خمسه. کتب سیره رسول‌الله ﷺ و پاره‌ای از احادیث از طریق اهل بیت طهارت علیهم‌السلام نیز آن را تأیید می‌کند.

الف - طبق روایت أسدالغابه (ص ۱۷۵ ج ۱) و الاصابه جلد ۱ رقم ۶۹۶ و طبقات ابن‌سعد (ص ۲۷۴ ج ۱) در نامه‌ای که رسول خدا ﷺ به فجیع‌بن عبدالله نوشته است ضمن جملات آن این عبارت مصرح است: ... و اعطی من المغنم خمس الله...

ب - و نیز در مصادر فوق‌الذکر نامه‌ای که حضرتش به بنی‌حزین الطائبین نوشته است این جمله با اندک تفاوت آمده است... و اقام‌الصلوة و اتی‌الزکاة و فارق‌المشركین و اطاع الله و رسوله و اعطی من المغنم خمس الله.

ج - و نیز بنا به روایت یعقوبی (ص ۶۴ ج ۲) تاریخ و طبقات ابن‌سعد (ص ۲۶۴ ج ۱) در نامه‌ای که آن جناب ﷺ به اهل یمن نوشته است از جمله‌های آن این عبارت شریفه است و اعطیتم من المغنم خمس الله.

۱- در این جا کلمه دعاکم که مفرد است خداست هرچند ضمیر متصل یحییکم مرجعش (فاعلش) ما باشد!

د - و همچنین در مکتوبی که وجود مقدس ختمی مرتبت به نهشل بن مالک وائلی نوشته است این جمله است. **واعطیتم من المغانم خمس الله.**

ه - ایضاً در نامه آنجناب به جناده ازدی و قوم او طبق روایت ابن سعد در طبقات و کنز العمال (ص ۳۲۰ ج ۵) **واعطوا من المغانم خمس الله.**

و - نیز طبق روایت تاریخ طبری (ص ۲۸۱ ج ۲) و البدایه والنهایه ابن کثیر (ص ۷۵ ج ۵) و فتوح البلدان (ص ۸۲) و سیره ابن هشام (ص ۲۵۸ ج ۴) - **واعطیتم من المغانم خمس الله.**

ز - کذالک به روایت طبری (ص ۳۸۸ ج ۲) و البدایه والنهایه (ص ۷۶ ج ۵) و فتوح البلدان بلادری (ص ۸۰) و سیره ابن هشام (ص ۲۶۵ ج ۴) و کنز العمال (ص ۱۸۶ ج ۳) و صبح الاعشی (ج ۱۰ ص ۱۰) و الخراج ابویوسف (ص ۷۲) در نامه‌ای که آنحضرت به عمر و بن حزم نوشته است: و امره ان يأخذ من الغنائم خمس الله. و در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۱۹) نامه‌ای که رسول خدا به بنی زهر بن حبش نوشته است: **واعطیتم من المغانم خمس الله.** و در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۱۹) نامه‌ای که رسول خدا به بنی زهر بن حبش نوشته است: **واعطیتم من المغانم خمس الله.** - و سهم النبی ضبط شده است و همچنین در الاموال (ص ۴۲۷) مردی از پیغمبر خدا از غنیمت می‌پرسد آن حضرت می‌فرماید: **لله سهم و لهؤلاء اربعة:** که یک سهم (یک پنجم از آن خدا و برای مجاهدان چهار پنجم دیگر است. ملاحظه می‌فرمائید که در تمام این نامه‌ها رسول خدا قید کلمه (خمس الله) می‌فرماید که خمس خاص خدا است نه آن شش سهمی که خدا هم یکی از آنها است!!

اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام:

الف - در من لاحضره الفقيه، كتاب الوصايا - روى الكونى عن جعفر بن محمد عليه السلام عن ابيه عن ابائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام الوصيه بالخمس لان الله عز و جل رضى لنفسه بالخمس.

ب - در مستدرک الوسائل (ص ۵۵۱ ج ۱) از كتاب الجعفریات باسناده عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده على بن الحسين عن ابيه عن على بن ابى طالب عليه السلام انه كان يستحب الوصيه بالخمس و يقول: ان الله تبارك و تعالى رضى لنفسه عن القسمة باخمس.

ج - در بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار (ص ۲۹۰) روايتى است از حضرت ابى جعفر امام محمد باقر عليه السلام كه در آن اين جمله ديده مى شود: قال عليه السلام والله لقد يسر الله على المؤمنين ارزاقهم بخمسه دراهم جعل لربهم واحداً و اكلوا اربعة حلالاً.

د - در وسائل الشيعه باب: وجوب الخمس فى غنائم دار الحرب حديث 12 ... عن على عليه السلام ... واعلموا انما غنمتم ... فنجعل لله خمس الغنائم.

ه - احاديث فوق از اهل بيت طهارت دلالت دارد كه خمس غنائم از آن خداست چنانكه احاديث از طريق عامه نيز مؤيد اين مدعى است - در طبقات ابن سعد (ص ۱۹۴ ج ۳) ان ابابكر اوصى بخمس ماله ... او قال خذ من مالى ما اخذ الله من فى المسلمين و در روايت ديگر قال ابوبكر لى من مالى مارضى ربي من الغنيمه فاوصى بالخمس و در سنن بيهقى (ص ۳۳۶ ج ۶) ... عن رجل من بلقين قال اتيت النبيص و هو بوادى القرى ... قلت فما تقول فى الغنيمه قال فان لله خمسها و اربعة اخماسها للجيش و صنعانى نيز در المنصف (ص ۲۳۸ ج ۵) از قيس بن سلم الجدلى آورده است قال سألت الحسن بن

محمد بن علی (ابن الحنفیه) عن قول الله (واعلموا...) قال هذا مفتاح كلام الله الدنيا

والاخره که می‌رساند چون مفتاح کلام است خمس بنام خدا است.

نتیجه این بحث آن است که خمس غنائم از آن خداست و نام رسول در دنبال نام خدا چون نام آن حضرت در آیاتی مانند: (والله والرسول احق ان یرضوه، و قل الانفال لله والرسول. و استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم) می‌باشد که در آن نه تنها خدا را نمی‌توان در ردیف شش نفری که فقها آورده‌اند درآورد بلکه حتی از آن حقی از برای رسول خدا ﷺ نیز نمی‌توان اثبات کرد. چنانکه در تاریخ و سیره رسول خدا دیده نمی‌شود که آن حضرت از خمس الله حقی برای خود جدا کرده باشد در تمام غنائم غزوات چیزی که معلوم است آن است که آنجناب از صفایای جنگ آنچه مخصوص آنجناب بود اخذ می‌نمود و در نامه‌هایی هم که برؤسای قبایل می‌نوشت از آنان صفی‌النبی را مطالبه می‌فرمود.^۱ اما در هیچ تاریخی دیده نمی‌شود که آنحضرت از خمس غنائم سهمی خاص برای خود برداشته باشد، جنابش فقط خمس الله را که حق ذی‌القربی والمساکین والیتامی وابن‌سبیل بود برمی‌داشت و به مستحقین آن می‌داد زیرا بدان نیازی نداشت و زندگانی و معیشت حضرتش از فیه که اختصاص بحضرتش داشت می‌گذشت.

چنانکه در تواریخ معتبره چون احکام‌السلطانیه ماوردی (ص ۱۶۱) و فتوح‌البلدان بلادری (ص ۲۶) والخراج یحیی بن آدم (ص ۳۶) و سیره ابن‌هشام (ص ۱۴۰ ج ۲) و

۱- عبدالرزاق بن همان صنعانی در المصنف (ص ۲۳۹ ج ۵) رقم ۹۴۸۵ گفته است: کان سهم النبی ما یدعی الصفی ان شاء عبداً و ان شاء فرساً یختاره قبل الخمس و یضرب له سهمه ان شهد و ان غاب و کانت صفیه بنت حی من الصفی. یعنی سهم پیغمبر از غنائم آن بود که صفی خوانده می‌شد اگر می‌خواست برده برمی‌داشت و اگر می‌خواست اسب که آن را قبل از تقسیم خمس انتخاب می‌فرمود و سهم جنابش اگر حاضر بود یا غائب کنار گذاشته می‌شد و صفیه دختر حی بن اخطب از صفایای جنگ بود.

تاریخ طبری آمده است: مخیریق که یکی از احبار و دانشمندان یهود و از علمای بنی‌النضیر بود و مردی غنی و کثیرالاموال بود از کتب آسمانی رسول خدا را شناخته بود و چون جنگ احد پیش آمد یهود را خواسته و گفت شما می‌دانید که نصرت محمد بر شما واجب است یهود به او گفتند امروز روز شنبه است (اما او گفت هرگز شنبه‌ای برای شما نباشد و خود شمشیر و سلاح برداشته و بیازماندگانش گفت: اگر من کشته شدم مال من از آن محمد است که در آن هر چه خواهد می‌کند آنگاه به جناب پیغمبر آمد در در رکاب حضرتش قتال کرد تا کشته شد و اموال او عبارت از هفت باغستان بود عبارت از میثب و صافیه و دلال وحشی و برقه و اعراف و مشربه که آنها را رسول خدا برداشته و جزء صدقات خود قرار داد و سرزمین یهود بنی‌النضیر را بعلت پیمان شکنی کعب بن اشرف بتصرف درآورد و یهود را جلای وطن کرد و ملک آنها خاص رسول خدا شد. و فدک نیز مصالحه بر رسول خدا واگذار شد.

و چنانکه واقدی در المغازی (ص ۳۷۸) آورده است رسول خدا از اموال بنی‌النضیر که خاص حضرتش بود بر اهل و خانواده‌اش انفاق می‌کرد. و در زیر نخل‌های باغستان‌ها زراعت می‌نمود و قوت سالیانه اهل و عیال خود را از جو خرما برای زنان خود و فرزندان عبدالمطلب از آن تهیه می‌فرمود و مازاد آنرا صرف اسلحه و مهمات جنگی می‌کرد چنانکه ابوبکر و عمر در زمان خلافت خود از همان اسلحه و آلات جنگی که رسول خدا خریده بود استفاده می‌کردند. پس درآمد اموال بنی‌النضیر مخصوص احتیاجات خود آنجناب بود و آنچه از فدک عاید می‌شد صرف ابن‌سبیل می‌فرمود و درآمد خیبر را سه قسمت کرده بود دو قسمت آنرا به مهاجرین می‌پرداخت و یک قسمت آنرا بر خانواده خود انفاق می‌فرمود بهر صورت از تواریخ و سیر بر نمی‌آید که رسول خدا خمس را به شش قسمت کرده باشد قسمتی از آن مال خدا و قسمتی مال خود او و سهمی از آن ذوی‌القربی و سه سهم دیگر از یتامی و مساکین و ابن‌سبیل باشد! پس چنانکه گفته شد از کلمه و لرسول نیز نمی‌توان بطور قطع چنین

نتیجه گرفت که رسول خدا را در خمس غنائم یک سهم شش‌گانه است زیرا در سیره آن‌جناب چنین چیزی به این کیفیت دیده نمی‌شود که آن‌حضرت برای خود سهمی خاص از سهام شش‌گانه برداشته باشد تا چه رسد^۱ به اینکه پس از وفات از غنائمی که هنوز بدست مسلمین نیفتاده و بعداً خواهد افتاد سهمی از برای آن‌جناب باشد یا سهمی برای جانشینان او منظور شود چنانکه تاریخ خلفای حق و باطل آن‌جناب هم چنین سهمی را حتی به‌عنوان حق ریاست و فرماندهی نشان نمی‌دهد و چنانکه گفتیم نام رسول خدا در دنبال آیه غنیمت چون نام آن‌حضرت: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [الأنفال: ۲] می‌باشد و اگر به اتکاء اقوال فقهاء سهمی هم برای رسول‌الله از خمس غنائم منظور شود پس از فوت آن‌حضرت مصداقی ندارد مگر اینکه آنرا بزمامدار مسلمین که ریاست جنگ را نیز برعهده دارد از این جهت قائل شویم که متأسفانه یا

۱- در کتاب‌الاموال قاسم‌بن سلّام (ص ۴۵۳) از ابن‌عباس روایت شده است که گفت: كانت الغنیمة تقسم علی خمسة اقسام فاربعه منها لمن قاتل علیها و خمس واحد تقسم علی اربعة فربع الله و للرسول و لذی القربی. یعنی قرابه‌النبی ﷺ قال فما كان لله و للرسول منها فهو لقرابه‌النبی ﷺ و لم يأخذ النبي من الخمس شيئاً، والرابع الثاني لیتامی، والرابع الثالث للمساكين، والرابع الرابع لابن‌السبیل وهو الضیف الفقیر الذی ینزل بالمسلمین. یعنی غنیمت بر پنج تقسیم می‌شود چهار قسمت آن برای کسانی است که جنگ کرده‌اند و یک‌پنجم آن به چهار قسمت تقسیم می‌شود. یک‌چهارم آن که مال خدا و رسول و ذی‌القربی یعنی خویشاوند پیغمبر است. پس آنچه مال خدا و رسول است مال خویشاوند پیغمبر است و خود پیغمبر چیزی از آن بر نمی‌داد و یک‌چهارم دوم از آن یتیمان است و یک‌چهارم سوم از آن مسکینان است و یک‌چهارم چهارم از آن در راه مانده است و آن مهمان فقیری است که به مسلمانان وارد می‌شود.

خوشبختانه در سیره خلفاء آن حضرت که سهمی در تاریخ وجود ندارد هرچند در احادیث آمده است.^۱

۱- در رساله (المحکم والمتشابه مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی از تفسیر نعمانی (ص ۵۹) از فرمایش امیرالمؤمنین آورده است که آن حضرت فرموده است ثم ان للغنائم بامور المسلمین بعد ذلک الانفال التي كانت لرسول الله ﷺ یعنی انفالی که در زمان رسول خدا اختیار آن با رسول‌الله بوده است بعد از آن حضرت اختیار آن با کسی است که قائم به امور مسلمین است (یعنی پیشوای سیاسی اسلام) مع هذا از این حدیث بدست نمی‌آید که زمامدار مسلمین حقی خاص به انفال داشته باشد چنانکه از آن حقی خاص برای رسول خدا استنباط نمی‌شود.

در کتب عامه آمده است که رسول خدا ﷺ از غنائم جنگ آنچه را که برای کفایت مؤونه یکساله خود و عیالش لازم بود برداشت می‌نمود و بقیه را صرف مصالح مسلمین می‌کرد چنانکه در بدایه‌المجتهد ابن رشد (ص ۳۸ ج ۱) و نه‌ایه‌المحتاج (ص ۱۰۶ ج ۵) و البحر الزخار (ص ۴۴۰ ج ۵) و تفسیر المنار (ص ۷ ج ۱۰) و تفسیر قرطبی (ص ۱۱ ج ۸) آمده است. اما فقهاء عامه و خاصه را در موضوع سهم رسول‌الله ﷺ از خمس غنائم نظرات و فتاوائی است که نتیجه همه آنها یکی است!

شافعی معتقد است که سهم رسول‌الله از غنائم بعد از آن حضرت صرف مصالح مسلمین می‌شود و سهم ذوی‌القربی بین اغنیاء و فقرای ایشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می‌شود و بقیه مال فرق ثلاثه یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم مسلمین است.

اما ابوحنیفه قائل است که سهم رسول خدا پس از وفات آنحضرت ساقط است و همچنین سهم ذوی‌القربی که ایشان نیز در صورت فقیر بودن مانند سایر فقرا هستند که از زکات و بیت‌المال استفاده می‌کنند پس خمس غنائم بین یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم مسلمین تقسیم می‌شود. اما مالک، امر خمس غنائم را مفوض برأی امام و زمامدار مسلمین می‌داند و در نتیجه رأی تمام آنها یکی می‌شود یعنی خمس غنائم تحویل بیت‌المال مسلمین می‌شود.

۱۰- کلمات یتامی و مساکین وابن سبیل است که در آیه شریفه است و باید مورد دقت قرار گیرد بسیاری از فقهاء شیعه به استناد پاره‌ای از احادیث، این افراد و اشخاص را اختصاص به منسوبین رسول الله ﷺ داده‌اند در حالی که حقیقت غیر این است! برای اینکه این حقیقت واضح‌تر شود باید چند نکته در این مورد در نظر گرفته شود:

الف - زمان نزول آیه شریفه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۴۱] انما غنمتم ... که این آیه در هنگام جنگ بدر بوده یا چنانکه واقدی قائل است در غزوه بنی قینقاع که در نیمه شوال یعنی ماه بیستم هجرت (یا سه ماه بعد از جنگ بدر) نازل شده است و در هر صورت در سال دوم هجرت بوده است. و چنانکه می‌دانیم در این هنگام وضع مسلمانان از حیث فقر و فاقه به کیفیتی بود که قبلاً بیان کردیم و دعای رسول خدا در این هنگام چنانکه یادآور شدیم بهترین معرف وضع آنها بود که عرض می‌کرد:

اللهم انهم حفاه فاحملهم اللهم انهم غراه فاكسهم اللهم انهم جياع فاشبعهم.

زیرا هنوز گشایشی برای مسلمین پیدا نشده بود و اسلام از قلمرو شهر مدینه بخارج راه نیافته بود و رکات و صدقات که گرفتن آن پس از توسعه اسلام به موجب فرمان:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ [التوبة: ۱۰۳] من اموالهم صدقه واجب شد در آن موقع اگر هم در آیات قرآن، دادن آن فرض شود بود لکن بر مرحله عمل نیامده بود و طبق تصریح تاریخ و احادیث صحیحه در سال نهم یازدهم هجرت رسول خدا ﷺ مأمور اخذ زکات شد و مأموران و عاملینی برای اخذ آن بقبائل و بلاد اعزام داشت.

ب - بدیهی است که در میدان جنگ کسانی که شهید می‌شدند عیال و اولادی از خود باقی می‌گذاشتند هرچند طبق روایات وارده برای شهدائی که بدرد فیض شهادت نائل شده بودند رسول خدا سهمی مقرر داشت چنانکه در المغازی واقدی روایت شده است که رسول خدا برای چهارده نفر از شهداء بدر سهمی مقرر فرمود و عبدالله بن سعد بن خیشمه گفته است، سهم پدرم را مأخوذ داشتیم معهما کسانی بودند که بدین فوز

نائل نگشتند، و در هر صورت یتامی بودند (ص ۱۰۲ ج ۱) که اکثر، قهراً فقیر و بی سرپرست بودند و همچنین کسان بسیاری از مسلمانان بودند که فقیر و پریشان بودند و شاید بعلت پیری و یا فقیری نتوانسته بودند در میدان جنگ حاضر شوند چنانکه پاره‌ای از آیات قرآن حاکی حالات آنهاست در سوره التوبه آیه ۹۲ می‌فرماید:

﴿ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا

أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا

يُنْفِقُونَ ﴾

(التوبه / ۹۲)

و اینگونه محرومیت از فیض جهاد بعلت فقر و فاقه قهراً محرومیت دیگری از سهم غنائم جنگ از پی داشت^۱ و لازم می‌نمود که سهمی از غنائم برای این طبقه که مساکینند منظور شود تا تسکینی برای خاطر محزون و پریشان ایشان باشد.

و نیز در اثر هجرت و فرار پاره‌ای از مسلمانان از قبیله یا بلاد خود در راه مانده و به اصطلاح ابن سبیل بودند مانند مهاجرت مقداد بن عمر و عتبه بن غزوان که با کفار قریش که به منظور جنگ با رسول خدا بیرون آمدند اینان نیز بیرون آمدند تا شاید به وسیله‌ای خود را به مسلمین برسانند و اگر نه بديار خود برگردند! چنانکه در تاریخ ابن خلدون (ص ۱۸ ج ۲) آمده است فلذا واجب می‌نمود که اگر مسلمین و مخصوصاً مجاهدین به مال و غنائی دست یابند این طبقات از نظر دور نیفتند از این جهت است که می‌بینیم بعد از کلمه ذی‌القربی بلافاصله کلمات یتامی و مساکین و ابن سبیل آمده است که اگر

۱- از طریق عامه در مراسیل ابن داود (ص ۱۳) و از طریق خاصه در المصنف عبدالرزاق صنعانی (۱۸۸) حدیث مرفوعی است که رسول خدا ﷺ فرمود: إذا مات الرجل بعد ما يدخل أرض العدو و يخرج من أرض المسلمین و أرض الصلح فان سهمه لاهله. همینکه مرد مجاهد برای جهاد از زمین مسلمانان و صلح خارج شد و مرد سهم غنیمت او به اهلس می‌رسد.

بدرجه رفیعه شهادت نائل گردیدند باری فکرشان از جهت عیال و اطفال خود تا حدی راحت باشد و بدانند که اگر خود ایشان با فرا رسیدن اجل و نیل بفیض شهادت از غنیمت محرم می گردند یتیمان ایشان بهر صورت سهمی از آن خواهند داشت! همچنین افراد فقیر و مسکین وابن سبیل که در این هنگام مرجع و ملجائی را جستجو می کردند که رفع نیازمندی شدید خود را بنمایند لذا پروردگار عالم سهمی از غنائم جنگ را به ایشان اختصاص داد.

ج - اینکه گفته اند که یتامی و مساکین وابن سبیل از خویشاوندان رسول خدایند در تاریخ نزول این آیه شریفه و هنگام تقسیم غنائم جنگ در میان خویشاوندان رسول خدا یتامی و مساکین وابن سبیلی وجود نداشت که خدا برای آنان مخصوصاً سهمی منظور دارد زیرا چنانکه در بحث ذی القربی آوردیم در زمان نزول آیه خمس کسانی از آل محمد که مسلمان بودند هیچکدام از آنان مشمول افراد یتامی و مساکین وابن سبیل نبودند نه از دختران رسول خدا و نه از اعمام و بنی اعمام او و اکثر خویشاوندان آن حضرت در این هنگام کافر بودند که هرگز مشمول حکم این آیه نمی شدند پس چگونه ممکن است که پروردگار جهان در این میان از بین تمام مسلمانان تنها یتامی و مساکین وابن سبیل ناموجود آل محمد ﷺ را اختصاص به خمس غنائم داده و چنین امتیازی را در شریعت بی امتیاز اسلام بدیشان بخشد؟!

لذا از نظر عقل و شرع و تاریخ هرگز امکان نداشت و ندارد که مراد از یتامی و مساکین وابن سبیل در این آیه شریفه یتامی و مساکین وابن سبیل آل محمد باش؟! پس از نظر عقل و تاریخ یتامی و مساکین وابن سبیل در این آیه عموم مسلمین اند نه تنها آل محمد ﷺ و در آیات کتاب الهی و در احادیث وارده از اهل بیت نیز یتامی و مساکین وابن سبیل از عموم مسلمین اند از جمله آیات که وابستگی تامی به این موضوع دارند آیه شریفه ۷ سوره الحشر است که می فرماید:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ
وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ (الحشر / ۷)

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید:

﴿ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ﴾

(الحشر / ۸)

و در دنبال:

﴿ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ﴾

(الحشر / ۹)

تا آخر آیه ۹ همین سوره که معلوم می دارد می دارد یتامی و مساکین و ابن سبیل، یتامی و مساکین و ابن سبیل مهاجرین و انصارند که مشمول فیء اند و اختصاص به آل محمد ص ندارند و صرفنظر از اینکه در آن هنگام اصلاً در آل محمد ص یتامی و مساکین و ابن سبیل وجود نداشت و پس مهاجرین و انصار یعنی عموم مسلمین آن روز.

اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام صرفنظر از صحت و سقم آنها.

۱- در کتاب تحف العقول که از کتب معتبره فرقه امامیه است در (ص ۵۵۵) در

حدیث طویلی از حضرت صادق ع در موضوع غنائم ... و اما قوله الله فكما يقول

الانسان هو الله و لك و لا يقسم الله منه شيء فخمس رسول الله ص الغنيمه التي قبض

بخمسه اسهم فقبض منهم سهم لله لنفسه يحيى به ذكره و يورث بعده و سهماً لقرابة من

بنی عبدالمطلب و انفذ سهماً لأيتام المسلمين و سهماً لمساكينهم و سهماً لابن السبيل.

می‌فرماید: اینکه در آیه شریفه کلمه الله آمده است پس آن چنان است که شخصی می‌گوید این چیز مال خداست و از برای تو باشد اما چیزی از آن برای خدا تقسیم نمی‌شود. پس غنیمتی که رسول خدا قبض می‌کرد آن را پنج سهم می‌نمود سهمی از آنرا که مال خدا بود خود آن جناب برمی‌داشت تا بدان وسیله نام خدا را زنده دارد و پس از خود آن را به میراث گذارد و سهمی برای خویشان از فرزندان عبدالمطلب و سهمی هم برای یتیمان مسلمانان انفاذ می‌داشت و سهمی برای مساکین مسلمین و سهمی برای ابن‌سبیل که در این حدیث به روشنی معلوم است که سهم‌های یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم مسلمین است.

۲- در روضه کافی از ابن‌حمره از حضرت باقر علیه السلام نیز روایتی است که همین مضمون را می‌رساند زیرا می‌فرماید: ان الله جعل لنا اهل البيت سهاماً ثلاثة. تا آنجا که می‌فرماید: دون سهام الیتامی و المساکین و ابن‌سبیل فانها لغيرهم... یعنی سهام یتامی و مساکین و ابن‌سبیل از خویشان رسول الله نیست و از غیر ایشان است.

۳- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۵ ج ۲) و در من‌لایحضره الفقیه (ص ۲۲ ج ۲) چاپ نجف و در مختلف‌الشیعه (ص ۳۴ ج ۲) از زکریا بن مالک الجعفی روایت است که حضرت امام جعفر صادق فرمود: و اما المساکین و ابن‌السبیل فقد عرفت انا لا تاکل الصدقة فهی للمساکین و ابناء السبیل (یعنی مساکین و ابن‌السبیل مردم غیر بنی‌هاشم)

۴- در من‌لایحضره الفقیه (ص ۱۵۸) و در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۳۴ ج ۴) چاپ نجف در ذیل آیه شریفه: ﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ ﴾ [الحشر: ۸] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: فهذا بمنزلة المغنم کان ابی علیه السلام يقول ذلك و لیس لنا فيه غیر سهمین سهم الرسول و سهم القربی ثم نحن شرکاء فیما بقی ... می‌فرماید فی و انفال نیز بمنزله

غنائم جنگ است و پدرم (حضرت زین العابدین علیه السلام) چنین می فرماید: پس برای ما از آن جز دو سهم نیست سهم رسول الله و سهم ذی القربی آنگاه در باقیمانده ما با سایر مردم شریکیم یعنی سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل که مال عموم مسلمین است یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل ما هم با آنها شریکند.

۵- در تفسیر عیاشی (ص ۶۳ ج ۲) روایتی است که علامه مجلسی آنرا در بحارالانوار (ص ۵۲ ج ۲۰) چاپ کمپانی و سید هاشم بحرانی آنرا در تفسیر البرهان (ص ۸۸ ج ۲) چاپ سالک و صاحب وسائل الشیعه نیز آن را در ابواب تقسیم خمس آورده است که: حضرت صادق علیه السلام بعد از آنکه سهم رسول و ذی القربی را مذکور داشته فرموده است: **و ثلاثة اسهام للیتامی و المساکین و ابناء السبیل** یعنی سه سهم دیگر مال یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است بطور اطلاق و بدون قید مال محمد، یعنی عموم مسلمین.

۶- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۸ ج ۴) رقم ۳۶۵ والاستبصار (ص ۵۶ ج ۲) رقم ۱۷۶ از رُبعی بن عبدالله بن الجارود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت می فرماید: **کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له ثم یقسم ما بقی خمسة اخماس و يأخذ خمسة ثم یقسم اربعة اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه ثم قسم الخمس الذی اخذه خمسة اخماس: يأخذ خمس الله عز و جل لنفسه ثم یقسم الاربعه اخماس بین ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابناء السبیل یعطی کل واحد منهم حقاً و کذلک الامام اخذ کما اخذ الرسول صلی الله علیه و آله. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که همینکه غنیمت را بخدمتش می آوردند صفایای آنرا برمی داشت و آن مال خودش بود (صفایای جنگ عبارت از اسب زبده و شمشیر خوب و کنیز و امثال آن است که مال فرمانده و رئیس جند است) آنگاه آنچه را باقی مانده بود پنج قسمت می کرد و یک پنجم آنرا**

برمی داشت و سپس چهار پنجم آنرا در بین مردمی که بر آن غنیمت جنگیده بودند تقسیم می فرمود آنگاه آن یک پنجمی را که برداشته بود پنج قسمت می کرد یک پنجم خدا را برای خود برمی داشت و سپس چهار پنجم دیگر را میان دارندگان قرابت و یتیمان و بینوایان و در راه مانده تقسیم می کرد بهر کدام از ایشان حقی می داد همچنین است وظیفه پیشوای مسلمین که اخذ می کند چنانکه رسول خدا اخذ می فرود یعنی وظیفه زمامدار مسلمین همان است که رسول خدا ﷺ عمل می کرد او نیز باید چنین کند. در این حدیث نیز یتامی و مساکین و ابناء السبیل از غیر خویشان رسول خدا نیز هستند یعنی عموم مسلمین اند و حتی کلمه ذی القربی نیز بطور اطلاق است.

۷- در عیون اخبار الرضا باب ۲۳ فی الفرق بین العتره والامه از فرمایشات حضرت رضا در مجلس مناظره با علماء در شرح آیه شریفه **واعملوا انما غنمتم** فرمود: **و اما قوله تعالی والیتامی و المساکین فان الیتیم اذا نقطع یتمه خرج من الغنائم و لم یکن له فیها نصیب و کذلک المسلمین لذا انقطع مسکته لم یکن له نصیب من المغنم و لا یحل له اخذه.** که در این حدیث نیز بطور اطلاق معلوم می دارد که یتیم و مسکین در این آیه یتیم و مسکین عموم مسلمین اند.

۸- ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا ﷺ باب ۵۸، علی بن ابراهیم از پدرش و او از محمد بن سنان روایت می کند که او گفت: در نزد مولای خود حضرت رضا ﷺ در خراسان بودم که مردی از صوفیه که سرقت کرده بود خبرش را به مأمون دادند. مأمون به احضار آن امر نمود، همینکه نظر مأمون به آن مرد افتاد او را پارسا یافت که در میان چشمان او اثر سجده نمایان بود مأمون به او گفت: بدا به این آثار جمیله و این کردار زشت که نسبت سرقت گرفته است! ... تا آنجا که می گوید: آنمرد گفت من این سرقت را از روی اضطرار نه از راه اختیار مرتکب شدم و این در حالی است که تو حق مرا از خمس و فیه مانع شدی مأمون گفت: تو چه حقی در خمس و فیه داری؟ برای اینکه

خدای عزوجل خمس را شش قسمت کرد و فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۵۲] تا آخر آیه ... و فیء را نیز شش قسمت فرمود و گفت: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ۸] تا آخر ...

آن مرد گفت: تو حق مرا منع کردی در حالی که من ابن سبیل هستم و دستم از خانه و مالم منقطع است و نیز مسکینم که نمی توانم بچیزی رجوع کنم و نیز از جمله حمله قرآن هستم. مأمون گفت: آیا من حدی از حدود خدا و حکمی از احکام الله را که در باره سارق است معطل کنم برای این افسانه های تو؟ (آن مرد صوفی گفت: ابتدا، بخویشتن کن و اول خود را (بوسیله خد) پاک کن آنگاه بغیر خود بپرداز. حد خدا را اول بر خود اقامه کن آنگاه بغیر خود! مأمون روی بحضرت ابوالحسن (الرضا) نموده و گفت: تو چه می گوئی؟ حضرت فرمود: انه يقول سرقت فسرق یعنی این شخص می گوید چون تو دزدی کردی او هم دزدی کرده است! مأمون در غضب شدیدی فرو رفت. تا آنکه بار دگر متوجه حضرت رضا شد و گفت: درباره او چه رأی می دهی؟ حضرت فرمود خدای تعالی جل جلاله به محمد ﷺ فرمود: فلله الحجه البالغه و آن حاجتی است که همین که بجاهل رسید او را به جهلش آگاه می کند چنانکه عالم آنرا بوسیله علمش میداند و دنیا و آخرت به حجت قائمند. و این مرد حجت خود را برآورد. فلذا مأمون امر به آزادی آن صوفی کرد. در این حدیث شریف آن مرد صوفی که مسلماً از بنی هاشم نبوده در حضور حضرت رضا علیه السلام و مأمون که هر دو از بنی هاشم بودند ادعای خمس و سهم مسکین و ابن سبیل کرد و حضرت رضا او را تصدیق و مأمون را محکوم نمود. پس معلوم شد که مسکین و ابن سبیل در آیه شریفه مساکین و ابن سبیل عموم مسلمینند.

۹- در مسند حضرت زید بن علی بن الحسین علیه السلام (۳۵۶ چاپ بیروت) باب الخمس والانفال ... سألت زیداً بن علی علیه السلام عن الخمس قال هولنا ما احتجنا فاذا استغينا فلا حق لنا فيه الم تر ان الله قرننا مع الیتامی والمساکین و ابن سبیل فاذا بلغ الیتیم واستغنی المسکین و امن ابن سبیل فلا حق لهم و کذالک نحن اذا استغینا فلا حق لنا.

ابو خالد واسطی راوی حدیث می گوید از حضرت زید بن علی بن الحسین از مسئله خمس غنائم جنگ پرسیدم آن حضرت فرمود: آن برای ماست مادامی که بدان محتاج شدیم! ما همینکه مستغنی شدیم دیگر در آن حقی برای ما نیست مگر نمی بینی که خدا ما را با یتیمان و مسکینان و ابن سبیل قرین کرده است. پس همین که یتیمی بالغ شود و مسکین مستغنی شود و ابن سبیل بمحل امن برسد دیگر برای ایشان حقی نیست. همچنین ما نیز هنگامی که مستغنی شویم دیگر حقی از خمس برای ما نیست. در این حدیث زیر که خود از سلاله هاشم و اقربای رسول الله و از بزرگان اهل بیت طاهرین است خود را قرین یتامی و مساکین و ابن سبیل سایر مردم می پندارد و معذالک فرق بین خود و دیگران با کلمه لنا و لهم می گذارد که معلوم می دارد یتیمان و مساکین و ابن سبیل از عموم مسلمین اند نه فقط بنی هاشم و ذریه رسول خدا!

۱۰- در تفسیر حبر الامه عبدالله بن عباس که در حاشیه (الدرالمنثور) سیوطی در مصر چاپ شده است در جلد ۲ صفحه ۶۴ در ذیل آیه شریفی می نویسد: یخرج خمس الغنیمه لقبول الله (و لذی القربی) و لقبول قرابه النبی صلی الله علیه و آله (والیتامی) و لقبول الیتامی غیر یتامی بنی عبدالمطلب (والمساکین) و لقبول المساکین غیر مساکین بنی عبدالمطلب (و ابن السبیل) و لقب الضیف والمحتاج کائناً من کان و کان تقسم الخمس فی زمن النبی صلی الله علیه و آله علی خمسہ اسهم: سهم للنبی صلی الله علیه و آله و هو سهم الله و سهم للقرابه لان النبی صلی الله علیه و آله کان یعطى قرابته لقبول الله و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لابن السبیل، فلما مات النبی صلی الله علیه و آله سقط سهم النبی صلی الله علیه و آله والذی

يعطى للقرابه يقول ابى بكر: سمعت رسول الله ﷺ يقول لكل نبى طعمه فى حياته فاذا مات سقطت فلم يكن بعده لاحده و كان يقسم ابوبكر و عمر و عثمان و على عليه السلام فى خلافتهم الخمس على ثلاثه اسهم: سهم لليتامى غيريتامى بنى عبدالمطب و سهم للمساكين غير مساكين بنى عبدالمطب و سهم لابن السبيل للظيف والمحتاج.

ملخص تفسير اين عباس آن است كه چه در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله و چه در زمان خلفاى راشدين، يتامى و مساكين و ابن سبيل، يتيمان و مسكينان و ابن سبيلان بنى هاشم نبودند بلكه عموم مسلمين هستند كه در زمان رسول خدا و خلفا بايشان داده مى شد. اينها احاديثى است كه از ناحيه اهل بيت رسول خدا در اين مورد وارد شده است و اخبار و احاديثى كه در كتب عامه است نيز اين كيفيت را تصديق مى كند چنان كه در المغازى واقدى (ص ۳۸۱) از يزیدبن رومان و او از عروه نقل مى كند ان ابابكر و عمر و علياً كانوا يجعلونه (الخمس) فى اليتامى و المساكين و ابن السبيل. يعنى ابوبكر و عمر و على عليه السلام خمس را در يتيمان و مساكين و ابن السبيل قرار داده بودند.

توضيح استدلال به اين احاديث فقط از اين نظر است كه به نص قطعى آنها يتامى و مساكين و ابن سبيل كه مراد از آنها امروز طبقه اى بنام ساداتند، نبوده بلكه يتامى و مساكين و ابن سبيل عموم مسلمانند و اما ذى القربى بفرض آنكه مراد از آن ذى القربى رسول الله باشد شامل عموم بنى هاشم مى شود نه افراد خاصى چون على و فاطمه و حسين عليه السلام و چنان كه قبلاً گفته شد در اين صورت هم مراد از ايشان قرباى آن روز رسول خدا بود كه امروز از آن مصداقى وجود ندارد بدلايل گذشته و ما اين احاديث را از باب اسكات خصم و اتمام حجت آورديم.

- (اقوال علماء شيعه در يتامى و مساكين و ابن سبيل آيه خمس) -

عقلاً و نقلاً از آيات شريفه و احاديث مرويه از اهل بيت عليه السلام معلوم شد كه يتامى و مساكين و ابن سبيل در آيه خمس يتيمان و مسكينان و ابن سبيلان عموم مسلمين اند نه

فقط یتامی و مساکین و ابن سبیل فرزندان هاشم چنانکه پاره‌ای از فقهای شیعه باستناد پاره‌ای از احادیث قائلند:

اینک آراء و اقوال پاره‌ای از علمای بزرگ شیعه را در این باره می‌آوریم.

۱- مرحوم کلینی صاحب کافی در کتاب کافی در این باره می‌نویسد: **فجعل لمن قاتل من الغنائم اربعة اسهم و للرسول منهم و الذی للرسول یقسمه علی سته اسهم ثلاثه و ثلاثه للیتامی و المساکین و ابن سبیل**. یعنی آنچه برای مجاهدین از غنائم مقرر است چهار سهم است و برای رسول خدا (از خمس الله) یک سهم (جمعاً پنج سهم) و آنچه مال رسول است (یعنی خمس غنائم) آنرا بر شش سهم تقسیم می‌کند که سه سهم آن برای خود اوست (یعنی به مصارفی که لازم بداند می‌رساند) و سه سهم دیگر مال یتیمان و مسکینان و ابن سبیل (بطور اطلاق) است.

۲- مرحوم شیخ طبرسی در مجمع‌البیان (ص ۶۱۲ ج ۹) چاپ اسلامیه تهران می‌نویسد: **و قال جمیع الفقهاء هم یتامی الناس عامه و کذلک المساکین و ابناء السبیل و قد روی ایضاً عنهم علیهم السلام**. یعنی جمیع فقهاء اسلام (اعم از شیعه و سنی) قائلند به اینکه مراد از یتامی در آیه شریفه یتیمان عموم مردمند و هم‌چنین مساکین و ابناء السبیل (از عموم مسلمینند) و این معنی از خود ائمه معصومین علیهم السلام نیز روایت شده است.

۳- مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب (الحدائق الناصره) (ص ۳۸۷ ج ۱۲) چاپ نجف و مرحوم محقق حلی در کتاب (المعتبر) و مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه (ص ۱۴۵ ج ۱) آورده‌اند: ابن‌جُنیْد فرموده است که سهام یتامی و مساکین و ابن سبیل که نصف خمس است مال کسانی است که اهل این صفت باشند از

ذوی القربی و غیر ذوی القربی از عموم مسلمین همین که ذوی القربی از آن مستغنی شوند.^۱

۴- شیخ جلیل محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب خود (متشابهات القرآن و مختلفه) (ص ۱۷۵ ج ۲) چاپ جدید ذیل آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۴۱] ... نوشته است: و لفظه الیتامی و المساکین و ابن السبیل عام فی المشرک و الذمی و الغنی و الفقیر یعنی لفظ یتیمان و مسکینان و ابن سبیل عام است و هیچ قیدی ندارد حتی مشرک و ذمی و غنی و فقیر.

۵- در مصباح الفقیه (ص ۱۴۴ ج ۲) از صاحب شرایع و علامه از بعضی علمای شیعه قولی را حکایت کرده است که خمس خدا پنج قسمت فرمود: یک سهم از رسول خدا است و یک سهم از ذوی القربی و سه سهم باقیمانده مال یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل است و اکثر علماء بر این قولند.

۶- در حدائق (ص ۳۸۲ ج ۱۲) و در (ص ۳۸۷) از قول صاحب مدارک گفته است ظاهر اینست که در پاره‌ای اخبار قید یتامی آل محمد برای افضلیت است نه برای تعیین آنگاه فرموده است: دلیل بر فرمایش او اطلاق آیه شریفه و صحیحه ربعی است که قبلاً آنرا ذیل رقم ۶ احادیث آوردیم.

۷- مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره العباد در باب خمس در این باره می‌نویسد: ان المراد بالیتامی و المساکین فی الایة: الجنس لتعذر الحمل علی الاستغراق و یؤیده صحیحه محمد بن ابی نصر نیز آنرا تأیید می‌کند.

۱- مرحوم صاحب مدارک پس از نقل قول ابن جنید آورده است: و الظاهر ان هذا القید (اذا استغنی عنها ذوی القربی) علی سبیل الا فضیله لا علی سبیل التعین و یدل علی ما ذکره اطلاق آیه الشریفه.

۸- مرجوم ملا محمد تقی مجلس اول در لوامع صاحبقرانی شرح من لایحضره الفقیه (ص ۵۰ ج ۲) در شرح حدیث عیون اخبارالرضا که ذیل رقم ۷ گذشت نوشته است: ظاهرش آنست که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند.

۹- صاحب ریاض از اسکافی نقل کرده است که آن صاحب صرف سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل را در خمس شرط منتسب بودن به عبدالمطلب نمی دانست بلکه صرف آن را بغیر ایشان از مسلمانان با استغناء ذوی القربی جایز می شمرد.

۱۰- خود شیخ یوسف بحرانی در حدائق (ص ۳۷۷ ج ۱۲) در ذیل خبر زکریا بن مالک جعفی که ذیل رقم ۳ از احادیث قبلاً گذشت امام می فرماید: **واما المساکین و**

ابناء السبیل فقد عرفت انا لاناکل الصدقة. می نویسد: بسا باشد که توهم شود که مراد از مساکین و ابناء السبیل هاشمین باشند ولی امام خواسته است رفع این توهم کند به اینکه هر چند هاشمین نیز در عموم این دو لفظ (مسکین و ابن سبیل) هستند لکن چون دانستی که زکات بر اهل بیت حرام است پس مساکین و ابناء السبیل ما در آن داخل نیستند. این آراء و اقوال و فتوای ده نفر از علمای بزرگ شیعه است که در باره یتامی و مساکین و ابن سبیل که شامل عموم مسلمین است آمده است پس اینکه پاره ای از فقهاء گفته اند که مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل، یتامی و مساکین و ابن سبیل آل محمد علیهم السلام از بنی هاشمند از حقیقت دور و از عقل و انصاف مهجور است که در اولین غنیمت و اموالی که بدست رسول خدا برسد بدون اینکه حقی برای یتیمان شهدای میدان جنگ و مسکینان پریشان امت از مهاجر و انصار و ابناء سبیل ایشان در نظر بگیرد تنها ب فکر خویشان خود و یتیمان و مسکینان و ابن سبیلان آنها باشد و سهمی از آن برای ایشان مقرر دارد (در حالی که فاقد چنین اشخاصی است) و فقراء و ایتام و ابناء السبیل مسلمین را وا گذاشته، ترمیم حوائج ایشان را حواله به زکاتی دهد که بعد از نه سال دیگر اخذ خواهد شد! زهی بدبینی و بی وجدانی که کسی چنین نسبتی را به پیغمبر رحمت که

سخت حریص بر امت بوده بدهد: معاذالله!! معاذالله! خدا می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۳۹]. آیا چنین پیغمبری همین که دستش بمالی و منالی رسید همه مسلمانان را فراموش کرد و فقط بفکر یتامی و مساکین و ابن سبیل ناموجود خود افتاد؟! بدترین قتله انبیاء و اولیاء خدا کسانیند که نسبت های ناروا به ایشان داده تحریف آیات الهی نمایند! آنچه در اوراق قبلی مسطور شد احادیث معتبره از ائمه اهل البیت علیهم السلام و آراء و اقوال علماء و فقهاء بزرگ شیعه در یتامی و مساکین و ابن السبیل آیه شریفه (خمس) بود. اینک آنچه از طریق عامه در این باب رسیده است برخی از آن از نظر خوانندگان می گذرد تا دانسته شود که تقسیمی که پاره ای از فقهاء قائل شده اند که آن شش سهم است، سهمی از آن خدا و سهمی از رسول الله و سهمی مال ذی القربی و سهمی مال یتامی و سهمی از آن مساکین و سهمی از ابن السبیل، چنین کیفیتی در زمان رسول الله انجام نشده است بلکه خمس غنائم جنگ در اختیار رسول خدا بود و به هر کس آنچه را صلاح می دانست می داد.^۱ در سنن الکبری بیهقی (ص ۳۴۰ ج ۶) در باره غنائم خبیر

۱- ابو عبید قاسم بن سلّام متوفای سال ۲۲۴ هجری (معاصر ائمه) «از حضرت صادق تا حضرت هادی» در کتاب ۱۰ الاموال (ص ۴۵۷) می نویسد: أن الخمس إنما هو من الفيء، والفيء والخمس جميعاً أصلهما من أموال أهل الشرك، فأورد الخمس إلى أصله عند موضع الفاقة من المسلمين إلى ذلك. قبلاً در باره صرف خمس غنائم می نویسد: ان المنظر فيه إلى الامام و هو مفروض إليه على قدر ما يرى. آنگاه در خصوص زکات می نویسد: ان الصدقة انما هي من اموال المسلمين خاصة فحكمها ان تؤخذ من اغنيائهم فترد إلى فقرائهم، فلا يجوز فيها نفل ولا عطاء فهذه من اموال المسلمين و ذاك من اموال الكفر فافترق حكم الخمس والصدقة لما ذكر.

ترجمه: همانا خمس همان فیء است و فیء و خمس هر دو اصل آنها از اموال اهل شرک است پس چنین نظر داده اند که خمس را در هنگامی که مسلمانان دچار پریشانیند به اصل خود برگردانده شود و

روایتی از عبدالله بن عمر می‌آورد تا آنجا که می‌نویسد: و یاخذ رسول الله ﷺ الخمس و كان رسول الله ﷺ يطعم كل امراه من ازواجه من الخمس مائه وسق تمرأ و عشرين و سقأ شعيراً. یعنی رسول خدا ﷺ خمس غنائم جنگ را اخذ می‌فرمود و آن جناب بهر یک از ازواج مطهرات خود صد وسق شصت صاع است و هر ساع تقریباً یک من تبریز) و اهل بیت وسق جو اطعام می‌فرمود و در حدیث دیگر است. ثم قسم رسول الله ﷺ خمسة بين قرابته و بين نسائه و بين رجال و نساء من المسلمين اعطاهم منها فقسم رسول الله ﷺ لابنته فاطمه مائتي وسق و لعلی بن ابيطالب الكلابي مائه وسق و لاسامه بن زيد مائتي وسق منها خمسون وسق نوى و لمیسی بن فقیم مائتي وسق و لابی بکر الصدیق ماتي وسق و جماعه بن الرجال والنساء.

یعنی آنگاه رسول خدا ﷺ خمس خود را (یعنی از آنچه بعنوان خمس الله برمی‌داشت) بین خویشاوندان و بین زنان خود و بین مردان و زنان مسلمانان تقسیم کرده از آن بایشان عطا می‌فرمود. پس برای دختر خود فاطمه دویست وسق و برای علی بن ابیطالب کلابي صد وسق و برای اسامه بن زید دویست وسق تقسیم داد که پنجاه وسق آن هسته خرما بود و به عیسی بن فقیم دویست وسق و به ابوبکر صدیق دویست وسق و

بدانچه پیشوای مسلمین صلاح بداند مصرف شود، اما زکات چون از اموال خاص مسلمین است حکمش آن است که از اغنیاء ایشان گرفته شده بفقراء ایشان داده شود پس بخشش و عطاء از آن جائز نیست زیرا زکات از اموال مسلمانان و خمس از اموال کفر است. لذا حکم خمس و زکات بدانچه مذکور شد با هم تفاوت دارد.

بنظر ابو عبید چون خمس از اموال مشرکین و کفار است پس امام می‌تواند هم از آن بخشش کرده و هم صرف امور سیاسی نماید لکن زکات چون بیت‌المال و اموال مسلمین است باید در مصارف خاص خود صرف شود اما بنظر بعضی از فقهاء امام چنین اختیاری ندارد.

همچنین به جماعتی از مردان و زنان، و در تاریخ طبری (ص ۳۰۶ ج ۲) ضمن حوادث سنه ۷ در تقسیم غنائم خیبر می نویسد:

و كانت الكتيبه خمس الله عز و جل و خمس النبي ﷺ و سهم ذوی القربی والیتامی و المساکین ابن السبیل و طعم ازواج النبي ﷺ و طعم رجال مشوا بین یدی رسول الله و بین اهل فدک بالصلح. یعنی کتیبه (که یکی از قلعه‌های هفتگانه خیبر بود) خمس غنائم خیبر قرار گرفت و خمس پیغمبر ﷺ و سهم ذوی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل و محل اعاشه زنان پیغمبر و مورد اعاشه مردانی بود که بین رسول خدا و بین مردم فدک برای صلح آمد و شد می کردند.

پس آنچه از این احادیث برمی آید آن است که خمس غنائم جنگ در اختیار رسول خدا ﷺ بوده است و به هر کس آنچه را لازم و صلاح می دانسته است اعم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم می داده است و هرگز آن اختصاص بطریق خاصی نداشته است و در بخشیدن آن به افراد تا آن حد جرأت داده بود که اعراب به جنابش چسبیده و حضرتش را محاصره کرده بودند که مجبوراً به درخت سمره پناه برده و ردایش از دوشش افتاده بود و هر کدام به او می گفتند: **مربی من مال الله الذی عندک**. یعنی دستور بده از مال خدا که در نزد تو است به من بدهند و آن جناب با خنده به ایشان از آن مال عطا می فرمود و چنان که در کتب سیر و تواریخ درج است رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه و غزوه حنین که در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد بیش از چهل هزار گوسفند و بیست و چهار هزار شتر و چندین هزار اوقیه غنیمت جنگ گرفت که سهم بیشتر آنها به مؤلفه قلوبهم داد از آن جمله صد شتر به ابوسفیان و صد شتر به یزید بن ابی سفیان و صد شتر به معاویه بن ابی سفیان و همچنین سایر مسلمانان جدیدالاسلام داد و در صحیح بخاری (ص ۱۲۱ ج ۲) چاپ اسطامبول از قتاده روایت کرده است. **قال النبي انی اعطی قریشاً**

اتالفهم لانهم حديث عهد بجاهليه. ترجمه - پیغمبر خدا فرمود من بقریش می‌بخشم تا تألیف قلوب ایشان کنم زیرا اینان تازه مسلمانند نسبت بجاهلیت.

این عمل پیغمبر ﷺ بر مهاجرین و انصار که در حقیقت هسته مرکزی اسلام بودند بسیار گران آمد و گفتند از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانها گشته است!!

پیغمبر خدا که این را شنید آنان را نزد خود خواست و چگونگی را جویا شد آنان گفته خود را کتمان نکردند رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود. اینان تازه مسلمان هستند به آنها سهم بیشتری دادم تا مسلمانان بمانند و نزدیکان خود را به اسلام دعوت کنند آیا برای شما بهتر نیست که شما با پیغمبر خدا بخانه خود بازگردید و اینان با شتر و گاو و گوسفند؟ انصار که این را شنیدند راضی شدند.

جرجی زیدان مسیحی در کتاب پر ارزش خود (تاریخ التمدن الاسلامی) جلد اول در موضوع غنیمت جنگ بدر می‌نویسد، نزدیک بود بر سر تقسیم اموال بین مسلمانان نزاع درگیرد ولی پیغمبر ﷺ غنیمت را عادلانه بین آنان تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت و به این تدبیر از کشمکش بین مسلمانان جلوگیری شد.

اساساً مقبول نیست که پیغمبری که از روز اول بعثت مبارک خود همواره مرام و شمارش ﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [هود: ۶۲] می‌باشد و پیوسته محترز است که مبادا او را متهم کنند که زمینه رسالت برای جلب مال و ریاست می‌چیند، معهذا در اولین برخورد بمال و دست یافتن بغنیمت آن را بخویشان خود اختصاص دهد بدون اینکه بحال درویشان و بینوایان دیگر توجه نماید بگوید: آنچه از خمس غنائم جنگ بدست می‌آید مال من و خویشانم، انهم بنام یتامی و مساکین و ابن‌سبیل که احدی در آن روز بدین نام و نشان در خاندان آن حضرت شناخته نمی‌شد!!

اگر در پاره‌ای از احادیث دیده می‌شود که از قول بعضی از ائمه علیهم‌السلام آمده است که خود را یتیم خوانده‌اند مانند این حدیث در من لایحضر الفقیه از ابوبصیر از حضرت باقر علیه‌السلام است که ابوبصیر می‌گوید. قلت لابی جعفر علیه‌السلام ما ایسر ما یدخل به العبد النار؟ قال من اکل من مال الیتیم درهماً و نحن الیتیم. یعنی به حضرت باقر عرض کردم آسان‌ترین چیزی که بنده را داخل آتش (جهنم) می‌کند چیست؟ حضرت فرمود کسی که درهمی از مال یتیم بخورد و ما یتیم هستیم. این حدیث که ظاهراً در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ [النساء: ۲۱] آمده است کلمه نحن الیتیم که به آن اضافه شده است هرگز ناظر به یتامی و مساکین و ابن‌سبیل آیه خمس نیست. و اصلاً از حضرت باقر علیه‌السلام بعید است که خود را یتیم بداند. خصوصاً که راوی این حدیث علی بن ابی حمزه بطائنی است که در رجال حدیث مردی از او بدنام‌تر نیست تا جائی که ابن‌الغضائری درباره او فرموده است: علی بن ابی حمزه ضل الوقف لعنه الله و اشد الخلق عدوه للمولى. (یعنی الرضا علیه‌السلام) بعد ابی ابراهیم علیه‌السلام یعنی علی بن ابی حمزه ریشه و پایه مذهب واقفیه است خدا او را لعنت کند و از شدیدترین مردم است از حدیث عداوت نسبت بمولی حضرت رضا علیه‌السلام بعد از پدرش موسی بن جعفر علیه‌السلام و او از پایه‌گذاران خمس کذابی است که بنام حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از شیعیان اموال زیادی دریافت نمود و بعد از فوت آن حضرت همه را حتی کنیزانی را که بنام امام گرفته بود تصاحب کرد و مذهب واقفیه را پایه نهاد.

و شاید این حدیث را هم برای بهانه و تمسک اخاذی خود جعل کرده است احادیثی که در مورد یتامی و مساکین و ابن‌سبیل آمده است و آنان را خاصه یتامی و مساکین و ابن‌سبیل آل محمد علیهم‌السلام می‌داند هیچ‌کدام صحیح نیست و اکثر آنها از راویانی نظیر علی بن ابی حمزه و علی بن فضال و حسن بن فضال ضال مضل روایت شده است که ما هویت آنان را در کتاب زکات معرفی کرده‌ایم. مثلاً در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی

ره) (ص ۱۲۵ ج ۴) چاپ نجف باب (تمییز اهل الخمس و مستحقه) حدیث ۳۶۱^۱ در آخر این حدیث این عبارت است. (والیتامی یتامی آل الرسول والمساکین منهم و ابناء

۱- در کتاب زکات از (ص ۱۸۹) ببعده شرح حال علی بن فضال مفضل است که مختصر آن بدین قرار است. باتفاق علمای رجال علی بن فضال فطحی مذهب و قائل بامامت عبدالله بن جعفر الصادق بوده و حتی بتصریح نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۶) چاپ تهران کتابی هم در اثبات امامت عبدالله نوشته است و چون عبدالله بعد از وفات حضرت صادق بیش از هفتاد و چند روز نبوده است پس اینکه بعضی گفته‌اند علی بعد از وفات عبدالله از او عدول نموده است صحیح نیست زیرا مسلماً وی این کتاب را در ظرف هفتاد و چند روز ننوشته است، در این مدت کوتاهی معارضی برای عبدالله و مجالی برای علی بن فضال نبوده است بلکه بطور قطع آنرا بعد از وفات عبدالله نوشته و تا آخر خود بر این عقیده باقی بوده است. چنانکه اکثر ارباب رجال بدان معتقد و بعداً قائل به امامت جعفر گذاب شده است پس روی قواعد و موازین علمای رجال کسی که امامی نباشد و از ائمه اثنی عشر (هر کدام را که درک کرد) از وی منحرف شود ضال و مضل بوده و احادیث او از درجه قبول ساقط است یا صحیح نیست اینک اقوال علمای رجال در باره این شخص: ۱- نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۵) چاپ جدید تهران در ضمن علی بن فضال می‌نویسد ((و لا استحل ان ارویها عنه)) (یعنی من روایت کردن احادیث او را از وی حلال نمی‌دانم). ۲- علامه حلی الف: در کتاب رجال خود (ص ۹۳) چاپ نجف او را فاسدالمذهب میدانند و می‌نویسد ((کان مذهب فاسداً)) ب - در کتاب منتهی‌المطلب (ص ۵۳۴) در روایت اعطای زکات به بنی‌هاشم می‌نویسد ((و فی طریقه ابن فضال و هو ضعیف)) ج - و نیز در همان کتاب (ص ۵۲۴) در ذیل حدیثی می‌نویسد ((و فی طریقه علی بن فضال و هو ضعیف)) د - باز هم در کتاب مختلف‌الشیعه جلد دوم (ص ۷) در ذیل حدیثی که علی بن فضال از محمد مسلم و ابوبصیر و برید و فضیل از حضرت صادق علیه السلام از اشیاء تسعه سؤال می‌کنند چون را وی آن علی بن فضال است می‌نویسد ((والروایه ممنوعه‌السند فان فی طریقهها علی بن فضال)). ه - ایضاً در کتاب منتهی‌المطلب (ص ۴۹۲) (ص ۵۳۵) در ذیل احادیث او را ضعیف شمرده است. ۳- ابن‌داود حلی در کتاب رجال خود (ص ۴۸۳) او را در قسم مجروحین و مجهولین آورده است. ۴- محمدبن اوربیس‌العجلی از اعیان علمای شیعه، در کتاب‌السرائر

السبيل منهم فلا يخرج الي غيرهم) این حدیث از احمد بن الحسن بن علی بن فضال و او از پدرش حسن بن فضال از امام روایت می‌کند. حسن بن فضال که راوی متصل به معصوم این حدیث است بقول مرحوم صاحب سرائر، حسن کافر و ملعون است و رأس ضلالت. و حدیث دیگر یعنی حدیث سوم از همین باب در (ص ۱۲۶) در آن این جمله است. (و نصف الخمس الیتامی بین اهل بینه سهم لایتامهم و سهم للمساکینهم و سهم لابناء سیلهم).

(فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل منا خاصه و لم يجعل لنا فی سهم الصدقة نصیباً اکرم الله نبیه و اکرمنا ان يطعمنا او ساخ الناس) این

در باب تقسیم خمس از شیخ طوسی انتقاد شدیدی نموده است که از علی بن فضال روایت کرده است آنگاه می‌نویسد ((روای احدهما فطحی المذهب کافر ملعون و هو علی بن الحسن الفضال)) و در باره پدر و طائفه علی بن فضال می‌نویسد ((و بنو فضال کلهم فطحیه و الحسن رأسهم فی الضلال)). ۵- مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره العباد در هر جا که نامی از علی بن فضال آورده است او را ضعیف خوانده است. ۶- صاحب مدارک نیز در مواردی بسیار او را بضعیفی نکوهیده است. ۷ و ۸- مرحوم شهید ثانی و مرحوم محقق حلی در کتاب مسالک و شرایع او را ضعیف شمرده‌اند ۹- مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق (ص ۳۸۰ ج ۱۲) و در (ص ۲۵۳) با نقل از صاحب ملل و نحل و قول محقق در المعبر، او را ضعیف دانسته است. ۱۰- صاحب کتاب نزهه الناظر در (ص ۵۴ ص ۶۸) او را ضعیف دانسته است. ۱۰- صاحب کتاب نزهه الناظر در (ص ۶۸) او را ضعیف شمرده است. ۱۱- مولانا اسمعیل الخاجوئی بنا بنقل صاحب روضات الجنات و در ضمن انتقادی که علی بن فضال از علی بن ابی حمزه بطائنی کرده است او را نمرود خوانده و گفته است ((ویل لمن کفره نمرود)) ۱۲- مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی در جلد دوم تنقیح المقال (ص ۲۷۹) در باره او نوشته است ((صدر عن جمع من التوقف فی روایه الرجل)) و از او انتقاد کرده است. علی بن فضال علاوه بر اینکه فطحی مذهب بوده اخیراً قائل بامامت جعفر کذاب شده است که شرح آن در (ص ۱۹۴) بعد کتاب زکات آمده است.

حدیث که متشخص نیز بی اعتباری آنرا می‌رساند چنانکه انشاءالله بیان آن خواهد آمد سندش به علی بن فضال می‌رسد که ما هویت کامل آنرا بشرحی تمام در کتاب زکات آوردیم که وی از رجال بدنام حدیث است و خود و پدرش بقول صاحب سرائر ملعونند.

و حدیث دوم از قسمت غنائم که در تهذیب (ص ۱۲۸ ج ۴) آمده است در آن این جمله است. و نصف الخمس الیتامی بین اهل بیته سهم لا یتامهم و سهم للمساکینهم و سهم لابناء سبیلهم. این حدیث نیز از همان ضال مضل علی بن فضال روایت شده است و بقدری در آن تشویش و اضطراب است که نمی‌توان آن را به معصوم نسبت داد هرچند پاره‌ای از مضامین آن که راجع بوظائف حکومت اسلامی است با سایر اخبار صحیح‌ه سازش دارد.

در خاتمه این بحث باید یادآور شویم که در تفسیر و تعیین یتامی و مساکین و ابن سبیل، به یتامی و مساکین و ابن سبیل آل محمد علیهم‌السلام در کتب احادیث جمعاً بیش از پنج حدیث نیست که سه حدیث آن چنانکه گذشت از بنی‌الفضل لعنهم‌الله است. و یک حدیث آن برخلاف و عکس مطلوب منبشبین است زیرا در آن حدیث حضرت صادق می‌فرماید و اما المساکین و ابن سبیل فقد عرفت انا لاناکل الصدقة و لاتحل لنا فهی للمساکین و بناء السبیل که مقصود مساکین و ابن سبیل عموم مسلمینند چندانکه در فصل مخصوص آن قبلاً گذشت و حدیث دیگر آنرا محمد بن الحسن الصفار روایت کرده است که مجهول و منقطع است و ارزش استناد ندارد. از تمام آنها بهتر و روشن‌تر تاریخ و سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گواه کذب این نسبت است زیرا صرفنظر از اینکه هرگز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استیثار و اختصاص و امتیازی برای خویشان خود قائل نبود و اینگونه نسبت بآن حضرت ظلم بزرگی است اساساً در آن هنگام در بین خاندان رسول خدا یتیم و مسکین و ابن سبیلی وجود نداشت و رسول خدا برای خویشان خود چنین سهمی

نگذاشت بلکه غنائم را بین ایتام و مساکین و ابن سبیل عموم مسلمین و حوائج لازمه مسلمین مصرف می فرمود: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [یونس: ۲۸]

- (بی اعتباری علتی که خمس را خاص بنی هاشم دانسته اند) -

در سبب اینکه خمس خاص بنی هاشم است: علتی که گفته اند آن است که چون اینان خویشاوندان رسول خدایند پروردگار عالم به آنان در این باره امتیاز خاص بخشیده و آنان را از دیگر مردمان گرامی تر داشته و از همین نظر صدقه را بر آنان حرام فرموده است و لذا زکات که آن صدقه هم می گویند برایشان حرام است از آن جهت که: چرک های دست مردم است و گرفتن آن نوعی ذلت است و خدا نخواسته است که این قوم شریف و ممتاز گرفتار چنین ذلتی باشند و از طرفی هم چون نیازمند به مال هستند لذا خمس را در مقابل زکات که بر آنان حرام است مقرر فرموده است در مقام اعلای کرامت و امتیاز خود باقی بمانند.

این ادعا بچند دلیل باطل است:

اول - اینکه عقلاً هیچ فردی بر فردی دیگر و هیچ قومی بر قومی از حیث نسب و نژاد و قبیله و عشیره و وطن و مسکن و امثال آن مزیت و رجحانی ندارد و فضیلت هر کس در چیزی است که آنرا خود کسب می نماید و چنین فضایلی قابل جریان و سریان بدیگری نبوده و نمی تواند موروثی باشد. زیرا فضایل نفسانی یک فرد چون مال و اموال او نیست که آنرا بتوان بغیر خود به ارث انتقال داد یا به او بخشید. و تنها طریق کسب فضایل سعی و کوشش خود شخص است نه فضایل آباء و امهات. این مطلب از حیث بداهت مسلم است و احتیاج به بیان و برهان ندارد.

دوم - از حیث نقل در این باره کتاب آسمانی اسلام است که از خصوصیات این دین مبین لغو امتیازات موهوم است و این خود یکی از مزایای اسلام است.

اینک آیاتی چند از قران مجید در این موضوع.

الف - در اولین آیه شریفه سوره النساء پروردگار عالم جمیع بنی آدم را از یک پدر و مادر دانسته و با یادآوری این حقیقت تمام آنان را با یکدیگر برادر و برابر شمرده می‌فرماید:

﴿يَتَّيْنُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ

مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ (النساء / ۱)

«یعنی ای همه مردمان از پروردگار خودتان که همه شماها را از یک نفس آفریده و جفت او را نیز از وی آفریده و از آن دو نفر مردان و زنان بیشماری خلق کرده است بترسید و تقوی پیشه کنید...».

با این روشن و منطق متفق و مبرهن معلوم می‌دارد که هیچ فردی را بر فرد دیگر از جهت پدر و مادر مزیتی نیست.

ب - در آیه ۱۲ سوره الحجرات نیز می‌فرماید:

﴿يَتَّيْنُهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

(الحجرات / ۱۳)

«یعنی ای همه مردمان، همانا ما شما را از یکنفر نر و یکنفر ماده آفریدیم و شما را طائفه‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم تا بدینوسیله یکدیگر را بشناسید همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین شماهاست همانا که خدا بسیار دانای آگاه است.».

پس بنص صریح آیات الهی گرامی‌ترین کس در نزد خدا شخص با تقواتر است و چنین کسی هم شناختنش با خدا است و مزدش هم با خدا است و در دنیا هیچکس

نمی‌تواند خود را با تقواتر و گرامی‌تر از نوع خود بداند، و مزد تقوا یا گرامی‌تر بودن خود را از دیگران بخواهد.

ج - در همین سوره مبارکه که گویی سوره‌ای است که خاص و مستقل برای لغو و قمع امتیازات موهومی که از آثار جاهلیت است در آیه ۱۰ آن می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.. ﴾ (الحجرات / ۱۰)

و با اعلام برادری اسلامی تمام امتیازات و افتخارات نژادی را که بنیادش بر موهومات و خرافات جاهلیت است از بین برداشته بعناوین مجعوله سید قرشی و عبد حبشی قلم نسخ می‌کشد.

د - در آیه ۱۱ همین سوره مبارکه می‌فرماید:

﴿ يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرَّ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا

مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ﴾ (الحجرات / ۱۱)

«یعنی ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از شما گروهی دیگر را مسخره کند که بسا باشد آن‌گروه (مسخره شده) از ایشان بهتر باشند».

و چون علم بهتر بودن با خداست از این جهت است که نباید کسی بر دیگری فخر کرده و او را مسخره کند چه نمی‌داند که مسخره کننده بهتر است و یا مسخره شده؟! پس در این دنیا داشته نمی‌شود که چه قوم و چه کسی از چه قوم و چه کسی دیگر بهتر است! شاید تصور شود که پیغمبر زادگی امتیازی است که خدا به پاره‌ای از بندگان خود داده است، چنانکه منصب پیغمبری چنین است و بهمین جهت باید به آنان خمس که یک امتیاز خاصی از اموال و مالیات است داده شود؟! این تصور از هر جهت غلط است زیرا:

اولاً خمس که در مذهب شیعه برای سادات تعیین کرده‌اند بجهت پیغمبر زادگی‌ای ایشان نیست بلکه به جهت انتساب آنان به‌اشم که جد پیغمبر است می‌باشد و حتی به برادرزادگان هاشم یعنی فرزندان مطلب (برادر هاشم) که بتصدیق تاریخ بت‌پرست بودند

باید خمس داد و فقط از این جهت که خویشاوندان رسول الله می باشند این امتیاز را برای ایشان قائل شده اند!!!! ثانیاً: هیچ نسبتی حتی پیغمبرزادگی در دین حق برای کسی مزیت و فضیلتی نخواهد بود، هرگاه خود او از تقوا بی بهره باشد! چنانکه خداوند در باره نوح در قرآن می فرماید: ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ [هود: ۵۷] یعنی این پسر از خانواده تو نیست زیرا عمل او صالح نیست بلکه می توان گفت: پسر نوح مشمول نفرین خود نوح است که در دعای خود بخدا عرض می کند. ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۳۷] پروردگار من در روی زمین از کافران دیاری را باقی مگذار و تنها از نسل پیغمبر بودن و حتی در خانه او بزرگ شدن هر گاه مؤمن نباشد برای کسی امتیازی نمی آورد چنانکه حضرت نوح عليه السلام ضمن دعا و استغفار تصریح می کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [نوح: ۳۹]. یعنی خدایا مرا و والدین مرا و آنکسی که با حال ایمان در خانه من داخل شده است و مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بباموز. پس در دین اسلام پسر پیغمبر بودن و در خانه پیغمبر بزرگ شدن هیچگونه امتیازی برای کسی تحصیل نمی کند و فقط ایمان و عمل صالح ممیز افراد است خداوند منان در آیه ۶۸ سوره آل عمران می فرماید:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران / ۶۸)

«محققاً دوستدارترین مردم به ابراهیم عليه السلام هر آینه کسانی هستند که پیروی می کنند او را و این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند. و خدا دوست مؤمنین است.»

در این آیه شریفه با کمال صراحت کسانی را که بفرزندزادگی ابراهیم مفاخرت می کنند ملامت کرده می فرماید: اولی به ابراهیم آن کسانی اند که او را متابعت می کنند و

این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. یعنی کسان دیگر هر چند فرزندانگان ابراهیم باشند به او اولی نیستند و این معنی ناظر به یهود و بنی اسرائیل است که خود را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و بدان فخر می‌فروختند! شاید کسانی تصور و یا تشبث کنند که آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۴۴-۴۵] یعنی خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید ذریه‌ای که پاره‌ای پاره دیگرند و خدا شنوای داناست. امتیاز و اختصاص برای خاندان هاشم احراز می‌کند در حالی که این برگزیدگی چنانکه صدر و سیاق آیه می‌رساند نظر به انتخاب پیغمبر از این خاندان‌هاست و هرگز امتیازی بر افراد دیگر آنها نیست چنانکه آیه شریفه قبل آن را نفی کرد و گرنه لازم می‌آید که یهودان بنی اسرائیل و همچنین فرزندان عمران که عیسی مسیح از آن خاندان است هم‌ردیف سادات بنی هاشم و لااقل بعد از پذیرش اسلام بوده و با آنان شریک و هم‌شان باشند، و چنین نیست! بعلاوه آیات شریفه قرآن ناقض این تصور است چنانکه آیات سوره الحجرات و آیه: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ [آل عمران: ۷۹] و آیه شریفه و آیات دیگر کاملاً بر ضد این تصور است.

احادیث شریفه‌ای که مؤید این حقیقت است:

اولاً در احادیث بسیاری که بحد تواتر از پیغمبر اکرم در این باره رسیده مخصوصاً جملاتی از خطبات آن‌حضرت مانند: کلکم من آدم و آدم من تراب همه شماها از آدمید و آدم از خاک است الناس سواء کاسنان المشط. همه مردم مساوی، مانند دنده‌های یک شانه‌اند. لا فضل لعربی علی عجمی و لا للابیض علی السود الا بالتقوی. هیچ عربی بر هیچ سفیدی بر هیچ سیاهی فضیلت ندارد جز بتقوی. و اساساً یکی از مزایای درخشان اسلام بر سایر ادیان و سنن اقوام و ملل دیگر جهان آن است که

امتیازی در آن برای نژاد و رنگ و امثال آن نیست، و در صدر اول همین مزیت اسلام موجب پیشرفت محیرالعقول آن شد.

ثانیاً - احادیث شریفه دیگر از خود آن جناب و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم بحد استفاضه و تواتر در این باب رسیده است. از آن جمله الف - در من لایحضره الفقیه (ص ۵۷۵) چاپ سالک تهران. وصایا النبى لعلى علیه السلام: یا علی ان الله تبارک و تعالی قد اذهب نخوة الجاهلیه و تفاخرها بابائها - الا ان الناس من آدم و آدم من تراب و اکر مکم عند الله اتقاکم. یعنی ای علی همانا خداوند تبارک و تعالی نخوت جاهلیت و افتخار کردن پدران را در جاهلیت بوسیله اسلام از بین برد آگاه باش که همه مردم از نسل آدم می باشند و آدم خود از خاک آفریده شده است و گرمی ترین آدمیان در نزد خدا باتقواترین آنان است. این حدیث شریف در طبقات ابن سعد (ص ۲۵ ج ۱) بدین طریق است: عن ابی هریره قال رسول الله ﷺ الناس من ولد آدم و آدم من تراب.

ب - در کتاب اشعثیات (ص ۱۴۷) ... عن جعفر بن محمد علیه السلام عن ابیه عن جده علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ ان الله تبارک و تعالی رفع عنکم (عبیه) عنیه الجاهلیه و فخرها با لبااء فالناس بنو آدم و آدم من تراب و اکر مکم عند الله اتقاهم مضمون این حدیث، مضمون همان حدیث من لایحضره الفقیه است.

ج - در رجال کشی (ص ۹) و در امالی طوسی (۱۴۶) ... عن حنان بن سدیر عن عن ابی جعفر علیه السلام قال جلس عده من اصحاب رسول الله ﷺ ینتسبون و یفتخرون و فیهم سلمان الفارسی رحمه الله فقال عمر ما نسبتک انت یا سلمان و ما اصلک؟ فقال: انا سلمان بن عبدالله و کنت ضالاً فهدانی الله بحمد ﷺ و کنت علائلاً فاغنانی الله بمحمد و کنت مملوکاً فاعتقنی الله بمحمد فهذا حسبی و نسبی یا عمر ثم خرج رسول الله ﷺ و ذکر له سلمان ما قال عمر و ما اجابه (فحدثه سلمان و شکی الیه ما لقی من القوم و ما قال لهم رجال کشی)

فقال النبيص يا معشر قريش ان حسب الرجل دينه و مروته خلقه و اصله عقله قال الله تعالى: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ٢٤] (الحجرات) يا سلمان ليس لاحد من هولاء القوم عليك فضل الا بتقوى الله و ان كان التقوى لك عليهم فانت افضل منهم.

يعنى حنان بن سدیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته نسب های خود را می شمردند و بآن افتخار می نمودند و در میان آنها سلمان فارسی رضی الله عنه هم بود عمر رو به او کرده گفت ای سلمان نسب و نژاد تو چیست؟ سلمان گفت من سلمان فرزند بنده خدایم، من گمراه بودم خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله هدایت فرمود و درویش و بینوا بودم خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله بی نیاز نمود و نیز برده بودم خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله آزاد ساخت اینها حسب و نسب من است.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد سلمان آنچه را عمر یا آنمردم به او گفته بودند و آنچه را او در جواب به ایشان گفته بود به حضرت عرض کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه قریش همانا نژاد مرد، دین اوست و مردانگی او، خلق او واصل و ریشه او، عقل اوست. خدای تعالی فرموده است ما شما را از یک انسان نر و یک انسان ماده آفریدیم و شما را طائفه طائفه و قبیله، قبیله گردانیدم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست، آنگاه رسول خدا متوجه سلمان شده و فرمود: ای سلمان هیچ یک از این مردم را بر تو فضیلتی نیست مگر به تقوای از خدا. پس اگر تقوای تو از ایشان بیشتر بود تو از آنها بهتری.

د - در کتاب صفات الشیعه صدوق (ص ۱۶) ... عن الحذاء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام

يقول: لما فتح رسول الله صلی الله علیه و آله قال علی الصفا یا بنی هاشم یا بنی عبدالمطلب انی رسول الله صلی الله علیه و آله لیکن

و انی شفیق علیکم لا تقولوا ان محمداً منافوا لله ما اولیائی منکم و لا من غیرکم الا المتقون. یعنی از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود بر کوه صفا ایستاده فرمود: آهای بنی هاشم ای فرزندان عبدالمطلب من رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و بر شما بسی دلسوز و مهربانم، مگوئید که محمد از ماست (یعنی بدان مغرور و مفتخر نشوید) بخدا سوگند که دوستان من از میان شما و از غیر شما کسی نیست جز پرهیزکاران.

در آخر رسول خدا فرمود: قد احذرت فیما بینی و بینکم و فیما بینی و بین الله عز و جل و ان لی عملی و لکم عملکم. یعنی من آنچه را وظیفه‌ام بود بین من و شما و بین من و خدا (یعنی تبلیغ رسالت الهی) شما را ترسانیدم) همان کردار من از آن من و کردار شما از آن شماست.

ه - در مناقب ابن شهرآشوب: دخل زید بن موسی بن جعفر علی المأمون فاکرمه و عنده الرضا علیه السلام فسلم علیه فلم یجبه فقال انان من ابیک و لا ترد علی سلامی فقال: انت اخی ما اطعت الله فاذا عصیت الله لا اخاه بین و بینک.

یعنی زید فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر مأمون وارد شد مأمون او را گرامی داشت در حالی که حضرت رضا علیه السلام هم در نزد مأمون بود پس زید به حضرت سلام داد لیکن حضرت جواب او را نداد! زید گفت من فرزند پدر تو هستم و تو جواب سلام مرا نمی‌دهی؟ حضرت فرمود تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت می‌کنی پس همین که خدا را معصیت کردی دیگر در میان من و تو برادری نیست!

و - در عیون اخبار الرضا و معانی الاخبار صدوق ... عن الحسن بن موسی الوشا البغدادی قال: کنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مجلسه و زید بن موسی حاضر قد اقبل علی جماعه یفتخر علیهم و یقول نحن نحن و ابوالحسن علیه السلام مقبل علی قوم یحدثهم

فسمع مقاله زید فالتقت اليه فقال يا زید اعزك قول تعالی (ناقلی ب خ) الكوفه ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار والله ماذا الا للحسن والحسين و ولد بطنها خاصه و اما لن يكون موسى بن جعفر يطيع الله و يصوم نهاره و يقوم ليله و يعصيه انت ثم تحيثان يوم القيامة سواء لانت اعز على الله عز و جل منه. یعنی حسن بن موسی الوشا گفت: من در خراسان با حضرت علی بن موسی الرضا در مجلس او بودم و زید بن موسی نیز حاضر بود و در حالی که روی بجماعت نموده و برایشان افتخار کرده می گفت: ما چنینیم، ما چنانیم ... حضرت رضا روبروی مردم بود و با ایشان در گفتگو بود که گفتار زید را شنید لذا به او متوجه شده و فرمود: ای زید آیا گفتار بقالان (یا نقالان) کوفه ترا مغرور کرده است که می گویند: چون فاطمه عفت خود را حفظ کرد خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد؟! بخدا سوگند این موهبت جز برای حسن و حسین و فرزندان خاص او که از شکم او بیرون آمدند نیست و اما هر گاه که چنین باشد که موسی بن جعفر اطاعت خدا کند که روزه خود را روزه دارد و شب خود را به عبادت قیام کند و تو خدا را معصیت کنی آنگاه هر دو شما در روز قیامت یکسان باشید در آن صورت تو در نزد خدا عزیزتر از او خواهی بود؟؟!!!

حسن الوشا می گوید: حضرت پس از این گفتار متوجه من گشته فرمود: ای حسن شما این آیه را چگونه قرائت می کنید که خدا می فرماید: ﴿ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴾ [هود: ۵۷]. یعنی ای نوح این پسر از خاندان تو نیست او را عملی ناصالح است من گفتم: مردم آنرا چنان می خوانند که او عمل غیر صالح بود یعنی پسر نوح نبود حضرت فرمود: کلا لقد كان ابنه و لكن لما عصى الله عز و جل نفاء الله عن ابیه، کذا من كان من لم يطع الله فليس منا و انت اذا اطعت الله فانت منا اهل البيت.

می‌فرماید نه چنین است، براستی او پسر نوح بود لکن چون خدای عز و جل را عصیان نمود خدا او را از پدرش نفی کرد همچنین است هر که از ما بوده باشد چون اطاعت خدا نکند از ما نیست تو هر گاه اطاعت خدا کنی پس تو از ما خانواده‌ای.

ز - ایضاً در کتاب عیون اخبارالرضا ... عن تمیم‌القرشی عن ابیه عن الانصاری عن الهروی عن الرضا علیه السلام عن ابیک قال: ان اسمعیل قال للصادق علیه السلام یا ابتاه ما نقول فی المذنب منا و من غیرنا! فقال علیه اسلام لیس بامانیکم و لا امانی اهل‌الکتاب من یعمل سوء یجزبه. یعنی حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که اسمعیل (پسر بزرگ حضرت صادق)، به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: پدر جان چه می‌گویی در باره گناهکار از ما و از غیر ما؟ حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود (که خدا می‌فرماید): نه کار به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر کس عمل بدی کند بدان کیفر می‌شود. یعنی چون اهل کتاب از یهود و نصاری که خود را پسران خدا و دوستان او می‌دانستند و معتقد بودند که در قیامت اهل نجاتند و همچنین مسلمانانی که خود را بدون عمل، اهل نجات می‌دانند چنین نیست هر که عملی کند بدان پاداش یابد.

ح - در امالی صدوق (ص ۱۱۰ مجلس ۳۴) ... الکلینی عن جعفر بن محمد عن ابائه عن الحسین بن علی علیه السلام عن امه فاطمه بنت محمدص قالت: خرج علینا رسول‌الله صلی الله علیه و آله عشیه عرفه ... الی ان قال و انی رسول‌الله الیکم غیر محاب لقرابتی. یعنی حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام و او از مادرش فاطمه

دختر پیغمبر خدا روایت کرد که فرمود: پیغمبر خدا در شامگاه غرفه بر ما وارد شد تا آنجا که فرمود: همانا من رسول خدایم بسوی شما بدون اینکه طرفدار خویشانم باشم.^۱

ط - در حدائق الناصره (ص ۲۲۷ ج ۱۲) چاپ نجف روی الشیخ فی التهذیب بسنده عن حفص بن غیاث قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول و سئل عن قسمة بیت المال فقال اهل الاسلام هم ابناء الاسلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله اجعلهم کبنی رجل واحد لا یفضل احد منهم لفضله و صلاحه فی المیراث علی آخر ضعیف منقوص قال فهذا فعل رسول الله فی بدو امره. حفص بن غیاث می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود در حالی که از او سؤال کرده بودند از قسمت کردن بیت المال پس فرمود: تمام اهل اسلام فرزندان اسلامند و من در تقسیم عطا بین آنها بطور مساوی عمل می کنم و فضائل آنها بین خودشان و خداست من آنان را چون فرزندان یک نفر می دانم که هیچکدام بجهت فضل و صلاح او در میراث بر فرد دیگری که ضعیف و منقوص است فضیلتی ندارد و کردار رسول خدا نیز در ابتدای امر چنین بوده.^۲

ی - در عیون اخبار الرضا علیه السلام. از محمد بن موسی بن نصر از پدرش روایت است که مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: والله ما علی وجه الارض اشرف منک اباء فقال: التقوی شرفهم و طاعة الله اخطتهم فقال له آخر: انت والله خیر الناس فقال له لا تحلف یا هذا

۱- اما حدیث معروف که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که: الا ان کل سبب و نسب قطع یوم القیامة الا سبب و نسبی. به طوری که ابن جوزی در الموضوعات (ص ۲۸۲ ج ۱) آورده است از موضوعات است و کذب بر رسول خدا است.

۲- در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۳۷۵) می نویسد: ذهب ابوبکر فی التسوبه ... الی ان المسلمین انما هم بنوا الاسلام کاخوه و رثوا اباهم فهم شرکاء فی المیراث تتساوی فیهم سهامهم و ان کان بعضهم اعلی من بعض فی الفضائل و درجات الدین و الخیر.

خیر منی من کان اتقی لله واطوع له والله ما نسخت هذه الآية: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۲۴]. یعنی بخدا سوگند در روی زمین کسی از جهت نسبت پدران از تو شریفتر نیست حضرت فرمود: شرف آنها بواسطه تقوای آنها بود و فرمانبرداری از خدا سرمایه ایشان بود، شخص دیگری گفت: بخدا قسم تو بهترین مردمی. حضرت فرمود، ای فلان سوگند مخور، بهتر از من آن کسی است که نسبت به خدا باتقواتر و فرمانبردارتر است. بخدا قسم این آیه شریفه نسخ نشده است که می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۲۴]. ترجمه آیه شریفه قبلاً گذشت.

احادیث شریفه که دلالت دارد بر اینکه هیچگونه امتیازی از حیث نژاد و نسب بین فرزندان اسلام نیست و در دین مبین اینگونه موهومات هیچ ارزشی ندارد و ملاک فضیلت تنها تقوا و خداپرستی است شماره آنها شاید از صد حدیث هم متجاوز باشد و چون چنین احادیثی مورد تأیید و تصدیق قرآن مجید است و همان میزان و دلیل صحت و اعتبار آن است لکن متأسفانه ما در اینجا برای گریز از تطویل بیش از این نمی توانیم بیاوریم و برحسب عادت و سیره خود که در هر مورد معمولاً بعد از حجت اکتفا می نمایم که تلک عشره کامله لذا بدین بسنده کرده ایم. اساساً اینگونه امتیازات و افتخارات که متأسفانه اخیراً بین ملت های حتی متمدن بسختی جان گرفته و بنام ناسیونالیسم (نژادپرستی) شیوع یافته حتی در بین امت اسلام خصوصاً عربها شایع شده است بکلی با دین اسلام مباین و مخالف و در تمام مذاهب و ادیان حقه مردود و منفور بوده است.^۱

۱- عدم امتیاز خویشاوندی و بی اساس بودن افتخار به آباء و اجداد مورد تأیید تمام کتب آسمانی و لغو این آثار جاهلی از مأموریت های مهم جمیع انبای الهی بوده است. چنانکه در انجیل متی باب ۳ آیه ۹ از قول حضرت یحیی علیه السلام به یهودیان آمده است که به ایشان فرمود: و این سخن را بخاطر خود راه

شاید تصور شود که این امتیاز برای بنی‌هاشم یک امتیاز مالی است که در آن نظری بامتیاز نژادی نیست که در اسلام ملغی است خر چند بعید است که شخص عاقلی چنین تصویری کند زیرا این امتیاز برای این طائفه فقط بر اصل نژاد و نسب است و آن را فضیلتی بزرگ تصور می‌کنند که موجب این امتیاز مالی گشته است. معهداً برای رد چنین تصویری می‌گوییم:

هم تاریخ و هم سیره رسول الله ﷺ حاکی است که در صدر اسلام بنی‌هاشم را هیچگونه مزیت از حیث امتیاز حقوق مالی بر دیگران نبوده است و اگر گاهی دیده می‌شود که رسول خدا بیک فردی که تصادفاً با رسول خدا قرابتی داشت از خمس غنائم چیزی می‌داد، آن بخشش هرگز بجهت قرابت با آن حضرت نبوده است چنانکه در صفحات قبل آوردیم که رسول خدا خمس خود را بین خویشاوندان و زنان خود و بین مردان و زنان مسلمین تقسیم می‌کرد مثلاً بفاطمه الزهراء دوست وسق خرما می‌داد و به علی بن ابیطالب صد وسق آنگاه به اسامه بن زید نیز دوست وسق می‌داد در حالیکه زید نه تنها از بنی‌هاشم نبود بلکه اصلاً از قریش نبود همچنین بعیسی بن فقیم دوست

مدهید که پدر ما ابراهیم است زیرا بشما می‌گوییم. خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند و الحال تیشه به ریشه درختان نهاده است پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورده بریده و در آتش افکنده می‌شود یعنی هر کس در گرو عمل خویش است پدر و جدش هر که هست. در انجیل مرقس باب ۳ آیه ۳۵ حضرت عیسی می‌فرماید زیرا هر که اراده خدا را بجا آورد همان برادر و خواهر من می‌باشد در انجیل لوقا باب ۸ آیه ۲۱ در جواب کسانی که بعیسی گفتند. مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند ترا ببینند در جواب ایشان گفت، مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آنرا بجای آورند. چقدر شبیه است این فرمایش حضرت عیسی بفرمایش حضرت رضا علیه السلام که یزید می‌فرماید: تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت کنی و اگر معصیت خدا را کردی در آنحال بین من و تو برادری نیست. آری دین حق بهر نام باشد همان اسلام است که از منبع الوهیت سرچشمه گرفته است. ﴿لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۳۹۶].

وسق و به ابوبکر صدیق نیز دو بیست وسق و به بسیاری از زنان و مردان دیگر چنانکه در غنائم هوازن و حنین نیز از خمس آن بقریش و اهل مکه عطا فرمود که از آن جمله به ابوسفیان صد شتر داد و به یزید بن ابوسفیان صد شتر همچنین به معاویه بن ابی سفیان صد شتر و به عباس بن مرداس پنجاه شتر و همچنین بسایر مسلمین جدیدالاسلام. و بعد از رسول خدا نیز بنی هاشم در هیچ یک از حکومت های حق و باطل سهمی خاص بجهت انتساب به هاشم و قرابت برسول الله نداشتند.

و اگر در زمان عمر که دیوان نهاد و پاره ای از ازواج و اقارب رسول الله و اصحاب و امثال آنان را بر پاره ای دیگر امتیاز داد برخلاف روح و قانون روشن اسلام بوده چنانکه گویند خود او بعداً پشیمان شده و در صدد تغییر این سنت غلط برآمد و بدان تصمیم داشت که آنرا از میان بردارد لکن اجل مهلتش نداد. و در حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام احدی از بنی هاشم کمترین امتیازی بر دیگری نداشت. زیرا علی تابع دین خدا و مطیع رسول الله بود و خود دیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به احدی از خویشان خود چنین امتیازی نداد و جنابش بهتر از هر کس بحقایق اسلام اطلاع و ایمان داشت، و اگر چنین امتیاز بود آنرا اجرا می فرمود.

در کتاب المصنف عبدالرزاق بن همام الصنعانی که قدیم ترین کتابی است که در فن فقه و حدیث بدست ما رسیده است زیرا مؤلف آن در سال ۱۲۶ متولد و در سال ۲۱۱ فوت نموده است و بتصریح علمای رجال، شیعی مذهب بوده است وی در کتاب خود ص ۲۳۸ ج ۵) از قیس بن مسلم از حسن بن محمد الحنفیه آورده است که حسن گفته است در سهم خمس رسول الله و ذی القربی پس از وفات رسول خدا اختلاف افتاده است. پاره ای گفته اند سهم ذی القربی مال خویشاوندان رسول الله و پاره ای گفته اند سهم ذی القربی متعلق به خویشاوندان خلیفه است و رأی اصحاب رسول الله بر این اجتماع یافته است که این دو سهم را در راه ساز و برگ جهاد در راه خدا بگذارند و در خلافت ابوبکر و عمر نیز چنین بوده و امیرالمؤمنین علی نیز چنین می کرد زیرا کرامت داشت که

ادعا شود که او مخالف ابوبکر و عمر است. و در حدیث ابن اسحاق از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام است که به آن حضرت گفته اند: چرا علی در این مورد برأی خود عمل نکرد؟ حضرت فرمود: بخدا سوگند کراهت داشت از اینکه بر آن حضرت ادعا شود که او برخلاف ابوبکر و عمر است!! طحاوی نیز این حدیث را در (ص ۱۳۶ ج ۲) کتاب خود آورده است اما ما هرگز این ادعا را نمی پذیریم. زیرا امیرالمؤمنین علی کسی نبود که دین خدا و حکم قرآن و تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله را بگذارد و تابع رأی ابوبکر و عمر گردد. چنانکه در احادیث صحیحه و تواریخ معتبر، آمده است که هنگامی که طلحه و زبیر به آن حضرت اعتراض می کردند که چرا به سنت ابوبکر و عمر عمل نمی کند؟ به ایشان فرمود: **سنه رسول الله اولی باتباع عندکم ام سند عمر؟ قال سنه رسول الله.** و در جواب آنها صریحاً می فرمود: **و قد وجدت و انتما رسول الله صلی الله علیه و آله یحکم بذلک و کتاب الله ناطق به و هو الکتاب الذی لا یأتیه الباطل و من بین یدیه و لا من خلفه ... و گر او نبود که در شورای سته همین که از او خواستند که بروش شیخین عمل کند قبول نکرد و فرمود بکتاب خدا و سنت رسول الله و اجتهاد خود عمل می کنم مگر علی آن شخصیت بیمانند و آواز رسالت عدالت انسانی نیست که می فرماید: **والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعص الله فی نمله اسلبها جلد شعیره ما فعلت** (خطبه ۲۱۹ نهج البلاغه) یعنی بخدا سوگند اگر اقالیم سبع را با آنچه در زیر آسمانهای آن است بمن بدهند که معصیت خدا را در باره موری که پوست جوی را از دهان آن مور بگیرم چنین کاری نخواهم کرد. مگر علی آن امام بی نظیر نیست که هنگامی که طایفه ای از اصحاب آن حضرت بجنابش پیشنهاد کردند که از این اموال مقداری بمردم بیده و اشراف عرب را بر دیگران و قریش را بر موالی و عجم برتری بخش و دل کسانی را که از مخالفتشان می ترسی بخود مایل کن فرمود: **اتامرونی ان اطلب النصر بالجور لا والله لا افعل ما طلعت شمس و ما لاح فی السماء نجم والله لو کان المال لی لو اسیت فکیف و انما هی امواهم؟.** یعنی آیا بمن دستور**

می‌دهید که من نصرت و پیروزی را بوسیله ظلم و جور طلب کنم؟ نه بخدا سوگند چنین کاری نخواهم کرد مادامی که آفتاب طلوع می‌کند و مادامی که ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد بخدا سوگند اگر این مال، مال خود من بود با ایشان مواسات می‌کردم پس چگونه خواهد بود در حالی که آن مال مال خودشان است؟ آیا چنین کسی حاضر است که به تبعیت از ابوبکر و عمر حقوق ذوی‌القربی را هر گاه حقی داشته باشند از بین ببرد؟ معاذالله و نستجیر بالله من هذاالمقال.

سخن در این بود که پیغمبر خدا ﷺ در زمان حیات خود هیچگونه مزایای مالی برای بنی‌هاشم و خویشان خود قائل نشد. بلکه تا سر حد امکان از امتیازی که دیگران داشتند و اموری که برای عموم مردم مباح بود خویشان و نزدیکان خود را از آن مضایقه کرده و محروم می‌داشت از آن جمله:

۱- در سنن بیهقی (ص ۳۲ ج ۷) آمده است که هنگامی که ربیعہ و عباس (پسرعمو و عموی رسول خدا ﷺ) می‌خواستند خدمت رسول خدا آمده از حضرتش تقاضا کنند که پسران ایشان را رسول خدا جزو مأمورین صدقات کند تا از آن حقوقی که از این بابت (عاملیت زکات) به دیگران داده می‌شود اینان نیز بهره‌مند گردند. در این هنگام امیرالمؤمنین (ع) نیز وارد شد و دانست که ربیعہ و عباس چنین قصدی دارند و به ایشان فرمود: لا تفعلوا فوالله ما هو بفاعل یعنی چنین نکنید بخدا سوگند که رسول خدا چنین کاری نخواهد کرد که فرزندان شما را بچنین مأموریت اختصاص دهد. لکن ربیعہ بن الحارث بن عبدالمطلب قبول نکرد و سخنانی بین او و علی رضی الله عنه رد و بدل شد. همینکه رسول خدا ﷺ برخواست که نمازگزاران فرزندان این دو نفر (ربیعہ و عباس) سبقت گرفتند بحجره آن حضرت و اتفاقاً آن روز حضرت در خانه یکی از زوجاتش بنام زینب بنت جحش بود چون ادای آن سخن کردند و مقصود خود را بعرض آنحضرت رسانیدند که ما بحد زناشوئی رسیده‌ایم و آمده‌ایم تا ما را مأمور اخذ صدقات

فرمائی تا آنچه از این بابت بدیگران می‌دهی بما نیز بدهی تا بدینوسیله بمقصد خود نائل گردیم: حضرت مدتی طولانی سکوت کرد آنگاه فرمود: همانا این صدقه برای آل محمد وآل‌الرست سزاوار نیست زیرا آن چرک‌های دست مردم است^۱

۲- در همین کتاب (ص ۳۱ ج ۷) از ابن عباس روایت است که گفت: **والله ما اختصنا رسول الله بشيء دو الناس الا ثلاث: امرنا ان نسبع الوضوء و امرنا ان لا نأكل الصدقة و لا ننزى الخمر على الخيل**^۲ یعنی بخدا سوگند رسول‌خدا، ما بنی‌هاشم را بچیزی اختصاص نداد که با مردم دیگر فرق داشته باشیم مگر به سه چیز: امر فرمود ما را که وضوء را بطور

۱- در کتاب‌الاموال قاسم بن سلام نیز این داستان بتفصیل بهمین سبب آمده است. بهترین دلیل اینکه حرمت صدقه بر آل محمد و بنی‌هاشم اختصاص بزمان رسول خدا وآل‌الرست و حیات آنحضرت داشت همین قضیه است که آنحضرت در زمان خود باحدی از بنی‌هاشم عامیت زکات و ولایت بلاد نداد مگر مدتی اندک بحضرت علی وآل‌الرست که آنجناب را بولایت و حکومت یمن و اخذ زکوات و صدقات آن زمان مأمور کرد اما در زمان خلافت علی وآل‌الرست می‌بینیم که اکثر بنی‌هاشم از جانب آنحضرت بولایت بلاد واجبات زکوات مأمور شدند چنانکه فرزندان عباس هر کدام در بلاد بولایت و اخذ زکات گماشته شدند. عبدالله بن عباس در بصره و عبیدالله بن عباس در یمن و قثم بن‌العباس در مکه و معبد بن‌العباس را در مدینه و نیز آنها در سایر بلاد و جعده بن هیبره بن وهب پسر خواهر خود را بولایت خراسان و اخذ زکات و خراج آن گماشت.

۲- در وسائل شیعہ (ص ۳۶ ج ۲) چاپ امیر بهادر نظیر این حدیث را از فضل بن الحسن الطبرسی از صحیفه رضا نقل کرده است بدین عبارت: **الفضل بن الحسن الطبرسی فی صحیفه الرضا باسناده قال: قال رسول الله ﷺ انا اهل بیت لا تحل لنا الصدقة و امرنا باسباغ الوضوء و ان ننزى حماراً علی عتیقه و لا نمسح علی خف.**

کامل بگیریم و امر کرد ما را که صدقه را نخوریم و امر کرد ما را که خران را بر اسبان نرانیم^۱

در اینجا تذکار این نکته برای مطالب بعدی لازم است که خوردن صدقه که در این احادیث و حدیث‌های وارده از اهل بیت مذموم است در ردیف اعمالی است که مکروه است زیرا راندن خر بر اسب و عدم اسباغ وضو از اعمال مکروهه است و حرام نیست چنانکه خواهد آمد انشاءالله

۳- با اینکه پیغمبر خدا ﷺ در آخر عمر خود و با دسترسی او به اموال بی‌حد و حصر چنانکه در غنائم خیبر و غزوه حنین و امثال آن وارد شد، بیش از یک‌دختر نداشت، معذک در بذل مال به آن حبیبه آنقدر راه احتیاط و احتراز می‌پیمود و از دادن اندک چیزی زائد مضایقه می‌فرمود که وقتی آن معصومه علیها السلام از آن جناب خادمه‌ای برای کمک و معاونت کارهای خانه خود خواست از آن مضایقه داشت و در عوض تسبیح معروف به (تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام) را به او آموخت چنانکه

۱- مرحوم شهید اول در کتاب (الذکری) در خصوص امامت در نماز جماعت درباره مقدم بودن قرشی و هاشمی عبارتی آورده است بدین مضمون ابوالصلاح در امامت بعد از ائمه بودن، قرشی بودن را جعل کرده است! و ابن‌زهره، هاشمی بودن را! و همچنین سیدمرتضی و ابن‌لجنین و علی‌بن بابویه و پسرش (صدوق) و سلار و ابن‌ادریس و شیخ نجیب‌الدین یحیی بن سعید و پسر عمش (محقق) در معتبر و نیز آن را در شرایع ذکر کرده است همچنین فاضل (علامه) در مختلف که گفته است این یک مطلب مشهوری است، یعنی مقدم داشتن هاشمی! بعد خود مرحوم شهید می‌فرماید: چیزی را که در این معنی ذکر شده باشد من در اخبار نمی‌بینم مگر آنچه را که سلار بطریق مرسل، که سندش غیرمسلم است آورده است که پیغمبر خدا فرمود قدموا قریشاً و لا تقدموها یعنی قریش را به جلو اندازید و بر این طایفه پیشی نگیرید و بر فرض که تسلیم چنین حدیث غیرمسلمی شویم در این مدعیف صراحت ندارد و آن فقط در نماز میت تقدمش مشهور است بدون آنکه روایتی بر آن دلالت داشته باشد پایان فرمایش شهید اول رحمته

حدیث آن در کتب معتبره از آن جمله در من لا یحضره الفقیه (ص ۸۸- چاپ سالک تهران)، کتاب الصلوات آمده است و روی ان امیرالمؤمنین علیه السلام قال الرجل الا احدثک عنی و عن فاطمه الزهراء أنها كانت عبدی فاستقت بالقربه حتی اثر فی صدرها و طحنت بالرحی حتی مجلت یدها و کسخت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت تحت القدر حتی دکلت ثیابها فاصابها من ذلك ضرر شدید فقلت لها لو اتیت اباک فسألته خادماً یکفیک حرماً انت فیہ من هذا العمل فاتت النبی صلی الله علیه و آله فوجدت عنده حدائاً فاستحیت وانصرفت فعلم صلی الله علیه و آله انها قد جائت لحاجه ففداً علینا و نحن فی لحافنا فقال السلام علیکم فسکتنا فاستحینا ثم قال السلام علیکم فسکتنا فخشیتنا ان لم نرد علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلك فیسلم ثلاثاً فان اذن له و الا انصرف فقلنا و علیک السلام ادخل فدخل و جلس عند رؤسنا ثم قال یا فاطمه ما کان حاجتک امس عند محمدص فخشیت ان لم نجبه ان یقوم فاخرجت رأسی فقلت انا والله اخبرک یا رسول الله انها استقت بالقربه حتی اثر فی صدرها و طحنت بالرحی حتی مجلت یدها و کسخت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت القدر حتی دکلت ثیابها فاصابها من ذلك ضرر شدید فقلت لها لو اتیت اباک فسألته خادماً یکفیک حرماً انت فیہ من هذا العمل قال ص افلا اعلمکم ما هو خیر لکم من الخادم؟ اذا اخذتما منا فکما فکبراً اربعاً و ثلاثین تکبیره و سبحاً ثلاثاً و ثلاثین تسبیحه و احمداً ثلاثاً و ثلاثین تحمیده فاخرجت فاطمه علیها السلام رأسها فقالت قد رضیت عن الله و عن رسوله رضیت عن الله و عن رسوله.

خلاصه مضمون حدیث شریف آن است که حضرت علی علیه السلام به مردی فرمود آیا ترا حدیث نکنم از وضع خودم و فاطمه زهرا؟ همانا فاطمه در حنانه من انقدر با مشک آب کشید که در سینه او اثر گذاشت و آنقدر دست آسیا کرد که دستهای او پینه کرد و

آنقدر خانه را رفت و رو کرد تا آنکه لباس‌های او غبارآلود شد و آنقدر در زیر دیگ آتش افروخت تا لباس‌های او چرکین شد و از این جهت به او صدمه شدیدی رسید پس من به او گفتم اگر خدمت پدرت رسول خدا بروی و خادمی از او بخواهی ترا از شدت این عمل کفایت خواهد کرد. لذا فاطمه خدمت رسول خدا مشرف شد و چون در نزد آن حضرت کسانی را در حال گفتگو یافت شرم نموده برگشت رسول خدا دانست که حاجتی فاطمه را بآنجا آورده است پس صبحگاهی بر ما وارد شد در حالی که ما در زیر لحاف خود بودیم سلام داد اما ما سکوت کردیم و شرم داشتیم آنگاه بار دیگر سلام داد باز ما سکوت کردیم و چون مرتبه سوم سلام داد ترسیدیم که اگر جواب نگوئیم باز گردد زیرا عادت آن حضرت چنین بود که مرتبه سوم سلام می‌گفت اگر جواب نمی‌شنید برمی‌گشت پس جواب سلام را دادیم و عرض کردیم داخل شو پس وارد شد و بالای سر ما نشست و گفت ای فاطمه دیروز چه حاجتی با من داشتی؟ من مطلب را تماماً گفتم که وضع فاطمه چنین و چنان است حضرت فرمود آیا بشما چیزی تعلیم نکنم که برای شما از خادم بهتر است؟ همین‌که در خوابگاه خود قرار گرفتید سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید و سی و سه مرتبه سبحان‌الله و سی و سه مرتبه الحمدلله، در این هنگام فاطمه سر خود را از لحاف بیرون آورد و دو مرتبه عرض کرد از خدا و رسول او راضی شدم.

این داستان که مسلماً بعد از جنگ بدر و در زمانی بوده است که فاطمه زهرا سالها خانه‌داری کرده است. یعنی در زمان فتوحات رسول‌الله و دسترسی آنجناب بغنائم فراوان بوده است معهداً به یگانه دختر محبوبه‌اش حتی از بخشیدن یک کنیز مضایقه فرمود! و در راه احتیاط و احتراز از امتیاز حتی به این امتیاز ناچیز تن در نداد!!

۳۴- در کتاب ذخائرالعقبی (ص ۵۱) از حضرت ثامن‌الائمه علی‌بن موسی‌الرضا روایت کرده است که آن حضرت از اسماء بنت عمیس آورده است که او گفت: انها

كانت عند فاطمه اذ دخل عليها النبي ﷺ و في عنقها قلادة من ذهب اتى بها علي بن ابيطالب عليه السلام منهم صار اليه فقال ص يا بنيه لا تغرى بقول الناس فاطمه بنت محمد و عليك لباس الجبابره فقعتها لساعتها و باعتها ليومها واشترت بالثمن رقبه مؤمنه فاعتقتها فبلغ رسول الله ص فسر. يعنى اسماء بنت عميس نزد فاطمه بود كه ناگاه رسول خدا ﷺ وارد شد در حالى كه در گردن فاطمه حلقه‌اى از طلا بود كه آنرا على بن ابيطالب از سهم غنائم خود براى فاطمه آورده بود و رسول خدا فرمود اى دختر كه من بگفته مردم مغرور مشو كه فاطمه، دختر محمد است در حاليكه بر تو لباس جباران است! پس فاطمه در همان ساعت حلقه را برید همان روز فروخت و بقیمت آن يك برده خرید و آزد كرد و همین كه این خبر به رسول خدا رسید خوشحال و مسرور شد.

۵- در همان كتاب از ثوبان روايت كرده است كه رسول خدا ﷺ از غزوه اى مراجعت فرمود و به خانه فاطمه آمد (و این عادت رسول خدا بود كه از هر سفر كه بر مى گشت اول به خانه فاطمه مى آمد) در حالى كه در خانه او پرده اى آویخته بود و در پای حسن و حسين خلخالهائى از نقره بود رسول خدا همین كه چنین دید فوراً برگشت! فاطمه چون این وضع را مشاهده نمود تصور كرد كه پیغمبر خدا را از آن جهت بروى وارد نشد كه آن تجمل را بر او و بر كودكانش دید، پس پرده را گشود و خلخالها را از پای حسن و حسين بیرون آرود در حالى كه آن دو طفل گریه مى كردند و به دست آن دو كودك داد و آنان را روانه خدمت رسول الله كرد پس رسول خدا ﷺ آنها را گرفت و فرمود اى ثوبان این اشیاء را به خانه بنى فلان ببر! يعنى آنها مستحق ترند. و در داستان نظیر این، همین كه رسول خدا اشیاء تجملی (پرده و انگشتر و خلخال كه در فاطمه دیده بود) كه آنها را برای تصدق و انفاق بفقرا بخدمت رسول خدا فرستاده بود آنقدر خوشحال شد كه سه مرتبه فرمود: **فعلت فداهما ابوها**. این سیره رسول خدا بود. نزدیكان و خویشان خود كه ما بمقدار مختصرى از آن اكتفا كردیم.

با این بیان چگونه می‌توان باور کرد که رسول خدا خمس چنین برای فرزندانگان هفتاد نسل بعد تعیین فرموده باشد؟! در حالی که کتاب و سنت آنرا تکذیب می‌کند. اما سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در دادن امتیاز به افرادی از هر خاندان در تقسیم اموال از آن روشن‌تر است که بشرح و بیان احتیاج داشته باشد.

زیرا حضرتش همواره می‌فرمود: (انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسمعيل علی ولد اسحق فضلاً) یعنی من هر چه در کتاب خدا نظر کردم در آیات آن نیافتم که فرزندان اسمعیل (قریش و بنی‌هاشم) را بر فرزندان اسحاق (بنی اسرائیل و یهود) فضلی و برتری باشد. با اینکه مهم‌ترین علت تقاعد مردم از آن حضرت امر مال بود از آن جهت که آنجناب هرگز شریفی را بر مشروف و عربی را بر عجم و سفیدی را بر سیاه و خواجه‌ای را بر برده فضیلت نمی‌نهاد و دیناری به احدی زیاده از دیگران نمی‌داد! و از این جهت بود که بصورت ظاهر متحمل آنهمه صدمات شد. زیرا در اولین روز بیعت خود بخلافت چنانکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است: عن علی بن محمد ابن ابی‌الحنیف المدائنی عن فضیل بن جعده قال: اکد الاسباب فی تقاعد العرب عن امیرالمؤمنین علیه السلام امرالمال فانه لم یکن یفضل شریفاً علی مشروف و لا عربیاً علی عجمی. مهم‌ترین اسباب در تقاعد عرب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر مال بود از آن جهت که آنجناب در بخشیدن مال هیچ شریفی را بر دنی و هیچ عربی را بر عجم فضیلت نمی‌نهاد^۱

۱- بر طبق تواریخ متعبره ضمن شرح برنامه دولت حقه خود فرمود: الا و ایما رجل استحباب الله و رسوله و صدق ملتنا و استقبال قبلتنا فقد استوجب حقوق الاسلام و حدوده فانتم عبادالله و المال مال الله یقسم بینکم بالسویه لا فضل فیہ لاحد علی احد و للمتقین عندالله غذا احسن الجزاء و افضل الشواب لم یجعل الله الدنیا للمتقین اجراً و لا ثواباً و ما عندالله خیر للابرار. یعنی آگاه باشید هر مردی که خدا و رسول او را اجابت

الف - هنگامی که در تسویه عطا مورد اعتراض طلحه و زبیر قرار گرفت که چرا ایشان را بر دیگران امتیاز نداده با کمال صراحت فرمود: **والله لا استاثر علیکما و لا عبد مجدع بدرهم فما دونه لا انا و لا ولدی هذاین الحسن والحسین**. یعنی بخدا سوگند شما را امتیاز و اختصاص نمی‌دهم و نه خودم را و نه این دو فرزندم حسن و حسین را بر بنده گوش و دماغ بریده بیک درهم و کمتر از آن.

ب - چنانکه در خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه آمده است و **من کلام له علیه السلام لما عوتب علی التسویه علی العطاء**. اتمام روی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه والله لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء لو ان المال لی لستویت بینهم فکیف و انما المال من الله؟ یعنی هنگامی که آن حضرت را در مساواتی که در بین افراد در تقسیم بیت‌المال عده‌ای مورد عتاب قرار دادند فرمود آیا مرا امر می‌کنید که نصرت و پیروزی را بوسیله جور و ستم در حق کسانی که من برایشان والی و زمامدار شده‌ام خواستار شوم نه بخدا سوگند هیچگاه بر پیرامون چنین عملی نخواهم بود مادامی که ستاره‌ای در آسمان دنبال ستاره

کرده است (یعنی به خدا و رسول خدا ایمان آورده است) و تصدیق ملت ما را نموده و بقبله ما روی آورده است چنین کسانی مستوجب تمام حقوق اسلامی و حدود آن است. پس شما مردم بندگان خدائید این مال هم مال خداست بطور تساوی بین شما تقسیم می‌شود هیچکس را بر هیچکس فضلی و فزونی نیست، و برای پرهیزکاران فردای قیامت بهترین جزا و فاضلترین ثواب است خدا دنیا را برای پرهیزکاران اجر و ثواب قرار نداده بلکه آنچه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

و در خطبه روز چهارم فرمود و **اما هذا الفیء فلیس لاحد علی احد اثره فقد فرغ الله من تقسیمه وانتم عباد الله المسلمون و هذا کتاب الله به اقرنا و له اسلمنا**.

و اما این فیء و غنیمت هیچکس را بر هیچکس امتیازی نیست خدا خود از تقسیم آن فارغ شده یعنی ذات احدیت خود متصدی تقسیم آن شده است و این هم کتاب خدا است که ما بدان اقرار داشته و تسلیم آن گشته‌ایم.

دیگر می‌درخشد (یعنی هرگز چنین کاری نخواهم کرد) اگر این مال مال خودم هم بود در بین افراد رعایت مساوات می‌کردم. پس چگونه می‌توان مساوات نکرد و حال اینکه مال، مال خداست.

ج - در روضه کافی (ص ۳۴) چاپ اسلامیه و در وسایل الشیعه (ص ۴۳۱ ج ۲) چاپ امیربهدادر ... عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال بما ولی علی علیه السلام صعدا المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال انی والله لا ازکم من فیئکم هذا درهماً ما قام لی غرق بیثرب فلتصدقکم انفسکم افرتونی مانعاً نفسی و یعطیکم؟ فقام الیه عقیل فقال والله لتجعلنی و اسود بالمدينه سواء فقال اجلس اما کان هلیهنا احد یتکلم غیرک و ما فضلک علیه بسابقه او تقوی. یعنی محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود همین‌که امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمامدار شد بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد آنگاه فرمود: بخدا قسم من از این فیء و غنائم شما، درهمی را کم و زیاد نمی‌کنم مادامی که نخلی برای من در مدینه برپا باشد باید خودتان این را باور کرده باشید که ممکن نیست که من خودم را مانع شوم ولی بشما ببخشم در این هنگام عقیل (برادر آن حضرت) برپای خاست و گفت بخدا سوگند (با این کیفیت) تو مرا با یک سیاه در مدینه یکسان خواهی گرفت. حضرت بر او فرمود: بنشین. آیا در اینجا کسی غیر از تو نبود که سخن گوید؟! ترا بر یک سیاه چه فضیلتی است؟ آیا در سابقه به اسلام یا در تقوی؟ (یعنی اگر فضیلتی برای کسی باشد در سبقت باسلام یا در تقوی است که مزد هر دو با خدا است).

د - در جلد هشتم بحارالانوار (ص ۳۹۳) چاپ تبریز از کتاب شریف کافی آورده است ... قال خطب امیرالمؤمنین علیه السلام فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لا امه و ان الناس کلهم احراز ولیکن خول بعضکم بعضاً فمن کال له بلای فصر

فی الخیر فلا یمن به علی الله جل و عز الا و قد حضر شیء و نحن معسون فیہ علی الاسود والاحمر. فقال مروان لطلحه والزیبر ما اراد بهذا غیرکما قال فاعطی کل واحد ثلاثه دنانیر واعطی رجلاً من الانصار ثلاثه دنانیر و جاء بعد غلام اسود فاعطاء ثلاثه دنانیر فقال الانصاری یا امیر المؤمنین هذا غلام اعتقته بالامس تجعلنی و ایاه سواء؟ فقال علیه السلام انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسمعیل علی ولد اسحاق فضلاً.

مضمون حدیث شریف آن است که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند پس حمد خدا را کرد و ثنا بر وی گفت آنگاه فرمود: ایها الناس همانا آدم فرزندی بحالت برده و کنیز نیاورده در حقیقت همه مردم آزادند ولیکن این یک سنت غلطی است که در میان شماها رایج شده و پاره‌ای بیپاره‌ای بزرگی می‌فروشد پس کسی را که آزمایشی پیش آید و در آن صبر کند نباید بر خدای جلیل و عزیز منت گذارد. آگاه باشید مقداری مال موجود است ما آن را بنحو مساوی بر سفید و سیاه تقسیم می‌کنیم. مروان بطلحه و زبیر گفت: مقصودی غیر از شما ندارد، راوی گفت: آنگاه حضرت بهر کس سه دینار داد بمردی از انصار نیز سه دینار داد و پس از آن غلام سیاهی آمد حضرت به او هم سه دینار داد آن مرد انصاری بحضرت عرض کرد یا امیر المؤمنین این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم آیا مرا و او را یکسان می‌گیری؟ حضرت فرمود من بکتاب خدا نظر کردم در آن رای فرزندان اسمعیل نسبت به فرزندان اسحق فضیلتی نیافتم این شعار علی است که از ایمان علی بکتاب خدا مایه و منشأ گرفته است که فرزندان اسمعیل که زبده آنها قریش و بنی‌هاشمند بر فرزندان اسحق که آن رور و امروز، پست‌ترین آنها یهودند فضیلتی از جهات مادی نیست و همه باید یکسان بخورند و یکسان بپوشند و یکسان زندگی کنند تا بی‌رودگار خود برگردند و هر کس به سزای اعمال نیک و بد خود برسد.

ه - علامه مجلسی در جلد هشتم بحار الانوار (ص ۳۶۷) چاپ تبریز و ابن‌اثیر در کامل‌التواریخ داستان بیعت آن‌حضرت را بعد از قتل عثمان آورده است تا آنجا که

می نویسد. و لما اصبحوا يوم البيعة و هو يوم الجمعة حضر الناس و جاء علي و صعد المنبر فقال ايها الناس من ملاء و اذن ان امرکم هذا ليس لاحد حق الا من امرتم و ليس لي ان اخذ درهما دونکم فان شئتم، قعدت لکم و الا فلا احد علي احد فقالوا انحن علي ما فراقناک عليه بالامن فقال اللهم اشهد. یعنی همین که مردم روز بیعت را صبح کردند و آن روز جمعه بود همه مردم حاضر شدند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر بالای منبر برآمد پس فرمود ایها الناس از نزدیک و دور، این امر حکومت شما را کسی حق ندارد مستبدانه صاحب شود جز آن کسی را که شمار امارت و زمامداری دهید و مرا نمی رسد که بدون شما درهمی اخذ کنم. اگر می خواهید من از زمامداری صرفنظر کرده کناری می نشینم و گرنه هیچکس را بر هیچکس مزیتی نیست مردم گفتند ما بهمان قول و قراریم که دیروز با تو کردیم پس حضرت عرض کرد خدایا تو گواه باش. آنگاه داستان اعتراض طلحه و زبیر را بآن حضرت در خصوص تسویه عطاء آورده است که طلحه و زبیر بآن حضرت عرض کردند: خلافاک عمر بن الخطاب فی القسم انک جعلت حقنا فی القسم محق غیرنا و سويت بیننا و بین من لا یأثلنا فیها فیما افاء الله تعالی با سیافنا و رماحنا و اوجفنا علیه بخیلنا و ظهرت علیه دعوتنا و اخذناه قسراً و قهراً ممن لا یری الاسلام الا کرهاً. یعنی از جمله اعتراضات ما بر تو اینست که تو بر خلاف عمر بن الخطاب در تقسیم اموال، حق ما را چون حق دیگران قرار داده و بین ما و کسانی که هم شأن ما نیستند و اسلام را جز از روی کراهت نپذیرفتند در آنچه از اموال که خداوند تعالی بوسیله شمشیرها و سر نیزه های ما غنیمت داد و ما بر آن غنایم با اسبان و نیروی خود تاختیم و دعوت ما بر آن ظهور یافت و آنها را جبراً و قهراً بزور شمشیر گرفتیم یکسان و مساوی گرفتی. بعد از آنکه حضرت جواب اعتراضات آنها را مفصلاً داد آنگاه در خصوص تقسیم بالسویه فرمود: و اما القسم والاسوه فان ذلک امر لم احکم فیه بادی بدء قد و جدت و انتها

رسول الله ﷺ يحكم بذلك و كتاب الله ناطق به و هو الكتاب الذي لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد و اما قولكما جعلت فيئنا و ما افائته بسيوفنا و رماحنا سواء بيننا و بين غيرنا فقد بما سبق الى الاسلام قوم و نصره و بسيوفهم و رماحهم فلا فضلهم رسول الله في القسم و لا اثرهم بالسبق والله سبحانه موف السابق والمجاهد يوم القيامة اعمالهم فليس لكما والله عندي و لا يتغير كما الا بهذا. يعني اينكه مرا به تقسيم بالسويه و يكسان گرفتن همه مردم معترضيد، اين امری نیست كه من آن را اختراع کرده و اولين مرتبه بآن حكم کرده باشم خود من و شما (طلحه و زبير) رسول خدا را يافتيم كه بهمين رويه و طريق حكم می فرمود و كتاب خدا نیز بدان ناطق است و آن كتابی است كه باطل كننده ای بر او نه در زمان نزول آن و نه بعد از آن نیامده است و از جانب خدای حكيم و حميد نازل شده است، و اما اينكه می گوئيد فيء و غنايم ما را و آنچه بوسيله شمشيرها و نيزه های ما بدست آمده است ما را با غير مادر آن يكسان گرفتى؟ پيش از اين هم گروهی بودند كه اسلام را بوسيله شمشيرها و نيزه های خود نصرت و ياری كردند، لكن رسول خدا در تقسيم بر ايشان مزيتی و فضيلتی قائل نشد و امتيازى بعلت سبق در اسلام به ايشان نداد. البته خود خدای سبحان آنكس را كه سبقت در اسلام دارد؟ و مجاهد بوده است در روز قيامت به اعمال ايشان جزای كامل خواهد داد، پس برای شما و غير شما در نزد من جز همين مقدار چیزی نیست.

و - در مناقب ابن شهر آشوب (ص ۱۱۱ ج ۲) چاپ قم. و في رواية عن ابي الهيثم بن التيهان و عبدالله بن رافع ان طلحه و زبير جئنا الى امير المؤمنين عليه السلام و قالوا ليس كذلك كان يعطينا عمر قال فما كان يعطيكما رسول الله ﷺ فسكتا قال اليس كان رسول الله ﷺ يقسم بالسويه بين المسلمين؟ قالوا نعم قال فسنة رسول الله ﷺ اولى باتباع عندكم ام سنة عمر؟ قالوا سنة رسول الله ﷺ يا امير المؤمنين لنا سابقه و عناء و قرابه قال سابقتكما اقرب ام سابقتي؟ قالوا

سابقتک قال فقرابتکما ام قرابتی؟ قالاً قرابتک قال فعنائکما اعظم من عنائی؟ قالاً عناؤک قال فوالله ما انا و اجیری هذا الا بمنزلة واحده و اوصی بیده الی الاجیر. ابولهیثم بن التیهان و عبدالله بن ابی رافع که هر دو از اصحاب و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند روایت کرده‌اند طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند تقسیم می‌کنی که تو کردی آن‌چنان نیست که عمر از بیت‌المال بما میداد حضرت فرمود: رسول خدا بشما چگونه و چه مقدار می‌داد؟ طلحه و زبیر سکوت کردند حضرت فرمود: مگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بطور تساوی قسمت می‌فرمود؟ گفتند: آری. فرمود: پس سنت رسول‌الله در نزد شما سزاوارتر و اولی به پیروی است یا سنت عمر؟ گفتند سنت رسول‌الله لیکن یا امیرالمؤمنین ما دارای سابقه و زحمت و رنج در اسلام بوده بعلاوه با رسول خدا قرابت و خویشاوندی داریم. حضرت فرمود: سابقه شما اقرب است یا سابقه من؟ گفتند: سابقه تو. فرمود: پس زحمت و رنج شما (بعقیده شما) بیش از زحمت و رنج من است؟ گفتند: زحمت و رنج تو بیشتر است. فرمود: پس بخدا سوگند که من و این اجیر و کارگر من در بیت‌المال جز بیک منزلت نیستیم و به اجیری که در آنجا بود اشارت فرمود.

این سلوک آن حضرت با رجال قریش و خویشاوندان نسبتاً دور بود با اینکه زبیر پسر عمه آن حضرت یعنی پسر صفیه دختر عبدالمطلب بود. اینک ببینیم با اقربای نزدیک و فرزندان هاشم و عبدالمطلب و ایطالب چگونه سلوک می‌فرمود و چه امتیازی برای آنان قائل بود؟

۱- در کتب معتبره مخصوصاً نهج‌البلاغه خطبه ۲۱۹ که بدین جمله شریف آغاز می‌شود **والله لئن ابیت علی خسک السعدان مسهماً ...** تا آنجا که می‌فرماید: **والله لقد رأیت عقیلاً و قد املق حتی استما حنی من برکم صاعاً و رأیت صبیانه شعث‌الشعور غیر الالوان من فقرهم کانها اسودت وجوههم بالعظم و عاودنی موکداً و کرر علی القول مردداً**

فاصغیت الیه سمعی فظن انی ابیعه دینی واتبع قیاده مفارقاً طریقتی فاحمیت و له حدیده ثم ادنیتها من جسمه لیغتر بها فضیح ضحیح ذی دنف من المهاو کاد ان یحترق من میسمها فقلت له تکنک الثواکل یا عقیل اتئن من حدیده احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه اتئن من الا ذی و لا اتئن من لظی.

یعنی بخدا سوگند عقیل را دیدم در حال شدت فقر تا آنکه از من صاعی (یکم تبریز) از گندم شما تقاضا نمود در حالی که کودکان او را پریشان مو و چرک و غبارآلود دیدم چنانکه گوئی صورتهایشان از فقر نیل اندود و قیرآلود است او چند مرتبه با تأکید تمام بمن مراجعه نمود و گفتار خود را بر من مردد و تکرار کرد. چون بجانب او گوش فرا داشتم گمان کرد که من دین خود با او میفروشم و دلبخواه او را، در حالی که طریقه خود را مفارقت کرده ام پیروی می‌نمایم پس آهن پاره‌ای را داغ نموده آنرا ببدن او نزدیک کردم تا بدان عبرت گیرد. او همچون دردمندی از الم آن بضجه درآمد و نزدیک بود از داغ آن بسوزد به او گفتم زنان فرزند مرده بر تو گریه کنند، ای عقیل آیا ناله می‌کنی از پاره آهنی که انسانی آنرا ببازیچه خود گرم و داغ نموده است؟ و مرا بسوی آتشی می‌کشی که آفریدگار جبار آنرا از روی غضبش برافروخته است؟ آیا تو آزاری اندک مینالی و من از جهنم سوزان نالم؟

و چنانکه می‌دانیم عقیل نتوانست بر حقوق خویش در حکومت عدل علی علیه السلام قانع شود و بطرف معاویه رفت.

۲- در تاریخ الخلفاء سیوطی (ص ۲۰۴) چاپ سال ۱۹۶۴ - این عساکر از حمیدبن حلال روایت کرده است که او گفت عقیل بن ابیطالب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست نمود که من محتاج و فقیرم چیزی بمن عطا فرما. حضرت فرمود صبر کن تا موقع پرداخت ما به مسلمانان برسد. حق ترا نیز با ایشان پرداخت می‌نمایم. عقیل اصرار کرد، حضرت بمردی فرمود دست عقیل را گرفته (زیرا عقیل کور بود و باید کسی دست

او را بگیرد) او را به دکان‌های بازار ببر و بگو این قفل‌ها را بشکن عقیل گفت: می‌خواهی مرا بعنوان دزدی بگیرند حضرت فرمود: تو هم می‌خواهی من نیز به تهمت دزدی مأخوذ شوم به این طریق که اموال مسلمانان را بگیرم و بتو تنها بدهم؟ عقیل گفت: می‌روم بطرف معاویه حضرت فرمود: خود دان! پس عقیل بطرف معاویه رفت و او وی را صدهزار دینار داد.

۳- ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه (ص ۲۰۰ ج ۲) و مجلسی (ر ه) در بحارالانوار جلد هشتم از هرون بن مسعده (سعد خ ل) روایت کرده اند. عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت: به عمویم امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم اگر امر کنی بمن کمکی شود یا نفقه‌ام را زیاد کنند بسی بجاست بخدا سوگند که من نفقه خود را ندارم مگر اینکه اسب خود را بفروشم حضرت در جواب فرمود: لا والله ما اجد لك شيئاً الا ان تأمر عمك يسرق و يعطيك. یعنی نه بخدا سوگند من چیزی را برای تو سراغ ندارم مگر اینکه دستور دهی که عمویت دزدی کند و بتو ببخشد.

۴- در مجموعه ورام بن ابی فراس (ص ۳ ج ۲) و در کتاب شریف تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ص ۱۵۱ ج ۱۰) چاپ نجف و سایر کتب معتبره داستان عاریه مضمونه گرفتن عقد مروارید دختر امیرالمؤمنین علیه السلام از علی بن ابی رافع خزانه‌دار بیت‌المال مفصل و مشهور است که امیرالمؤمنین پس از آنکه خزانه‌دار را مذمت کرد که چرا به اموال بیت‌المال مسلمین خیانت کرده است و معلوم شد که آن عقد مروارید را دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بعاریه مضمونه گرفته است دستور داد که آن را فوراً به بیت‌المال برگردانند آنگاه فرمود: اگر نه این بود که آنرا بعاریه مضمونه برده است، اولین دستی که از بنی‌هاشم به سرقت می‌بریدم دست دخترم بود.

ه - داستان عسل برداشتن حضرت حسین علیه السلام از خیک‌های عسل بیت‌المال است که با اینکه اندک عسلی بعنوان قرض برداشته بود تا از میهمان خود پذیرائی کند و در

هنگام پخش و تقسیم عسل آن مقدار از سهم آن حضرت کم کنند همین که امیرالمؤمنین علیه السلام بخزانه بیت‌المال آمد و سر خیک عسل را باز دید و از آن پرسید خزانه‌دار موقوف را بعرض آن حضرت رسانید چنان خشمناک شد که بلافاصله باحضر حضرت حسین دستور داد و همین که حسین ترسان و لرزان بحضور آن حضرت رسید و حالت متغیر و غضب‌آلود آن جناب را دید آن چنان بر خود ترسید که با عذرخواهی و قسم دادن آن جناب را از قهر و ضرب آن حضرت مأموم شد، اما خود آن حضرت در گوشه‌ای از خزانه نشست و با گریه غضب خود را فرونشاند. اینها و دهها داستان از این قبیل نمونه رفتار آن حضرت با اقربا و فرزندان و خویشان او بود. حال باید دید کسانی که ادعای پیروی و تشیع علی علیه السلام را می‌نمایند چگونه می‌توانند رفتار خود را با کردار آن حضرت تطبیق نمایند و مذهبی را که بعنوان مذهب شیعه قلمداد می‌کنند بتبعیت و پیروی از آن حضرت نسبت دهند.

آیا امکان دارد خمسی را که اینان مدعیند علی علیه السلام از آن بی‌خبر بوده یا با‌خبر بودن از آن حق بنی‌هاشم و اقربای خود را تزییع کرده و یا این رفتار خود قلم‌نسخ بر حقوق آنان کشیده است و کسی که راضی نیست اقلیم سبعة را و آنچه آسمان بر آن سایه می‌افکند دریافت دارد و در عوض دانه‌ای را از دهان موری بظلم بیرون آورد، یا اینکه چنانکه خود می‌گوید بخدا سوگند اگر بر روی خار مغیلان بخوابم و یا با غل و زنجیر در روی زمین کشیده شوم برای من آسان‌تر است از اینکه به پاره‌ای از بندگان خدا ستم کرده باشم آن وقت چنین بزرگواری چگونه حق خمس چنین افرادی را ندیده گرفت و امتیازی را که بنی‌هاشم نسبت بدیگران داشتند به‌هیچ انگاشت و آنان را با دیگران مساوی دانسته و فرمود.

(انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسمعيل على ولد اسحق فضلاً)
و یا چنانکه در کتاب (الغارات) از ابی اسحق همدانی روایت شده است آن جناب در تقسیم فیء و غنائم می فرمود: والله لا اجد لبني اسمعيل في هذا الفیء فضلاً علی بنی اسحاق^۱

اما اینکه گفته اند صدقه بر بنی هاشم که منسوبین پیغمبرند حرام است و بهمین جهت خمس برای آنان وضع است.

این ادعا را نیز نه تنها کتاب خدا تصدیق نکرده و در آن ساکت نیست بلکه صریحاً ناطق است که صدقه بر منسوبین پیغمبر حرام نیست بلکه حتی بر کسانی که فرزند بلافصل پیغمبر و بدون واسطه از نسل آن سرورند حلال است پروردگار عالم در کتاب محکم خود در سوره یوسف آیه ۸۸ می فرماید.

﴿ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا

بِبِضْعَةٍ مُّزَجَّجَةٍ فَاؤْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا ۗ إِنَّ اللَّهَ تَجَزَّى

الْمُتَصَدِّقِينَ ۗ ﴾ (یوسف / ۸۸)

«یعنی هنگامی که برادران یوسف بر یوسف وارد شدند (در حالی که او را نمی شناختند) گفتند ای عزیز مصر (لقبی که حاکی از منصب بزرگی در مصر بود) بما خاوندان ما سختی و بینوائی مستولی شده و سرمایه ای اندک و ناچیز آورده ایم در پیمایش بر ما رسا و پر پیمان باش و بر ما صدقه بخش که خدا صدقه دهندگان را پاداش خواهد داد».

۱- مرحوم شیخ طوسی در کتاب (الخلافا) (ص ۳۲۲ ج ۱) مسئله ۱۵۱ می نویسد: (مصرف الخمس من الركاز والمعادن مصرف الفیء) که معلوم می دارد مصرف خمس و فیء یکی است و بنا بفرمایش مولای متقیان علیه السلام فرقی بین بنی اسمعیل (قریش و بنی هاشم) و غیر آن نیست.

می‌بینید که پیغمبرزادگان بلافصل از عزیز مصر که بنظر آنان شخصی بیگانه و شاید بت‌پرست و لااقل خارج از دین آنان می‌نمود تقاضای صدقه کرده و آن را دون شأن خود و مخالف کرامت و پیغمبرزادگی خود نمی‌شمارند. در فهم تفسیر این آیه شریفه باید چند نکته را در نظر داشت.

۱- اینکه این تقاضا در وقتی است که برادر آنان (بن‌یامین) به تهمت سرقت گرفتار شده و جای هیچ تردیدی نیست که دولت مصر که مخالف طریقه و رویه بنی‌اسرائیل است به اینان بچشم عداوت و نفرت می‌نگرد.

۲- در این آیه کلمه «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» قید شده است تا متشبهین بهانه جوی نگویند که برادران یوسف، از یوسف تقاضای صدقه کردند و بنابراین صدقه پیغمبرزاده بر پیغمبرزاده حرام نیست و چون کلمه عزیز قبلاً در آیه ۲۰ همین سوره آمده است.

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾ [یوسف: ۴۱] بروشنی مسلم است که لقب عزیز، مخصوص صدراعظم مصر است و به یوسف ارتباطی ندارد.

۳- در آیه شریفه قید: ﴿مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ﴾ [یوسف: ۹۹] است و این قید و شرط در تمام صدقه گیرندگان جاری است و انحصار به پیغمبرزادگان ندارد پس هر کس که در حال اضطرار بود حق دارد که تقاضای صدقه کند یا از صدقه استفاده ارتزاق کند خود و خانواده‌اش.

۴- در آیه شریفه جمله: ﴿وَجِئْنَا بِيضَاعٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ﴾ [یوسف: ۸۸] مزجله فاوف لنا الکیل آمده است تا دلالت کند بر اینکه هر گاه پیغمبرزاده‌ای چیزی اندک به کسی داد مثل اینکه در گدایان سادات معمول است که حبه‌ای نبات یا نقل و یا خرمائی بکسی می‌دهند و در مقابل آن انتظار احسانی دارند هر چند زیاده از داده خود می‌گیرند صدقه است که اگر در حال اضطرار و بینوایی باشند بر ایشان جایز است و الا فلا.

۵- شرافت و برتری محسن از روح آیه شریفه برمی‌آید هرچند آن محسن (احسان‌کننده) در مذهب باطل و مخالف مذهب حق صدقه‌گیر باشد زیرا مقام احسان‌کننده مقام شامخی است هر چند کافر باشد.

۶- ادب و تواضع گیرنده صدقه را در مقابل دهنده صدقه تعلیم می‌دهد که در پیشگاه او چگونه رعایت احترام شود حال باید دید چه شد که بر فرزندان یعقوب و زادگان بلا فصل ابراهیم ابوالموحدین که ابا عن جد پیغمبرزاده بودند بنص صریح قرآن صدقه حلال است و اما بر فرزندان حارث و ابولهب (عبدالعزی) که پدرانشان بت پرست بودند از جهت شرافت نسب، صدقه بر آنها حرام و خمس کذائی دادن به آنها واجب شده است؟! این امتیاز از جانب هر کسی باشد برخلاف عقل و وجدان و شریعت حقه قرآن است و ارتباطی به پیغمبر و امامان ندارد. اساساً قضیه حرام بودن صدقه بر آل محمد علیهم‌السلام که به استناد پاره‌ای از احادیث ضعیفه شهرت یافته است با دقت در کتب اخبار و سیر معلوم می‌شود که مطلب غیر از آنست که مشهور است حقیقت قضیه آن است که در ابتدای تشریح فریضه زکات چون پرداخت آن بر مسلمانان گران می‌آمده است (چنانکه شرح این کراهت با دلائل آن در کتاب زکات گذشت و عده‌ای از مسلمانان در صدد خیانت برآمده و اموال خود را که در آن زمان معمولاً همان شتر و گاو و گوسفند و احیاناً پولهای طلا و نقره بود پنهان نموده و به مأمورین اخذ صدقات که از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گسیل می‌شدند نمی‌پرداختند لذا رسول خدا بر طبق فرمان خدا دستور می‌فرمود که علاوه بر اخذ زکات از خائنین شطر اموال ایشان نیز بعنوان غرامت مأخوذ شود آنگاه آنچه را که بعنوان غرامت اخذ شده بود آنرا بر آل محمد حرام کرده و به ایشان نمی‌داد. ولی بعداً این حکم اخذ غرامت منسوخ شد. چنانکه در سنن بیهقی (ص ۱۰۵ ج ۴) ... عن بهز بن حکیم بن معاویه عن ابیه عن جده قال سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يقول فی کل اربعین من الابل ... من اعطاها متاجراً فله اجرها و من کتمها فانا

اخذوها و شطر ابله غریمةً من غرامات ربک لا یجل لمحمد و لا لال محمدص. مضمون حدیث یعنی رسول خدا ﷺ پس از تعیین نصاب زکات حیوانات فرمود: هر که زکات اموال خود را بدهد در حالی که خواهان اجر آن است (یعنی برای رضای خدا بدون کراهت می‌دهد) البته به اجر آن خواهد رسید اما کسی که آنرا پنهان کند بهر صورت ما زکات آنرا اخذ می‌کنیم بعلاوه نیمی از شترانش این غرامتی است از غرامات پروردگار یعنی از جانب اوست ولی بر محمد و خاندان محمد حلال نیست سپس بیهقی می‌نویسد: (و قد کان تضعیف الغرامة علی من سرق فی ابتداء الاسلام ثم صار منسوخاً) یعنی چند برابر کردن غرامت بر کسی که دزدی کند (اموال مشمول زکات را پنهان کند) در ابتدای اسلام معمول بود سپس منسوخ شد این حدیث در سنن نسائی (ص ۱۲ ج ۵) آمده است و محشی سنن نسائی نیز می‌نویسد: این حدیث منسوخ است یعنی هم غرامت گرفتن و هم حرام بودن صدقه منسوخ است. شواهدی که بعداً می‌آید نیز این ادعا را تصدیق می‌کند پس چنانکه معلوم می‌شود چون امر زکات در ابتدای تشریح زکات بر مسلمانان دشوار و ناگوار بود رسول خدا ﷺ نیز آنرا بشدت اخذ می‌فرمود حتی بوسیله جنگ ضربت شمشیر چنانکه شرح آنرا در کتاب زکات آوردیم لذا برای احتراز از هر گونه اندیشه ناروا و تهمتی که ممکن بود از طرف منافقین و اشخاص ضعیف‌الایمان زده شود آنرا بر خود و خاندان موجود خود حرام فرمود تا این شبهه و تصور نابجا و خیال اینکه او اموال مردم را بشدت اخذ می‌کند تا خود و خانواده‌اش از آن ارتزاق نمایند در خاطره‌ای خطور نکند و بهمین جهت است که می‌بینیم در آن زمان وسائل معیشت خود و زنان و فرزندان خود را از طریق غنائم خیبر و اموال بنی‌النظیر و امثال آن فراهم می‌کند^۱. زیرا آن اموال کفار بود و ارتزاق رسول خدا و خانواده‌اش از آن

۱- در تواریخ معتبره چون سیره ابن‌هاشم (ص ۱۴۰ ج ۲) و (ص ۴۱۲ ج ۳) والاحکام السلطانیة ماوردی (ص ۱۶۱) و فتوح البلدان بلا دری (ص ۲۶) والخراج یحیی بن آدم (ص ۳۶) چنین آورده‌اند.

اولین سرزمینی که رسول خدا ﷺ فتح کرد سرزمین یهود بنی‌النضیر بود که چون با رسول خدا پیمان‌شکنی کردند و کعب بن اشرف و رئیس آن طایفه با چهل سوار به مکه آمده با قریش هم‌قسم و هم‌بیمان شد و آنان را بقتال رسول خدا تحریض کرد و زمانی‌که رسول خدا از یهود در دیه و مقتول کمک خواست در صدد برآمدند که ناگهان آن‌حضرت را بکشند رسول خدا نیز ایشان را امر به جلای وطن کرد، آنان اعلان جنگ بر رسول خدا دادند و همینکه حضرت پانزده شبانه‌روز آنانرا محاصره کرد ناچار با آن حضرت مصالحه کردند که از آن بلد اخراج شوند و هر چه باریک شتر باشد از اموال خود با خود ببرند لذا عده‌ای به خیبر مهاجرت کردند که از جمله ایشان آل ابی‌التحقیق و آل حبی بن اخطب بود و پاره‌ای از ایشان بشام مهاجرت کردند و سرزمین آنها خالص برای رسول خدا شد جز دو نفر از آنان که یکی از ایشان یا مین بن عمیر و دیگری ابی سعد بن وهب بود که اسلام آوردند و جمیع اموالشان را اسلامشان محرز داشت. و این قضیه شش ماه پس از جنگ احد یعنی در ربیع‌الاول سال چهارم هجرت واقع شد. پس رسول خدا اموال منقول ایشانرا جز اراضی بر مهاجرین اولین تقسیم فرمود و به انصار چیزی نداد جز بدو نفر یکی سهل بن حنیف و دیگری ابودجاله سماک بن خرشه که فقرشان محرز بود. و سرزمین زراعی بنی‌النضیر را خود رسول خدا بر نفس مبارک حبس فرمود که از صدقات آن حضرت بود. رسول خدا ﷺ از این سرزمین هزینه سالیانه خود و عائله خود را از آن برداشت می‌نمود و بقیه را در تهیه اسلحه و آلات جنگ در راه خدا قرار می‌داد. قبل از قضیه بنی‌النضیر آنحضرت اراضی و حوائط مخیریق را حیازت فرموده بود مخیریق یکی از دانشمندان و احبار بزرگ یهود بود و نیز از علمای همین طائفه بنی‌النضیر بود که از مطالعه کتب آسمانی رسول خدا را شناخته بود و به او ایمان آورده بود و در جنگ احد نیز یهود را بیاری رسول خدا دعوت و تحریض می‌کرد و به آنان می‌گفت شما بدانید که محمد برحق است و نصرت او بر ما واجب است. لکن یهود عذر آوردند که امروز روز شنبه است و اما جنگ نمی‌کنیم لذا خود او شمشیر برداشت و بیاری رسول خدا شتافت و به کسان خود گفت: اگر من کشته شوم اموال من از آن محمد است که در آن هر چه خواهد می‌کند پس با کفار قتال کرد تا کشته شد و اموال او عبارت از هفت باغ بزرگ بود که رسول خدا ﷺ آنها را جزو صدقات خود قرار داد و در فتح خیبر نیز قلعه کتیبه یکی از قلاع هفتگانه را بعنوان خمس غنائم

برداشته بقیه را بمسلمین واگذاشت، و فدک نیز مصالحه برسول خدا واگذاشته شده بود که نصف محصول آن از آن حضرت بود.

پس چنانکه در متن آوردیم رسول خدا بی نیاز بود از اینکه از صدقات و زکوات استفاده و ارتزاق نماید لذا از آن احتراز داشت.

رسول خدا ﷺ از زکوات و صدقات ارتزاق نمی نمود و کلمه حرمت که درباره ای از احادیث آمده است ظاهراً نابجاست یا از باب کراهت است. در بسیاری از کتب احادیث چون صحیح بخاری اصلاً کلمه حرام در این مورد استعمال نشده است بلکه آنچه آمده است کلمه لا یأکل است چنانکه در حدیث تمر حنین که از احادیث مشهوره است که رسول خدا تمر را از دهان حضرت حسن یا حضرت حسین بیرون آورده فرمود: اما علمت آن آل محمد ﷺ لا یأکلون الصدقة (یعنی مگر نمی دانی که خانواده محمد صدقه نمی خورند) و در حدیث دیگری بحضرت حسن می فرماید: اما شعرت انا لاناأکل الصدقة (آیا نمی دانی که ما صدقه نمی خوریم) پس کلمه حرام که در احادیث دیگر هست به احتمال قوی کار کاسه های داغتر از آش است که بجای کلمه لا تأکل آورده اند و اگر چنین کاری را حرام گویند برای رسول خدا از اینگونه حرام ها بسیار بود که آنها باید از شئون و خصوصیات شخصی نبی ﷺ شمرد و بدیگران سرایت نمی کند چنانکه آورده اند که رسول خدا چند چیز را برای خود جایز نمی شمرد اول زکوه را به شرحی که در متن آوردیم که هیچ دلیلی از آیات الهی بر آن نیست. دوم خوردن سیر و پیاز و گندنا و چیزهایی که دارای بوی بد بود که باید گفت مکروه است نه حرام بمعنی مصطلح. سوم اکل غذا در حالی که تکیه داده باشد چنانکه می فرمود (انا فلا اکل متکئاً) چهارم خط نوشتن چنانکه آیه شریفه نیز بدان دلالت دارد ﴿وَلَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأُتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ [العنکبوت: ۵۹] پنجم شعر گفتن بمدلول آیه شریفه ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ [س: ۷۹] ششم - بیرون کردن جامه جنگ بعد از پوشیدن آن چنانکه در قضیه جنگ احد پس از مشورت با اصحاب و بعد از آنکه اسلحه جنگ پوشید هنگامی که اصحاب رأی آن حضرت را در جنگ در داخل شهر پسندیدند و بحضرتش رجوع کرده خواستند بر طبق رأی مبارک عمل کند و برگردد به شهر فرمود: لا ینبغی لنبی اذا اخذ لامة الحرب و اذن فی الناس بالخروج الی العدو ان ترجع حتی یقاتل هفتم - التفات بزخارف دنیا

اموال بر مسلمین تحمیل و ناگوار نبود و از شدت احتراز از این لحاظ است که حتی بخویشانش مأموریت و عاملی صدقات را هم نمی‌داد چنانکه شرح آن گذشت.

لکن بعد از آن حضرت چون دیگر خوف چنین اندیشه و تهمتی در بین نبود می‌بینیم که مسئله حرمت صدقه اثر خود را از دست داد و اهل بیت و اقربا و زنان پیغمبر و کسانی که در زمان آن حضرت جزو خاندان و عائله او بودند عموماً از بیت‌المال که رقم مهم آنرا رکوات و صدقات تشکیل می‌داد استفاده و ارتزاق می‌نمودند و هم منسوبین رسول‌الله مأمور اخذ صدقات و زکوات می‌گردیدند چنانکه کتب تواریخ و سیر و احادیث صحیح و معتبر بدان گواه و صراحت دارند و ما برخی از آنها را در این اوراق می‌آوریم انشاءالله و از احادیثی هم که در کتب معتبره شیعه است معلوم می‌شود که این صدقه یا زکوه فقط بر شخص پیغمبر حرام بوده و بر کسانی که مستقیماً و بلافصل در تحت کفالت و نفقه آن حضرت بوده و عیال و نانخور آن بزرگوار محسوب می‌شدند این حرمت سرایت داشته است چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ص ۵۸ ج ۴) چاپ نجف و در کتاب کافی آمده است.

بمدلول آیه شریفه ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [طه: ۲۴۲] هشتم - خاتنه‌اعین و اشارت بسر و چشم چنانکه در قضیه فتح مکه و امان دادن بعبدالله بن مسعد فرمود: لا ینبغی للنبی ان یکون له خاتنه الاعین نهم - کسی را عطا کردن و هدیه دادن بقصد آنکه افزون‌تر از آنچه داده است بگیرد بمدلول آیه شریفه: ﴿وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْبِرُ﴾ [الدَّثْر: ۷]. دهم - داشتن زنی را که آن زن نکاح او را مکروه دارد چنانکه دختر نعمان را که پس از ازدواج گفت: اعوذ بالله منک. رسول خدا او را رها کرد. یازدهم - نکاح حره کتابیه. دوازدهم - نکاح کنیزک مسلمه زیرا نکاح کنیز بدو شرط جایز است اول خوف عفت دوم فقد قدرت و این دو شرط در رسول خدا منتفی است. سیزدهم - حرمت ازدواج با زنان دیگر: ﴿لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ﴾ [الأحزاب: ۶۳] من بعد تا آخر آیه پس اینها اختصاصات آن جناب است که بر فرض حرمت سرایت آن بدیگران بعید است.

۱- از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت است که فرمودند: (قال رسول الله ان الصدقة اوساخ ایدی الناس و ان الله حرم علی منها و من غیرها ما قد حرمه) یعنی رسول خدا فرمود صدقه (زکات) چرک‌های دستهای مردم است و خدا از آن و غیر آن بر من حرام کرده است آنچه باید حرام کند که معلوم می‌دارد صدقه از آن جهت که چرک‌های دست مردم است یعنی نتیجه زحمت و رنج‌دست مردم است بر رسول خدا حرام بوده است زیرا ممکن است آن اجرای در مقابل رسالت فرض شود پس چنانکه اجر رسالت بر آن حضرت حرام است زکوه که رنج‌دست مردم است خصوصاً که رسول خدا با وجود غنائم از کفار از آن بی‌نیاز بووده است حرام است ضمن چیزهای دیگری که بر آن حضرت حرام بوده است زیرا می‌فرماید.

منها و من غیرها اینک تفصیل اشیائی که بر آن حضرت حرام بوده است. (در پاورقی صفحات قبل آورده شد).

(اختصاصات رسول الله ﷺ)

علامه حلی در کتاب تذکره الفقها، اختصاصاتی برای رسول خدا ذکر کرده است بدین شرح اول نماز وتر که بر حضرتش واجب است. ۲- مسواک زدن، ۳- قربانی کردن: قال رسول الله ﷺ ثلاث كتب على و لم يكتب لكم السواك والوتر والاضحیه، ۴- قیام الیل ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ﴾ [الإسراء: ۸۹]، ۵- حرمت ازدواج او بر دیگران ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: ۶۴]، ۶- جواز دخول در مسجد در حال جنابت، ۷- جواز ازدواج با بیش از چهار زن چنانکه عدد ازواج آن حضرت حاکی است، ۸- جواز نکاح بلفظ هبه: ﴿إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا﴾ [الأحزاب: ۶۱] ۹- وجوب صلوات بر آن حضرت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶]

اما آنچه از قلم علامه ساقط شده است با اینکه آیات الهی بدان صراحت دارد که رعایت آنها خاصه رسول الله است.

الف - حرمت بلند کردن صدا بالای صدای آن حضرت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ﴾ [الحجرات: ۲] ب - عدم جواز ندا کردن مردم آن حضرت را از پشت حجره‌های مبارک ان‌الذین ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الحجرات: ۴] ج - امتیازات زنان آن حضرت با زنان دیگر یا ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [الأحزاب: ۳۲] تا آخر آیه ۱۳۴ سوره احزاب.

اینها امتیازات و اختصاصاتی است که خاصی رسول خدا است و در زمان حیات آن حضرت آنچه مربوط بخود آن حضرت است و در زمان حیات زوجات آن حضرت آنچه مربوط به آنها است لازم الرعایه و واجب الاعاعه است. اما پس از رسول خدا

دیگر موضوع آن منتفی است مگر همان صلوات بر آن حضرت که آن نیز مانند استغفار بسایر اموات اجزاء آن ممدوح و مطلوب است. اگر فرضاً رسول خدا را در خمس غنائم بهره‌ای بوده است و یا در صرف زکوه حرمت یا کراهتی وجود داشته مربوط بزمان حیات آن حضرت است و پس از آن بزرگوار موضوع و مصداقی ندارد نه سهم خمس آن حضرت بکسی می‌رسد و نه حرمت اکل صدقه آن جناب بدیگری سرایت می‌کند. زیرا اینها از خصوصیات حیات است و آن حضرت: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزُّمَر: ۴۱].

دومین حدیثی که ناقض احادیث حرمت صدقه بر بنی‌هاشم است حدیثی است که هم در کافی و هم در من لا یحضره الفقیه و هم در تهذیب شیخ طوسی آمده است پس از حذف سند باین عبارت^۱ ... عن ابی عبدالله علیه السلام قال اعطوا الزکاة بنی‌هاشم من ارادها منهم فانها تحل لهم و انما تحرم علی النبی صلی الله علیه و آله و علی الامام الذی یكون بعده و علی الائمة. یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کسی از بنی‌هاشم که زکات خواست به او بدهید زیرا زکات برایشان حلال است و فقط به پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر پیشوای بعد از او و بطور کلی بر تمام پیشوایان حرام است.

سومین حدیث - در کتاب (المحاسن) احمد بن محمد بن خالد البرقی که از کتب معتبره شیعه است در (ص ۱۴۵ ج ۱) چاپ تهران در حدیثی از عبدالله بن عجلان قال: سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

۱- ما برحسب طریقه خود احادیثی که کتاب خدا آنرا تصدیق کند یا لااقل مخالف آن نباشد، آنرا صحیح دانسته و بسند آن از هر که باشد اعتنائی نداشته آنرا حق شمرده و قبول داریم و احادیثی که مضمون آن برخلاف کتاب خداست یا دلیلی از آن در کتاب نیست از هر که باشد آنرا صحیح نمی‌شماریم و بدان اعتباری نمی‌دهیم.

[الشوری: ۳۴] فقال هم الائمة الذين لا يأكلون الصدقة ولا تحل لهم) که مضمون حدیث می‌رساند: کسانی که صدقه بر آنها حلال نیست فقط پیشوایان و ائمه می‌باشند لا غیرهم^۱ چهارمین حدیثی که خود مخالف و مناقض احادیث حرمت صدقه بر بنی‌هاشم است حدیثی است که در تهذیب شیخ طوسی (ص ۶۱ ج ۴) چاپ نجف است (... عن عبدالرحمن بن حجاج عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال لو حرمت علينا الصدقة لم یحل لنا ان نخرج الی مکه لان کل ما بین مکه و المدینة فهو صدقة) یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر صدقه بر ما حرام بود هرگز برای ما حلال و جایز نبود که بسوی مکه خارج شویم زیرا همه آنچه ما بین مکه و مدینه است همه آنها صدقه است. برآستی اگر زکات بر بنی‌هاشم حرام بود تاکنون هیچکس از آنان بر روی زمین باقی نمانده بود زیرا اکثر مؤسسات اجتماعی مخصوصاً در خاک حجاز از طریق مالیات زکات تأسیس شده، هر چاهی که کنده شده و هر آبی که جاری شده و هر مُضیف و مهمانسرائی ساخته شده و هر چه بدان فی سبیل الله توان گفت از زکات تأمین و تأسیس شده است. آیا پیغمبر رحمت برای خویشاوندان و اقربای خود چنین مشقت و زحمت و شدت را آورده است؟! و اگر قبول کنیم که خمس را در مقابل این همه محرومیت برای آنان وضع

۱- از احادیثی که در کتب عامه و خاصه است معلوم می‌شود که کراهت اکل که تا حد حرمت رفته است از صدقه منحصر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بر تمام پیشوایان اسلام این عمل مکروه یا حرام است چنانکه بنابر نقل فقه الزکات (ص ۷۳۵ ج ۲) و کتاب البحر الزخار (ص ۱۸۴ ج ۲) صدقه بر امام همچون رسول خدا حلال نیست چنانکه عمر هنگامی که از شیر گوسفندان زکات خورد، همین که فهمید از زکات است آن را قی کرد.

و عباده ابن الصامت از اصحاب کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از عاملیت صدقات اباء داشت نه تنها اقربای رسول الله و اصحاب کبار آن حضرت از اکل صدقات کراهت داشتند بلکه اکثر مسلمانان حاضر نبودند که از مالی که از طریق زکات گرفته می‌شود دریافت دارند.

کرده است چون بدون هیچ شک و تردید جز خمس غنائم نیست در زمانی که جنگی و غنیمتی نیست، تکلیف این گروه بیچاره چیست؟!

پنجمین حدیث را شیخ طوسی باسناد خود از محمدبن یعقوب کلینی آورده است و شیخ مفید نیز آنرا در المقنعه از جعفر بن ابراهیم الهاشمی روایت کرده است و شیخ حر عاملی آنرا در وسائل الشیعه (ص ۳۷ ج ۲) چاپ امیربهادر از کافی نقل کرده است که مضمون و نتیجه آن، مضمون و نتیجه حدیث فوق است که تمام آبهای جاری در راه مکه از طریق صدقات و زکوات است و در صورت حرمت روزگار بنی‌هاشم تباه می‌شود.

اینها احادیثی است که مناقض احادیث حرمت است علاوه بر آنکه سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز در اخذ و اکل زکات مخالف و مناقض حرمت است.

اساساً محروم داشتن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنی‌هاشم را از زکات متکی بدلیلی از آیات کتاب خدا نیست. و هرگز جنبه تشریحی نداشته بلکه این عمل مبتنی بر اختیار خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده که اکل آن را در زمان حیات شریف خود بر خود و خانواده‌اش جایز نمی‌شمرد و حکمت آن آنچه به نظر می‌رسد این بوده است که نیندیشند که حضرتش دعوی مقام رسالت را چون طالبان دنیا برای نان و آب و تهیه وسائل عیش و نوش برای خود و خاندانش می‌نماید لذا اخذ زکات را که بار سنگینی بر مسلمانان جدیدالاسلام بوده چنانکه پاره‌ای از آنان بهمین جهت راه ارتداد را پیش گرفتند و از دادن زکات تن زدند تا جایی که خود آنچناناب (چنانکه در کتاب زکات آوردیم) برای اخذ زکات اقدام بجنگ با ایشان نمود. مردان آنها را کشت و زمانشان را اسیر کرد. و کسانی که بصورت ظاهر اظهار اطاعت می‌کردند و در باطن خیانت کرده اموال خود را پنهان می‌نمودند بر آنها غرامتی مقرر کرد که تا نیمی از اموال ایشان از این بابت اخذ می‌فرمود لذا برای احتراز از هر گونه اندیشه و خیال ناروایی از طرف آنان اکل صدقه را که شاید همان زکات باشد بر خود و خاندانش جایز نمی‌شمرد تا مردم خیال نکنند که

رسول خدا ﷺ اخذ مال برای نفقه اهل و عیال می‌نماید. بلکه برای تأمین حوائج فقراء و مصارف فی سبیل الله زکات اخذ می‌کند.

رسول مختار ﷺ از این قبیل تحرم و تحلیل‌ها گاهی بر نفس شریف خویش انجام می‌داده است چنانکه برخی از آن گذشت و چون جنبه تشریحی نداشت و مورد تبعیت دیگران قرار نمی‌گرفت لذا در کتاب خدا به آنها اشارتی نیست اما پاره‌ای از آنها که ممکن بود روزی مورد تبعیت امت قرار گیرد قرآن کریم را در نهی از آن صراحتی روشن است چنانکه در قضیه تحريم غسل و یا تحريم مقاربت با ماریه قبطیه یکی از زوجات است که رسول خدا مرتکب تحريم شد و غسل یا مقاربت ماریه را بر خود حرام کرد چون هیچگونه مصلحتی در اینکار نبود لذا مورد عتاب حضرت رب‌الارباب قرار گرفت که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ﴾ [التحریم: ۲۰]. اما در سایر تحريم‌ها: چون اکل پیاز و سیر و استعمال رواج بد بو و اکل صدقه چون فی‌الجمله مصلحتی برای نفس رسول بود ممنوع نشد. این قبیل حوادث در زندگی انبیای گذشته نیز شبیه و نظیر دارد که برای مصلحتی خیلی کوچکتر، پیغمبری بر خود چیزی را حرام می‌کرده است که متأسفانه بعداً جنبه تشریح به خود و برای پیروان آن پیغمبر فریضه دینی شده است در حالی که هرگز منظور آن پیغمبر این معنی نبوده است. چنانکه حضرت اسرائیل (یعقوب پیغمبر) نیز گوشت شتر را بر خویشتن حرام کرد از آن جهت که اکل آنرا بر سلامتی نفوس خویش مضر می‌یافت و خدای متعال از این تحريم او خبر می‌دهد که می‌فرماید: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ [آل عمران: ۹۴]. اما بدبختانه یهود به آن جنبه تشریح داده و آن را حکم خدا فرض کرده و گوشت را بر خود حرام نمودند!!! این تجاوز و تعدی از حدود الهی است که متأسفانه در تمام امم و ملل موجود است و در این مسأله در مذهب شیعه فعلی آنقدر تجاوز شده است که بنابر آنچه در پاره‌ای از احادیث آمده است زکات دادن حتی

به شیعه حرام است زیرا او برادر شماس است و نباید او را چرکین کرد. (ایجب احدکم ان
یغسل و سنخ بدنه ثم یصبیه علی اخیه) تفسیر امام

**تمام یا اکثر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیت المال
که همان زکات بود اخذ و ارتزاق می نمودند**

در این فصل دو نوع اخذ زکات را بوسیله ائمه (ائمه اثنی عشر) مورد بحث قرار می دهیم:

اول: اینکه خود حضرات ائمه علیهم السلام مستقیماً زکات از دهندگان آن اخذ می نمودند.
دوم: آنچه بعنوان جوایز و عطایا از خلفاء و سلاطین خود دریافت می نمودند.
اما اخبار قسمت اول: چنانکه در من لا یحضره الفقیه و تهذیب از محمدبن اسماعیل بن بزیح روایت است که گفت: بعثت الی الرضا علیه السلام بدنانیر من قبل بعض اهلئ و کتب الیه اخبیره أن فیها زکات و خمسة و سبعین والباقی صله فکتب علیه السلام بخطه قبضت، و بعثت الیه دنانیر لی و کتبت الیه أنها من فطرة العیال فکتب علیه السلام بخطه قبضت. یعنی محمدبن اسماعیل بن بزیح که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام است گفته است: دینارهایی از جانب پاره‌ای از خویشانم بخدمت حضرت رضا علیه السلام فرستادم و به آن حضرت نوشتم و خبر دادم که در این دینارها زکات هفتاد و پنج نفر است و بقیه آن صله است، حضرت به خط مبارک نوشت که دریافت داشتم و نیز به آن حضرت دینارهایی که از خودم بود فرستادم و نوشتم که آنها از فطره عیال من است حضرت نوشت که دریافت داشتم در کافی این حدیث از همان محمدبن اسماعیل روایت شده. سید کلینی بعلاوه کلمه قبلت بعد از قبضت که معلوم می شود حق خاص خود آن جناب بوده زیرا کلمه قبلت حاکی از قبول حق است.

اخبار دوم: و نیز در کافی. از عبدالله بن جعفر از ایوب بن نوع روایت شده است که او گفت: کتبت الی ابی الحسن علیه السلام ان قوماً یسالونی عن الفطره و یسالوی ان یحملوا قیمتها الیک و قد بعثت الیک هذا الرجل عام اول و سألنی أن اسالک فانسیت ذالک و قد بعثت الیک عن کل رأی من عیالی لک بدرهم عن قیمتة تسعة ارطال بدرهم فرایک جعلنی الله

فداک فی ذالک و کتب الفطرۃ فاكثر المسؤل عنهما و انا اکراه کل ما اذی الی الشهره فاقطعوا ذکر ذالک واقبض من دفعها وامسک عن من لم يدفع.

یعنی من نوشتم بحضرت ابوالحسن (ایضاً) که گروهی از من از فطره سؤال می‌کنند و درخواست می‌کنند که قیمت آنرا بحضرت تقدیم کنند و من همین مرد را (که حامل نامه است) سائل اول بسوی تو فرستادم و از من خواسته بود که از شما این مسئله را سوال نمایم لکن من فراموش کردم اینک من از هر نفر از عیال خودم یکدرهم که قیمت نه رطل به یک درهم است برای شما فرستادم و رأی حضرتت را (خدا مرا قربانت کند) در این مسئله خواستارم حضرت نوشت از مسئله فطره سؤال زیادی شده است و من از اینکه این قضیه منجر به شهرت بشود کراهت دارم دیگر دنباله این مطلب را بپزید هر کس بتو چیزی می‌دهد بگیر و اگر نمی‌دهد از او خودداری کن. احادیث دیگری نیز در این باب است که فعلاً مجال بیش از این نیست و چون زکوه فطره و زکوه مال را امام یعنی پیشوای سیاسی و دینی اسلام می‌گیرد چنانکه در کافی از فضیل از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: **الامام اعلم یفغیها حیث یشاء و یضیع و فیها ما رأی**. چنان حمل می‌کنیم که امام علیه السلام آنرا برای مستحقینی که خود می‌شناخته است می‌گرفته است تا تقسیم کند هر چند برای تقسیم آن بمستحقین بوسیله امام دلیلی از اخبار نداریم.

اما آنچه معصومین علیهم السلام بعنوان سهم از
بیت المال و جوایز و عطایا از خلفا می گرفتند

۱- بعد از رسول خدا ﷺ در قضیه تصرف فدک از جانب خلیفه اول می بینیم هنگامی که دختر پیغمبر خدا فاطمه زهرا علیها السلام از غضب فدک شکایت می کند که تکلیف او و فرزندانش در امر معیشت با غضب فدک چگونه خواهد بود؟ طبق روایات مندرجه در جلد هشتم بحار الانوار (ص ۱۰۳) چاچ تبریز در جواب از این مشکل چنین آمده است: فقال ابوبکر انی سمعت رسول الله ﷺ قال لانورث ما ترکنا صدقه انها یأکل آل محمد من هذا المال:

یعنی ابوبکر گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود که ما ارث نمی گذاریم هر چه از ما ماند صدقه است و آل محمد هم از همین مال که صدقه است می خورند. پس چنانکه گفتیم اکل از صدقه و از بیت المال خدا بر تمام مستحقین از مردم از هر طبقه حلال است. و در روایات بسیاری از طرف عامه و خاصه که لفظاً و معناً تقریباً متفق است ابوبکر گفته است: و انی اشهد الله و کفی به شهیداً انی سمعت رسول الله ﷺ یقول ...

تا آنجا که می گوید: (و ما کان لنا من طعمه فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمک) یعنی رسول خدا فرمود: آنچه برای خوراک ما لازم است بر زمامدار و ولی امر بعد از ماست که در آن بنظر خود حکم دهد (یعنی تکلیف اعاشه ما را معلوم کند) پس معلوم می دار که پس از رسول خدا اعاشه خاندان او از همان بیت المال خواهد بود با اینکه فاطمه زهرا علیها السلام بقسمت اول این حدیث که ابوبکر روایت کرد که رسول خدا فرموده است: (لانورث) احتجاج فرمود و ببطلان آن از کتاب خدا آیاتی آورد. اما به قسمت دیگرش که (انما یأکل آل محمد من هذا المال) و اینکه اعاشه خاندان رسول الله ﷺ بعد از او برعهده زمامدار وقت است که از همان بیت المال تأمین نماید اعتراض نداشت

و احتجاجی نکرد! و چون این واقعه در حضور اصحاب رسول الله ﷺ که ممدوح قرآن هستند واقع شد هیچکدام باین مطلب ایراد و اعتراضی نکردند یقین است که ابوبکر دروغ نگفته است بخصوص که می‌بینیم عموم اهل بیت پیغمبر ﷺ عملاً قول ابوبکر را تصدیق کرده و از همان بیت‌المال که بطور مسلم و یقین رقم مهم آن از زکوات و صدقات بوده اخذ و مصرف نمودند و بعد از آنکه عمر دیوان نهاد خاندان رسول ﷺ سهم خود را از آن دریافت می‌داشتند.

۲- چنانکه در تمام کتب تواریخ و سیر مخصوصاً جلد هشتم بحارالانوار (ص ۱۰۹) می‌نویسد: (و کان (عمر) فرض للعباس خمسة و عشرين الفاً و قيل اثني عشر الفاً و اعطى نساء النبي ص عشرة الاف عشرة الاف الا من جرى عليها الملك فقال نسوه رسول الله و كان رسول الله يفضلنا عليهن في القسمة فسوى بيننا ففعل) یعنی عمر برای عباس عمومی پیغمبر از بیت‌المال بیست و پنجهزار و بقول دوازده هزار درهم یا دینار مقرر داشت و برای زنان پیغمبر ﷺ بهر کدام ده هزار جز آنانی که کنیز بودند و چون زنان پیغمبر بعمر گفتند که رسول خدا ما را بر کنیزان در قسمت فضیلت نمی‌نهاد لذا در بین ما بمساوات عمل کن عمر نیز چنین کرد. و در حدیثی که در کافی از حماد بن عیسی از پاره‌ای از اصحاب از حضرت موسی بن جعفر الطیلسی روایت شده است در تقسیم ارزاق و اخمس هرچند مجهول و مرسل است. این اختیار بزمامدار مسلمین داده شده است که هر طبقه‌ای را از بیت‌المال سهمی دهد.

۳- در تاریخ یعقوبی (ص ۱۰۶ ج ۲) در موضوع دیوان عمر می‌نویسد: و قال اکتبوا للناس علی منازلهم و ابداء و ابینی عبدمناف فکتب اول الناس علی بن ابیطالب علیه السلام فی خمسة الاف والحسن بن علی فی ثلاثة الاف والحسین بن علی فی ثلاثة الاف و قيل بداء بالعباس بن عبدالمطلب فی ثلاثة الاف و کل من شهد بدرأ من قریش فی ثلاثة الاف. تا آخر خبر معلوم می‌دارد از اموال بیت‌المال مسلمین بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم برحسب منزلت

ایشان داده می‌شد و آنان نیز اخذ کرده و مصرف می‌نمودند و احدی بآن اعتراضی نداشت و اصلاً سخنی از حلیت و حرمت صدقه بر بنی‌هاشم و غیر آن در میان نبوده است.

۴- در کتاب (الخراج) ابویوسف (ص ۴۳) و در الاموال قاسم بن سلّام (ص ۳۱۹) (۳۲۲) در این باره می‌نویسد: و فرض للمهاجرین والانصار ممن شهد بدرأً خمسة الاف و خمسة الاف و فرض لمن كان اسلامه كاسلام اهل بدر و لم يشهد بدرأً اربعة الاف تا آنجا که می‌نویسد و فرض للحسن والحسين خمسة الاف خمسة الاف الحقا بابيهما لمكانهما من رسول الله و فرض لا بناء المهاجرین والانصار الفین. تا آخر. در اینجا باید این نکته را یادآور شویم که تفاضل و تمایزی که عمر در دیوان خود معمول داشت برخلاف روح اسلام بوده و مقبول نیست چنانکه گویند خود او از این عمل پشیمان شد و در صدد تغییر آن بود لکن اجل مهلتش نداد سخن ما در این است که از بیت‌المال که قسمت اعظم آنرا زکوات و صدقات تشکیل می‌داد همه بنی‌هاشم اخذ و مصرف می‌نمودند و هرگز سخنی از حرمت و حلیت آن در میان نبود.

۵- در کتاب تهذیب شیخ طوسی (ص ۳۲۷ ج ۶) چاپ نجف و در کتاب منتهی‌المطلب علامه حلی (ص ۱۰۲۵ ج ۲) و در کتاب قرب‌الاسناد حمیری (ص ۳۵) و در کتاب وسائل‌الشیعه: عن ابان عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابيعه علیه السلام: ان الحسن والحسين كانا يقبلان جوائز معاوية. هم حسن و هم حسين علیه السلام جوائز معاوية را می‌پذیرفتند.

۶- احمد بن ابيطالب الطبرسی در احتجاج آورده است از حضرت امام حسین علیه السلام که: انه كتب كتاباً الى معاوية و ذكر الكتاب و فيه تفریح عظیم و توبيخ بلیغ. و در آن نامه حضرت تفریح و سرزنش بسیاری به معاوية نوشته است سرانجام می‌نویسد: فما كتب

البه معاویه شیء و كان يبعث اليه في كل سنة الف الف درهم سوى عروض و هدايا من كل ضرب. یعنی معاویه در جواب نامه توبیخ‌آمیز حضرت امام حسین چیزی بانحضرت ننوشت و معاویه در هر سالی یک میلیون درهم برای آنحضرت چول می‌فرستاد سواى اجناس و هدایای دیگر از هر نوع (تا جائی که گفته‌اند عطرها و بوهای خوش با بار شتر می‌فرستاد و آنحضرت نیز می‌پذیرفت).

شاید گفته شود این اموالی که ائمه و دیگران از خلفا دریافت می‌داشتند.

از خراج و غنائم و جزیه بوده است در حالی که مسلم است که در آن ایام بلکه هیچ روزی برای هیچکس از خلفاء دو خزانه و بیت‌المال نبوده که در آنها زکوه و خراج جدا از یکدیگر باشند و تمام اموال در یک بیت‌المال بوده است.

۷- عبدالله بن جعفر الحمیری در کتاب قرب الاسناد: عن الحسين بی ظریف عن الحسين بن علوان عن جعفر بن محمد رضی الله عنه عن ابيه رضی الله عنه ان الحسن والحسين كانا يغمزان معاوية ويقعان فيه و يقبلان جوائزهم - حضرت صادق رضی الله عنه از پدرش حضرت باقر رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرتین حسنین علیهما السلام بر معاویه طعنه‌ها می‌زدند و زشتی‌های او را برمی‌شمردند و معهدا جوایز او را قبول می‌کردند.

۸- در احیاء العلوم غزالی (ص ۱۰۲ ج ۲) چاپ قدیم مصر: و لما قدم الحسن بن علی رضی الله عنه علی معاویه فقال لاجزیک بجایزه لم اجزها احداً قبلک من العرب ولا اجیزها بعدک من العرب. قال فاعطاه اربعمائه الف درهم فاخذها.

یعنی هنگامی که حضرت امام حسن رضی الله عنه بر معاویه وارد شد معاویه گفت هر آینه ترا جایزه‌ای دهم که قبل از تو به احدی از عرب چنین جایزه‌ای نداده‌ام و بعد از تو هم بعرب چنین جایزه‌ای نخواهم داد آنگاه چهارصد هزار درهم به آنحضرت داد و آن جناب هم آنرا گرفت.

۹- در اغانی ابوالفرج اصفهانی (ص ۱۵۰ ج ۱۶) در داستان ازدواج مصعب بن زبیر با سکینه دختر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌نویسد: ان علی بن الحسین اهاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار. یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام برادر حضرت سکینه بعد از ازدواج با مصعب. آن مکرمه را بسوی مصعب حمل داد مصعب هم به آن حضرت چهل هزار دینار بخشید.

۱۰- در طبقات ابن سعد (ص ۲۱۳ ج ۲) بعث المختار الی علی بن الحسین علیه السلام بمأته الف فکره ان یقبلها و خاف ان یردها فاخذها فاحتسبها عنده فلما قتل المختار کتب علی بن الحسین الی عبدالملک بن مروان ان المختار بعث الی بمأته الف درهم فکرهت ان اردها و کرهت ان اخذها فهی عندی فابعث من یقبضها فکتب الیه عبدالملک یا بن عم خذها فقد طیها لک فقبلها: یعنی مختار صد هزار درهم برای حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد اما امام از قبول آن کراهت داشت و ترسید که آنرا رد کند لذا آنرا گرفت و در نزد خود نگاه داشت چون مختار کشته شد حضرت نامه‌ای به عبدالملک مروان که خلیفه زمان بود نوشت که مختار صد هزار درهم برای من فرستاده لکن من از قبول و رد آن کراهت داشتم و آن در نزد من است کسی را بفرست تا آنرا قبض کند عبدالملک بحضرت نوشت که ای پسر عم آنرا مأخوذ دار که من آنرا بتو بخشیده حلال کردم حضرت آنرا قبول کرد.

۱۱- در کتاب خرائج و جرایح قطب راوندی (ص ۱۹۴) و در جلد ۱۱ بخار بنقل از کشف‌الیقین ضمن معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌نویسد: و بعث (عبدالملک بن مروان) الیه بوقر دینار و سأله ان یسط الیه یجمع حوائجه و حوائج اهل بینه. یعنی عبدالملک مروان یک خروار دینار برای حضرت سجاد فرستاد و از آن جناب خواهش کرد که آنرا در احتیاجات خود و خانواده‌اش مصرف کند.

۱۲- در مستدرک الوسائل از کتاب فتح الابواب: همین که عبدالملک اثر سجده را در میان دو چشمان علی بن الحسین علیهما السلام دید آنرا بزرگ شمرد و حضرتش را بمال مدد کرد.

۱۳- (در جلد ۱۱ بحار ص ۲۰) چاپ تبریز از محاسن برقی آورده است که عبدالملک مروان شنید که شمشیر رسول خدا ﷺ در نزد حضرت علی بن الحسین ﷺ است آنرا از آن حضرت خواست و چون آن جناب از دادن آن خودداری کرد عبدالملک آن حضرت را تهدید نمود که اگر شمشیر را ندهد رزق او را از بیت المال قطع خواهد کرد. این روایت می‌رساند که رزق آن حضرت در آن زمان از بیت المال بوده است.

۱۴- در طبقات الکبری (ص ۱۲ ج ۵) عبدالملک مروان بر طبق تقاضای محمد بن علی الحنفیه دین او را پرداخت و برای او و فرزندان و شیعیانش وظیفه‌ای از بیت المال مقرر کرد.

۱۵- علی بن طاوس در امام الاخطار از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت خبری طولانی در امر کردن هشام بن عبدالملک به اعزام آن حضرت و پدرش بشام و آنچه بین ایشان جریان یافت ذکر کرده است.
تا آنجا که فرمود: فبعث الینا بالجائزه و امر ان ننصرف الی المدینه یعنی هشام جائزه برای ما فرستاد و دستور داد که ما بمدینه برگردیم.

۱۶- در مستدرک الوسائل (ص ۴۵۰ ج ۲) عن بسطام فی طب الائمہ عن الاشعث بن عبدالله عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الرضا ﷺ عن موسی بن جعفر ﷺ قال لما طلب ابوالدوانیق ابا عبدالله ﷺ و هم بقتله فاخذہ صاحب المدینہ و وجہ به الیہ الی ان ذکر دخوله علیہ قال ثم امرہ بالانصراف و جاہ واعطاه فابی ان یقبل شیئاً و قال یا امیر المؤمنین إنا فی غناء و کفایہ و خیر کثیر فافاذا هممت ببری فعلیک بالمتخلفین من اهل بیتی فارفع عنهم القتل

قال: قد قبلت يا ابا عبدالله و قد امرت بهائه الف درهم ففرق بينهم فقال وصلت يا امير المؤمنين... الخبر)

خلاصه خبر و مضمون حدیث شریف آن است که همین که منصور دوانقی حضرت صادق را که قصد قتل او را داشت ببغداد احضار نمود پس از گفتگو امر به انصراف کرد و گفت دستور دادم که صد هزار درهم بشما داده شود آنرا در بین خویشان و خانواده خود پخش کن حضرت فرمود: صله رحم بجای آوردی ای امیرالمؤمنین.

۱۷- در اختصاص شیخ مفید در باره احضار هرون حضرت موسی بن جعفر را: می نویسد که حضرت فرمود: فامر (هرون) لی بیاته الف درهم و کسوه و حملی و ردنی الی اهلی مکرمًا. یعنی هرون دستور داد که صد هزار درهم با خلعت و اسب سواری بمن داده شود و مرا با احترام بخانوادهام برگردانید.

۱۸- در مرآت الجنان یافعی (ص ۳۹۴ ج ۱) قال (المهدی العباس) اعطوه (الکاظم) ثلاثه الاف دینار و ردوه الی اهله الی المدینه، یعنی مهدی عباسی گفت سه هزار دینار بحضرت کاظم بدهید و او را بمدینه و بخانواده اش برگردانید.

۱۹- در صفحه ۳۹۵ همین کتاب روایت است که هارون الرشید گفت در خواب حضرت حسین علیه السلام دیدم که بجانب من آمد در حالیکه حربه ای با آن حضرت بود و فرمود: یا موسی بن جعفر را در همین ساعت آزاد می کنی و اگر نه با این حربه نحررت می کنم، برو او را آزاد کرده سی هزار درهم باو بده. و هارون آنرا انجام داد!

۲۰- در جلد دوم مرآت الجنان (ص ۱۳) مأمون روزی بحضرت موسی الرضا علیه السلام گفت فرزندان پدرت (یعنی فرزندان علی علیه السلام) در باره جد ما عباس بن عبدالمطلب چه می گویند؟ حضرت فرمود: ما یقولون؟ رجل فرض الله طاعة بضیه علی خلقه فامر له بالف

الف درهم. همین که حضرت جواب او را نیکو داد امر کرد که یک میلیون درهم به آن حضرت بدهند!!

۲۱- در منهج الدعوات ابن طاوس... قال المأمون لياسر. سر الی ابن الرضا و ابلغه عنی السلام و احمّل الیه عشرين الف دينار. یعنی مأمون به یاسر خادم خود گفت: برو به خدمت ابن الرضا (اما محمدتقی) و از جانب من به او سلام برسان و بیست هزار دینار برای او بار کرده ببر.

۲۲- مرأت الجنان یافعی (ص ۸۰ ج ۲) فكان المأمون ینفذ الیه (ای الی ابی جعفر محمدالجواد) فی السنه الف الف درهم. یعنی مأمون در هر سال یک میلیون درهم برای حضرت امام محمد تقی انفاذ می داشت! و در تاریخ یعقوبی (ص ۱۵۰ ج ۲) چاپ بیروت سال ۱۳۷۵ می نویسد: و زوج (المأمون) محمد بن الرضا علیه السلام ابنته ام الفضل و امر له بالفی الف درهم و قال انی احببت ان اکون جداً لمراه ولده رسول الله و علی بن ابیطالب فلم تلد منه. که معلوم می شود در همان حین ازدواج دو میلیون درهم بان حضرت تقدیم شده است بعلاوه مقررات سنواتی.

۲۳- شیخ مفید در ارشاد آورده است که متوکل مریض شد آنگاه کیفیت شفا یافتن او را بمعالجه حضرت امام علی النقی علیه السلام ذکر کرده است و اینکه مادر متوکل ده هزار دینار برای آن حضرت فرستاد و در مناقب ابن شهر آشوب نیز داستان نذر متوکل و شفا یافتن او را آورده است و در مسئله ای که حضرت از آن جواب داده است آنگاه متوکل ده هزار درهم بآن حضرت عطا کرده است!

۲۴- در مروج الذهب مسعودی ضمن قضیه ای می نویسد: متوکل چهار هزار دینار بحضرت امام علی النقی داده و او را محترمانه بمنزلش برگردانید این قضیه را

مرأت‌الجنان در ۰ ص ۱۶۰ ج ۲) در ضمن استفتائی آورده است که متوکل بحضرت چهار هزار درهم داد و شاید قضیه دیگری باشد.

۲۵- در داستان احضار متوکل حضرت هادی علیه السلام را و خواندن آن حضرت اشعار معروف: **باتو اعلی قلل الجبال تحر سهم ...** در کتب حدیث و تاریخ نوشته‌اند که متوکل سخت گریه کرد و گفت: **یا ابالحسن علیک دین؟ قال نعم اربعه الاف دینار فامر بدفعها الیه و رده الی منزله منزله مکرمًا.** یعنی متوکل از حضرت پرسید که مقروضی؟ حضرت فرمود آری چهار هزار دینار، متوکل امر کرد که آن مبلغ را بحضرت بپردازند و او را محترمانه بمنزلش برگردانید.

ما در این رساله فقط اموالی را که ائمه (اثنی عشری) دریافت می‌داشتند و سخنی از حلیت و حرمت زکات بیت‌المال نبود چند نمونه آوردیم در حالی که هر گاه استقصا شود خیلی بیش از آن است که ذکر شد و گرنه اموالی که سایر بنی‌هاشم از خلفا و غیر آن دریافت می‌کردند حد و حصرش مشکل است مثلاً: عبدالله جعفر هنگامی که دختر خود ام‌کلثوم را به حجاج بن یوسف به ازدواج داد، طبق نوشته مرحوم سید علی خان در *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه* (ص ۱۷۵) بنابر تصریح تواریخ دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبدالله دختر خود را بعراق برای حجاج گسیل داشت تمام این اموال که بحضرات ائمه معصومین و غیر ایشان از بنی‌هاشم پرداخته می‌شد از بیت‌المال بود و اموال بیت‌المال در آن روز در درجه اول از زکوات تشکیل می‌شد هر چند خراج اراضی و جزیه اهل ذمه و گاهی غنائم جنگ نیز در آن بود اما بهر صورت قیمت مهم آن از زکات بود و پرواضح است که آن روز برای زکات بیت‌المال جداگانه و برای اموال دیگر بیت‌المال دیگری نبود که گفته شود آنچه داده می‌شد به ایشان از بیت‌المال دیگر بود! پس با این کیفیت چگونه صدقات و زکوات بر بنی‌هاشم بعد از رسول خدا احرام بوده است و چرا باید

حرام باشد؟ مگر دین اسلام جز دین خدایی است که پیغمبران سلف نیز بدان دعوت می‌کردند در حقیقت اسلام دین آدم تا خاتم است. مگر پیغمبر اسلام جز پیغمبر خاتم است که بهمان دین خدائی دعوت می‌کند؟

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ﴾ (الاحقاف / ۷)

«بگو (ای پیغمبر) من تازه‌آور و بیعت‌گزاری از پیغمبران نیستم».

مگر احکام ابدی این دین جز همان است که خدا به پیغمبران گذشته دستور داده است؟

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ﴾ (فصلت / ۴۴)

«خدا آنچه را به پیغمبران گذشته دستورات پاره‌ای از احکامشان ابدی نبوده است زیرا احتمال آنکه پیغمبری بعد از او بیاید و آن حکم نسخ شود بوده است».

چنین دستوری نبوده است که اموال بیت‌المال و زکوات و صدقات بر فرزندان و خویشان آنان حرام باشد؟ و بنص صریح قرآن فرزندان یعقوب پیغمبر از عزیز مصر مطالبه صدقه کردند اما بر منسوبین دور و خویشاوندان حتی متروک و مهجور پیغمبر اسلام صدقات و زکوات حرام باشد و این محرومیت را برای آنان نوعی امتیاز و افتخار قرار دهد؟! (باز اگر خمس کذائی که یک پنجم ثروت دنیاست برای آنان جعل نکرده بودند شاید می‌شد یک نوع امتیازی محسوب داشت!!) قانون حرمت صدقه بر بنی‌هاشم هرگز عملی نشده است مگر چند روزی که خود رسول خدا از باب احتیاط و احتراز بیکی دو نفر از خاندان خود اکل آنرا روا ندانسته است و بلافاصله بعد از او تمام خاندان و ازواج و خویشاوندان نزدیک و دور او بکیفیتی که در تمام تواریخ مصرح است اخذ و اکل کرده‌اند! تمام اتکاء و استناد محرمین صدقه بر بنی‌هاشم چند حدیث ضعیف و متناقض است که در کتب شیعه و احیاناً در کتب حدیث اهل سنت آمده است

که هر گاه دقت شود اکثر راویان و رجال احادیث حرمت، علی بن فضال است که ما هویت و دلایل ضعف و فساد او را در کتاب زکات آوردیم و در همین کتاب هم مختصری از آن آورده شده است. وی در حدیثی که شیخ طوسی در تهذیب از او روایت می‌کند چنانکه در وسائل الشیعه (ص ۳۷ ج ۲) چاپ امیربهداد نقل کرده است: **باسناده عن علی بن الحسن بن فضال ... عن ابی عبدالله علیه السلام هل تحل لبنی هاشم الصدقة قال لا!!** همین علی بن فضال که از حضرت صادق روایت می‌کند که صدقه بر بنی هاشم حلال نیست، همین شخص باز هم بنا بر آنچه شیخ طوسی در تهذیب آورده است، وسائل الشیعه آنرا در (ص ۳۶ ج ۲) نقل کرده است و رواه الشیخ باسناده عن علی بن الحسن بن فضال ... عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: اعطوا الزکاة من ارادها من بنی هاشم فاتها تحل لهم! در این حدیث زکات بر بنی هاشم حلال شده است! کسی نمی‌داند خود این راویان چه دین و مذهبی داشتند؟ و اگر مسلمان بودند به این احکام چگونه عمل می‌کردند؟! گاهی از قول امامی چیزی را حلال می‌کنند و باز همان چیز را از قول همان امام حرام می‌کنند!! **نعوذ بالله من همزات الشیاطین**، و اگر در احادیثی که در این موضوع عامه و خاصه در آن متفقد دقت شود. قضیه حرمت چنانکه غلاه تفسیر می‌کنند نیست بلکه فقط از آن جنبه کراهت حاصل است.

۱- چنانکه طبق نقل وسائل الشیعه از طبرسی از صحیفه الرضا: **قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تحل لنا الصدقة و امرنا باسباغ الوضوء و ان لا ننزی حماراً علی عتیقه**. یعنی رسول خدا فرمود: صدقه بر ما حلال نیست و مأمور شده‌ایم که وضو را کامل بگیریم و خری را بر اسبی نرانیم.

۲- و در سنن بیهقی (ص ۳۱ ج ۷) از ابن عباس روایت است که گفت: **والله ما اختصنا رسول الله صلی الله علیه و آله بشئی دون الناس الا ثلاث: امرنا ان نسیغ الوضوء و امرنا ان لا**

ناكل الصدقة و لا ننزی الحمر علی الخیل. یعنی بخدا سوگند که رسول خدا ما بنی‌هاشم را به چیزی اختصاص نداد که با مردم فرق داشته باشد مگر به سه چیز امر فرمود ما را که وضو را بطور کامل بگیریم و امر کرد ما را که صدقه را نخوریم و امر کرد ما را که خرا ترا بر اسبان نرانیم.

پس چنانکه ملاحظه می‌شود موضوع اکل صدقه در بنی‌هاشم در ردیف خر را بر اسب راندن است! و این قبیل اعمال هرگز به حد حرمت که موجب عقاب باشد نمی‌رسد بکله عمل مکروحو است که هر شخص شرافتمندی از آن اجتناب می‌کند. عذر دیگری که در این باره گفته شده است آن است که رسول خدا فرموده است: زکات اوساخ ایدی‌الناس است (یعنی زکات چرک‌های دست‌های مردم است) یعنی بکد یمین و عرق جبین مردم و بعبارت ساده رنج‌دست مردم است و خوردن آن برای بنی‌هاشم جایز نیست چنانکه در کتاب کافی از علی‌بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر از محمدبن مسلم و ابوبصیر و زراره آورده است که همه آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: ان الصدقة اوساخ ایدی‌الناس و ان الله قد حرم علی منها و من غیرها ما قد حرمه و ان الصدقة لا تحل لبنی عبدالمطلب. شرح این حدیث قبلاً گذشت.

و در سنن بیهقی (ص ۳۱ ج ۷) نیز در داستان آمدن ربیع و عباس برای عاملی فرزندان خود خدمت رسول خدا ﷺ آمده است که رسول خدا فرمود: این صدقه برای آل محمد سزاوار نیست زیرا آن اوضاع ایدی‌الناس است.

این احادیث که اگر حرمت یا کراهت از آن استنباط شود مخصوص بزمان رسول‌الله است و در حالی که هیچ دلیلی از کتاب خدا بر آن نیست و در صورتی که اجراء شود هر گاه غنیمت جنگی نباشد فقراء بنی‌هاشم سخت بزحمت می‌یافتند! زیرا اگر این احادیث صحیح باشند ناظر بزمان صدور آن بوده است که غنائم جنگی فراوانی در

اختیار دولت اسلامی بوده است که بنی‌هاشم می‌توانستند با استفاده از خمس آن غنائم جبران این محرومیت حرمت صدقه را بنمایند اما در زمانی که از خمس غنائم خبری نیست این‌گونه محرومیت بسی ظالمانه است که هرگز در دین حق نیست. اما تلافی کردن آن از خمس ارباح مکاسب (سودهای کسبها) که در زمان ما معمول و علت آن شمرده شده است بسی عجیب است. اولاً در هیچ یک از احادیثی که حرمت صدقه آمده است عوض در مقابل آن وضع نشده است مگر خمس غنائم باشد آن هم در حدیثی مرسل؟ ثانیاً وضع خمس ارباح مکاسب بجای آن محرومیت از عجیب‌ترین جعلیات و بدعت‌های شایعه است. زیرا نه خمس ارباح مکاسب دارای برهان و حجتی از کتاب و سنت است و نه بر فرض وجود، مخصوص بنی‌هاشم است بلکه خاص امام مسلمین است.

ثالثاً هر گاه زکات که یک مالیات فوق‌العاده عادلانه است و با قید و شرط‌هایی که بر آن بسته شده جز اغنیاء درجه اول نمی‌پردازند که در هر سی یا چهل گاو غیرمعلوفه و غیرعامله و چهل گوسفند چنین و چنان و طلا و نقره مسکوک و منقوش کذایی و حتی زکات تجارت که فقها آنرا با کرامت خود! تا درجه استحباب بالا برده‌اند یک چهلیم درآمد ثروتمندان است اوساخ ایدی الناس و ان الله قد حرم علی منها و من غیرها ما قد حرمه و ان الصدقة لا تحل لبني عبدالمطلب. شرح این حدیث قبلاً گذشت.

و در سنن بیهقی (ص ۳۱ ج ۷) نیز در داستان آمدن ربیعه و عباس برای عاملی فرزندان خود خدمت رسول خدا ﷺ آمده است که رسول خدا فرمود: این صدقه برای آل محمد سزاوار نیست زیرا آن اوضاع ایدی الناس است.

این احادیث که اگر حرمت یا کراهت از آن استنباط شود مخصوص بزمان رسول‌الله است و در حالی که هیچ دلیلی از کتاب خدا بر آن نیست و در صورتی که اجراء شود هر گاه غنیمت جنگی نباشد فقراء بنی‌هاشم سخت بزحمت می‌افتند! زیرا اگر این

احادیث صحیح باشند ناظر بزمان صدور آن بوده است که غنائم جنگی فراوانی در اختیار دولت اسلامی بوده است که بنی‌هاشم می‌توانستند با استفاده از خمس آن غنائم جبران این محرومیت حرمت صدقه را بنمایند اما در زمانی که از خمس غنائم خبری نیست این‌گونه محرومیت بسی ظالمانه است که هرگز در دین حق نیست. اما تلافی کردن آن از خمس ارباح مکاسب (سودهای کسبها) که در زمان ما معمول و علت آن شمرده شده است بسی عجیب است. اولاً - در هیچ یک از احادیثی که حرمت صدقه آمده است عوض در مقابل آن وضع نشده است مگر خمس غنائم باشد آن هم در حدیثی مرسل؟ ثانیاً وضع خمس ارباح مکاسب بجای آن محرومیت از عجیب‌ترین جملیات و بدعت‌های شایعه است. زیرا نه خمس ارباح مکاسب دارای برهان و حجتی از کتاب و سنت است و نه بر فرض وجود، مخصوص بنی‌هاشم است بلکه خاص امام مسلمین است.

ثالثاً هر گاه زکات که یک مالیات فوق العاده عادلانه است و با قید و شرط‌هایی که بر آن بسته شده جز اغنیاء درجه اول نمی‌پردازند که در هر سی یا چهل گاو غیر معلوفه و غیرعامله و چهل گوسفند چین و چنان و طلا و نقره مسکوک و منقوش کذائی و حتی زکات تجارت که فقها آنرا با کرامت خود! تا درجه استحباب بالا برده‌اند یک چهلم درآمد ثروتمندان است اوساخ ایدی الناس باشد، و روا نباشد که مثلاً بنی‌هاشم از آن استفاده و ارتزاق کنند چگونه رواست از خمس ارباح است؟ که فقهاء زمان ما می‌گویند هر حمال و بقال و هیزم‌کن و کناس باید از کمترین درآمد خود حق اگر پنج ریال درآمد زائد در سال داشته باشند بپردازند و راه فرار هم ندارند؟

اما آنکه صد گوسفند یا بیشتر دارد و می‌تواند از صد گوسفند بلکه از هزار آنهم به عذرها و بهانه‌ها از زکات دادن آن فرار کند (این خمس کذائی اوساخ ایدی الناس یا چرک دست مردم یا کد یمین و عرق جبین نیست و حلال است!!!) بعذرها و بهانه‌هایی که فقهاء در دسترس آن قرار داده‌اند به این شرح:

الف - صد رأس آن گوسفندان مخصوص شیر مصرف خانوادگی و عائله اوست که از زکات دادن معاف هستند.

ب - صد رأس آن نر است که مخصوص راندن گوسفندان ماده و یا باروری است که آن نیز معاف است.

ج - سیصد رأس آن در ۱۰ ده مجاور تقسیم شده تا آنها را افراد مختلف که اجاره کرده اند بدو دهند و هیچکدام از آنها که در هر دهی هستند بچهل عدد نمی‌رسد که در تمام سال در یک محل بماند و مشمول زکات شود لذا از زکات معاف است.

د - چهار صد رأس بواسطه اینکه صحرا علف کافی ندارد برای روزانه یا در هر هفته و یا هر ماه مقداری علف دستی یونجه و شبدر و جو و امثال آن داده شود یا اینکه در فصل زمستان در آغول نگاهداری شود که معلوفه از زکات معاف است هر چند مدت کمی باشد.

ه - بصراحت می‌توان یک گوسفند از این هزار گوسفند را از قید و بند این شرطها یا بگو عذرها و بهانه‌ها بیرون آورد و مشمول زکات شمرد و با شرط غیر معلوفانه بودن خیلی مشکل است که یکصد عدد آن مشمول زکات شود در آن صورت فقط یک گوسفند از این صد گوسفند را می‌توان بعنوان زکات اخذ نمود! که در حقیقت از هزار گوسفند یک گوسفند داده شده است. اما همین یک گوسفند هم بر بنی‌هاشم حرام است زیرا آن اوساخ ایدی‌الناس است: چرک دست مردم است!!

از کد یمین و عرق جبین این صاحب هزار گوسفند بدست آمده است و روا نیست که بنی‌هاشم از آن ارتزاق نمایند! یا فلان مرد غنی هزار مثقال یا بیشتر طلا دارد:

مقداری از آن شمش است و مقداری از آن ظرف است و مقداری از آن زینت است که هرگز مشمول زکات نیست اگر گاهی اتفاق بیفتد که یک مرد غنی بیست اشرفی طلا داشته باشد که در تمام سال در گوشه‌ای از صندوق یا کنار رف اطاق او مانده باشد و نتواند آنرا مشمول یکی از عذرهایی که آنرا از زکات معاف می‌کند نماید در آن صورت

یک چهلم آنرا می‌توان بعنوان زکات از او گرفت! اما همین یک چهلم که می‌توان گفت یک هزارم ثروت طلای این مرد غنی است چون اوساخ ایدی‌الناس است! چرک دست مردم و نتیجه زحمت و رنج دست و کد یمین و عرق جبین است پس بر بنی‌هاشم حرام است؟!!

همچنین صاحبان شتران و گاوان و دارندگان پول‌های نقره که ما در زمان خود احدی از چنین اشخاص که اموال آنها مشمول زکات باشد نمی‌شناسیم! و صاحبان الاف الوف اسکناس‌ها و اوراق بهادار و چکها و سفته‌ها که بفتوای فقهای این عصر اموال این قبیل اشخاص هرگز مشمول زکات شد در آن صورت هم بر بنی‌هاشم حرام است زیرا آن چرک دست مردم و نتیجه زحمت و رنج دست است و نباید منسوبین برسول‌الله از آن ارتزاق نمایند!!!

اما از رنج دست و کد یمین و عرق جبین هر پیر حمال و زن پیری چرخ‌ریس هر چند پنج ریال درآمد فزونی در سال داشته باشند بر بنی‌هاشم ارتزاقش حلال است.

اینک نظری به رساله‌های فتوا و به اصطلاح رساله علمیه اقایان فقها در زمان ما، تا ببینید این آیات الهی و حجت‌های بالغه چگونه بنی‌هاشم را از اوساخ ایدی‌الناس (چرکهای دست مردم، رنج دست و عرق جبین مردم) نجات داده‌اند! در رساله‌های خود عموماً منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب را مشمول خمس دانسته‌اند که بنی‌هاشم (و به اصطلاح سادات) باید از آن ارتزاق کنند بعلاوه خود آنان که سهم بیشتری دارند مثلاً یکی از آنان در صفحه ۱۶۳ رساله خود در ضمن بر شمردن اموالی که مشمول خمس می‌شود چنین می‌نویسد.

پنجم منافع تجارت و زراعت و صنعت و جمیع انواع اکتساب و زیادی آنچه تهیه می‌شود از برای سال از خوراکی و غیر آن اگر از منافع باشد و زیادتی منافع زراعت و کسب هرچند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و پوشش کردن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی به عبادت و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن و

گزانگبین و عسل کوهی جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و جعاله در عملگی گرفتن و نحو اینها.

آیت الله دیگر در (ص ۹۵) رساله خود عیناً همین جملات را تکرار کرده است! آیت الله مرحوم دیگر در (ص ۵۵) رساله خود عین همان عبارت آورده است باضافه بنائی کردن و دلالی و خیاطی و چرخ ریزی و و جولائی و آرد کردن و رختشویی و حمالی و کفشدوزی و کفش فروشی حتی بند زیر جامه فروختن و ... آیت الله دیگر زمان ما که مرجعیت عام و تام داشت در (ص ۱۴۸) رساله خود عبارات فوق را تکرار کرده است و مرجع اعظم زمان ما در (ص ۳۸۵) رساله خود همین عبارات را با اندکی پس و پیش آورده و همچنین سایر این آیات عظام الهی!! چنان این عبارت را تکرار کرده اند و گویی آیه محکمی از قرآن مجید است که باید بدون تصرف و تحریف تکرار شود!!

پس چنانکه ملاحظه می کنید آن عمله بدبختی که کناسی و حمالی می کند یا آن زن بیچاره اینکه چرخ ریزی و رختشویی می کند یا آن عمله ای که از صبح تا شام جان می کند و عرق می ریزد اگر پنج ریالی بدست آورد مشمول خمس است و باید یک پنجم آنرا به بنی هاشم به منسوبین رسول الله بپردازد تا از آن ارتزاق کنند. این چرک دست مردم نیست.

اوساخ ایدی الناس نیست؟! از کدیمین و عرق جبین تهیه نشده است؟! از و بر بنی هاشم چون شیر مادر حلال است!!!

اما یک چهلم از یکهزام یا یکهزام از صد هزارم ثروت آن مرد غنی بر بنی هاشم حرام است!! زیرا آن اوساخ ایدی الناس است؟! چرک دست مردم است! نتیجه زحمت و رنج دست آن مرد غنی است!

اینست آن اعجاب الاعاجیبی که از شنیدن آن انسان شاخ در می آورد!! و اگر کسی از انیان بپرسد:

اولاً به چه دلیل آن زکات کذائی اوساخ ایدی الناس است: اما این خمس کذائی اوساخ ایدی الناس نیست؟ و حال اینکه انسان هر چقدر هم سخّار باشد باز هم نمی‌تواند عقل و فهم مردم را تا این حد مسخّر کند که زکات آن‌چنانی را اوساخ ایدی الناس بداند! اما خمس این چینی را از هر حمال و عمله و چرخ‌ریس و کناس و رختشوی اوساخ ایدی الناس نداند!؟

ثانیاً به چه دلیل این خمس کذائی جانشین آن زکات کذائی شد. در حالی که در حدیث مرسلی که این عبارت اوساخ ایدی الناس آمده است که همان حدیث کافی از علی بن ابراهیم است از پدرش از حماد بن عیسی از پاره‌ای از اصحاب که معلوم نیست چه کس بوده است آری در همین حدیث بعد از آنکه می‌گوید: **الخمس من خمسة اشیاء من المغنم والغوص و من الكنور و من المعادن و من الملاحه ...** در همین حدیث هر چند عبارت ناقص و مشوش است باز صراحت دارد که: **و يقسم الاربعة الاخماس بين من قاتل عليه و ولی ذلک و تقسم بينهم الخمس علی سته اسهم ...** و پس از آنکه خمس غنایم جنگ را شش قسمت می‌کند و سه قسمت آنرا بمساکین و یتامی و ابن سبیل بنی‌هاشم اختصاص می‌دهد می‌نویسد: **عوضاً لهم من صدقات الناس تنزیهاً من الله لهم لقرانهم برسول الله و کرامه من الله لهم عن اوساخ الناس فجعل لهم خاصه من عنده ما بمغنیهم به ...** پس اگر این حدیث صحیح بود و قرآن مجید آنرا تصدیق می‌کرد (که فاقد این شرط است) باز هم از آن هرگز چنین استفاده و استنباط نمی‌شد که مزد هر عمله و کناس و حمال و چرخ‌ریس و رختشوی را باید به بنی‌هاشم داد بلکه آنچه متن حدیث و عبارت آن بدان گواهی می‌دهد این خمس غنایم جنگ است (بین من قاتل علیه) این چه ربطی دارد به خمس رنج‌دست حمال و کناس و بناء و خیاط و چرخ‌ریس و رختشوی خمس ارباح مکاسب اگر هم حقیقتی داشته باشد مخصوص امام است که پیشوای جامعه است و اگر مراد از آن امام معصوم از ائمه اثنی عشر باشد که به استناد بیش از سی حدیث آن

بزرگواران سهم خویش را از خمس به شیعیان بخشیده‌اند که ما انشاءالله در فصل مخصوص به آن بحث خواهیم کرد و اگر نه سالبه بانتفاع موضوع است؟!
 بالقطع والیقین پاسخی ندارند و اگر حجت روشنی دارند بیاورند: که هرگز نخواهند توانست ولن تفعلوا فاتقوا.

واقعاً عجیب است که اگر یک مرد غنی صاحب آلف الوف اسکناس و چکهای تضمینی و اوراق بهادار دیگر بود از درآمد کارخانه‌ها و شرکتها و کارتلهای تجارتي بفتوای فقهاء زمان ما این اموال مشمول زکات نیست و اگر همین مرد غنی اتفاقاً بیست دینار طلا با ان قید و بندها که اولاً مسکوک بسکه سلطان وقت و رایج در بازار روز و یکسال تمام در کنار طاقچه و یا گوشه گاو صندوق بود یک چهلم آن مشمول زکات بوده و آن هم چون اوساخ ایدی‌الناس است بر بنی‌هاشم روا و حلال نیست. اما اگر از همین اسکناس‌ها و چکها و سفته‌ها پنج تومان یا کمتر یا زیادتر آنرا یکنفر عمه چرخ‌ریس رختشوی داشت مشمول خمس است و برای بنی‌هاشم از شیر مادر حلال‌تر است! واقعاً عجیب است!!

باز اگر در مسئله خمس بهمان غنائم جنگی اکتفا می‌شد (که حقیقت هم همان است) به آسانی می‌شد این مطلب را پذیرفت که چون زکات نتیجه زحمات و دسترنج مسلمانهاست و پیغمبر خدا نخواسته است بر طبق دستور خدا که : لا اسالکم علیه اجراً.
 خاندان او از آن استفاده و اکل نمایند لذا آنرا حرام یا مکروه شمرده است! اما چون غنائم جنگی مال کفار بوده و فعلاً مال بی‌صاحبی است که مسلمانی در باره آن زحمت نکشیده و رنج دست او نیست و به اصطلاح معروف مال بادآورده است خوردن آن را برای خانواده خود جایز دانسته اما خمس کذایی را چه عرض کنم!؟

- (حساب غلط) -

خمسی که فقهای شیعه برای منسوبین یا منتسبین به پیغمبر اسلام قرار داده‌اند بطور کلی یک پنجم کلیه ثروت‌های روی زمین است و اگر روزی انشاءالله همه مردم روی زمین مسلمان شدند در آن صورت به هر یک از کسانی که ادعای سیادت می‌نمایند و شماره تمام آنها از راست و دروغ امروز در روی زمین به سه میلیون نفر نمی‌رسد بهر کدام روزانه پیش از چند صد هزار تومان خواهد رسید! اگر تنها درآمد کشور ایران را که از حیث درآمد از کشورهای متوسط اسلامی است و از حیث وجود سادات بنی‌هاشم بیش از تمام کشورها است بحساب آورده از معادن و کنوز و ارباب مکاسب که فقها آنها را مشمول خمس آل رسول می‌دانند منهای غنایم جنگی که امروز وجود ندارد باز هم بهر یک از سادات ایران روزانه بیش از هزار تومان خواهد رسید! بعلاوه اینکه آنان می‌توانند از زکات سادات هم‌نژاد خویش بهره‌ور شوند و عند الزوم از زکات غیر بنی‌هاشم نیز استفاده کنند!!

بعلاوه اینکه از زکات سایر مردم احتیاجات اجتماعی آنان از آلات و جنگ و اسلحه و مهمات و تأمین و تعمیر طرق و شوارع و مدارس و بیمارستان و مساجد و مشاهد تأمین شده است زیرا این قبیل احتیاجات و مؤسسات اجتماعی باید از طریق زکات (سهم فی سبیل‌الله) تأمین شود اما از طبق خمس جایز نیست. راستی این چه میراثی بوده است که پیغمبر اسلام، پیغمبر رحمت، پیغمبر اجر نخواه، برای خویشاوندان خود قرار داده است او که به نص آیات شریفه قرآن نباید اجر و مزد از کسی بخواهد و نخواست، پس اجر و مزد او چه بوده است که نخواسته است؟ و اینکه خواسته است (اگر او خواسته باشد) پس چه چیز است؟! ... کدام پادشاه جبار و چنگیز خونخواری برای خویشاوندان خود چنین ماترک میراث گذاشته است؟! صرفنظر از پیغمبران و حتی پادشاهان! آیا فرعون و نمرود و شداد که ادعای خدائی می‌کردند چنین میراثی برای نوادگان خود توانسته است تأمین کند؟ **نعوذ بالله هدا بهتان عظیم**. این چه تهمت بزرگ و

بهتان عظیمی است که به پیغمبر بزرگوار اسلام زده‌اند که او را جبارترین مرد روی زمین معرفی کرده‌اند؟ مگر این پیغمبر اسلام نیست که در بیش از هشت آیه قرآن صراحتاً فریاد: (لا اسألکم علیه اجراً) برآورده است و بر تبلیغ رسالت خود اجر و مزدی از مردم نخواسته است؟!

اساساً این از خصوصیات جمیع انبیای الهی بلکه هر داعی و مبلغ حق است که از مردم مال و منالی نخواهند و باید هم‌چنین باشد زیرا مال دنیا مطلوب و محبوب اهل دنیا است و هر کس در هر کجای دنیا هر گونه جنبش و کوششی می‌کند معمولاً برای بدست آوردن مال دنیا است پس اگر پیغمبران خدا در تبلیغ رسالت خود اندک توجهی به اموال مردم نمایند فوراً متهم خواهند شد که مقصودشان گردآوری مال است و هدفشان هدف همگانی ارباب طمع است که می‌خواهند بدون زحمت جهت ثروت کند اینست که آیات شریفه قرآن شعار تمام انبیاء را لا اسألکم علیه اجراً معرفی می‌کند.

- (آیاتی که شعار انبیاء را لا اسألکم علیه اجراً معرفی می‌کند) -

۱- در سوره یونس آیه ۷۲ از زبان حضرت نوح اولین پیغمبر اولوالعزم خدای متعال از زبان او می‌فرماید:

﴿ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ ۖ إِنِّي أَخْرَجْتُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسَلِّمِينَ ﴾
(یونس / ۷۲)

۲- در سوره هود آیه ۲۹ نیز از زبان آن حضرت می‌فرماید:

﴿ وَيَقَوْمٍ لَا سَأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنِّي أَخْرَجْتُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا ﴾
(هود / ۲۹)

۳- و در سوره الشعراء آیه ۱۰۹ نیز همان حضرت می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

(الشعراء / ۱۰۹)

۴- در سوره هود حضرت رب و دود از زبان حضرت هود می‌فرماید:

﴿ يَنْقُومِ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي ۗ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾

(هود / ۵۱)

۵- و در سوره الشعراء آیه ۱۲۷ باز همان حضرت می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

(الشعراء / ۱۲۷)

۶- در همین سوره آیه ۴۵ از زبان حضرت صالح می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

(الشعراء / ۴۵)

۷- در همین سوره آیه ۱۳۴ از زبان حضرت لوط در قوم خود می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

(الشعراء / ۱۶۴)

۸- در همین سوره آیه ۱۸۰ از زبان حضرت شعیب پیغمبر فریاد می‌زند:

﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

(الشعراء / ۱۸۰)

اینکه می‌بینید تمام انبیاء یک صدا و با یک عبارت هر کدام در قرون متفاصل در میان مردم مختلف دنیا فریاد می‌زنند من از شما مردم برای تبلیغ رسالت خود و زحماتی که

برای هدایت شما متحمل می‌شوم اجز و مزدی نمی‌خواهم و اجر من جز برعهده پروردگار عالم نیست معلوم می‌دارد که سیره و روش و دستور همگی آنها یکی است بدون اندک تفاوتی زیرا پیغمبرند و پیغمبران در حکم شخصی همه یکسانند. ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: 9] ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ [البقرة: ۲۴۷]. نه تنها شعار پیغمبران در تبلیغ رسالت: (لا اسألکم علی اجرًا) است بلکه هر داعی الی الله و مبلغ حق و مبین آیات و هادی براه صواب چنین است. تا جائی که پروردگار جهان بهترین نشانه‌ها دیان حق و داعیان صدق را نخواستن اجر و مزد معرفی کرده است چنانکه در سوره یس آیه ۲۱ از زبان مؤمن آل یاسین می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس / ۲۱)

اولین نشانه هر پیغمبری نخواستن اجر و مزد است.

﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾ (یس / ۲۰-۲۱)

پس امتیاز مالی پیغمبر و خانواده و خویشان او جز به منظور رسالت آنها نیست و چنین امتیازی برای هیچ پیغمبری نبوده و پیغمبر اسلام نیز پیغمبر است. ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾ [النجم: ۶۷] پس اگر هیچ صراحت و اشاره و کنایه‌ای در قرآن راجع بعدم امتیاز پیغمبر آخرالزمان و خانواده او نبود همان حکم سایر پیغمبران در عدم امتیاز مالی و اجر رسالت در حق او جاری بوده و حال اینکه هشت آیه قرآن مخصوص همین معنی درباره اوست.

- (آیاتی خاص در باره عدم اختصاص و امتیاز پیغمبر اسلام ﷺ) -

در بهره‌وری از امر رساله به اجر مالی و غیره

در فصل گذشته پروردگار جهان در هشت آیه شریفه قرآن نخواستن و نطلبیدن اجر رسالت پیغمبران را یادآور است. اما در خصوص پیغمبر آخرالزمان ﷺ بنصوص صریحه هشت آیه دیگر قرآن که خاص در خصوص عدم امتیاز آن حضرت در اجر رسالت با روشن‌ترین صورت مبین این حقیقت می‌باشد بدین شرح:

۱- در سوره الانعام آیه ۹۰ رسول اعظم بفرمان پروردگار عالم مأمور است که ابلاغ کند:

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴾

(الانعام / ۹۰)

«یعنی بگو ای محمد که من در امر رسالت از ما اجر و مزد و پاداشی نمی‌خواهم و این قرآن و رسالت من جز ذکر و پندی برای جهانیان نیست.»

۲- در سوره سبا آیه ۴۷ می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾

(سبا / ۴۸)

«یعنی بگو ای محمد آن اجری که من از شما خواستم آن بای خود شماست (موده فی القربی - دوستی در راه تقرب بخدا) اجر من جز بر خدا نیست و او است که بر هر چیزی شاهد و ناظر است.»

۳- در سوره ص آیه ۸۶ باز خدا چنین دستور می‌دهد:

﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ (ص / ۸۶)

«یعنی ای محمد بگو من بر تبلیغ رسالت از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم و من از متکلفین (زحمت‌افکنان) نیستم».

۴- در سوره المؤمنون آیه ۷۲ می‌فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ﴾ (المؤمنون / ۷۲)

که در تفسیر آن گفته اند مگر تو اجر و مالی خواستی که آنان بتو بدهند و این موجب تهمت در وضع و حال تو شود بجهت آن قبول قول تو بر ایشان گران آید؟
۵- در سوره الطور آیه ۴۰ در سرزنش کسانی که از قبول رسالت رسول‌الله تن می‌زنند باز همین معنی را تکرار کرده می‌فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾ (الطور / ۴۰)

«یعنی مگر تو از اینان اجر و مزدی خواستی که آنان از این تاوان دادند و گرانبار شده‌اند؟».

۶- در سوره الفرقان آیه ۵۷ نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾

(الفرقان / ۵۷)

«یعنی بگو ای محمد من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم جز اینکه هر کس بخواهد بسوی پروردگار خود راهی فرا گیرد».

۷- در سوره الشوری آیه ۲۳ می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشوری / ۲۳)

«یعنی بگو بر من امر رسالت اجر و مزدی نمی‌خواهم جز مودت و دوستی شما با یکدیگر در راه تقرب بن خدا».

این هفت سوره و آیات آن عموماً مکی است و در ابتدای رسالت رسول خدا تا هجرت ادامه داشته است.

۸- در سوره یوسف که مدنی است در آیه ۱۰۴ می‌فرماید:

﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾

(یوسف / ۱۰۴)

«یعنی تو از ایشان اجر و مزدی نمی‌خواهی و نخواهی خواست زیرا قرآن و رسالت تو پندی برای تمام جهانیان است و امری که مربوط به تمام جهانیان است از آن مزدی نمی‌توان گرفت جز از پروردگار جهانیان».

پس بحکم سیره و رویه عموم پیغمبران و خاصه آیات شریفه راجع به اجر و مزد نخواستن بر تبلیغ رسالت پیغمبر آخرالزمان که بطور مسلم بر آن حضرت حرام بوده است نمی‌توان هیچگونه امتیازات مالی برای آن جناب و خاندان او قائل شد. حال باید دید بچه دلیل و چرا خمس ثروت تمام دنیا و لااقل ثروت تمام مسلمین را اختصاص بطایفه‌ای داده‌اند که از راست و دروغ یک سیصدم جمعیت مسلمین و یک میلیونیم جمعیت دنیا را تشکیل نمی‌دهند. زیرا بنابر فتاوی فقهاء گذشته و کنون در بیست و پنج چیز و زیادتر یعنی در تمام انواع ثروت‌های دنیا که در دست مسلمانان است خمس آن مخصوص فرزندان هاشم است که امروز جز بنی فاطمه و احیاناً بنی عباس و بنی عقیل در دنیا اثری از دیگران نیست صرفنظر از آیات شریفه قرآن و سیره و رویه عموم پیغمبران هر کس بتاریخ زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رجوع نماید آیا ممکن است باو کند که پیغمبری با چنان سیره اعجاب‌انگیز، افتخارآمیز، حیرت بخش که در زمان حیاتش ماهها می‌گذشت که از خانه او دودی برای طبخ به آسمان بلند نمی‌شد و بسا روزها که از گرسنگی سنگ بر شکم نازنین خود می‌بست و روزی که از دنیا می‌رفت، پدر و مادرم فدایش باد برای چند درهم که قرض کرده بود زرهش در خانه یهودی به گرو بود

و برای یگانه دخترش که با آن مشقت زندگی می‌کرد راضی نشد که خانه‌ای از آن همه ثروت و کنیزانی که در اختیار داشت به آن حبیبه خدا و رسول بدهد و در عوض آن تسبیح معروف به تسبیح فاطمه زهرا را به او تعلیم کرد. و حتی نمی‌خواست اندک توجهی از دخترش را به زر و زیور دنیا ببیند و بهمین جهت همینکه دید دخترش پرده‌ای آویخته و گلوبندی در گردن و خلخالی در پای فرزندانش دارد از آن مطهره مظلومه اعراض کرد تا آن معصومه مظلومه کرد آنچه کرد. چنانکه شرح ان قبلاً گذشت.

آیا چنین پیغمبری خمس در ارباح مکاسب و معادن و غوص و غنائم و کنوز و بقول فقهاء سلف در بیست و پنج چیز یعنی تمام ثروت دنیا را برای خویشاوندان خود که آن روز فرزندان و فرزند زادگان حارث و ابولهب که کافر و بت‌پرست بودند یا برای دختر زادگان خود بعد از خود واگذارده که اگر واقعا جمع شود در کشوری مانند ایران که سادات در آن بیش از تمام کشورهای جهان است به هر کدام روزانه بیش از هزار تومان برسد؟! بعلاوه نصف آن در اصطلاح سهم امام است و طبق فتاوی فقهاء گذشته باید در بیابانها دفن بشود تا روزی که امام زمان ظهور کند آن گنج‌ها فریاد برآورده امام را بجانب خود دعوت کنند!! تا آنها را بردارد! یا اینکه هر بدهکاری سهم امام خود را بکناری بگذارد تا اگر درک ظهور آن حضرت را کرد به او تسلیم کند و اگر نه آن را بشخص امینی بسپارد تا روز قیام قائم یا قیامت و یا اینکه بدریا افکند تا بدست امام زمان برسد!!!

و بفتوای فقهای امروز آنها نیز باید بسادات داد یا به مصارفی که هیچ دلیلی ندارد و بقول مرحوم کاشف‌الغطاء مال امام چون مال کافر حربی است که هر کس تصرف خود را در آن جایز می‌داند!!

از آنجائی که خداوند متعال حفظ و صیانت رسول ذوالجلال را بعهدہ گرفته است ﴿وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] علاوه بر اینکه آیات شریفه قرآن و سیره مقدسه

رسول الله مکذب این نسبت و دافع این تهمت است حتی یک حدیث ضعیف هم (با اینکه هزاران حدیث دروغ بر آن حضرت بسته‌اند) در میان تمام احادیث فریقین بر وجوب یا استحباب یا جواز خمس کذائی از قول رسول خدا وجود ندارد تا حجت بر تمام جهانیان تمام شود.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۵۳]

- (بحثی در پیرامون آیه شریفه) -

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشورى: ۳۴]

در آیات شریفه‌ای که در خصوص اجر و مزد نخواستن بر امر رسالت گذشت یکی از آن آیه شریفه. (فوق است) یعنی: بگو این محمد ﷺ من بر امر رسالت مزدی نمی‌خواهم جز مودت در قریب را. فضیلت ترا شدت یا غالبان در این آیه نیز دچار اشتباه سختی شده‌اند و آیه شریفه را از معنی و هدف خود منحرف ساخته و با استدلال به این آیه که با مقصود ایشان سازگار نیست خسارات بلکه جنایات بزرگی را مرتکب شده‌اند و آن را چنین معنی کرده‌اند!!

بگو من بر امر رسالت مزدی نمی‌خواهم جز دوستی خویشانم را!!!

و بعد اضافه کرده‌اند که مراد از خویشان آن حضرت فقط علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام می‌باشند و روی این قاعده موهوماتی بافته و جعلیاتی ساخته‌اند که اگر آنها را قبول کنیم باید قرآن را محرفه دانسته عقل و فهم را به یکسو بنهیم! اینک اشکالاتی که بر این تفسیر وارد است.

۱- آیه شریفه مؤید و مکرر آیات دیگر است که پیغمبر اجر رسالت نمی‌خواند چنانکه هشت آیه از آیات مذکور قبلاً آوردیم و اساساً شعار تمام انبیاء این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی‌خواهند و مزد آنان در این خصوص با پروردگار عالمیان است و هرگز ممکن نیست که کسی حتی غیر پیغمبر در امری ادعا کند که من مزدی نمی‌خواهم آنگاه مزدی بعنوان دوستی خویشاوندان خود از مردم مطالبته کند!! یعنی تناقض بگوید!

۲- امر دوستی امر قلبی است و به سفارش و توصیه و خواهش و تمنا نمی‌توان آن را مطالبه نمود و تنها خویشاوندی با کسی سبب دوستی نمی‌تواند شد، پس این خواهش نامناسب و توقع بیجایی است که شما بیائید خویشاوندان مرا دوست داشته باشید؟ یا خود مرا دوست داشته باشید!

۳- کلمه **قربی** در اینجا مصدر است چون کلمه **زلفی** چنانکه گویی **قربی** در **قربه** و **زلفی** در **زلفه** و بدون مضاف معنی خویشاوندی را نمی‌رساند.

۴- اگر کلمه **قربی** را در اینجا بمعنای خویشاوندی بگیریم و از سایر اشکالات آن صرفنظر کنیم در آن صورت عام خواهد بود و خویشاوندان رسول خدا همگی دوست داشتنی نبودند زیرا بسیاری از آنان دشمن خدا و رسول بودند و بتصریح آیات بسیاری که در قرآن مجید است از دوستی با دشمنان خدا نهی شده است و اساساً یکی از ارکان دین اسلام دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اوست و این آیه مناقض و مخالف آن خواهد شد و در قرآن خلاف و تناقض نیست ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۹۳].

۵- اگر کلمه **قربی** را تعبیر بخویشاوندی کنیم و آن را به علی و فاطمه حسنین علیهم‌السلام انحصار دهیم آیه شریفه در **سورمکی** است.

و در مکه قبل از هجرت نازل شده است. لذا اختصاص آن به کسانی که هنوز متولد نشده اند امری برخلاف عقل است و قرآن از آن بری است هرچند مدعیان آن آیه را مدتی گرفته اند. و لابد منظورشان آن است که مخالفین و محرفین کتاب خدا آن را بدین صورت درآورده اند که قبول این ادعا موجب صدها اشکال و فساد است علاوه بر آنکه حفظ قرآن از جانب خدای منان تضمین شده است که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9]. و شخص مسلمان نمی تواند چنین ادعائی را بپذیرد زیرا در آن صورت این آخرین کتاب آسمانی نیز بصورت کتب تحریف شده دیگر آسمانی را درخواهد آمد و چون دین اسلام آخرین دین و پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران و قرآن آخرین کتاب آسمانی است. با قبول اینگونه تصرفات در کتاب خدا لازمهاش آن است که خدا پیغمبر دیگر و کتاب دیگری برای هدایت بشر بفرستد تا از تصرفات شیاطین انس و جن محفوظ بوده باشد! و چنین عقیده ای در دین اسلام مساوی و مساوی کفر است.

۶- پس چنانکه ثابت است ایه شریفه در مکه نازل شده و چنانکه از سایر اشکالات آن صرف نظر کنیم و قائل شویم که رسول خدا ﷺ در اجر رسالت دوستی خویشاوندان خو را خواسته است در آن صورت هم چون می دانیم اکثر خویشان رسول الله در حین نزول این آیه مشرک و بت پرست و دشمن خدا و رسول بودند مانند ابولهب و عباس و عقیل و دامادهای رسول خدا عتبه و عتبه فرزندان ابولهب و فرزندان حارث و عباس و دیگران چنانکه گفتیم: هرگز ممکن نیست که رسول خدا دوستی دشمنان خدا را از مؤمنان بخواهد.

۷- در آیه شریفه کلمه مودت است و کلمه مودت دوستی خالصانه نیست بلکه یک نوع دوستی آمیخته بعداوت قبلی است که بنابر مصلحت باید آن دوستی را رعایت کرد چنانکه در آیاتی که کلمه مودت است این معنی استنباط می شود مانند.

در سوره آل عمران آیه ۳۰:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾
(آل عمران / ۳۰)

در سوره الانفال آیه ۷:

﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾
(الانفال / ۷)

در سوره النساء آیه ۴۲:

﴿يَوْمِئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ﴾
(النساء / ۴۲)

﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ﴾
(النساء / ۱۰۲)

در سوره الحجر آیه ۲:

﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾
(الحجر / ۲)

در سوره آل عمران آیه ۶۹:

﴿وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ﴾
(آل عمران / ۶۹)

در سوره المعارج آیه ۱۱:

﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ﴾
(المعارج / ۱۱)

در سوره الاحزاب آیه ۲۰:

﴿وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ﴾

(الاحزاب / ۲۰)

در سوره المائده آیه ۸۲

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي﴾

(المائده / ۸۲)

در سوره الممتحنه آیه ۷

﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ ءَادَيْتُمْ مِّنْهُمْ مَّوَدَّةً وَوَدُّوا لَوْ

(الممتحنه / ۷)

تَكْفُرُونَ﴾

و در آیاتی که نهی از دوستی با کفار شده نهی حتی از ضعیف‌ترین درجه دوستی که مودت است چنانکه در سوره الممتحنه آیه یک:

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ

(الممتحنه / ۱)

إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾

در سوره المجادله آیه ۲۲

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ

اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ

عَشِيرَتَهُمْ ؕ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾ (المجادله / ۲۲)

که در تمام این آیات کلمه مودت بمعنای دوستی آمیخته بعداوت قبلی و مقروت به مصلحت است نه دوستی خالص و صمیمانه که خدای تعالی آن دوستی عاشقانه است و هرگز رسول خدا برای علی و فاطمه و حسنین تقاضای چنین دوستی را نخواهد کرد.

دوستی علی و فاطمه و حسنین دوستی ایمان بخدا و حب بخدا و عاشقانه است که احتیاج به سفارش و توصیه ندارد زیرا در هر کس آن صفاتی که در علی و خاندان علی بود بوده باشد قهراً و خودبخود دوست داشتنی است و نیازی به خواهش و تمنا نیست چنانکه کارلایل (KAR LAYLE) انگلیسی در کتاب‌الابطال می‌گوید: و اما علی لا یسعن ان لا تحبه و نعشقه.

پس دوستی چنین کسی خودبخود حاصل است و قرابت و نزدیکی خویشاوندی به پیغمبر موجب هیچ مزیتی نیست هر گاه ایمان و تقوی نباشد. چنانکه قرابت پسر نوح نه موجب مزیت و نه علت دوستی او می‌توان باشد بلکه دشمنی او واجب است و مردم با ایمان و تقوی از هر نژادی باشند دوستی ایشان نیز واجب است.

آیه شریفه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشُّورَى: ۳۴]

که معنای آن چنانکه گفتیم یعنی من در امر رسالت اجر و مزدی نمی‌خواهم جز اینکه از شما دوستی و مودت یکدیگر را در تقرب الی الله می‌خواهم. و این آیه در ردیف صدها آیاتی است که پروردگار عالم دوستی مومنان بیکدیگر را در آیات شریفه قرآن خواسته است. و ما این بحث را در کتابی که بنام (راه نجات از شر غلاه) تألیف کرده‌ایم در بحث ولایت بنحو آوفی آورده‌ایم.

و کلمه (إِلَّا) نیز در آیه شریفه استثنای منقطع است همچنانکه در آیه شریفه ۵۷

سوره الفرقان می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ

(الفرقان / ۵۷)

سَبِيلًا﴾

که معنای آن چنین است: ای محمد بگو من بر امر رسالت اجری از شما نمی‌خواهم جز اینکه هر کسی که بخواهد بجانب پروردگار خود راهی پیدا کند و همین معنی است که در سوره سبا آیه ۴۸ می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...﴾ (سبا / ۴۸)

«بگو ای محمد آن اجری که من در امر رسالت از شما می‌خواهم (یعنی دوستی در راه خدا و یا فرا گرفتن راه خدا) آن نیز برای خود شما است.»

این تفسیر موافق عقل سلیم و فعل حکیم و مطابق با لغت و سیاق عبارت و هدف عالی قرآن کریم است. و خوشبختانه بزرگان علمای شیعه و اسلام در این معنی با ما موافق و هم‌آهنگند.

۱- مرحوم شیخ مفید: محمد بن محمد بن النعمان الحارثی که از اعظم علمای شیعه و اسلام است در کتاب تصحیح الاعتقاد (ص ۶۷) چاپ تبریز که در تصحیح اعتقادات شیخ صدوق علی‌الرحمه نوشته است در تفسیر این آیه شریفه که صدوق از آن موت اهل بیت را در اجر رسالت خواسته است بدین عبارت شروع می‌کند: (لا یصح القول بان الله تعالی جعل اجر نبیه موده اهل بینه علیهم السلام) که مضمون فرمایش شیخ مفید بفارسی چنین است: صحیح نیست که قائل شویم به اینکه خدای تعالی اجر پیغمبرش را مودت اهل بیت او قرار داده است و نه جایز است که بگوئیم این مودت را قسمتی از اجر او علیه‌السلام گرداند برای اینکه اجر پیغمبر صلی الله علیه و آله در تقرب بسوی خداست و آن عبارتست از ثواب دائم و پیغمبر در عدل و جود و کرم الهی مستحق بر خداست نه اینکه از جهت اعمالی که متعلق به بندگان خداست پیغمبر مستحق آن باشد برای اینکه باید عمل خالص و برای خدای تعالی بوده باشد و آن عمل که برای خداست مزد آن هم بر خود خداست نه بر غیر او. این به جهت آن است که خود خدایتعالی از زبان پیغمبر می‌فرماید:

﴿يَقَوْمٍ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنَّا أُجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي﴾

(هود / ۵۱)

«یعنی ای قوم من از شما مزدی نمی‌خواهم برای رسال خود مزد من جز برعهده آفریننده من نیست».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَيَقَوْمٍ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنَّا أُجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (هود / ۲۹)

پس اگر اجر رسالت در این آیه چنان باشد که ابوجعفر (صدوق) گمان برده است در این صورت در قرآن تناقض پیدا می‌شود. و در چنین صورت تقدیر آیه آن می‌شود که: من از شما اجری نمی‌خواهم بلکه از شما اجر می‌خواهم! و نیز چنین می‌شود که: اجر من جز بر خدا نیست بلکه اجر من بر خدا و غیر خداست!!

و این محالی است که نباید قرآن را بر آن حمل نمود پس اگر کسی بگوید که: پس معنی این فرمایش خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنَّا أَلْمُودَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (الشوری / ۲۳)

چیست؟ مگر چنین نیست که از آن استفاده می‌شود که پیغمبر از مردم مودت قربی را برای ادای اجر خود خواسته است؟! به او گفته می‌شود مطلب اینطور نیست که تو گمان کرده‌ای!! زیرا ما پیش از این در حجت بودن عقل و قرآن جوانب آنرا بیان کرده‌ایم.

استثناء در اینجا از جمله نیست بلکه استثناء منقطع است و معنای آن اینست که من از شما مزدی نمی‌خواهم بلکه من الزام می‌کنم در نزدیکی به مودت را و آن را از شما خواهانم. پس این گفته او که از شما اجری نمی‌خواهم کلام تامی می‌شود که معنای کامل خود را می‌دهد. و گفته او مودت در قربی خود کلام مبتدائی است و چنین افاده

می‌کند که: بلکه مودت در قرب الهی را از شما می‌خواهم و این استثناء مانند آن است که می‌فرماید:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۷۳﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾ (ص / ۷۴)

و یا آنجا که می‌فرماید:

(فانهم عدو لی الا رب العالمین)

و این خود روشن است و بر کسی که بر مقداری از زبان عربی آشنا باشد معنی کلام مخفی نیست و در نزد اهل لغت مشهورتر از آن است که نیازی به استشهاد داشته باشد (پایان کلام شیخ مفید علیه‌الرحمه).

۲- مرحوم شیخ طبرسی و سایر مفسرین که آن معنا را پسندیده و آورده‌اند. و عبارت شیخ طبرسی در تفسیر آیه شریفه چنین است:

(لا اسألکم فی تبلیغ رساله اجرأ الا التودد والتحاب فیما یقرب الی الله تعالی). یعنی من در تبلیغ رسالت اجری از شما نمی‌خواهم جز اینکه با یکدیگر دوستی و محبت کنید در چیزی که انسان را بخدا نزدیک می‌کند.

قضاوتی عادلانه در قانونی ظالمانه

ما در صفحات گذشته ادعا کردیم که اگر خمس اموال مشمول خمس را که فقهاء در کشور ایران بسادات مقیم ایران پردازیم به هر سیدی روزانه در حدود یکهزار تومان یا بیشتر می‌رسد! این ادعا گزاف نیست هر چند با تمام سعی و کوششی که در بدست آوردن آماری از اموال مشمول خمس از منابع و مدارک مسلم نمودیم متأسفانه تاکنون بدان دست نیافته‌ایم.

لکن بر طبق فتوای فقهای شیعه که خمس را مُجملاً بر هفت چیز و مفصلاً بر بیست و پنج چیز و بیشتر واجب شمرده اند! چنانکه شیخ ابوالفتوح رازی در جلد پنجم تفسیر خود (ص ۱۰) می‌نویسد و به نزدیک ما خمس واجب باشد به بیرون کردن از بیست و پنج چیز: غنیمت که در سرای حرب باشد و در ارباح تجارت و زراعات و مکاسب و پس از آنکه مئونه او و عیال او از آن‌جا شود و هر چه بیرون آورند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفت و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید و از زرنیخ و مومیا و کنز و از زر و درم و دُر و عنبر و انواع آنچه بغوض از دریا برآرند از مروارید و یاقوت و زمرد و بدخش و فیروزه و هر مالی که حرام با حلال آمیخته باشد و ممیز کردن نتوان نیز در این قسمت شود مالی که بمیراث باشد از کسی که گرد کرده باشد از حلال و حرام ... این ادريس صاحب (السرائر) این محدودیت را قبول ندارد و خمس را به اشیاء دیگر نیز تعمیم می‌دهد! حتی به درآمد اراضی مفتوح‌العنوه که شامل تمام املاکی است که امروزه در دست مسلمانان است از هند و چین و آفریقا و قفقاز و تمام کشورهای اسلامی جز مدینه و یمن و بحرین که خمس درآمد تمام اراضی کشت و باغ و صحرا و هر محصولی که از این اراضی بدست آید به اشیاء فوق اضافه شود!! در آن‌صورت خیلی بیش از آنکه ادعا کردیم خواهد شد مثلاً یکی از اشیائی که مشمول خمس است معادن است و یکی از معادن معدن نفت است و یکی از معادن نفت ایران معدن نفت آبادان است: این معدن که تاکنون در زیر اشکال و نقشه‌های پرپیچ و خم طلسم انگلیس و اخیراً کنسرسیوم است با تمام حیف و میل‌هائی که می‌کند و بهانه‌هائی که برای پرداخت حق ایران می‌تراشند معهداً طبق خبر مندرجه در روزنامه کیهان شماره $\frac{۷۳۷۹}{۴۶/۱۲/۱۲}$ بقرار محاسبه‌ای که کارشناسان اقتصادی و مالی ارائه کرده‌اند اگر اشتباه نباشد سهم عایدات نفت در طول اجرای برنامه چهارم با احتساب بیست درصد افزایش سالیانه در حدود پنج میلیارد و نهصد و هفت میلیون دلار

برآورده شده است که اگر هر دلاری هفتاد و پنج ریال محسوب داریم خمس همین درآمد که مسلماً کمتر از یکدهم کل درآمد آن است باز در حدود چهل و چهار میلیارد و دویست و پنجاه میلیون و پانصد هزار تومان می‌شود که اگر بسادات ایران که تنها یادگار خاندان بنی‌هاشمند و بیش از یک میلیون الی یک میلیون و نیم جمعیت ایران را تشکیل نمی‌دهند تقسیم شود باز هم به هر سیدی از همین یک معدن، روزانه بیش از پانصد تومان می‌رسد و اگر به فتوای پاره‌ای از فقهای سهم امام را هم اختصاص به اینان دهیم در این صورت از همین یک معدن روزانه سهم هر سیدی هزار تومان خواهد شد؟!!

و اگر سایر معادن ایران از معادن طلا و نقره و آهن و مس و روی و برنج و سرب و قلع و نمک و کبریت و زرنیخ و امثال آنرا بیفزائیم چه مبلغ سرسام‌آوری را تشکیل می‌دهد.؟!!

مثلاً یکی از معادن مکتشفه در سال تألیف این کتاب (۱۳۴۷ش) معدن مواد نسوزی است که طبق خبر مندرجه در کیهان شماره ۷۴۶۱ (۴۷/۳/۲۲) سازمان زمین‌شناسی با همکاری کارشناسان خارجی اخیراً موفق به کشف معادن تازه‌ای از مواد نسوز فسفات و مس شده است در نقطه سیمیرم فارس - آمل و جاپان و دماوند.

ذخائر این معادن حدود چند میلیون تن برآورد شده است که در بازار تهران کیلوئی ۷ تا ۱۰ ریال ارزش دارد ضمناً زمین‌شناسان در اطراف یزد و شمال، بهبهان شیراز - کوههای بختیاری رگه‌های بوکسیت آلومینیوم (BOXITE _ ALUMINIUME)

۱- این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است اما اکنون که بیاری خداوند این کتاب حلیه چاپ در می‌آید طبق اظهار زمامداران کشور ایران درآمد نفت سالانه بیش از بیست میلیارد دلار است که خمس آن چهار میلیارد دلار می‌باشد که اگر به ارباب خمس تقسیم شود تنها از همین یک ممر به هر یک از آنان روزانه بیش از هزار تومان می‌رسد.

کشف کرده‌اند که می‌تواند قسمتی از نیاز آینده کارخانه پنجاه هزار تنی آلومینیوم ایران را تأمین کند!

و همچنین سایر معادن و ذخایر تحت‌الارض بی حد و حصر این مملکت که از آن جمله معدن مس سرچشمه است که کل ذخیره آن در حدود چهار صد میلیون تن است که ارزش هر تن آن ۱۲۰۰۰ تومان است (کیهان ۸۲۳۷) حال به این درآمدها ارباب مکاسب تجارات و زراعات و صنایع را باید افزود تا آن عمله‌ای که روزی پنج ریال از درآمد خود را برای روز مبادا اگر بتواند کنار می‌گذارد! که اگر دقیقاً رسیدگی شود ارقامی را تشکیل می‌دهد - که چندین برابر بودجه کشور است! بعلاوه خمس جواهر و اشیائی که از دریا بغوض بیرون می‌آورند - و گنجها و دفینه‌هایی که از زمین و امکانه بدست می‌آید و آنچه از خمس اموال حلال مخلوط به حرام می‌توان بدست آورد و معاملاتی در اراضی که ذمیان با مسلمانان دارند و هکذا ...

فقهاء شیعه می‌گویند: این درآمد عجیب و گیج‌کننده فقط متعلق به خاندان بنی‌هاشم است که در ایران تنها سیدها را می‌توان نشان داد و چگونه گفتیم بطور قطع و یقین اگر خمس اموال مشمول خمس ایران را بسیده‌هایی که در ایرانند و بیش از تمام کشورها در ایران موطنند تقسیم شود بهر سیدی روزانه بیش از هزار بلکه چند هزار تومان خواهد رسید!

و در یتامی و ابن‌السبیل بنی‌هاشم بفتوای فقهای بزرگ شیعه برای گرفتن خمس فقر هم شرط نیست چنانکه شیخ در المیسوط و ابن‌شهر آشوب در متشابهاث القرآن (ص ۱۷۵) و علامه حلی در منتهی‌المطلب (ص ۵۵۲) گفته‌اند شیخ می‌نویسد: درباره یتامی که لا یشرط الفقر! احتج الشیخ بعموم الآیة ولانه یستحق ما لهم فیستوی فی الغنی والفقیر!! کذی القربی! باز اگر گفته می‌شد که در صورتی که یتامی و مساکین و ابن‌السبیل بنی‌هاشم همین که غنی شدند پیشوا و زمامدار مسلمین می‌تواند آنرا در مصالح مسلمین

صرف نماید شاید ممکن می‌شد برای مصرف این بودجه هنگفت محملی پیدا کرد و آن را در احتیاجات مسلمانان مصروف داشت اما مطلب چنین نیست و محمدبن ادریس در سرایر می‌گوید: (فان فضل من ذالک شیئی کان هو الحافظ له والمتولی لحفظه علیهم و لا یجوز ان یملک شیئاً) یعنی اگر چیزی از اموال خمس زیاد آمد پیشوای مسلمین فقط حافظ و نگهبان آن است و متولی حفظ آن می‌باشد و حق ندارد چیزی از آن را مالک شده مصرف نماید!

و شیخ طوسی در النهایه گفته است: و لیس لغيرهم (ای بنی‌هاشم) شیئی من الا خماس. یعنی بغیر بنی‌هاشم کسی حق ندارد از خمس‌ها (خمس‌های اشیاء بیست و پنجگانه) اخذ و تصرف کند. نصف این خمس‌ها از بنی‌هاشم است که در ایران فقط سادات بنی‌فاطمه را می‌توان نشان داد و از دیگران اثری نیست و نصف آن که در اصطلاح سهم امام می‌گویند طبق فتوای فقهای بزرگ قدیم شیعه باید در زمین دفن شود یا امانت نگاهدارند تا امام زمان بیاید و دریافت کند!!! و یا بقول مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در اختیار کسانی بگذارند که آنرا چون مال کافر حربی دانسته و به هر کیفیتی که بتوانند بدست آورده و به هر چه دلخواهشان باشد مصرف کنند و گرنه مصرف دیگری ندارد!! مگر اینکه بفتوای فقهای صاحب‌نظر که مجلسی اول در لوایح صاحب‌قرانی گفته است به دریا بریزند! این خمسی است که فقها می‌گویند پیغمبر خدا که در اجر رسالت از مردم نمی‌خواست برای خاندان و خویشان خود مقرر داشته است!! در مقابل آن زکاتی را برای فقراء غیر بنی‌هاشم و حتی بنی‌هاشم مقرر داشته است که بقول اینان فقط بر اشیاء تسعه است (شتر و گاو و گوسفند غیر معلوفه، و طلا و نقره مسکوک و غیرمتحرک و گندم و جو و مویز و خرما با نصاب و شرائط معلوم) که اولاً این اشیاء با آن شرایط در اکثر نقاط دنیا بلکه در هیچ کجا یافت نمی‌شود و آنچه هم یافت می‌شود بحد نصاب نمی‌رسد و آنچه هم بحد نصاب می‌رسد چیزی نیست که

بحساب درآید! اگر اموالی که در ایران مشمول زکات می‌شود آنرا عادلانه بین فقرای ایران تقسیم نمایند روزانه حداکثر به هر کدام نیم ریال خواهد رسید^۱. شرح و دلائل این مدعا را در کتاب زکات آورده‌ایم طالبین حقیقت به آن کتاب مراجعه نمایند. آری در این زمان فقهای اسلام دین اسلام و پیغمبر اسلام را چنین معرفی می‌کنند که برای فقراء غیر بنی‌هاشم اینگونه حق قائل شده است و برای خاندان و خویشاوندان خود آن گونه. و بخدا سوگند که این تهمتی بزرگ و گناهی عظیم است بنا بر آنچه گذشت می‌بینید که ادعای ما که گفتیم چنین میراثی هیچکس از سلاطین جبار و گردنکشان روزگار بلکه حتی آنان که ادعای الوهیت کردند چون نمرود و فرعون و شداد برای خاندان خود نگذاشتند درست است آیا حقیقتاً دور از انصاف و وجدان بلکه بمنزله کفر و استهزاء بدین اسلام و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله نیست که ما چنین نسبتی را بدون هیچ مدرک و سند از کتاب خدا و سنت و سیره رسول‌الله به آن حضرت بدهیم؟! ما در این کتاب بیاری خدا متمسکات واهیه قائلین بخمس کذائی را در اختیار خوانندگان می‌گذاریم تا خود با عقل و وجدان خود قضاوت نمایند.

علتی که برای تأسیس خمس کذائی برای بنی‌هاشم آورده‌اند چنانکه قبلاً هم گفته شد آن است که چون زکات که صدقه است بر این طایفه جلیله حرام شده است لذا بجای آن، این خمس وضع شده است! و اگر این خمس هم نباشد در آن صورت محلی برای اعاشه فقرای این طایفه نیست! این ادعا چنانکه قبلاً با دلائل کافی رد شد صحیح نیست زیرا چنانکه آوردیم هیچ دلیلی از کتاب خدا بدان نمی‌توان یافت و سیره مسلمین و خود بنی‌هاشم و اخبار صادره از اهل بیت چون خبر ابی‌خدیجه برخلاف آن است حال چنان فرض گیریم که صدقه و زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام باشد. اما زکات و صدقه خودهایشان بر ایشان حلال است و طبق اخبار صادره و فتاوی‌ای عموم فقها زکات

^۱ - این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی).

بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حلال است و همیشه و حتی امروز هم اغنیای سادات به نسبت بیش از اغنیای سایرین است و اگر زکات آنچنان که خدا مقرر داشته است در تمام اموال (نه منحصرأ در نه چیز) داده شود زکات بنی‌هاشم فقرای بنی‌هاشم را کفایت می‌کند/ پس دیگر احتیاج به خمس کذائی نیست.

این باز خود یک ظلم دیگری است که این طائفه هم خمس بگیرند و هم از زکات قبیله و طائفه خود بهره‌ور شوند و هم در صورت احتیاج از زکات دیگران استفاده کنند. اما فقراء و مردم دیگر فقط از زکاتی که منحصرأ در ۹ چیز که در حقیقت در این زمان مصدوم و موهوم است و آن هم بنص صریح قرآن باید هشت صنف از آن استفاده کنند، بهره‌ور شوند که با حساب دقیقی که ما در کتاب زکات آورده‌ایم اگر زکات کذائی را امروز فقط بر صنف هفتگانه دیگر در این مورد که برای بنی‌هاشم آنگونه تأمین اعاشه شده است و برای فقرای سایر مردم اینگونه (بفتوای فقها باید مثل مصروف را بکار برد که در میراث دو برادر ظالم و مظلوم گفته‌اند.

وَأَنْ قَاطِرَ جَمُوشٍ لَّكَدْرُنَ مِنْ

أَنْ كَرِبَةَ مَعُو كُنْ بَابَا مِنْ أَنْ تُو

هرچند این مثل هم آن معنی را نمی‌رساند.

این ادعا را که خمس کذائی بجای زکات برای فقرای بنی‌هاشم وضع شده است هم عقل هم وجدان و هم سنت و هم قرآن و هم تاریخ و هم سیره پیغمبر آخرالزمان آنرا تکذیب می‌کند. زیرا کسی که از تاریخ اسلام اطلاعی داشته باشد می‌داند که وجوب خمس بر غنائم در سال دوم هجرت مقرر شده است حال یا قبل از جنگ بدر و یا بعد از این جنگ.

اما دستور اخذ زکات بتصریح تمام تواریخ معتبره چون سیره ابن‌هاشم (ص ۲۷۱ ج ۴) و تاریخ طبری (ص ۴۰۰ ج ۲) و تاریخ کامل ابن‌اثیر (ص ۱۹۹ ج ۲) چاپ لبنان و تاریخ یعقوبی (ص ۴۸ ج ۲) چاپ بیروت و ناسخ التواریخ جلد هجرت (ص ۳۹۶)

چاپ محمد اسمعیل. در سال نهم یا دهم هجرت داده شده و رسول خدا در این سال عاملین صدقات را برای اخذ زکات باطراف و بلاد فرستاد و هر کس ادنی شعور و اندک وجدانی داشته باشد نمی‌تواند قبول کند که پیغمبر خدا ﷺ هفت یا هشت سال قبل از آنکه زکات را برای فقرای غیر بنی‌هاشم فرض کند بیاید اول برای خاندان خود پایه خمسی چنین بر تمام اشیاء و اموال بریزد یا فقط بر غنائم جنگ محل اعاشه‌ای برای بنی‌هاشم باصطلاح دست و پا کند و بگوید چون هفت سال دیگر برای غیر بنی‌هاشم و حتی بنی‌هاشم زکاتی چنین و چنین مقرر خواهد شد و در آن صورت ما انشاءالله آنرا حرام بر بنی‌هاشم می‌کنیم پس فعلاً اول فقرا و یتامی و ابن‌سبیل خاندان هاشم تکلیفشان معلوم و خیالشان راحت باشد تا بعد از هشت سال دیگر آن وقت انشاءالله می‌رویم بسراغ غیر بنی‌هاشم و زکات آن‌چنانی برای ایشان فرض می‌کنیم!!

آیا واقعاً حرفی از این چرندتر و سخنی از این بیهوده و ظالمانه‌تر تاکنون هیچ قانون‌گذاری گفته است؟! من نمی‌دانم آنانی که این نسبت را برسول خدا عقل کل و رحمه للعالمین می‌دهند با چه جرأت و با کدام دلیل اینگونه جسارت می‌کنند این بزرگ‌ترین ظلم و بالاترین افتراء و عظیم‌ترین تهمت بآن حضرت و دین خداست:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: ۳۲]. آنچه بنظر من می‌رسد مسئله حرمت صدقه و زکات بر بنی‌هاشم نیز یکی از نیرنگ‌های سیاسی است که برای بیچاره کردن این سلسله جلیله توطئه شده است و مانند حدیث: (نحن معاشر الانبياء لا نورث) که مقصود واضعین آن این بود که خاندان پیغمبر را مضطر و فقیر و محتاج دربار خلفای جور نمایند در حرمت صدقه بر بنی‌هاشم نیز این نیرنگ بکار رفته است زیرا این عقیده منحصر بشیعه نیست که در برابر آن، خمس کذائی را گذاشته است بلکه حتی مخالفین هم در حرمت صدقه بر بنی‌هاشم با شیعه همداستانند. چنانکه در کتاب‌الفقه علی‌المذاهب الاربعه (ص ۶۲۳ ج ۱) از قول مالک آورده است که در مصارف زکات

می‌نویسد: (و یشرط فی الفقیر والمسکین ثلاثه شروط: الحریه والاسلام و ان لا یکون کل منها من نسل هاشم من عبد مناف والاصح اعطائهم حتی لایصیر بهم الفقر. اما در (ص 626) در مذهب شافعیه نوشته است و یشرط فی اخذ الزکاة من هذه الانصاف الثمانیه زیاده علی الشروط الخاصه لكل صنف شروط خمس: الاول الاسلام. الثانی کمال الحریه الا اذا کان مکاتباً الثالث ان لا یکون من بنی هاشم و لا بنی المطلب و لا عتیقاً لواحد منهم و لو منع حقه من بیت المال!) یعنی شرط سوم برای گرفتن زکات آن است که از فرزندان هاشم و از فرزندان مطلب برابر هاشم نباشد و حتی برده آزاد شده ایشان هم نباشد حتی اگر حق او هم از بیت‌المال داده نشود باز هم حق گرفتن زکات ندارد!! معلوم است که هر گاه بر بنی‌هاشم دائره اقتصاد و معیشت را آنقدر تنگ کنند که اگر حقوقی هم در بیت‌المال دارند و از آن ممنوعند باز هم حق ندارند از زکات چیزی اخذ کنند، وضع معیشت آنها چه خواهد شد و در چه تنگنایی می‌افتند و این خود یکی از هدفهای مطلوب و محبوب بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است که فقهای آن زمان را وادار به چنین فتوایی کرده‌اند! و متأسفانه این فتوا برخلاف ما انزل الله در شیعیه از نظر حب و غلو بصورت دیگر جای خود را باز کرده است!!!

تاریخ نیز این تصور را تصدیق می‌کند زیرا دستورات و فرمان‌هایی که از کاخ خلیفه به استان مصر صادر می‌شده است نیز مبین این حقیقت است: چنانکه در کتاب (الولاه والقضاء کندی) (ص ۱۹۸) ضمن دستورات خلیفه این جملات دیده می‌شود.

لا یقبل علوی ضیغه و لا یرکب فرساً و لا یسافر من فسطاط الی طرف من اطرافها و ان یمنعوا من اتخاذ السبیل الا العبد الواحد و ان کانت بین علوی و بین احد من الناس خصومه فلا یقبل قول العلوی و یقبل قول خصمه بدون بینه! (الامام الصادق ص 144 ج 1) یعنی یکنفر علوی حق ندارد مزرعه ای داشته باشد و حق ندارد بر اسبی سوار شود و حق

ندارد که از شهر فسطاط مصر به هیچ طرفی از اطراف آن مسافرت نماید و باید این طائفه از فرا گرفتن غلامان و کنیزان متعدد ممنوع باشند مگر یک غلام و یا یک کنیز. و اگر بین یکنفر علوی و یکنفر دیگر از مردم خصومتی بود نیاید ادعا و گفته علوی پذیرفته شود اما گفته خصم او بدون بینه و گواه پذیرفته است!؟

هر گاه تفسیق و فشار تا این حد بر یک طائفه روی خصومت و عداوت خلفا با این سلسله جلیله باشد که در این فرمان دیده می‌شود عجیب نیست که حرمت صدقه برایشان از همین سیاست آب خورد تا یکسره مضطر و بیچاره و درمانده شوند و چون فتاوی مشهور و معمول در آنزمان بوده است و در مقابل آن فتاوی، خمس کذائی را که در شیعه جعل شده است وجود نداشت و اگر برای بنی‌هاشم از خمس حقی قائل بوده اند از همان خمس غنائم جنگ بوده است و آن هم در اختیار خلیفه زمان بوده است که به آسانی می‌توانسته است از دادن آن مانع شود چنانکه در تاریخ اسلام هرگز دیده نشده است که خمس غنائم به بنی‌هاشم داده شود. لذا این‌گونه فتواها و اجرای آن برای مضطر و بیچاره ساختن بنی‌هاشم وسیله‌ای بس مؤثر بوده است و متأسفانه چنانکه می‌بینیم این سیاست و نیرنگ در اثر فشار و تضییق عکس‌العمل خود را از طریق دیگر پیموده است!! و دین اسلام و مذهب شیعه را بچه صورتی درآورده است. که در این موضوع با حقیقت فرسنگها فاصله دارد و پذیرفتن چنین امری بنام یک حکم مسلم دینی مستمسکی قوی برای اعداء دین خواهد بود که پیغمبرش برای خویشاوندان خود میراثی چنین عجیب دست و پا کرده است. و انگیزه‌ها نیز در نوشتن این کتاب علاوه بر بیان حقایق اسلام رد چنین تهمت بزرگ از بنیانگزار دین مبین است که ما وجود چنین تهمتی را از هر ضربتی بر حقیقت اسلام مهلک‌تر و مؤثرتر می‌دانیم.

خمس چیست و به چه چیزها تعلق می‌گیرد

اصولاً احادیث و اخباری که در موضع خمس در کتب احادیق ضبط است بچند قسم است: یک قسم آن مربوط به این است که خمس بچه اشیائی تعلق می‌گیرد. مانند:

۱- حدیث عبدالله بن سنان در من لا حضره القیه و تهذیب و استبصار که از عبدالله بن سنان روایت شده است که او گفته است: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لیس الخمس الا فی الغنائم خاصه.^۱

۱- این حدیث را که شیخ باسناد خود از محمد بن محبوب و او از عبدالله بن سنان روایت نموده است: شیخ صدوق نیز به همین طریق آورده است. در کتاب منتقى الجمان شیخ حسن ابن زین الدین (الشهید الثانی) رحمته در جلد دوم (ص ۱۳۸) چاپ جدید می‌نویسد: ۱- و لاصحاب فی تأویله و جهان - احدهما الحمل علی اراده الخمس المستفاد من ظاهر الكتاب فان ما سوی الغنائم مما یجب فی الخمس انما استفید من السنه و ذکر ذلك الشیخ والناس دعوی صدق اسم الغنیمه علی کل ما یجب فی الخمس ذکر ذلك جمعه منهم العلامة والشهید و توجه المنع الی هذا بین لاتفاق العرف و کلام اهل اللغة علی خلافها - نعم یمکن الحمل علی اراده هذا المعنی بطریق التجوز فان لفظ الغنائم و ان احتمل المجازی و الحقیقه الا صلیته لکن الحقیقه متحققه الا راده له خوّلها فی عدم و یقع الشک فی اراده ما سویها فیمسک فی نفيها بالاصل الا ان یقوم علی خلافها دلیل - خلاصه فرمایش صاحب منتقى الجمان آن است که لفظ غنائم شامل همان غنائم جنگی است و بغیر آن دلالت ندارد.

۲- مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد (باب الخمس) در بیان اینکه خمس در غنیمت است و غنیمت شامل چه چیز است؟ و اینکه آیا فوائد مکاسب نیز جزو غنائم است یا نه بعد از آنکه قول طبرسی را نقل می‌نماید که او گفته است:

و یمکن ان یستدل بهذه الایة: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۵۲] فان فی اللغة یطلق علی جمیع ذالک اسم الغنیمه ... آنگاه خود مرحوم محقق می‌نویسد:

۲- در تفسیر عیاشی (ص ۶۲ ج ۲) ... عن سماعه عن ابی عبدالله علیه السلام و ابی الحسین علیه السلام قال سألت احدهما عن الخمس فقال ليس الخمس الا في الغنائم.

که مضمون این هر دو حدیث می‌رساند که خمس فقط در غنائم جنگی است که آیه شریفه واعلموا انما غنمتم در باره آن در سال دوم هجرت یعنی در همان هنگام جنگ بدر نازل شده است چنانکه شرح آن گذشت. و همین خمس است که با اینکه تاریخ و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گواهی نمی‌دهد که آن حضرت خویشان خود را به آن اختصاص خویشان خود را به آن اختصاص و امتیاز داده باشد. تا چه رسد به یتامی و مساکین و ابن‌سبیل که مراد از آن یتامی شهدای جنگ و غیر آن و مساکین و ابن‌سبیل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمرده‌اند که در حین نزول آیه شریفه اصلاً وجود خارجی نداشتند و برای این اشخاص از آل محمد مصداقی در خارج تصور نمی‌شد چنانکه بیان این مطلب بشرح اوفی گذشت احادیث دیگری که از آنها بر خمس کذائی استدلال می‌کنند.

وانکر بعض اصحابنا هذه الدعوى مدعياً اتفاق العلماء و كلام اهل اللغة على خلافها و لقله متجه که همان معنی و مقصود مرحوم صاحب منتفی‌الجمان را عبارت دیگر آورده است که غنیمت جز بر غنائم جنگ اطلاق نمی‌شود.

۳- مرحوم فضال جواد در کتاب مسالک جلد دوم (ص ۸۱) در این مورد می‌نویسد: والحق ان استفاده ذلک (ای الخمس علی جمیع الفوائد) من ظاهر الآیه بعیده بل الظاهر کون الغنیمه، غنیمه دارالحرب • غنیمت در آیه شریفه همان غنائم جنگ است که مشمول خمس است.

۴- الغنیمه کل ما اخذ من دارالحرب بالسيف عنوة مما يمكن نقله الى دارالاسلام و ما لا يمكن نقله الا دارالاسلام فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الامام و يصرف الى بيت المال لمصالح المسلمين. پس نتیجه تحقیق تمام این بزرگواران آن است که غنائم مشمول خمس همان غنائم جنگی است و در این شریفه در خصوص خمس سایر اشیاء هیچگونه اشاره و کنایه‌ای نیست و استناد و استفاده از آیه شریفه در خمس غیر غنائم جنگی استنادی ناروا و استفاده‌های نابجا است!!!

احادیث است که در آنها کلمه (خمس) بمعنای ما یخرج منه (کسور متعارفی عدد) یعنی مقداری که برای زکات اخذ می‌شود چنانکه کلمه عشر یا نصف العشر یا ربع العشر در آنچه برای زکات اخذ می‌شود آمده است و چون در اینگونه احادیث کلمه (خمس) یعنی یک پنجم آمده است که از آن مال مشمول زکات اخذ می‌شود، متشبهین بکل حشیش آن را شامل خمسی که از طبقه خاصی که در هنگام نزول آیه شاید استفاده می‌کرده‌اند دانسته‌اند. مانند این احادیث

الف - حدیث مروی در تهذیب و من لایحضره الفقیه: عن حماد الحلبي قال سالت ابا عبدالله عليه السلام عن الكنز کم فيه قال الخمس و عن المعادن کم فيها قال الخمس و عن الرضا عليه السلام و اصفر والحديد و ما کان من المعادن کم فيها قال یؤخذ منها کما یؤخذ من معادن الذهب والفضة. مانند این حدیث در کافی از ابن ابی عمر آمده است.

ترجمه: از حماد حلبی روایت است که گفت: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم از آنچه از گنج باشد چه مقدار باید داد؟ فرمود: یک پنجم و از معادن پرسیدم که چه مقدار در آن واجب است؟ فرمود: یک پنجم، و از قلع و مس و آهن و آنچه از معدنیات است (از فلزات و غیره) چه مقدار در آن واجب است؟ حضرت فرمود: از تمام اینها همان مقدار گرفته می‌شود که از معادن طلا و نقره گرفته می‌شود (یعنی یک پنجم).

می‌بینید که نحوه سؤال و سیاق عبارت خود حاکی است که سائل از مقداری که پرداخت آن از این اشیاء واجب است می‌پرسد و جوابی هم که حضرت می‌دهد بر طبق سؤال سائل از مقداری که باید از این اشیاء خارج شود جواب می‌دهد و چون در این اشیاء زکات واجب است بشرحی که در کتاب زکات آورده‌ام و در اشیائی که زکات

۱- در حدیث مروی از خصال صدوق باب الخمسه فقره ۸۳ خمس سنن اجراها الله عز و جل فی الاسلام عن النبی قال لعلی عليه السلام یا علی ان عبدالمطلب سن فی الجاهلیة سنناً اجراها الله فی الاسلام ... تا آنجا که می‌فرماید: و وجد کنزاً فأخرج منه الخمس فتصدق ...

واجب است مقداری که از هر چیز خارج می‌شود متفاوت است چنانکه از پاره‌ای اشیاء چون غلات و محصولی که از نهر یا آسمان آب می‌خورد یکدرهم و زراعتی که از چاه و دلو و ماشین آب می‌خورد یک بیستم و شتر یک بیست و پنجم و گاو یک سی‌ام یا یک چهارم و گوسفند یک چهارم و پول یک چهارم و پاره‌ای اشیاء کمتر یا زیادتر است از این جهت بوده که سائل احتیاج بسؤال داشته است که از امام بپرسد که از این اشیاء چه مقدار باید داد؟ حضرت در جواب فرموده است: یک پنجم. اگر خمس کذائی در بین مسلمین معمول و مشهور بوده و به اصطلاح اصولیین یک حقیقت شرعیه مانند نماز و زکات و حج بود که احتیاج به اینگونه سؤال نداشت و جوابش چنین بود، زیرا اسمش حاکی از مقدار ما یخرج منه است و باید سائل می‌پرسد (هل فی الكنز خمس یا فی المعادن خمس) و امام در جواب آن بفرماید نعم. اما چیزی که بر سائل مجهول بوده مقدار ما یخرج منه است و امام هم جواب بر طبق سؤال می‌دهد و هیچ ربطی به مطلب اینان ندارد. نکته دیگری از نظر متشبهین دور مانده و یا عمداً بدان اعتنایی نکرده‌اند کلمه (یؤخذ) است یعنی گرفته می‌شود و خمس که دلیل آن آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: ۵۲] است چنانکه گذشت از کسی گرفته نمی‌شود تا کلمه اخذ بمیان آید زیرا غنائم جنگی در اختیار رئیس مسلمین است و در هنگام تقسیم سهم مقاتلین را می‌دهد و سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل را هم باید او بدهد و در نزد اوست بنابراین نه به مسلمین دستور دادن داده شده چون کلمه (آتوا - انفقوا -) و امثال آن و نه به رئیس مسلمین دستور اخذ آن مسلمانان داده شده زیرا چیزی از غنائم در اختیار مسلمین نیست که مأمور بدان آن باشند. بلکه این زکات است که هم مسلمانان دستور دادن و آن داده شده است مانند کلمات: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۳۷۸] و

امثال آن و هم بر پیشوای مسلمین دستور گرفتن آن داده شده است که: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۲۱۴] پس کلمه یُوْخَذُ که در این حدیث شریف است بنحو آشکار می‌رساند که این زکات است که باید از کنز و معادن و غیر آن یک پنجم اخذ شود. (قبلاً آیاتی را که دلالت دارد بر آنکه غنیمت گرفتنی است نه دادنی ذکر نمودیم).

ب - حدیث مرویه در تهذیب از زراره از حضرت باقر علیه السلام: قَالَ سَأَلْتَهُ عَنِ الْمَعَادِنِ مَا فِيهَا فَقَالَ عليه السلام كُلُّ مَا كَانَ يَكَاوُزُ فِيهِ الْخَمْسُ وَقَالَ مَا عَالَجِيْتَهُ بِأَلِكِ فَقِيهِ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ مِنْ حِجَارَتِهِ مَصْفَى الْخَمْسِ. یعنی از حضرت سؤال کردم از معادن که در آن چقدر واجب است حضرت فرمود: هر چه که بعنوان دَفِينَه باشد در آن یک پنجم است در این حدیث نیز مانند حدیث سابق سائل از آنچه بر معدن واجب است می‌پرسد نه از آنچه خمس کذائی بر آن واجب است خصوصاً در آخر حدیث می‌فرماید: آنچه را که بوسیله مال خودت مایه‌گزاری کرده‌ای پس هر چه خدا از سنگهای آن معدن برای تو بیرون آورد در خالص آن یک پنجم است^۱.

ج - در حدیث مروی در تهذیب و من لا یحضره الفقیه و المقنع صدوق از محمد بن مسلم روایت است که گفت: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْمَلَا حَةِ فَقَالَ وَ مَا الْمَلَا حَةُ فَقَالَ: أَرْضُ سِنَخِهِ مَلْحَةٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مَلْحًا. فَقَالَ هَذَا الْمَعْدِنُ وَ فِيهِ الْخَمْسُ فَقُلْتُ وَ الْكَبْرِيتُ وَ النَّفْطُ يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخَمْسُ.

یعنی از محمد بن مسلم روایت است که گفت از حضرت محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از نمکزار حضرت فرمود: ملاحه چیست؟ محمد بن مسلم گفت: زمین شوره‌زار نمکخیز که در آن آب جمع می‌شود و نمک می‌گردد. حضرت فرمود: این معدن است و

۱- یعنی سود ویژه آن پس از منهای سرمایه.

در آن یک پنجم است. عرض کردم کبریت (گوگرد) و نفت که از زمین خارج می‌شود حضرت فرمود در این و مانند این یک پنجم است. در این حدیث نیز محمد بن مسلم از حضرت باقر از حق واجبی که در نمکزار و معدن است می‌پرسد. حضرت در جواب فرموده است در آن یک پنجم است و سخنی از خمس آل محمد نیست!

د - حدیث مروی در کافی و تهذیب از محمد بن مسلم و از ابن ابی عمیر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن معادن الذهب والفضة والصفرة والحديد والرصاص فقال علیه السلام عليها الخمس جميعاً. مضمون حدیث در جواب حضرت مانند احادیث سابق است!

ه - حدیث مروی در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب عن محمد بن علی بن عبدالله عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عما یخرج من البحر من اللؤلؤ والياقوت والزبرجد و عن معادن الذهب والفضة هل فيه زکات فقال: اذا بلغ قيمته ديناراً ففيه الخمس. این حدیث را شیخ مفید نیز در المغننه مرسله از حضرت صادق آورده است یعنی راوی می‌گوید از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم از آنچه از دریا خرج بشود چون مروارید و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره آیا در آن زکات است؟ حضرت فرمود: همین که قیمت خارج شده بیک دینار رسید در آن یک پنجم است در این حدیث به صراحت و روشنی معلوم است که سؤال سائل از زکات است و جوابی هم که امام می‌فرماید. مقدار ما یخرج منه است. پرواضح است که در آن زمان خمس کذائی بعنوان یکی از حقایق شرعیه وجود نداشته است که در مقابل زکات مشکک و مردد باشد باز برای توضیح می‌گوئیم:

اولاً - کلمه خمس که در این احادیث است حقیقت شرعیه ندارد یعنی در احکام و به اصطلاح در فروع دین و احکام و به اصطلاح در فروع دین و احکام شاخصه اسلام در صدر اسلام چیزی معنون و مشخص بنام خمس وجود نداشته که مانند نماز و زکات و حج و روزه و جهاد شاخص باشد تا بمجرد اظهار آن کلمه اذهان بدان مبادرت نماید

و کلمه خمس گاهی در زکات معادن و کنوز که نماینده همان مقدار ما یخرج منه است دیده می‌شود مانند این حدیث مروی در کافی: (و سئل النبي ﷺ عن الرجل يأخذ منه هولاء زكاة ماله او خمس ما يخرج له من المعادن الحسب ذلك له في زكوه و خمسة فقال نعم.) یعنی از حضرت رضا عليه السلام پرسیده شد از حکم مردی که اینان (عمل خلفای جور) از او زکات مالش را و یک پنجم آنچه را که از معادن برای او خارج می‌شود می‌گیرند آیا اینها در حساب زکات و خمس او محسوب می‌شود؟! حضرت فرمود: اری!

در اینجا کلمه خمس بدان جهت مشخص است که زکات معادن برخلاف زکات سایر اشیاء یک پنجم است و سایر شروط زکات بر آن جاری نیست چون مضمی حول و نصاب مقدر بوزن.

و کلمه خمس در این احادیث فقط نام یک کسر متعارفی عدد است مانند کسور عشر و ثمن و ربع و امثال آن. چنانکه در احادیثی که سؤال در خصوص زکات و مقدار ما یخرج منه شده است در جواب آن فرموده‌اند: **فيه العشر او نصف العشر**. مثلاً در کتاب تحف العقول از حضرت رضا عليه السلام (كل ما يخرج من الارض من الحبوب اذا بلغت خمسة اوساق ففيها العشر.) یا در نامه‌های رسول خدا صلى الله عليه وآله بر رؤسای قبایل چنانکه در نامه آن حضرت به شرجیل بن عبد کلال و نعیم این عبارت دیده می‌شود (ما سقت السماء او كان سيحاً ففيه العشر ... و ما سقى بالرسا فيه نصف العشر ...) و امثال آن پس کلمه خمس (فيه الخمس) در جواب سؤال سائلان همچون کلمه فيه العشر یا فيه نصف العشر است که نماینده مرتبه در کسور عدی است و یک حقیقت شرعی نیست چون صلوه و زکوه که بمجرد تفوه به آن معنای خاصی در ذهن شنوده درآید. تا مثل حدیث مشهور و متواتر (بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة والزکات والصوم والحج و ولایت)^۱ که نماینده حقایق

^۱ - در روایتهای اهل سنت به جای ولایت، شهادتین می‌باشد. (مصحح).

شرعیه‌اند باشد از آن جهت که خمس غنائم یا خمس معادن یک امر قلیل‌الاتفاق بوده که هنگام جنگ گاهی و بندرت در پاره‌ای از اراضی بدست می‌آمد لذا آن را یکی از فروع و احکام مستمره قرار ندادند تا مورد تکلیف عموم مکلفین شود.

ثانیاً - در معادن و کنز و امثال آن زکات است بشرحی که در کتاب زکات گذشت و مقداری که از آن خارج می‌شود یک پنجم است و سؤال سائلان هم برای همین منظور است.

ثالثاً - در زمانی که این احادیث از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده است فتوای فقهای زمان نیز بر این بوده است که در معادن زکات است با این تفاوت که در مقدار ما یخرج منه - ما یؤذی منه اختلاف بوده است و همین کیفیت باعث شده است که اصحاب ائمه از آن حضرات از اینگونه سؤالات می‌کرده‌اند. مثلاً - مالک که یکی از فقهای مشهور آنزمان بوده و در سال ۹۵ هجری متولد شده و معاصر حضرت صادق و کاظم بوده است و در مدینه یکی از فقهای بزرگ و معروف و از مفتیان مشهور اسلام است در موطن خود که از کتب مشهور و اقدم از تمام کتب فقه است در باره زکات معادن می‌نویسد:

آری (والله اعلم انه لا یؤخذ من المعادن مما یخرج منه شیء حتی یبلغ ما یخرج منها قدر عشرين دیناراً (یعنی) او مأتی درهم فاذا بلغ ذالک ففیه الزکاة).

یعنی نظر و فتوای من این است و البته خدا بهتر می‌داند اینکه از آنچه از معادن خارج می‌شود چیزی نباید گرفته شود تا اینکه مقدار آنچه از آن خارج شده به بیست دینار طلا برسد یا دویست درهم پس همین که باین مبلغ رسید در آن زکات است. این گفته مالک درست مضمون آن حدیثی است که شیخ طوسی آن را در تهذیب آورده است... عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت ابا الحسن علیه‌السلام عما اخرج من المعدن من قلیل او کثیر هل فیه شیء قال لیس فیه شیء حتی یبلغ ما فی مثله الزکاة عشرين دیناراً.

یعنی احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که از حضرت کاظم یا حضرت رضا سؤال کردم از آنچه از معدن خارج می‌شود کم و زیاد آیا در آن چیزی واجب است؟ حضرت فرمود: در آن چیزی واجب نیست تا برسد به آنچه مانند آن زکات است یعنی به بیست دینار. یا حدیثی که شیخ مفید آن را در المقنعه آورده است به این عبارت: (قال: سئل الرضا عليه السلام عن مقدار الكنز الذي يجب فيه الخمس فقال ما يجب فيه الزكاة من ذلك فقيه الخمس و ما لم يبلغ حد ما يجب فيه الزكاة فلا خمس فيه. قيد کلمه ما في مثل الزكاة) در حدیث اول و حد ما يجب فيه الزکات در این حدیث صریح و روشن است که یک پنجم زکات معادن است با این تفاوت که مالک از زکات معادن عشر (یکدهم) قائل است و ائمه معصومین عليهم السلام خمس (یک پنجم) شافعی که خود نیز یکی از مفتیان بزرگ و فقهای بزرگ مشهور اربعه و معاصر با ائمه است در کتاب خود (الأم) به عنوان (باب زکاة المعادن) دارد که در آن چند حدیث در این خصوص می‌آورد و نصاب زکات معادن و رکاز را همان بیست مثقال طلا یا بیست دینار می‌داند. چنانکه در صفحه ۳۸ می‌نویسد: (لا شک اذا وجد الرجل الركاز ذهباً او ورقاً و بلغ ما يجد منه ما يجب فيه الزكاة: ان زکاته الخمس) یعنی همینکه شخص دینه ای یافت از طلا و پول که مبلغ آن بقدری شد که در آن زکات واجب می‌شود (یعنی بیست دینار) همانا زکات آن یک پنجم است. ابویوسف نیز که از فقهای بزرگ آنزمان و شاگرد ابوحنیفه و معاصر حضرت صادق و کاظم و رضا عليهم السلام است در کتاب (الخراج) می‌نویسد: (كذلك كل ما اصيب في المعادن من الذهب والفضة والنحاس والحديد والرصاص فان في ذلك الخمس في ارض العرب كان او في ارض العجم و خمسة الذي يوضع فيه مواضع الصدقات) یعنی: و همچنین است هر آنچه از معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج که دست بدان یابند در آن یک پنجم است در سرزمین عرب بوده باشد یا در سرزمین عجم و یک پنجم آن در مواردی

مصرف می‌شود که صدقات (زکوات) مصرف بشود پس به فتوای این فقیه مشهور و قاضی معروف آن عصر زکات در معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج یک پنجم است.

در المصنف تألیف عبدالرزاق بن همام الصنعانی (که اقدم کتب فقهی است که در دست زیر وی متولد ۱۲۶ و متوفای سال ۲۱۱ و بتصریح علمای رجال شیعی بوده است) نیز در زکات معادن و غیر آن یک پنجم است.^۱

۱- در المصنف عبدالرزاق بن همام الصنعانی که در نیمه اول قرن دوم هجری تألیف شده است در زکات معادن این اخبار دیده می‌شود (ص ۱۱۶ ج ۴) حدیث شماره ۷۱۷۷۷

۱- عبدالرزاق عن معمر عن رجل من كان يعمل في المعادن عن عمر بن عبدالعزيز عن عمر قال كانوا يأخذون منا فيما نعالج و نعمل بآبدینا من كل ماتي درهم خمسة دراهم فاذا وجدناه في المعادن الركاك اخذ منا الخمس. یعنی هر گاه خود کاری را انجام داده و با دست خود کار می‌کردیم زکاتی از ما می‌گرفتند از هر دویست درهم پنج درهم می‌گرفتند اما همین‌که در معادن دفینه‌ای یا ماده‌ای قیمتی می‌یافتیم از ما یک پنجم می‌گرفتند.

۲- در حدیث ۷۱۷۸ - عبدالرزاق عن ابی جریح قال اخبرنی ابوالزبیر انه سمع جابر بن عبدالله یقول ما وجد من غنیمه ففیها الخمس.

۳- در حدیث ۷۱۷۹ - عبدالرزاق عن ابی جریح قال اخبرنی جعفر بن محمد رضی الله عنه ان النبیس بعث علی بن ابیطالب الی رکاك بالیمن فخمها و در صفحه 64 همین جلد: باب العنبر فزعم عروه انه قد كتب الی عمر بن عبدالعزيز یسأله عن صدقه العنبر فزعم عروه انه كتب الیه اکتب الی کیف کان اوائل الناس يأخذونه ام کیف کان یؤخذ منهم ثم اکتب الی قال انه قد ثبت عندی انه کان بمنزلة الغنیمة و یؤخذ منه الخمس فرعم عروه انه كتب الیه ان خذ الخمس وادفع ما فضل بعد الخمس الی من وجده. پس مسلم است که در زمانی که ائمه معصومین مسئول این سؤالات می‌شدند همان حکمی که بین تمام مسلمین شایع بوده می‌فرموده اند و خمسی را که در معادن و غیر آن گفته‌اند همان زکاتی است که از معادن و امثال آن گرفته می‌شود نه خمس کذائی.

با این وصف جوابی که امامان علیهم السلام که در چنین زمانی بسائلان خود در این مسائل می‌داده‌اند منطبق با فتوای مشهور زمان بوده است که زکات معادن خمس (یک پنجم) است و مصرف آن هم معلوم بوده که مصرف زکات بوده است. و باعث بر این سؤال هم همان اختلافی بوده است که بین فقها بوده لذا شیعیان و اصحاب ائمه به آنها رجوع کرده‌اند. و امامان علیهم السلام همان حکم یک پنجم را در زکات معادن و امثال آن در جواب سائلان می‌فرمودند!

موضوع زکات در معادن مطلب تازه‌ای نبوده و در همان ابتداء وضع زکات وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خود بنفس شریف متصدی اخذ آن شده است. چنانکه شرح زکات معادن بلال بن حارث در کتاب زکات گذشت و کتب فقهای اقدم اسلام که بقلم خود ایشان نوشته شده است هم اکنون موجود است و حاکی این حقیقت است. چون کتاب (الموطا) مالک کتاب (الام) شافعی^۱ که صراحت دارند بزکات معادن

۱- علاوه بر آنچه در متن از شافعی نقل شد وی در کتاب (الامام) (ص ۳۸ ج ۲) می‌نویسد: و اذا وجد الرکاز فوجب فيه الخمس و انما یجب حسین یجده کما تجب زکاة المعادن حین یجدها فانها موجودة من الارض و هو مخالف لما استفيد من غیر ما یوجد فی الارض. یعنی همین‌که دفینه یافته شد در آن یک پنجم واجب می‌شود چنانکه زکات و معادن نیز چنین است که همین‌که یافته شد زکاتش واجب است بجهت اینکه این دو چیز (دفینه و معدن) خودبخود در زمین موجودند و آن مخالف چیزهای دیگری است که در زمین به وجود می‌آید. پس شافعی زکات دفینه و معادن را بدین دلیل مشمول یک پنجم می‌داند که زحمتی درباره آن کشیده نمی‌شود و خود بخود در زمین موجودند بخلاف سایر اشیاء مشمول زکات که چون با زحمت تهیه می‌شود از یکدهم یک چهلم است لذا باید از آنها کمتر داده شود شافعی در صفحه ۷۱ همین کتاب ضمن شمارش اشیائی که مشمول زکات می‌شوند آورده است:

فما اخذ من مسلم من صدقه ماله ناصعاً کان او ماشیئاً او زرعاً او زکاة فطر او خمس رکاز او صدقه معدن او غیره فما وجبت علیه فی ماله فی کتاب او سنته او امر اجمع علیه عوام المسلمین فمعناه واحد.

که آن خمس یعنی یک پنجم بوده است و سیره رسول الله ﷺ نیز در این موضوع روشن است که آنحضرت از معادن و حتی از مراتع زکات می گرفت و آن یک پنجم بوده است^۱ پس ممکن است آنچه فقهاء شیعه را به اشتباه انداخته یا معترضین و متعصبین را دستاویز شده کلمه خمس است که در این احادیث است و آنرا با خمس غنائم که مصرف مخصوص دارد یکی دانسته اند.

شاید هم احادیث دیگری که در این باب جمع آوری شده این اشتباه را تقویت کرده است زیرا اشیائی که یک پنجم از آنها گرفته می شود در پاره ای از احادیث در دنبال هم ردیف شده است مانند:

۱- حدیث مروزی در خصال صدوق که ابن ابی عمیر از چند نفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده است **الخمس علی خمسة اشیاء علی الكنوز والمعادن والغوض والغنیمه و نسی ابن ابی عمیر الخامس.**

یعنی آنچه از شخص مسلمان گرفته می شود از زکات اموالش پول باشد یا حیوان یا زراعت یا زکات فطر یا یک پنجم دفینه یا زکات معدن یا غیر آن پس آنچه در مال او باستناد کتاب یا سنت یا امری که عموم که صراحت دارند بزکات معادن که آن خمس یعنی یک پنجم بوده است هم بخود تو برمی گردد (یعنی تو نیز یکی از مصارف هشتگانه زکاتی).

پس با این بیان هیچ شکی نیست که یک پنجم که از معادن و کنوز گرفته می شود زکات است و مصرف آنها مصارف زکات است.

۱- در جمع الجوامع سیوطی آمده است در نامه ای که رسول خدا به جهینه نوشته است این عبارت شریفه در آن است (ان لکم یطون الارض و شهولها و تلاح الاود به و ظهورها علی ان ترعو نباتها و تشربوا مائها علی ان تؤدوا الخمس) یعنی شما حق دارید از آنچه در درون زمین و آنچه در بیرون آن است و از پستی و بلندی بیابانها و رودخانه ها استفاده نمائید و گیاهان آنرا بچرانید باین شرط که خمس (یک پنجم) آن را بپردازید.

۲- حدیث مرسل مروی در کافی از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده است. الخمس من خمسة اشیاء من الغنائم والفوص. الكنوز والمعادن والملاحه که شیخ طوسی این حدیث را بسند خود از علی بن فضال ضال از حماد بن عیسی روایت کرده است باضافه در الغوص والمعادن صرفنظر از اینکه انی دو حدیث مرسل بوده و دارای چندان اعتباری نیستند خصوصاً که راوی حدیث دوم از طریق شیخ طوسی: علی بن فضال ضال است که ما هویت او را روشن کرده ایم و مختصری از آن در این کتاب آمده است. اصولاً این گونه احادیث در مقام شمارش اشیاء مشمول خمس معروف نیستند بکه اشیاء و نظائری را معرفی می کنند که در اخبار مانند آنها بسیار است. وگرنه چگونه ممکن بود شخصی مانند محمد بن ابی عمیر که از مؤمنین خالص و خود یکی از فقیهان بزرگ و از صحابه خاص ائمه علیهم السلام بوده است خمسی را که باید به آل محمد داد فراموش نماید و از پنج چیز (نه از بیست و پنج چیز!!) باز یکی را فراموش کند چنین کسی که اگر خود دارای این اشیاء نبوده است لابد باید مسائل و احکام آنها را بداند چنان بدان بی اعتنا بوده از پنج چیز یکی از آنها را فراموش کرده است.

چنانکه مرحوم صدوق در کتاب خصال ضمن شمارش اشیاء و نظائر حدیثی از عمار بن مروان روایت کرده است که او گفت: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول فيما يخرج من المعادن والبحر والغنیمه والحلال المختلط بالحرام اذا لم يعرف صاحبه والكنوز الخمس.

و شاید این شمارش برای آن بوده که چون در آن زمان علاوه بر زکات اموال زکات معادن و کنوز و خمس غنایم را نیز خلفای جور مأخوذ می داشتند اینگونه شمارش معمول بوده و بی اعتنایی به آن تا این حد که شخصی مانند ابن ابی عمیر پنجمی آنرا فراموش نماید این حد من را تأیید می کند.

دسته سوم از اخبار خمس اخبار و احادیثی است که حاکی از آن است که خمس از آنمه معصومین علیهم السلام یا آل محمد است مانند:

۱- حدیث مروی در تهذیب شیخ طوسی از حضرت باقر علیه السلام که می فرماید: یا تجیه لنا الخمس فی کتاب الله و لنا الانفال و لنا صومالمال.

۲- ... عن زکریا بن مالک الجعفی عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن قول الله ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۵۲] فقال اما خمس الله عز و جل فللرسول يضعه فی سبیل الله و اما خمس الرسول فلاقاربه و خمس ذوی القربی فهم افرابء وحدها که این حدیث را صدوق نیز در کتابهای حدیث خود آورده است.

۳- ایضاً شیخ طوسی از علی بن فضال از ابن بکیر از پاره‌ای از اصحاب از یکی از صادقین علیهم السلام در فرمایش خدای تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۴۱] قال خمس الله للامام و خمس الرسول للامام و خمس ذوی القربی لقرابة الرسول الامام والیتامی و یتامی الرسول والمساکین منهم و ابناء السبیل منهم فلا یخرج الی غیرهم.

۴- ایضاً شیخ در تهذیب ... عن حماد بن عیسی عن ربیع بن عبدالله بن الجارود عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتاه المغنم اخذ صفوة و کان ذلک له ثم یقسم ما بقی خمسة اخماس و يأخذ خمسة ثم یقسم اربعة اخماس بین الناس الذی قاتلوا علیه ثم قسم الخمس الذی اخذه خمسة اخماس ... تا آخر حدیث.

۵- عن ابان عن محمد بن مسلم عن ابی جعفری فی قول الله تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۴۱] قال هم قرابة رسول الله.

۶- عن ابان عن سليمان بن قيس قال سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول و نحن والله الذي عنى الله بذى القربى ... فقال ما افاء الله على رسوله ... منا خاصة و لم يجعل لنا سهماً فى الصدقة اكرم الله نبيه و اكرمنا يطعمنا او ساخ ما فى ايدى الناس

۷- ... عن محمد بن ابى نصر عن الرضا عليه السلام قال سئل عن قول الله ﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ﴾ [الأنفال: ۴۱] فقيل له فما كان لله فلما قال رسول الله و ما كان لرسول الله فهو للإمام. الحديث.

۸- حديث مرسل حماد بن عيسى از حضرت كاظم كه در تقسيم خمس مى فرمايد: و تقسيم الاربعه الاخماس بين من قاتل عليه تا آخر حديث.

۹- صدوق در مجالس و عيون اخبار الرضا ... عن الريان بن الصلت عن الرضا عليه السلام و اما الثامنة فيقول الله عز وجل ﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ﴾ [الأنفال: ۴۱] فقرن سهم ذى القربى مع سهمه ... فكل ما كان من الفى والغنيمه.

۱۰- در بصائر الدرجات، عن عمران بن موسى عن موسى بن جعفر عليه السلام قال قرأت عليه آية الخمس فقال ما كان لله فهو لرسوله و ما كان لرسول فهو لنا: تمام اين احاديث كه حتى يك حديث صحيح هم در ميان آنها نيست و احاديث ضعيفه ديگر كه صاحب وسائل الشيعه در كتاب خود در (ص ۶۲- ۶۳ ج ۲) چاپ امير بهادر كلوخ چين کرده است، مشمون همه آنها چنانكه از عبارات صريحه آنها آشكار است دلالت دارد بر اينكه حق قرباى رسول الله: حال امام باشد يا غير امام فقط از خمس غنائم جنگ است نه اشياء ديگر!!! و ابدأ در آنها ذكرى از خمس معادن و كنوز و غوص و مال حلال مخلوط به حرام و چيزهاى ديگر نيست. در حالى كه اين احاديث از كسانى روايت شده است كه در حال احاديث هيچگونه اعتبارى ندارند، مانند على بن فضال و عبدالله بن بكير و امثال او و پاره‌اى از اين احاديث مرسل و مقطوع و مجهول است و كتاب خدا نيز بصراحت

آنها را نمی‌پذیرد. و به هر صورت خمس مضامین این احادیث جز خمس غنائم جنگ نیست. چنانکه مضمون و مفهوم و سیاق عبارات بدان گواهی می‌دهد.

اما خمس ارباح مکاسب بر فرض صحت اخبار مخصوص امام است

با بیانی که گذشت معلوم و مسلم شد که کلمه خمس در معادن و گنج و غوص و مال مخلوط به حرام و امثال آن نماینده‌ی مقداری است. که از بابت زکات از این اشیاء خارج می‌شود و مصارف آنها هم مصرف زکات است و در آن بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم یکسانند.

و خمسی که در اخبار برای ذوی‌القربای رسول الله تعیین شده همان خمس غنائم دارالحرب است که بعد از رسول خدا ﷺ به هیچ‌کس از خویشاوندان آن حضرت داده نشده است و تاریخ و سیره مسلمین از آن بی‌خبر است! اما خمس ارباح مکاسب که در زمان ما معمول است و فقهای شیعه از آن بشدت تبلیغ و دفاع می‌کند و آنرا بسادات که از فرزندان هاشمند اختصاص می‌دهند و سهم امام را هم از آن جدا می‌کنند! نه کتاب خدا و نه سنت و سیره رسول الله و نه عمل مسلمین صدر اول و حتی نه احادیث با صرفنظر از ضعف آنها، آنرا تصدیق نمی‌کنند از کلمه (غنمتم) هم که پاره‌ای از فقها خواسته‌اند بدین‌منظور استفاده و استدلال کننده خود پیدا است که راه تجوز و تعدی پیموده‌اند و ما در گذشته بیانات عده‌ای از دانشمندان شیعه را آوردیم که گفته‌اند: اینگونه استدلال غلط و خطاست! و در تاریخ خلفای حق و باطل هم کوچکترین اثری نیست که از ارباح مکاسب و درآمد مردم مسلمان دیناری بنام خمس گرفته باشند! و به فرمایش مرحوم مقدس اردبیلی در زبده البیان (ص ۲۰۹) وجوب اینگونه خمس خود تکلیف شاق و سختی است که انسان را وادارد که از هر چه مالک است خمس اخراج

نمایند!!! هم اصل برائت و هم روح شریعت: شریعتی که سمحه سهله است چنین تکلیفی را نفی می‌کند.

اخباری که در خصوص وجوب خمس در کتب معتبره شیعه چون کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و کتب دیگر صدوق چون مجالس و المقنع و عیون الرضا و غیره آمده است و تمام آنها را شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه جمع کرده است تماماً از حیث سند مخدوش و ضعیف و مجهول و مرسل است و حتی یک حدیث صحیح در تمام آن احادیث یافت نمی‌شود!!!^۱

۱- حقیقتاً قابل دقت است که از این اخبار و احادیثی که حاکی از آن است که خمس شامل ارباح مکاسب و غیر آن است اثری از آن کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق دیده نمی‌شود، معلوم می‌شود اینگونه احادیث هرگز مورد اعتنای آن مرحوم نبوده و خمس ارباح مکاسب را صحیح نمی‌دانسته است و گرنه در کتاب فقهی خود که آنرا حجت بین خود و خدای خود می‌داند می‌آورد! در کتاب شریف کافی در باب (الفی والانفال و تفسیر الخمس و حدوده) بیست و هشت حدیث در این موضوعات آورده است که بنابر تحقیق علامه حلی (ره) در کتاب مرآة العقول جلد اول از (ص ۴۴۱ تا ۴۴۹) ارزش این احادیث از این قرار است!

۱۳ حدیث آن ضعیف است که حدیث‌های ۱-۴-۶-۱۰-۱۴-۱۵-۱۸-۲۰-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-
 ۲۶- می‌باشد و ۹ حدیث آن حسن است که حدیث‌های ۳-۸-۹-۱۱-۱۶-۱۷-۲۷-۲۸- است که د
 هیچ‌کدام دستور پرداخت خمس نیست بلکه شرح اثبائی است که خمس از آن بوسیله ولی امر خارج
 می‌شود مانند انفال و معادن و صفوالمال و تولیت وقف و ۳ حدیث آن مجهول است و آن حدیث‌های
 ۵-۱۲-۲۱- می‌باشد، حدیث چهارم مرسل است که در آن شرح تقسیم غنائم است و فقط دو حدیث
 صحیح در میان این بیست و هشت حدیث است که حدیث هفتم است که در آن معلوم می‌دارد که تقسیم
 خمس بدست پیغمبر و امام است و حدیث ۱۳ که مفاد آن اینست که خمس بعد از وضع مئونه است
 چون خمس معادن که پس از وضع هزینه استخراج آن است.

احادیثی که در باب وجوب خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات و صناعات که در کتب مختلف شیعه کافی و تهذیب و سرائر آمده است جمعاً ده حدیث است که شیخ حر عاملی آنها را در وسائل الشیعه (ص ۶۱ ج ۲) جمع‌آوری کرده است. از این ده حدیث که تماماً از حیث سند ضعیف است پنج حدیث آن بصراحت حاکی است که خمس ارباح مکاسب و غیر آن خاص امام است و کس دیگر را در آن حقی نیست. و پنج حدیث دیگر نیز حقی را برای غیر امام ثابت نمی‌کند اینک ما آن احادیث را یک یک آورده و از حیث سند و متن مورد دقت و رسیدگی قرار می‌دهیم تا ارزش آنها معلوم می‌شود. این پنج حدیث که مضمون آنها این است که خمس خاص امام است لاغیر، حدیث دوم و سوم و چهارم و پنجم و هشتم است بدین شرح: حدیث اول: از علی بن محمد یا به اختلاف شیخ. از محمد بن علی بن شجاع نیشابوری است که علی بن مهزیار از او روایت می‌کند: انه سأل ابا الحسن الثالث علیه السلام عن رجل اصاب من ضعيفته من الخنطة مائة كرا، ما يزكي و أخذ منه العشر عشره اكرار و ذهب منه بسبب عماره الضعيفته ثلثون كراً و بقى فى يده ستون كرا ما الذى يجب لك من ذلك و هل يجب الاصطحابه من ذلك شىء فوق لى منه الخمس مما يفضل من مؤنثه.

این حدیث را صاحب وسائل از شیخ طوسی روایت می‌کند لیکن در تهذیب شیخ (ص ۱۶ ج ۴) چاپ نجف سند این حدیث چنین است: سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن علی بن مهزیار قال: حدثني محمد بن علی بن شجاع النیشابوری انه سأل ابا الحسن الثالث و اختلاف تهذیب با وسائل در راوی متصل به امام است که علی بن محمد است یا محمد بن علی و در هر صورت چه علی بن محمد باشد و یا محمد بن علی بن شجاع باشد از هیچکدام نامی در کتب رجال نیست. او مجهول الهویه بلکه مجهول مطلق است. و راوی اول آن سعد بن عبدالله اشعری است که ابن داود او را در کتاب خود (ص ۴۵۷) در قسم ضعفا و مجروحین و مجهولین آورده است اما از حیث متن محمد بن علی بن

شجاع مجهول از حضرت ابوالحسن ثالث (امام علی النقی علیه السلام) سؤال کرده است از حکم فردی که از مزرعه خود صد کر گندمی که مشمول زکات می‌شده است دو کر آنرا بعنوان زکات (یکدهم) از او گرفته‌اند پس سی کر از این صد کر بسبب عمارت و آبادانی مزرعه صرف شده و از بین رفته است و فقط شصت کر دیگر در دست آن باقی مانده است بفرمائید چه مقدار از آن برای توسل و آیا برای رفقای هم‌مسلك او هم از این باقیمانده چیزی واجب است یا نه؟

حضرت در جواب توضیح فرمود: که هر چه از هزینه آن زیاد آمد یک پنجم آن از من است. معلوم نیست سؤال از چگونه مزرعه‌ای است که امام از سود خالص آن یک پنجم طلبکار است زیرا در زمان حضرت هادی چنین رسمی در میان شیعه نبوده است که از مزرعه‌ای که زکات آن داده شود از محصول آن یک پنجم از امام باشد آنچه احتمال داده می‌شود این است که این زمین یا وقف آل محمد بوده است* زیرا در آن زمان چنین موقوفاتی وجود داشته که یک پنجم پس از رفع مؤنه به آن حضرت می‌رسیده است. یا از اراضی مفتوح‌العنوه است که بنا بر آنکه در چنین اراضی خمس باشد لذا پس از وضع مؤنه یک خمس از باقیمانده داده می‌شود. بهر صورت مجهول بودن مضمون آن پیش از مجهول سند آن است و باستناد چنین حدیثی نمی‌توان مال مسلمای را از دست او گرفت. و بر فرض آنکه جایز باشد باز هم مال امام حاضر است و در چنین زمانی مصداقی ندارد: بعلاوه احادیث تحلیل که خواهد آمد انشاءالله.

حدیث دوم ایضاً شیخ طوسی باسناد خود باز هم از علی بن مهزیار چنین روایت می‌کند: قال لی علی بن راشد قلت له امرتني بالقیام بامرک و اخذ حقک فماذا علمت موالیک بذالک فقال لی بعضهم و ای شیء حقہ قام أدر ما اجیبہ فقال: یحب علیهم الخمس فقلت ففی ای شیء؟ فقال فی امتعتهم و ضایعهم (در تہذیب: و ضیائهم) قلت والتاجر علیہ والصانع بیدہ فقال اذا امکنهم بعد مؤنتهم. در این حدیث علی بن مهزیار (قهرمان خمس)

می‌گوید که علی بن راشد گفت به او گفتم (مسئول مجهول است و حدیث مضمراً است و احتمال آن هست که مسئول معصوم نباشد) که مرا مأمور قیام به امر خود و گرفتن حق خویش کرده‌ای و من این مأموریت را بدوستان تو اعلام کردم پاره‌ای ایشان به من گفتند: او چه حقی دارد؟ و من نتوانستم جواب او را بدهم. گفت: خمس (یک پنجم) برایشان واجب می‌شود گفتم در چه چیز؟ گفت در کالا و صنایع ایشان و مزارع ایشان. گفتم تاجر و آنکه کاردستی هم دارد؟ گفت همین که بتواند بعد از مؤنه‌شان.

می‌بینید که این احادیث از حیث متن بقدری مجهول بوده است که نه شخص مأمور می‌دانسته است چه کاره است و نه مأمور علیه! این حدیث که راوی متصل بمعصوم آن ابوعلی بن راشد است اگر معصومی در آن بوده باشد) نام این شخص طبق تصریح کتب رجال حسن بن راشد است وی که در رجال برقی و ابن داود از اصحاب حضرت جواد علیه السلام بوده و اخیراً از جانب حضرت هادی علیه السلام بجای حسین بن عبد ربه وکیل آن حضرت بوده است چنین شخصی توغماً باید به احکام شرع عالم و دانا باشد معهداً به مسئول خود که شاید امام باشد می‌گوید: مرا به قیام به امر خود و گرفتن حق خویش مأمور داشتی و من هم آنرا به دوستان تو اعلام کردم. اما آنها می‌گویند او چه حقی. از ما می‌خواهد؟ و من نتوانستم جواب آنها را بدهم. واقعاً عجیب است که این چه حقی بوده است که تا زمان حضرت هادی که بیش از دویست و پنجاه سال از عمر اسلام گذشته بوده است هنوز شیعیان و موالی ائمه که علی القاعده باید از همه مردم و باحکام دین آشناتر باشند نمی‌دانستند چه حقی از ایشان مطالبه می‌شود متن حدیث می‌رساند که این حق بقدری مجهول و نامعمول بوده است که نه ابوعلی بن راشد می‌دانسته است و نه شیعیان و مسلمانان دیگر!! بهر صورت اگر این حدیث حدیث صحیحی هم بود و از آن برای کسی حقی مسلم میشد باز هم حقی بود که فقط متعلق به امام حی و حاضر است

و دیگران را از آن بهره‌ای نیست. تا چه رسد به اینکه هم سند حدیث مخدوش است و هم متن حدیث مشوش است و هم صاحب حق در خارج مصداقی ندارد^۱

حدیث سوم - حدیثی است که در کتاب کافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۳) علی بن مهزیار همان قهرمان خمس ارباب مکاسب از ابراهیم بن محمد الهمدانی روایت کرده است به این طریق که: علی بن مهزیار گفته است: ابراهیم بن محمد الهمدانی برای او نوشته است ولی ظاهراً شیخ باز در این حدیث هم اشتباه کرده است و صحیح آن باشد که در کافی آورده است: که ابراهیم بن محمد می‌گوید: بحضرت هادی (اما علی النقی علیه السلام) نوشتیم (اقرانی علی بن مهزیار کان ایبک فی ما اوجبه علی اصحاب الضیاع انه اوجب علیهم نصف السدس عبداً لمؤنه و انه لیس علی من لم تقم ضعیته بمؤننه نصف السدس و لا غیر ذلك فاختلف من قبلنا فی ذلك فقالوا: یجب علی الضیاع الخمس بعدالمؤنه و معونة الضیعة و خراجها لا مؤنه الرجل و عیاله فکتب علیه السلام) (در تهذیب و قرا

۱- مرحوم محقق سبزواری رحمته الله در کتاب ذخیره المعاد ذیل این حدیث نوشته است (ورد بانه یقتضی اختصاص الخمس بالائمه و هو خلاف المعروف من مذهب الاصحاب و فیہ تأمل و بان راویها لم یوثق فی کتب الرجال صریحاً) - یعنی این حدیث مردود است زیرا باقتضای آن خمس فقط مخصوص ائمه علیهم السلام است و آن برخلاف معروف مذهب اصحاب شیعیان است و باید در آن تأمل داشت و دیگر اینکه راوی آن در کتب رجال صریحاً توثیق نشده است. فرمایش محقق صحیح است زیرا در رجال ابن داود (ص ۴۳۹) نام حسن بن راشد را در قسم دوم که خاص مجهولین و مجروحین است آورده است و از قول غضائری نوشته است که او در باره حسن راشد فرموده است (ضعیف جداً) هر چند خود ابن داود از این قول دفاع کرده و گفته است حسن بن راشد با حسین بن راشد اشتباه شده و لذا نام او را در قسم اول که خاص موثقین است نیز آورده است؟! صاحب مدارک هم در ذیل این حدیث می‌نویسند: رواها ابوعلی بن راشد لم یوثق صریحاً - پس حدیث ضعیف است و ارزشی ندارد!

علی بن مهزیار) بعد مؤنثه و مؤنه عیاله و بعد خراج السلطان (در تهذیب: علیه خمس بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله و بعد خراج السلطان) بنا بروایت کافی: ابراهیم بن محمد الهمدانی می گوید بحضرت امام علی النقی علیه السلام نوشتم که نامه پدرت را در باره آنچه او بر دارندگان مزارع واجب کرده است علی بن مهزیار بر من خواند که پدرت بر اصحاب ضیاع نصف یک ششم را بعد از مؤنه واجب کرده است و اینکه کسی که درآمد مزرعه اش بمؤنه اش وفا نکند نه نصف یک ششم است و نه غیر آن! اما از جانب ما در این باره اختلاف است. رفقای ما می گویند در مزارع خمس (یک پنجم) پس از هزینه مزرعه و خراج (مالیات) آن است که هزینه خود شخص و عیالش! امام در جواب نوشت: بعد از منهای مخارج خود و هزینه عیالش و بعد از خراج سلطان (خمس بر او واجب است) بهر صورت اگر سند این حدیث را از طریق شیخ کلینی در کافی بررسی کنیم حدیث بسیار رسوائی است زیرا کافی آنرا از علی بن محمد از سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد روایت می کند و ما اگر تنها وضع سهل بن زیاد را در نظر بگیریم برای بطلان آنچه در این حدیث است کافی است چه رسد به ابراهیم بن محمد که او نیز مجهول الحال و مجهول العداله است. سهل بن زیاد را که در کتب رجال ائمه رجال چنین معرفی کرده اند: در الفهرست شیخ طوسی (ص ۱۰۶) چاپ نجف می نویسد: سهل بن زیاد آلامی مکنی ابا سعید ضعیف. و در الاستبصار: ان ابا سعید الآدمی ضعیف جداً عند نقاد الاخبار. و نجاشی در (ص ۱۴۰) چاپ تهران می نویسد: سهل بن زیاد ابوعلی الآدمی الرازی کان ضعیفاً فی الحدیث و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجه من قم الی الری و کان یسکنها. این بدبخت غالی کذاب آنچنان مطرود بوده که احمد بن محمد بن عیسی که از بزرگان علمای قم و در زمان خود ریاست علمی قم را داشته او را از قم بیرون می کند. مرحوم ابن الغضائری در باره ی او می نویسد: سهل بن زیاد ابوسعید

آلادمی الرازی کان ضعیفاً جداً فاسد الروایة والدین و کان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجہ من قم و اظهر البرائة منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایة عنه و یروی المراسیل و یعتمد المجاہیل.

یعنی سهل بن زیاد ابوسعید الادمی الرازی خیلی ضعیف و فاسد الروایہ و دین او ہم فاسد است (زیرا غالی بوده است) و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرده و اظهار برائت و بیزازی از وی نموده و مردم را از گوش دادن بحدیث‌های او و روایت کردن از او نهی فرمود: وی مراسیل را روایت کرده و به مجهولات اکتفا و اعتماد دارد. در تحریر طاوسی از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد می‌گوید: که سهل مرد احمقی است و کشی (ص ۴۷۳) از قول او احمقی او را تصدیق می‌کند در نقد الرجال تفرشی (ص ۱۶۵) نیز مراتب مذکوره را تصدیق کرده است. در جامع الرواه (ص ۳۹۲ ج ۱) و در رجال طه (ص ۲۹۸) نیز وصف او چنین است^۱.

در قاموس الرجال علامه شوشتری مدظله (ص ۳۸ ج ۵) نیز مراتب فوق را مورد قبول و گواهی و از اباطیلی که مامقانی در دفاع از او بافته مراتبی عالمانه نوشته است اما ابراهیم بن محمد را شهید ثانی در تعلیمات خلاصه مطعون و مجهول‌العداله والحال نوشته و مرحوم مقدس اردبیلی و محقق سبزواری نیز او را ضعیف و مجهول دانسته‌اند با ضعیف سند و مطعون و مجهول بودن راوی مضمون حدیث نیز مغشوش و مخدوش و نامفهوم است.

۱- مرحوم شهید ثانی در عدالت ابراهیم که از وکلای امام علی‌النقی بوده تردید نموده و فرموده است: فی طریق‌ها من هو مطعون فیہ و مجهول‌العداله و مجهول‌الحال و مرحوم مقدس اردبیلی در شرح ارشاد فرموده است ان ابراهیم هذا مجهول. و مرحوم محقق سبزواری در ذخیره در ذیل این حدیث می‌نویسد: و روی الکلبینی باسناد فیہ ضعف عن ابراهیم بن محمد الهمدانی. و عجب این است که سهل بن زیاد را فراموش کرده است!!

معلوم نیست این چه حقی است که این راویان غالی و فاسدالمذهب والروایه به ائمه معصومین علیهم السلام مانند حضرت جواد و حضرت هادی و عسکری نسبت داده‌اند؟ در حالیکه در امامان قبل از ایشان چنین ادعاهائی دیده نمی‌شود که از شیعیان خود چنین حقی را مطالبه کنند. این نامه بنا به تصریح علامه مجلسی در *مرآت‌العقول* (ص ۴۴۸ ج ۱) همان نامه‌ای است که علی بن مهزیار در راه مکه بر دیگران خوانده است و ما در ضمن بررسی حدیث چهارم در این باب بطلان و فساد او را آشکار می‌کنیم انشاءالله. آیا واقعاً امام چنین چیزی را از مردم می‌گرفته است یا وکلایمانند ابوعلی بن راشد و ابراهیم بن محمد و امثال ایشان که عدالتشان نامحرز بلکه فسقشان ظاهر بوده است بنام امام معصوم مظلوم از مردم می‌گرفته‌اند. بهر صورت فرضاً از این حدیث خیلی ضعیف^۱ حقی برای کسی مسلم شود جز حق برای خود امام نیست و بدیگران (از بنی هاشم و غیر) رسد.

چهارمین حدیثی که دلالت دارد بر خمس در پاره اشیاء و آن هم مخصوص امام است حدیثی است که فقط شیخ طوسی آن را در تهذیب (ص ۱۴۱ ج ۱) چاپ نجف و در الاستبصار (ص ۶۰ ج ۲) از محمد بن الحسن الصفار از احمد بن محمد و عبدالله بن محمد و آن هر دو آنرا از علی بن مهزیار (قهرمان خمس بر ارباب مکاسب) روایت کرده‌اند بدین عبارت (قال كتب اليه ابو جعفر عليه السلام و قرأت انا كتابه اليه في طريق مكة قال ان الذي اوجبت في سنتي هذه هذه سته عشرين و مأتين فقط لمعنى من المعاني اكره تفسير المعنى كله خوفاً من الانتشار و سافس لك بعضه انشاءالله تعالى ان موالي اسأل الله صلاحهم او بعضهم قصر و فيما يجب عليهم فعلت ذلك و احببت ان اطهرهم و ازكيهم بما فعلت في عامي هذا من امر الخمس قال الله تعالى:

۱- علامه مجلسی (ره) در *مرآت‌العقول* (ص ۴۴۸ ج ۱) ذیل حدیث ۲۴ کتاب کافی از باب الفیء والانفال این حدیث را ضعیف شمرده است.

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ ﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ ﴿ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ [التوبة: ٢١٤-٢١٥-٢١٦] و لم اوجب ذلك عليهم في كل عام و لا اوجب عليهم الا الزكاة التي فرضها الله عليهم و انما اوجبت عليهم الخمس في سنتي هذه في الذهب والفضة التي قد حال عليهما الحول و لم اوجب ذلك عليهم في متاع و لا انيه و لا دوات و لا خدم و لا ربح ربحه في تجاره و لا ضيعة الا ضيعة سافسرها لك تخفيفاً مني عن موالى و منا منى عليهم لما يغتال السطان من اموالهم ينوبهم في ذاتهم و اما الغنائم والفوائد فهي واجبه عليهم في كل عام قال الله تعالى: ﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [الأنفال: ٥٢]. والغنائم والفوائد يرحمك الله فهي الغنيمة يغنمها المراء فائده يفيدها والجائرة من الانسان للانسان التي بها خطر عظيم والميراث الذي لا يحتسب من غير اب و لا ابن و مثل عدو يظلم فيؤخذ ماله و مثل مال يؤخذ و لا يعرف له صاحبه و من ضرب ماصار الى قوم من موالى من اموال الخرميه السقه فقد علمت و ان اموالاً عظماً صارت الى قوم من موالى فمن كان عنده شىء من ذلك فليوصل الى وكيلى و من كان نائباً بعيد الشقه فليتعتمد لا يصاله و لو بعد حين فان نية المؤمن خير من عمله و اما الذى اوجب من الغلاة والضياع فى كل عام فهو نصف السدس ممن كانت ضيعته تقوم بمؤنته و من كانت ضيعته لا تقوم بمعونته (خ ب سنه) فليس عليه نصف سدس و لا غير ذلك.

ترجمه و مضمون این حدیث آن است که علی بن مهزیار گفته است که حضرت ابوجعفر (امام محمدتقی علیه السلام) به او نوشته است و راوی که معلوم نیست چه شخصی است (زیرا این حدیث را احمد بن محمد و عبدالله بن محمد هر دو از علی بن مهزیار روایت کرده‌اند و معلوم نیست کدام یک) گفته است: که من این نامه بعلی بن مهزیار را در راه مکه خواندم گفت (در حالی که باید بگویند «نوشته بود») اینکه در این سال که سال دویست و بیست است فقط واجب کردم برای یک معنی از آن معانی که از خوب انتشار کراهت دارم که تمام آن معنی را توضیح دهم و تفسیر کنم و انشاءالله تعالی پاره‌ای از آنرا بزودی برای تو تفسیر خواهم کرد. همانا موالی و دوستان من که من از خدا صلاح و توفیق آنان را خواستارم یا بعضی از ایشان، در آنچه برایشان واجب می‌شود تقصیر کردند و چون من اینرا دانستم دوست داشتم که آنان را پاک و تزکیه نمایم بوسیله آنچه در امر خمس در این سال کردم. خدای تعالی می‌فرماید از اموال ایشان صدقه بگیر تا ایشان را پاک و تزکیه نمائی و برایشان درود فرست زیرا درود و دعای تو برای ایشان آرامش است و خدا شنوایی بسیار داناست. مگر ندانستند که خدا از بندگان خود توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه او توبه‌پذیر مهربان است. بگو (ای محمد) عمل کنید که بزودی خدا اعمال شما را می‌بیند و رسول او و مؤمنان نیز بزودی برگردانیده می‌شوید بسوی دانای نهان و آشکارا آنگاه شماها را خبر می‌دهد بآنچه که انجام می‌دادید.

ترجمه سه آیه از سوره توبه آیات ۱۰۴-۱۰۶- این را در هر سال برایشان واجب نمی‌کنم و نیز غیر زکات را که خدا برایشان فرض کرده است واجب نمی‌کنم و فقط خمس را در این سال آن هم در طلا و نقره‌ای که سال بر آنها گذشته است واجب می‌کنم اما آن را در کالاهایشان و ظرفها و چهارپایان و خدمتگزاران و سودی که از تجارت برده‌اند و در مزارع واجب نمی‌کنم مگر در مزرعه‌ای که بزودی آنرا برای تو تفسیر خواهم کرد. اینها تخفیفی است از جانب من و متی است از من برایشان زیرا

سلطان از ایشان مالیات می‌گیرد و بجان و هستی‌شان نیابت می‌کند (بدون اجازه ایشان در مال و جان‌شان حکم می‌راند) اما غنائم و فواید پس آن در هر سال برایشان واجب است خدای تعالی می‌فرماید و بدانید که آنچه را از چیزهایی که غنیمت گرفتید پس خدای راست یک پنجم آن و برای رسول و دارای قرابت و یتیمان و مسکینان و مسافر در راه مانده است اگر شما کسانی هستید که ایمان آورده‌اید بخدا و به آنچه در روز فرقان (جدا شدن حق و باطل از یکدیگر) روزی که دو جمعیت بهم برخوردند (روز جنگ بدر) بر بنده خود نازل کردیم و خدا بر هر چیزی تواناست (ترجمه آیه شریفه ۴۰ از سوره انفال که در موضوع غنائم جنگ است) پس خدا ترا رحمت کند که غنائم و فواید همان غنیمتی است که شخص آنرا غنیمت می‌کند و فائده آن فائده‌ای که می‌برد و جایزه‌ای که دارای ارزش بزرگی است از انسانی به انسان می‌رسد و میراث از کسی که نمی‌پندارد (که ارث او به وی می‌رسد) بدون اینکه ارث پدر یا پسر باشد و مثل دشمنی که تسلیم شود و مال او اخذ شود و مانند مالی که اخذ شود ولی صاحبی برای او شناخته نشود و آنچه بر موالی و دوستان من از اموال خرمیان فاسق (تابعین بابک خرم‌دین) عائد شده من بخوبی دانستم که اموال بسیار مهمی عائد گروهی از موالیان من شده است پس کسی که در نزد او چیزی از این قبیل باشد باید آنرا به وکیل و نماینده من برساند و کسی که دور باشد و در زحمت افتد بجهت دوری، باید تصمیم بگیرد که آنرا برساند هر چند بعد از مدتی باشد، برای این نیست مؤمن بهتر از عمل اوست، و اما آنچه از ضیاع (مزارع) و غلات در هر سال واجب می‌کنم آن یک نیمه یک ششم است آن هم از کسی که درآمد زراعتش به مؤنه و مخارجش کافی است ولی کسی که درآمد مزرعه‌اش به هزینه‌اش کفایت نمی‌کند پس بر او نه یک نیمه یک ششم واجب است و نه غیر آن (یادآور است که کلمه ضیعه و ضیاع که در این حدیث و احادیث دیگر است بمزرعه و هر چه که درآمدی داشته باشد اطلاق می‌شود) پایان ترجمه حدیث.

- (اشکالاتی که بر این حدیث عجیب وارد است) -

اول - از جهت سند

۱- دو روای آن که احمد بن محمد و عبدالله بن محمدند هر دو مجهولند و در کتب رجال معروف نیستند.

۲- راوی متصل بمعصوم آن علی بن مهزیار است که قهرمان خمس ارباب مکاسب کذائی است که حق امام است زیرا تمام روایاتی که مربوط باین موضوع است از این شخص است.

طبق تعریف کتب رجال علی بن مهزیار قبلاً مردی نصرانی و از اهل اهواز و نصارای آنجا بوده است و بعداً مسلمان شده و خدا کند که آثاری از دین نصرانیت و جریمه گرفتن کشیش و پاپ در وی باقی نمانده باشد. در کتب رجال از وی تکاتیبی نقل شده است که او به بعضی ائمه علیهم السلام نامه‌هایی نوشته و آنان علیهم السلام به او نوشته‌اند وی در آن نامه‌ها خود را وکیل و نماینده امام برای گرفتن اخماس و زکوات معرفی نموده است و سرانجام نامه‌هایی بحضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشته و طبق ادعای خود او، از آن حضرت تقاضای تحلیل از آنچه در دست او بوده است از این اموال نموده است و حضرت هم تقاضای او را اجابت فرموده و همه آنها را بوی تحلیل فرموده است! چنانکه در تنقیح‌المقال (ص ۳۱۱ ج ۲).

(و منها ما نقله من قوله و کتبت الیه اساله التوسع والتحليل لما فی یدی فکتب علیه السلام و سمع الله علیک و لمن سألت التوسعة من اهلک) که معلوم می‌دارد آنچه امام در این قبیل نامه‌ها از مردم و شیعیان خود خواسته سرانجام تمام آنها را باین وکیل و نماینده عزیز! بخشیده است!! با تمام توثیق و تمجیدی که از او در کتب رجال شده باز هم انسان هر چه قدر خوش‌باور باشد نمی‌تواند نسبت به اعمال و گفتار این قبیل اشخاص بدگمان نشود زیرا بسیاری از کسانی که ادعای وکالت از طرف ائمه علیهم السلام نموده‌اند سرانجام

عاقبت خوبی نداشتند و اکثر به اصطلاح، حقه‌باز و شارلاتان بودند. همچون علی بن ابی حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی و زیاد قندی و شلمغانی‌ها و امثال ایشان چنانکه خود فرموده‌اند: (شرار الناس خدامنا و قوامنا) یعنی بدترین مردم خادمان ما و وکیلان ما هستند (از توضیح صاحب‌الامر)

اشکال دوم از حیث تاریخ

در ابتدای این حدیث این عبارت دیده می‌شود: «اوجبت فی سنتی هذه و هذه سته عشرين و مأتین» یعنی من گرفتن خمس یا این حقی که در این نامه است فقط در این سال که سال دویست و بیست هجری است واجب کردم! این تاریخ تعیین شده در این حدیث و حوادثی را که متضمن است با حقایق و وقایع تاریخی سازگار نیست و قابل مناقشه است. زیرا بر طبق تواریخ معتبره وفات حضرت امام محمدتقی در سال دویست و نوزده یا دویست و بیست بوده است و در اول همان سال وفات او، معتصم عباسی حضرتش را به بغداد دعوت کرد و با احترام و تجلیل تمام، او را در عمارت‌های خاص خلیفه منزل داد و تا روز وفاتش در همانجا بود. پس صدور چنین نامه‌ای از آن حضرت در این سال بسیار بعید است.

۱- مسعودی در مروج‌الذهب (ص ۳۴۸ ج ۲) چاپ سال ۱۳۴۶ قمری مصر می‌نویسد: (و فی هذه السنة و هی سنه تسع عشره و مأتین قبض محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و ذلك لخمس خلون من ذی الحجه و دفن ببغداد فی جانب الغربی بمقابر قریش) پس مسعودی مورخ بزرگ شیعی سال وفات او را در پنجم ذی‌الحجه سال دویست و نوزده هجری دانسته است.

۲- ابن‌خلکان نیز در وفات‌الاعیان (ص ۲۳ ج ۲) چاپ تهران وفات آن حضرت را در پنجم ذی‌الحجه ۲۱۹ یا ۲۲۰ دانسته است.

۳- مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال و تتمه المنتهی وفات آن حضرت را در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ نگاشته است.

۴- خبری که در کتاب (عیون اخبارالرضا علیه السلام) مرحوم صدوق است نیز وفات حضرت جواد را در سال ۲۱۹ تأیید می‌کند زیرا در آن خبر داستان حرکت حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس و بیمار شدن آن حضرت هفت روز قبل از رسیدن به طوس و عیادت مأمون از آن حضرت است. در آن حدیث حضرت رضا علیه السلام بمأمون می‌فرماید: احسن یا امیرالمؤمنین معاشره ابی جعفر فان عمرک و عمره هکذا و جمع بین سبابتیه یعنی ای امیرمؤمنان (مأمون) با ابوجعفر (امام محمدتقی) بخوبی معاشرت کن زیرا عمر تو و عمر او مانند این دو انگشت سبابه من است حضرت دو سبابه خود را پهلوی هم گذاشت. یعنی یکی پس از دیگری.

و چون مأمون در سال ۲۱۸ فوت نموده است پس از یکسال بعد از او حضرت جواد فوت نموده است که همان سال ۲۱۹ باشد.

۵- در کتاب اثبات الوصیة منسوب بمسعودی تولد حضرت جواد را در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری نوشته و عمر آن حضرت را بیست و چهار سال و چند ماه دانسته است هر چند وفات آن حضرت را در پنجم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ نوشته است لکن اشتباه است! زیرا ماه ذی‌الحجه ماه عربی است و اگر آن حضرت در پنجم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ سال وفات نموده باشد سن مبارکش بیست و پنج سال و چند ماه می‌شود و چون در تاریخ تولد آن جناب اختلافی نیست پس تاریخ وفات او همان سال ۲۱۹ خواهد بود. بنابراین حضرتش یکسال قبل از نگارش این نامه فوت نموده بود چگونه علی بن مهزیار آن نامه را در سال ۲۲۰ در راه مکه ارائه داده است و مطالبه خمس و حقوق فلان و بهمان برای آن حضرت می‌کرده است در حالی که بر فرض آنکه در سال ۲۲۰ هم آن حضرت وفات نموده باشد چون مهمان خلیفه و در تحت نظر او

بوده است چگونه چنین نامه‌ای نوشته است و این مال و خمس را برای چه کسی می‌خواسته است؟! شاید برای همان علی بن مهزیار که یکباره همه را بسوی تحلیل نماید!!! و چون معمولاً راه مکه در ماه ذی القعدة و ذی‌الحجه برای حج آماده است مطالبه این حقوق بعد از وفات حضرت بوده و همان برای علی بن مهزیار خوب است.

اشکال دیگری که در این نامه وارد است آن است که از جمله عبارات آن این است که حضرت علیه السلام نوشته است: و ما صار الی موالی من اموال الخرمیة الفسقة فقد علمت ان اموالاً عظماً صارت الی قوم من موالی فمن کان عنده شیء من ذلک فلیوصله الی وکیل. در این عبارت سخن از اموال خرمیان رفته است که حضرت فرموده باشد «من دانستم که اموال مهمی از خرمیان فاسق، عائد شیعیان من شده پس هر که در نزد او چیزی از این بابت هست آن را بوکیل من تحویل دهد! اینک باید دید این عبارت چگونه با تاریخ خرمیان موافق است.

بنابر تواریخ معتبره بابک خرمی در سال ۲۲۱ (یعنی دو سال بعد از وفات حضرت جواد علیه السلام) کارش سخت بالا گرفتن و عساکر او بطرف شهرستان‌ها روی آوردند اینک عین عبارت مسعودی در مروج‌الذهب (ص ۳۵۱ ج ۲) و کان بدء ما وصفنا فیها فعل المعتصم سته احدی و عشرين و مأتین و اشدت امر بابک و سار عسکره نحو تلک الانصار فدق العساکر و کثر الجیوش فسر الله المعتصم بالجیوش و علیها الالفیش و کثرت حروبه و اتصلت و ضاق بابک فی بلاده حتی انقض جمعہ و قتل رجاله پس شکستی که نصیب بابک شده از سال ۲۲۱ بعد بوده و اگر اموال نصیب کسانی شده که شاید از شیعیان هم در میان آنان بوده‌اند از این سال بعد است. پس چگونه در سال ۲۲۰ و پیش از آن اموالی عائد شیعیان شده که حضرت از ایشان مطالبه خمس می‌نماید؟ قتل بابک هم بنا بتصریح مسعودی در مروج‌الذهب در پنجشنبه دوم صفر ۲۲۳ بوده است. هرچند

مورخین دیگر در سال قتل او اختلاف دارند ولی هیچ‌کدام قتل او را پیش از سال ۲۲۳ ندانسته اند. مثلاً تاریخ گزیده سال قتل بابک را در رجب سال ۲۲۸ دانسته و در جوامع‌الحکایات عوفی سال ۲۲۶ می‌باشد. مرحوم محدث قمی در تتمه‌المنتهی (ص ۲۲۳) نیز سال خروج بابک را در سال ۲۲۱ می‌نگارد در لغت‌نامه دهخدا شرح فرستادن افشین را بجنگ بابک در سال ۲۲۰ نوشته است ولی در آنسال همه فتح و فیروزی با بابک بوده و شکستی نصیب او نشده است که اموال عظامی عاتد شیعیان حضرت جواد شده باشد. پس قضیه سالبه بانتفاء موضوع است. فقط در تاریخ طبری (ص ۲۲۴ ج ۷) چاپ قاهره ۱۳۵۸ قمری ضمن حوادث سال ۲۱۹ می‌نویسد: (و فی هذه السنة قدم اسحاق بن ابراهیم بغداد من الجبل بیوم الاحد لاحدی عشر لیلۃ خلت من جمادی الاولی و معه الاسری من الخرمیة والمستانسة و قیل ان اسحق بن ابراهیم قتل منهم فی محاربة اياهم نحواً من مائه الف سوی النساء والصبيان). گرچه در این حادثه سخنی از غنائم نیست اما کثرت اسراء دلیل است که در آن سال غنائمی از خرمیان عاتد مجاهدین شده است و شاید همین قضیه نویسنده نامه را تحریک کرده است که مطالبه خمس آنرا بنماید! و چنانکه گفته شد حضرت جواد علیه السلام در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ از همان اول سال بدعوت المعتصم در بغداد و تحت نظر خلیفه بوده است چنانکه در اصول کافی در ذیل احوال آن حضرت می‌نویسد: و قد کان المعتصم اشخصه الی بغداد مع زوجته ام الفضل بنت المأمون للیلتین بقیا من المحرم سنه عشرين و مأتین و توفی بها فی آخر ذیقعدة الحرام من السنة المذكوره. و علامه مجلسی در مرآت‌العقول ص ۴۱۲ ج ۱) نوشته است فورد بغداد للیلتین من المحرم سنه عشرين و مأتین. و این قول را از ابن شهر آشوب نقل کرده است بنابراین حضرت جواد علیه السلام در دوم محرم همان سال وفاتش یعنی از اول سال در بغداد در قصر خلیفه تحت نظر بوده است پس چگونه ممکن است چنین نامه‌ای بنویسد

و برای که و چه بنویسد؟! زیرا نه خود به آن وجه احتیاج داشته و نه دسترسی بخویشان و شیعیانش داشته است. و چنانکه قبلاً هم آوردیم جنابش در هر سال در زمان مأمون یک میلیون درهم از بیت‌المال مأخوذ می‌داشت و معلوم است که حضرتش خدم و حشم و لشگر و سپاهی نداشت و حتی دارای عائله سنگینی نبود که بنفقه فوق‌العاده نیازمند باشد تا محتاج گرفتن اینگونه چیزها شود. و اشخاص که بنام آن حضرت از مردم اخاذی می‌کردند جز ربودن و جمع اموال چه منظوری داشتند؟! اینها اشکالاتی است که از لحاظ تاریخ بر این نامه وارد است و چه خوب فرموده است شهید ثانی در کتاب‌الدرایه (ص ۵۱) چاپ نجف: **و قد افضح قوم ادعوا الروایة عن شیوخ بالتاریخ کذب دعواهم: یعنی کسانی که روایت را با تاریخ از بزرگان و شیوخ ادعا کردند درست رسوا شدند زیرا تاریخ دعوی آنها را دروغ کرد. سپس شهید می‌نویسد: و کم فتح الله علینا بواسطة مصرفه ذلک العلم بکذب اخبار شایعه بین اهل العلم فضلاً عن غیرهم حتی کانت تبلغ قرینه الاستفاضه و لو ذکرنا لطلال الخطب. یعنی چه بسیار اخباری که بین اهل علم و دانش شایع بود تا جایی که در نزد آنها بحد استفاضه رسیده بود (تا چه رسد بغير ایشان) بواسطه معرفت و شناختن علم تاریخ خدا بر ما فتح بایی کرد که بدروغ بودن این اخبار که بحد شیاع بود پی بردیم که اگر آنها شرح دهیم سخن بدرزا می‌کشد (مثنوی هفتاد من کاغذ شود)! آری اگر این روای خمس‌گیر، این نامه را مستند بتاریخ معینی نکرده بود خیلی بنفع او بود ولی چه توان کرد که دروغگو کم حافظه می‌شود.**

اگر هم فرض شود که حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سال دویست و بیست فوت نموده است چون از اول سال یعنی دهه اول محرم روز پنجم یا هشتم بر معتصم وارد شده است باز هم بسیار بعید است که چنین نامه‌ای از آن حضرت صادر شود و خمسی چنین بر شیعیان خود فرض و از آنان مطالبه فرماید زیرا حضرتش مهمان خلیفه وقت و

تحت نظر او بوده است پس چنین اموالی را برای چه کسی می‌خواسته است؟ خصوصاً که در ذیقعه همان سال فوت نموده است.

اشکال سوم از حیث متن و مضمون

۱- در ابتدای نامه می‌گوید: ان الذی اوجبت فی ستنی هذه. یعنی من امسال آنچه را که واجب می‌کنم. و چنین عبارتی از امام هدایت بسیار بعید است! زیرا امر واجب کردن و حرام نمودن آنهم سال بسال جز در شأن خدای متعال نیست در حالی که هرگز در کتب آسمانی هم عبارتی چنین، باین مضمون نیامده است!!! و اگر فرضاً امری قابل نسخ و فسخ باشد باز هم موکول به ماه و سال نمی‌شود چنانکه در مسئله زنانی که مرتکب زنا می‌شوند برحسب آیه شریفه ۱۵ سوره النساء که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾
(النساء / ۱۵)

«یعنی از زنان شما آن زن‌هایی که مرتکب زنا شوند چهار نفر از خود شما (مسلمانان) بر ایشان شاهد بگیرید پس اگر شهود، بزناى آن زنان شهادت دادند آن زنها را در خانه‌ها بازداشت کنید تا ایشان را مرگ در رسد یا خدا برای ایشان راهی دیگر مقرر دارد».

از مضمون آیه شریفه برمی‌آید که بازداشت اینگونه زنان موقتی بوده و خدا را در باره ایشان حکم دیگری است که بعداً مقرر می‌شود. پس از این آیه، آیه شریفه ۲ سوره النور است که در این باره می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾ (نور / ۲)

که برای زناکار صد تازیانه مقرر می‌شود یا حد رجم که بنا بر احادیث و اقوال بعد از این آیه مقرر شد.

اما در اینجا نویسنده نامه هر کس است خیلی آمرانه‌تر از خدا می‌گوید: در این سال این‌را واجب کردم. علتش را هم تعیین نمی‌کند بلکه می‌گوید برای یک معنی و منظوری از معانی و منظوره‌های بسیاری که کراهت دارم تمام آن معانی را توضیح دهم از خوف انتشار (کاش یکی از آن معانی را تفسیر فرموده بود) و با اینکه وعده می‌دهد که پاره‌ای از آنرا تفسیر کند معهدا در نامه هیچگونه تفسیری در این باب نشده است!!! و عجب اینست که با این طنطنه از انتشار می‌ترسد!! و در دنبال آن می‌گوید که همه‌ساله این را واجب نمی‌کنم بلکه همان زکاتی را که خدا بر ایشان فرض کرده است من هم همان را واجب می‌کنم. این عبارت از امام معصوم که حافظ شریعت و مبین احکام الهی است بسیار بعید است زیرا خود را در ردیف خدا دانسته و می‌گوید: من این خمس را واجب می‌کنم و خدا آن زکات را واجب کرده است که من هم برای سالهای دیگر آن زکات را واجب می‌دانم. چنین کلامی از دهان و قلم امام نه حتی یکمرد مسلمان صادر نمی‌شود. چه هیچکس را حق وضع حکم و تعیین قانون پس از انقطاع وحی نیست و هرگز امام چنین کاری نمی‌کند. اینگونه نسبت‌ها را آن غالیانی به ائمه می‌دهند که می‌گویند: علی علیه السلام در مسجد بصره می‌فرمود: (انا موروک الاشجار ... انا فاطر السموات والارض ... انا الاول و انا الاخر و انا الظاهر و انا الباطن و انا بكل شیء علیم) و همچون محمدبن سنان که او خود می‌گوید که بحضرت امام محمد تقی عرض کرده است: انک تفعل بعبادک ما تشاء انک علی کل شیء قدیر.

از غالیان بدتر از ناصبی بعید نیست چنین نسبت‌هائی به آن بندگان برگزیده خدا بدهند (لعنت الله علیهم ابد الابدین) در دنبال آن می‌نویسد: (و انما اوجبت علیهم الخمس فی سنه هذه فی الذهب والفضة التي قد حال علیها الحول) یعنی من فقط خمس را در این

سال، آنهم فقط در طلا و نقره‌ای که سال بر آنها گذشته باشد واجب می‌کنم در این عبارت غیز از اشکال اینکه امام چه حقی دارد که واجب کند و حرام کند یا مباح. اشکالات دیگری است.

۱- اینکه خمس را فقط در طلا و نقره واجب کرده است و از اشیاء بیست و پنجگانه‌ای که فقهای گذشته و اشیاء هفتگانه‌ای که فقهای زمان ما خمس را در آنها واجب می‌دانند نامی نبرده است.

۲- در طلا و نقره‌ای خمس را واجب کرده است که سال در آنها گذشته باشد در حالیکه در خمس شرط گذشتن سال نیست چنانکه در اشیائی که مشمول زکات است مضی حول را شرط می‌دانند. در خمس فقط شرط مرنه است بدون قید عام. و این شرط در طلا و نقره که یکسال بر آن گذشته باشد عجیب است!!

زیرا ممکن است که خمس این طلا و نقره را در سال گذشته داده باشند و حال یکسال دیگر بر آن گذشته باشد در چنین صورت این طلا و نقره شمول خمس نمی‌شود هرچند مشمول حکم زکات است. عجیب‌تر اینکه در دنبال عبارت می‌نویسد: **و لم اوجب ذلک علیهم فی متاع و لا اتیه و لا دواب و لا خدم و لا ریح ربحه فی تجاره و لا ضیعه.**

۳- در حالی که در ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران کسی نگفته است خمس واجب است حتی آنانی که خمس را در بیست و پنج چیز و بیشتر واجب دانسته‌اند! پس این چگونه خمس است که در این نامه آمده است؟! و اگر در ریح تجارت و زراعت خمس نباشد پس خمس در ارباح مکاسب چرا؟! و نویسنده این نامه چنان خود را ذیحق و مالک مطلق این اشیاء (ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران) می‌داند که از اینکه از این اشیاء خمس نمی‌گیرد منت می‌گذارد و می‌نویسد: **تخفیفاً منی عن موالی و مناً منی علیهم.**

۴- این تخفیف و منت را هم مرهون بعثتی می‌کند که چون سلطان از اموال آنها مالیات گرفته است لذا امام بر ایشان تخفیف می‌دهد و منت هم می‌گذارد. در حالی که این عبارت از هر که باشد صحیح نیست.

الف - چنانکه گفتیم در این اشیاء خمس نیست که او بگیرد یا نگیرد.

ب - منت و تخفیف در چائی است که کسی حقی را از کسی که قادر پرداخت آن است صرف‌نظر کند بر او منت گذارد نه بر بیچاره‌ای که سلطان با سنگ چرب چیزی را از او گرفته است دیگر تخفیف و منت معنائی ندارد.

ج - در تاریخ سلاطین بنی‌عباس دیده نشده است که آنها از ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران مالیات یا خمسی گرفته باشند. که این جناب نامه‌نویس! چنین چیز را به شیعیان تخفیف بدهد و بر آنان منت گذارد.

دستررنج تجارت که در آن خمس است صرف‌نظر می‌کند و فقط از طلا و نقره‌ای که معلوم نیست بچه کیفیتی است که سال بر آن گذشته است خمس مطالبته می‌نماید. زیرا اگر این طلا و نقره از ربح تجارت باشد یا از متاعی عاید شده باشد در آنها خمس را واجب نکرده است فقط طلا و نقره‌ای که یکسال مانده باشد حال شمش است یا قراضه است یا پول است یا زینت است یا ظرف است معلوم نیست، هرچه هست همین که یکسال بر آن گذشته است مشمول خمس است که در ای نسال واجب کرده است، عجیب‌تر از همه اینها آن است که با اینکه نویسنده نامه در ابتدای نامه خود خمس را در این سال (سال ۲۲۰) واجب کرده است آنهاهم فقط بطلا و نقره‌ای که سال بر آن گذشته است، مثل اینکه چون از سایر اشیاء صرف‌نظر کرده است پشیمان شده است زیرا در دنبال آن می‌نویسد: (و اما الغنائم والفوائد فهی واجبه علیهم فی کل عام) و بعدا استشهاد بآیه شریفه می‌کند که چندان به مطلب او مربوط نیست و چنانکه قبلاً هم آوردیم عموم مفسرین و ارباب لغت غنیمت را جز در اشیاء دارالحرب نمی‌دانند و فوائد را بموجب

این آیه مشمول خمس نمی‌دانند بلکه متشبهت به اخبار و احادیث کذائی می‌شوند پس نویسنده این نامه غیر از طلا و نقره که سال بر آن گذشته از غنائم و فوائد هم خمس می‌خواهد و بعد غنائم و فوائد را چنین تعریف می‌کند: **(فهى الغنیمه یغنمها المرأ والفائدة یفیدها)** تا آخر عبارت. که هم از غنیمت که معلوم نیست مقصودش چیست؟ خمس می‌خواهد زیرا اگر مقصودش غنائم جنگ است که آن در هر سال مشمول خمس نیست و اگر مقصودش معادن و کنوز و غوص است در آنها هم سال شرط نیست و همینکه مؤنه استخراج آنها از درآمد کسر شد بقیه مشمول خمس است در هر وقت و آن فقط در پاره‌ای از آنها نصاب زکات شرط است. از غنیمت جز این تعریف نشده است که **(یغنمها المرأ)** حال چه چیز است؟ معلوم نیست؟ در دنبال آن کلمه: فائده است، آنها هم جز اینکه می‌نویسد: یفیدها که معلوم نیست چه می‌خواهد معنائی به نظر نمی‌رسد. آنگاه تعریف جایزه می‌کند که ارزش زیادی داشته باشد و میراثی که بکسی (لا یحتسب) عائد شده باشد و مالی که از ظالمی گرفته شود و مال مصاحبی که صاحبش شناخته نشود و از اموالی که از خرمیان عائد شده است تمام اینها را مطالبه می‌کند!!! او که در ابتدا جز از طلا و نقره یکسال مانده خمس نمی‌خواست. اکنون از غنائم و فوائد هر نوع و هر چه باشد مؤنه را می‌خواهد و از جائزه ای که شخصی به شخصی داده باشد که ارزش زیاد داشته باشد و از میراث ممن لا یحتسب و مالی که از ظالمی گرفته شده باشد و مالی که صاحبش شناخته نشود و از اموال خرمیان همه را می‌خواهد!!! و اکتفا بخمس نمی‌کند زیرا در آخر می‌نویسد: **فمن كان عنده شیء من ذلك فلیوصل الی وکیلی**. یعنی هر کس از اینها که فوقاً بر شمردم چیزی در نزد او باشد باید آنرا بوکیل و نماینده من برساند و کسی که بواسطه دوری راه و مشقت دسترسی ندارد تصمیم بگیرد که آنها را برساند هر چند بعد از مدتی باشد! نویسنده نامه در آخر از مدخل و مزرعه‌ای که درآمدش بیش از

خرج آن است نصف یک ششم (یک دوازدهم) واجب کرده است حال معلوم نیست که این یک دوازدهم را برای خود می‌خواهد یا همان زکاتی است که قبلاً گفته است:

(و لا اوجب عليهم الا الزكاة التي فرضها الله عليهم). احتمالاً همان باشد جز اینکه از آنهم یک دوازدهم مطابته می‌کند، زیرا خمس یک پنجم است نه یک دوازدهم و شاید هم خواسته است امسال در امر خمس چنین عمل کند در حالی که عبارت این معنی را نمی‌رساند. هرچند در این نامه می‌گوید: (بما فعلت في عامي هذا من امر الخمس) که موهوم این معنی است که امسال در امر خمس چنین می‌کند! اما بعداً می‌گوید: انما اوجب عليهم الخمس في سنتي هذه. و عبارات بعدی معطوف به این جمله است:

پس از حدیث چنانکه پیداست از تمام احادیث در این باب بی‌اعتبارتر است و اشکالاتی که بر آن وارد است بحدی است که هیچ حدیثی چنین نیست.

مرحوم شیخ حسن بن زین الدین پسر شهید ثانی در کتاب منتقى الجمال (ص ۴۱ ج ۲) پاره‌ای از این اشکالات را از قبیل اینکه امام چرا گفته است (اوجب) و یا اینکه چرا نیم یک سدس را پذیرفته است آورده است و سپس جواب‌هایی برای آن تهیه نموده است که کافی نیست. همچنین مرحوم محقق سبزواری اشکالاتی نظیر اشکالات فوق بر این حدیث آورده آنگاه به توجیهاتی پرداخته است!! اما صاحب مدارک گفته است: روایت علی بن مهزیار هر چند از حیث سند معتبر است لکن متروکه الظاهر است. لیکن بنظر ما چنانکه شرح کردیم در این حدیث اشکالاتی بیش از آنچه این بزرگواران آورده‌اند وارد است و توجیهات آنان در رفع اشکال تمام نیست.

کاش این همه سعی و کوشش که برای توجیه اینگونه احادیث ظاهرالکذب والبطلان می‌شود در تطبیق آن با آیات خدا و سنت مسلمة متواتره رسول الله ﷺ شود.

در کجای کتاب خدا و سنت عملی رسول الله چنین حقی برای کسی از امام و غیر امام تعیین شده که گاهی خمس طلا و نقره یکسال بر آن گذشته را مطالبه نماید و گاهی

غنائم و فوائد و جایزه و میراث ممن لایحتسب و مالی که از دشمنی گرفته شود و مالی که بی صاحب باشد و اموالی که از خرمیان عائد شیعیان شده همه را مطالبه کند و از عایدات مزارع و مداخل یک دوزادهم بخواهد؟

بنخصوص در این حدیث: امامی که یکسال قبل از این نوشته، از دنیا رفته است. یا بر فرض تسلیم در همان سال دویست و بیست فوت نموده است چگونه به شیعیان خود دستور می دهد که تصمیم بگیرند که این اموال را به وکیل من برسانند و هر چند بعد از مدتی باشد مثلاً هرگاه بعد از دو سال و ده سال هم باشد!

خوب اگر این امام کشته شد و یا فوت کرد در آن صورت تکلیف شیعیان و این وکیل چیست؟ چنانکه در همین سال یا یک سال جلوتر فوت نمود: آیا وکیل معزول است یا نه؟ و در صورت عزل اموال را به چه کسی بدهد؟ یا خود بخورد؟ مگر اینکه همانطور که خود این وکیل (علی بن مهزیار) گفته است: امام هم آنچه در دست او بوده است به وی تحلیل فرموده است.

هر چه از این حدیث برآید نتیجه اش آن است که خمس ارباح مکاسب (سود کسبها و آنچه را که در کالا و اجناس و چهارپایان و خدمتگزاران و ربح تجارت و غلات مزارع و غنائم و فوائد و جایزه ای که کسی به کسی ببخشد که ارزش زیاد داشته باشد (معلوم نیست تا چه مقدار؟) و میراث از کسی که شخص انتظار چنین میراثی ندارد (غیر میراث پدر و پسر) و مال دشمنی که مأخوذ شود و مال بی صاحبی که صاحبش شناخته نشود و مال پیروان بابک خرم دین و امثال آن مال امام است!!! چرا؟ و بچه جهت؟ معلوم نیست!!! و بر فرض آنکه مال او بود! به دیگران چه مربوط؟!

حدیث پنجم - که دلالت دارد بر اینکه خمس بر ارباح مکاسب است و آنهم اختصاص به امام دارد، حدیث هشتم و سائل الشیعه در این باب است. این حدیث را هم فقط شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۲۲ ج ۴) آورده است و در سایر کتب احادیث و فقه از آن خبری نیست.

... عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن عبد الله بن القاسم الحضرت عن عبد الله بن سنان قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: كل امرئ غنم او اكتسب الخمس مما اصاب لفاطمه عليها السلام و لمن ياتي امرها من بعدها من ذريتها الحج على الناس فذاك لهم خاصة يضعونه حيث يشاءوا اذ حرم عليهم الصدقة حتى الخياط والخيط قمصا ليخيط ثوباً بخمسه دوانيق فلنا منها دانق الا من احلنا من شئنا لتطيب لهم به الولاده انه ليس من شئ عند الله يوم القيامة اعظم من الزنا انه ليقوم صاحب الخمس فيقول: رب سل هولاء بما ابيحوا.

مضمون حديث آنکه: حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر کس غنیمت آرد یا کسب کند خمس را از آنچه که بفاطمه می‌رسد و به کسی که متصدی امر فاطمه یا امر مال فاطمه بعد از فاطمه است از زریه او که حجت‌های خدایند بر خلق این خمس خاص ایشان است که آنرا در هر کجا که خواستند مصرف می‌کنند زیرا صدقه برایشان حرام شده است: حتی اگر نخعی باشد که با آن بتوان پیراهنی دوخت و پنج‌دانگ هم ارزش داشته باشد یک‌دانگ آن از آن ماست. جز کسانی که از شیعیان ما که ما برایشان حلال کرده‌ایم تا حلال‌زاده باشند. همانا که هیچ چیز در نزد خدا در روز قیامت بزرگتر از زنا نیست هنگامی که صاحب خمس برمی‌خیزد و می‌گوید: پروردگارا از اینان بپرس: بچه علت و جهت آن را مباح کردند؟ این حدیث را اولاً از حیث سند بررسی می‌کنیم تا ارزش آن معلوم شود آنگاه از حیث متن، تا ببینیم مقصود چیست؟

در خصوص روات این حدیث از تحقیق درباره سایر روات آن صرف‌نظر می‌کنیم زیرا با دقت و تحقیق در باره احوال یکنفر آن که عبدالله بن القاسم الحضری است از تتبع در احوال سایرین بی‌نیازیم از آنکه حدیث تابع الخمس رجال است! چنانکه نتیجه تابع اخس مقدمه است.

۱- ابن‌الغضائری علیه‌الرحمه بعد از آنکه او را واقفی شمرده است فرموده است:

عبدالله بن القاسم الحضری کوفی ضعیف: ایضاً قال متهافت لا ارتفاع به. یعنی عبدالله بن

القاسم الحضری علاوه بر اینکه واقفی است و بعد از حضرت کاظم علیه السلام به بقیه ائمه اثنی عشر اعتقاد ندارد از وفیانی است که از حیث روایت ضعیف است علاوه بر آن غالی است و چرندگویی است که بدان اعتنا و اعتباری نیست!!

۲- نجاشی پس از آنکه عبارت غضائری را آورده است خود فرموده است: **عبدالله بن القاسم الحضری المعروف بالباطل كذاب غال يروى عن الغلاة لا خير فيه ولا يعتمد بروايته.** یعنی عبدالله بن القاسم الحضری که معروف به باطل است هم دروغگو است و هم غالی است و هم روایت از غلات می‌کند، در او خیری نیست و نباید به روایت او اعتنا و اعتماد کرد.

۳- علامه حلی در قسمت دوم خلاصه فرموده است: **عبدالله بن القاسم الحضری من اصحاب الكاظم واقفی و هو يعرف بالباطل و كان كذاباً يروى عن الغلاة لا خير فيه ولا يعتمد بروايه و ليس بشيء ولا يرتفع به.**

۴- در این صورت که این خمس حق حجج بر مردم است از آن جهت که صدقه بر ایشان حرام است پس صدقه بر غیر ایشان از بنی هاشم حلال است چنانکه هم کتاب خدا و هم سیره و هم احادیث اهل بیت علیهم السلام آنرا تأیید می‌کند. پس شهرت اینکه صدقه بر بنی هاشم حرام است و باطل است.

۶- در این حدیث گفته است که حتی ریسمانی که با آن پیراهنی دوخته شود که پنج دانگ ارزش داشته باشد یکدانگ آن مال ماست مگر اینکه آنرا به کسانی که از شیعیان ما هستند حلال کرده باشیم تا طیب الولاده شود. در این جمله دو حکم بنظر می‌رسد و برخلاف نظر و فتاوی فقهای خمس‌آور هست.

۱- اینکه آنان می‌گویند که خمس بخشوده ائمه مربوط به غنائم جنگ است که شیعیان را گاهی از آن بهره‌ای بوده است پس این که قیمت نخ‌ را که پنج دانگ است و یک‌دانه آن مال امام است بخشیده است از خمس غنائم جنگ است و ظاهر حدیث

این است که خمسی را که حق فاطمه است و بذریه او می‌رسد همان خمس غنائم جنگ است.

۲- فقهای خمس‌آور می‌گویند اینکه آنچه ائمه به شیعیان خود حلال کرده‌اند تا ولدالزنا نباشند کنیزانی است که از غنائم خمس نداده بدست شیعیان می‌رسد. در این حدیث و احادیث دیگر خلاف این مدعی است زیرا در اینجا گفتگو از ریسمانی است که پنج دانگ ارزش داشته باشد یعنی کوچکترین چیز غیر قابل اعتنا تا بزرگترین آن. پس سخن از کنیز و امثال آن نیست بلکه هر چیزی که مشمول خمس است به شیعیان حلال شده است چنانکه احادیث تحلیل با کثرتش مؤید این معنی و مصدق این مدعی است.

۷- در این حدیث ادعا شده است که بزرگترین گناهان زناست و در روز قیامت گناهی از آن بزرگتر نیست آیا شرک بخدا و ریختن خون ناحق و عاق والدین بتصریح کتاب خدا و احادیث بسیار بی‌شمار گناهش بزرگتر از زنا نیست؟!

۸- در کتاب خدا از این حق باین عظمت که مال فاطمه است اثری نیست و در سنت رسول هم چنین چیزی نبوده است پس مطالبه حق باین بزرگی را که مستند بکتاب و سنت نبوده است بچه مدرک خواسته است؟ و چرا از آن در کتاب و سنت اثری نیست؟.

۹- چنین حقی را که صاحب آن در روز قیامت برمی‌خیزد و عرض می‌کند: پروردگارا از اینان بپرس که بچه علت و دلیل آنرا مباح کردند. ؟ از ایشان پرسیده می‌شود شما بفرمائید بچه دلیل آنرا مطالبه می‌کنید؟!

۱۰- چون فردای قیامت محضر خدا محضر عدل مطلق و کامل است. یقیناً از چیزی که هیچ دلیل ندارد کسی مؤاخذه نخواهد شد و اگر چیزی قابل مؤاخذه باشد باید دلیل آن روشن و مسلم باشد و عقاب بلا بیان قبیح است. پس باید کسانی که چنین حقی را

بدون دلیل روشن از مردم می‌گیرند و چون مال کافر حربی مصرف می‌کنند اگر اعتقاد بقیامت و محضر عدل الهی دارند خود را آماده جواب آن روز عظیم بنمایند. پس آنچه از این حدیث صرفنظر، از ضعف و سند بی‌اعتباری آن و مضمون ناموزون و نامعقول آن بدست آمد برخلاف نظر صاحب وسائل‌الشیعه که آنرا در ردیف احادیث وجوب خمس بر ارباح مکاسب آورده استف روح حدیث ناظر بخمس غنائم جنگ است که در آن ممکن است حقی برای فاطمه علیها السلام قائل شد نه در ارباح مکاسب و آن هم بنص همین حدیث و احادیث دیگر که بر شیعیان بخشیده شده است حقی است که بر ایشان حلال است! و اگر با تمام این ضعف و نقص حقی ثابت شود مال امام است که از ذریه فاطمه و حجج علی‌الناس است نه کسان دیگر.

نتیجه‌گیری

این احادیث پنجگانه از احادیث ده‌گانه که در موضوع خمس در ارباح مکاسب است چنانکه متناً و سنداً تحقیق شد عموماً ضعیف و غیرقابل اعتنا و از کسانی نقل شده که در کتب رجال کذاب و غالی و ضعیف و احمق و غیرمعمد شمرده‌اند و قهرمان و شخص شاخص اینان علی‌بن مهزیار است که این احادیث به او منسوب و مربوط است و او از کسانی است که در وضع و جعل این احادیث بهره‌ای وافی داشته است زیرا پس از جمع‌آوری این اموال بگفته خود او از امام تقاضای تحلیل از آنچه در دست اوست می‌نماید و امام هم به او حلال می‌کند. پس بر فرض آنکه تسلیم این موضوعات شویم خمس ارباح مکاسب خاص امام است و سایر بنی‌هاشم را چنانکه فقهاء می‌گویند و به سهمی بودن ایشان در این خمس قائلند، بهره‌ای نیست و آنچه در زمان ما معمول و جاری است هیچ مدرک و سندی از کتاب و سنت ندارد. و انسان متحیر است که اینان با چه جرأت آنرا اخذ و اکل می‌کنند؟ زیرا بر فرض آنکه امام را در ارباح مکاسب سهمی باشد با عدم حضور او و تحلیل به شیعیان، پس چگونه اینان چون شیر مادر آنرا

اخذ کرده و بمصارف غالباً مصرفانه می‌رسانند و بکسانی می‌خورانند که متصدی نشر این‌گونه اکاذیب بوده و دین خدا را بصورتی در آورده‌اند که اگر رسول آن صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آورنده آن دین است، آنرا ببیند هرگز نخواهد شناخت. تو گوئی خطاب آلوده بعتاب حضرت احدیت درباره ما مسلمانان مصداق آتم و اکمل یافته آنجا که می‌فرماید.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ {التوبة: ۳۴} نگاهی عمیق بوضع موجود روحانیت در شیعه مصادیق بر آیه شریفه را بروشن‌ترین صورت در جامعه گمراه ما می‌نمایاند.

- (احادیث پنجگانه دیگر خمس بر ارباح مکاسب) -

چنانکه سابقاً گفتیم در کتاب وسائل‌الشیعه محمدبن‌الحسن الحرالعالمی، که جمع احادیث فقه است ده حدیث در باب خمس بر ارباح تجارات و زراعات و صناعات آورده است. از آن ده حدیث پنج حدیث آن که همه آنها از حیث درجه صحت و اعتبار برطبق کتب درایه و رجال کمترین ارزش را ندارد خمس ارباح را پس از اثبات وجوب به امام اختصاص می‌دهد.

پنج حدیث دیگر که باز از حیث سند و متن همچون احادیث سابق‌الذکر است فقط از این احادیث خمس بر ارباح معلوم می‌شود و چون خمس بر ارباح اختصاص به امام دارد پس در واقع این احادیث پنجگانه دیگر متمم و مکمل آن احادیثند که در صورت ثبوت مدعای آنها، خمس ارباح متعلق به امام است و دیگری را در آن حقی نیست. اینک آن پنج حدیث دیگر:

۱- حدیثی است که باز آن را فقط شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۰۲ ج ۴) والاستبصار (ص ۵۵ ج ۲) از علی‌بن‌مهزیار (قهرمان خمس بر ارباح) آورده است و از نظر سایر فقهاء و محدثین قبل از شیخ دارای ارزش و اعتباری نبوده است که در کتب و مسانید خود نیاورده است: عن سعد بن عبدالله عن ابي جعفر عن علی بن مهزیار عن

محمد بن الحسن الأشعری قال: كتب بعض اصحابنا الى ابي جعفر الثاني عليه السلام اخبرني عن الخمس؟ اعلی جميع ما يستفيد الرجل عن قليل و كثير من جميع الضروب و علی الصناعات و كيف ذلك؟ فكتب بخطه الخمس بعد الموته.

علی بن مهزیار از محمد بن الحسن الأشعری روایت می کند که او گفته است: بعضی از یاران ما بحضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت که مرا خبر ده، آیا بر جمیع آنچه شخص استفاده می کند از کم و زیاد از هر نوع که باشد و بر صنعت گران، خمس است و آن چگونه است؟!

امام بخط خود نوشت که خمس بعد از مؤنه است!

این حدیث نیز از چند جهت مردود و غیر قابل اعتناست.

الف - از حیث سند: اول راوی آن سعد بن عبدالله الأشعری است که در ضمن بررسی روایات احادیث گذشته، گذشت که وی مورد توثیق ائمه رجال نیست از علی بن مهزیار (قهرمان خمس ارباح مکاسب) چیزی نمی گوئیم زیرا با همه قسم هائی که در توثیق او خورده شده است دم خروس از جیب او پیدا است. علی آن را از محمد بن الحسن الأشعری روایت می کند. متأسفانه یا خوشبختانه این شخص نیز حالش معلوم نیست و مجهول است. آنچه درباره او گفته اند: اول: مروح مقدس اردبیلی در شرح ارشاد بر این حدیث اشکال نموده و فرموده است: در صحت آن تأمل است. بجهت اینکه معلوم نیست محمد بن الحسن الأشعری کیست؟! زیرا بسیار بعید است که او محمد ابن الحسن الصفار باشد از آن جهت که علی بن مهزیار چون خود مقدم بر اوست نمی تواند که از او روایت کند. بعلاوه صفار بدین لقب (الأشعری) معروف نبوده است. بلکه در لقب او اکتفا به (ابن الحسن) یا (صفار) می شود و لذا در مختلف نمی گوید: صحیحہ محمد. بلکه می گوید: روایت محمد. سپس مرحوم مقدس می فرماید از آن گذشته دلالت روایت نیز صریح نیست (معلوم نیست چه می گوید و چه می خواهد؟)

دوم - صاحب مدارک هم در ذیل این روایت می‌نویسد: **راویها محمد بن الحسن الاشعری مجهول فلا يمكن التعويل علی روایته** (چون راوی آن مجهول است بدان اعتمادی نیست)

سوم - مرحوم محقق سبزواری هم در ذخیره محمد بن الحسن را مجهول دانسته و نوشته است این روایت بعلت جهالت راوی مردود است محمد بن الحسن الاشعری که خود مجهول است آن حدیث را از مجهولاتی روایت کرده است که گفته است: کتب بعض اصحابنا ... که اگر این حدیث از مجهول بودن این راوی هم نجات می‌یافت باز مرسل بود و چندان قابل استناد نبود.

اما از حیث متن! این حدیث از حیث متن نیز نارساست. زیرا با آنکه سائل پرسیده است که آیا بر جمیع آنچه شخص استفاده می‌کند از کم و زیاد از هر نوع و صنایع خمس آن چگونه است. در جواب اکتفا شده است باینکه خمس بعد از مؤنه است! در حالی که سؤال از مؤنه و کیفیت آن نبوده است و اصلاً به سؤال سائل توجهی نشده است!

استفاده از جمیع ضروب یعنی چه؟ و جواب خمس بعد از مؤنه یعنی چه؟ کدام مؤنه؟ مؤنه خود و عائله شخص در تمام سال؟ یا مؤنه آنچه مورد استفاده است از کسب و تجارت و معدن؟! معلوم نیست؟! مگر اینکه گفته شود بین سائل و مسؤل روزی بوده است؟ پس بدیگران چه مربوط است و از آن چه سند و مدرکی می‌توان بدست آورد؟

۲- حدیث دوم که حدیث ششم و سائل الشیعه در این باب است: حدیثی است که در کافی از سماعه روایت شده است که او گفته است: **سألت ابا الحسن علیه السلام عن الخمس فقال فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر. سماعه می‌گوید: از حضرت**

ابوالحسن (موسی ابن جعفر) علیه السلام پرسیدم از خمس فرمود: در آنچه مردم فائده می‌برند کم باشد یا زیاد؟ این حدیث نیز از حیث سند و متن دارای اشکالاتی است:
اما از لحاظ سند:

صرفنظر از ابراهیم بن هاشم که از راویان این روایت است و مورد توثیق عموم ائمه رجال نیست، راوی متصل بمعصوم آن سماعه بن مهران است که در نظر ائمه رجال دارای این احوال است: الف - شیخ طوسی او را واقفی می‌شمارد، و چون امامی نیست روایتش صحیح نیست. ب - مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه در باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان) فرموده است: لا افتی بالخبر الذی اوجب القضاء علیه لانه روایة سماعه بن مهران و کان واقفياً. یعنی من باین خبری که موجب قضاء روزه می‌شود کسی که در ماه رمضان افطار یا جماع کند فتوی نمی‌دهم زیرا آن روایت از سماعه بن مهران است در حالی که او واقفی بوده (یعنی حضرت کاظم را آخرین امام می‌دانست و بقیه ائمه را قبول نداشت). ج - ابن الغضائری علیه‌الرحمه و احمد بن الحسین وفات او را در سال ۱۴۵ دانسته‌اند پس روایت او از حضرت موسی بن جعفر صحیح نیست زیرا در این موقع حضرت صادق علیه السلام زنده بود و امام متبع و مرجع انام از خاص و عام بوده است و معهود نبوده است که کسی با وجود حضرت صادق علیه السلام رجوع بحضرت کاظم علیه السلام نماید. چنانکه لقب ابوالحسن حضرت کاظم در این هنگام معروف و مشهور نبوده است. پس در اصل روایت که تاریخ مکذّب آن است تردید است. د - در رجال ابن داوود (ص ۶۰) او را واقفی و در ص ۵۳۰) او را در عداد مجروحین و مجهولین آورده است. ه - صاحب مدارک هم در بی‌اعتباری روایت سماعه با صدوق موافق است.

و - در مقیاس‌الهدایه علامه مامقانی (ص ۸۳) ضمن آنکه سماعه را از واقفیه می‌شمارد از قول مرحوم وحید بهبهانی که در تطهیر رجال بدنام استاد مامقانی بوده

می‌نویسد: و غیر معلوم کفر هذا الشخص، که معلوم می‌شود ائمه رجال او را تا حد کفر تنزیل داده‌اند و اینان در مقام دفاع از کافر بودن اظهار عدم علم می‌کنند و چون علت مهم واقعی بودن همان بردن و خوردن زکوات و اموالی بوده که بنام امام از مردم می‌گرفته‌اند لذا چنین حدیثی در مظان جعل و کذب است. ز - این حدیث در هیچیک از کتب اربعه فقه (فروع کافی تهذیب والاستبصار و من لا یحضره الفقیه نیامده است) و اگر در اصول کافی آمده است برای آن است که صاحب کافی بخمس کذائی قائل نیست و خمس را خاص امام می‌داند. لذا در کتاب الحججہ ضمن سایر صفات و مزایای ائمه آورده است.

اما از حیث متن - سائل از امام از خمس پرسیده است. معلوم نیست مقصود او چه خمسی بوده است؟ آیا از غنائم است که هر چه عائد مردم می‌شود باید خمس آنرا از آن خارج نمود، یا خمس معادن و کنوز و غرض و امثال آن یا خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات؟ آنچه مسلم است خمس معادن و کنوز نیست زیرا آن دارای نصابی است که هر گاه بنصاب معلوم خود رسید مشمول پرداخت زکات می‌شود که شرح آن قبلاً گذشت. و خمس ارباح مکاسب نیز نیست زیرا چنین خمسی در آن زمان معمول نبوده است و بیشتر اخبار اینگونه خمس از علی بن مهزیار بیعد است!!! ظاهر آن است که سؤال از خمس مربوط بهمان خمس غنائم باشد زیرا فرد بارز و ظاهر آن که بلافاصله بذهن متبادر می‌شود همان خمس غنائم جنگ است در این صورت معنی حدیث صحیح بنظر می‌رسد هرچند از حیث سند مجروح و مخدوش است.

۳- حدیث سوم - که حدیث هشتم وسائل الشیعه است: ایضاً از اصول کافی است و در کتب اربعه فقه از آن اثری نیست.

عن هذه من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى بن زيد قال كتبت جعلت لك الفداء تعلمني ما الفائدة و ما حدها، رأيك ابقاك الله ان تمن علي ببيان ذلك لكي لا اكون مقبياً

علی حرام لا صلوة لی و لا صوم. فکتب: الفائدة مما یفید الیک فی تجاره من ربحها و حرث بعدا الغرام او جائرة.

یعنی احمد بن محمد بن عیسی از یزید یا پسر یزید روایت می‌کند. که نوشتم فدایت شوم مرا بیاموز که فائده چیست؟ و حد آن کدام است؟ و رأی خود را در این باره بمن بگو. خدا ترا باقی بدارد بیان آن بر من منت گذار تا من مقیم بر حرام نباشم که نه نمازی برای من باشد و نه روزه‌ای! در جواب من نوشت: فائده از چیزهایی است که در تجارت از سود آن بتو فائده رسد و در زراعت پس از پرداخت غرامت آن، یا اینکه جائزه‌ای بوده باشد.

سند حدیث: این حدیث از حیث سند اول و آخر آن مجهول است زیرا در اول آن عده من اصحابنا، است بدون اینکه معلوم شود چه کسانی بوده‌اند. و در آخر آن احمد بن محمد بن عیسی بن یزید است. ۱- مرحوم محقق سبزواری در ذخیره‌العباد در ذیل این حدیث فرموده است: احمد بن محمد بن عیسی بن یزید و هو مجهول.

۲- مجلسی نیز در مرآت‌العقول (ص ۴۴۶ ج ۱۹ در شرح این حدیث آنرا مجهول شمرده است اتفاقاً مکتوب الیه آن نیز مجهول است (مضمراست) زیرا معلوم نیست این مرد مجهول این نامه را بچه کس نوشته است؟ هیچ دلیلی در دست نیست که مکتوب الیه چه کسی است امام است یا غیر امام؟ و در صورت امام بودن کدام یک از ائمه معصومین علیهم‌السلام است.

مضمون نامه و جوابی که داده شده نیز مجهول است. زیرا معلوم نیست چه فائده‌ای است که ندانستن آن مقیم بودن در حرام است حرامی که نه نمازی باقی می‌گذارد و نه روزه‌ای این مسئله بدین مهمی را چرا تا آن روز کسی جواب نگفته است که این سائل راوی مجهول از مسئول مجهول با این همه تذلل و تضرع می‌خواهد که بر او منت گذارد و آن فائده را به او بیاموزد در این سؤال مخفی از خمس نیست فقط سائل

می پرسد فائده چیست؟ و حد آن کدام است تا وی بر آن مقیم نباشد این سؤال و جواب آن بمسئله ربا نزدیکتر است تا بمسئله خمس زیرا رباست که اقامت بر آن اقامت بحرامی است که نه نمازی برای شخص باقی می گذارد و نه روزه ای!! هرچه هست: روایتی مجهول حاکی است که سائلی مجهول از مسئولی مجهول مسئله ای مجهول را پرسیده است و جوابی مجهول گرفته است! مجهول اندر مجهول اندر مجهول!!! آیا پایه و اساس شرع متین و دین مبین اسلام بر این مجهولات است؟؟؟

این همان دینی است که خدا به پیغمبرش می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾

(النساء / ۱۷۴)

«ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم».

کسی نمی داند این بندگان خدا برای چه این قبیل مجهولات را روی یکدیگر کلوخ چین و برف انبار کرده اند؟ از خود و از جان و مال مردم چه می خواسته اند؟! آیا دین سمحه سهله و نور مبین، انسان را تا این وادی های صعب (بیابان مجهولات) می کشاند؟! و او را به تکالیف شاق و احکام ما لایطاق مکلف می نماید؟! ۴- حدیث چهارم - حدیثی است که فقط شیخ طوسی آنرا در تهذیب (۱۳۹ ج ۴) چاپ نجف آورده است: و روی الریان بن الصلت قال: کتبت الی ابی محمد علیه السلام ما الذی یجب علی یا مولای فی غلة رحی فیہ ارض قطیعه لی و فیہ ثمن سمک و بردی و قصب ابیعه من احمد هذه القطیعه: فکتب: یجب علیک فیہ الخمس انشاء الله.

ریان بن الصلت روایت کرده و گفته است: من بحضرت ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) نوشتم: ای مولای من در غله آسانی که در زمین تیولی من است و در

قیمت سمک (ماهی) و برای برد و نی‌هائی که من از نیستان همین تیول میخرم چه چیز بر من واجب می‌شود؟ حضرت در جواب نوشت: در آن خمس بر تو واجب می‌شود. انشاءالله.

این حدیث به این صورت مرسل است زیرا سلسله سندا و منقطع است و معلوم نیست. و ریان بن الصلت که راوی متصل بمعصوم است. از درباریان و رجال دولت مأمون عباسی بوده است و حیات او تا زمان امامت حضرت عسکری علیه السلام بعید بنظر می‌رسد.

شیخ طوسی هم او را گاهی از اصحاب حضرت رضا و گاهی از اصحاب حضرت هادی (امام علی‌التقی) دانسته است و هیچکدام از ارباب رجال او را از اصحاب حضرت امام حسن عسکری نشمرده‌اند. متن حدیث هم مطلبی را که قائلین به وجوب خمس ارباح می‌خواهند، نمی‌رساند. زیرا سخن از زمین‌های اقطاعی است. صاحب مدارک در ذیل این روایت فروده است. این روایت از حیث متن قاصر و ناتمام است، بجهت اینکه اگر حقی در آن واجب شود مختص است به زمین‌های اقطاعی و چنانکه جوهری در کتاب لغت خود آورده است این زمین‌ها یک قسمت از زمین‌های خراج یا محالی است در بغداد که آنرا منصور دوانیقی لعنه‌الله، به‌عده‌ای از اعیان دولت خود به تیول می‌داده تا آن را آباد کنند و در آن سکونت گزینند چنانکه در قاموس هم مذکور است پس اگر در چنین زمین‌هائی خمس واجب شود بعلت اقطاع بودن آنهاست و به ارباح مکاسب مربوط نیست و چون اینگونه زمین‌ها از اراضی مفتوح (العنوة) هست که جزو غنائم جنگی است و درآمد آن متعلق به عموم مسلمین است و حداقل درآمد آن‌که متعلق به بیت‌المال است خمس (یک پنجم) یا بیشتر است شاید مقصود امام خراج یا خمس غنائم دارالحرب باشد ...

و به هر صورت با موضوع خمس ارباح مکاسب ارتباطی ندارد و نمی‌توان آنرا حجت قاطعه در اخذ مال مردم گرفت.

۵- پنجمین و آخرین حدیث - در این موضوع که حدیث دهم و سائل‌الشیعه در باب ارباح مکاسب است حدیثی است که آنرا هیچیک از مؤلفین کتب اربعه (کافی - من لا یحضره الفقیه تهذیب و استبصار) نیاورده اند و فقط محمد بن ادریس آنرا در اسمتظرفات (السرائر) از کتاب محمد بن علی بن محبوب از احمد بن هلال از ابان بن عثمان از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که او گفت:

کتب الیه فی الرجل یهدی الیه مولاه والمنقطع الیه هدیه تبلیغ الفی درهم او اقل او اکثر هل علیه فیها الخمس؟ فکتب علیه السلام: الخمس فی ذلک و عن الرجل یکون فی دائره البستان فیه الفاکهه یا کله العیال انما یبیع منه الشیء بمأته درهم او خمس درهماً هل علیه الخمس؟ فکتب اما ما اکل فلا و اما البیع فنعم هو کسائر الضیاع. یعنی ابوبصیر گفته است بحضرت صادق علیه السلام در باره مردی که آقایش و کسی که وی منقطع به اوست نوشتم. چیزی به او هدیه می‌کند که ارزش آن بدو هزار درهم می‌رسد یا کمتر و یا زیادتراً آیا در آن خمس است؟؟ حضرت نوشت در آن یک پنجم است! سؤال کردم از وضع مردی که در خانه او بستانی است که در آن میوه است و عیال او از آن می‌خورند و بسا که از آن چیزی به ارزش صد درهم یا پنجاه درهم می‌فروشند آیا بر او خمس است؟ حضرت نوشت: اما آنچه خورده می‌شود خمس ندارد و اما آنچه فروخته می‌شود آری، آنهم چون سائر ضیاع و مزارع است.

مضمون این حدیث از چند جهت بطلان آن را می‌رساند:

۱- ابوبصیر که خود از اوتاد اربعه و اصحاب خاص حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام است هنوز نمی‌دانسته است از باغی که کسی در خانه خود دارد و از میوه آن می‌خورد آیا باید خمس داد یا نه؟! در صورتی که او درک خدمت چند امام کرده است و

زمانی که حضرت صادق را به امامت ملاقات کرده است سن او از پنجاه هم متجاوز بوده است و معهدا به این مسئله جاهل بوده است!!!

تو گویی حضرت صادق العیاذ بالله پیغمبر جدیدی بوده است که احکام تازه‌ای از جانب خدا آورده است که باید مجدداً آن حکم را از وی پرسید. در حالی که اتفاقاً پیغمبران را هم در مسئله خمس و زکات در شریعت اختلاف نیست. چنانکه ما آنرا در کتاب زکات آوردیم.

۲- اگر بنای خمس در زمان حضرت صادق تا این درجه از اهمیت بوده که هر کس لقمه‌ای در دهان دارد آیا باید خمس آنرا بدهد یا ندهد؟ و به همین جهت محتاج به سؤال از طریق کتابت بوده و چون می‌دانیم حضرت صادق پیغمبر نبوده و صاحب شرع جدیدی نیست پس چرا در زمان ائمه ماقبل حضرت صادق چنین مطلبی در بین اهل بیت علیهم‌السلام شایع نبوده و کسی قبل از آن حضرت چنین سخنانی از هیچیک از اهل بیت پیغمبر از معصوم و غیر معصوم نشنیده است و از هیچیک از مسلمانان اعم از شیعه و غیر شیعه چنین عملی ندیده است آیا در زمان حضرت صادق و ائمه ما قبل او از مزارع و ضیاع خمس گرفته می‌شد؟ که حضرت صادق در این مسئله فرموده است: و اما البیع فنعم هو کسائر الضیاع! یعنی جواب این مسئله را به عملی مشهور و معمول و در اصطلاح آنرا بمشبهه به که اقوی از مشبهه است تشبیه فرموده است که احتیاج بجواب صریح: (و اما البیع فعلیه الخمس) نداشته است و اشکالات دیگر...

اما ما در این خصوص با معرفی راوی (آقای احمد بن هلال) که این حدیث را آورده است از آن اشکالات بی‌نیازیم. معلوم نیست چه کسی آنرا در کتاب محمد بن علی بن محبوب شیخ القمیین وارد کرده است؟ و گرنه از او بعید است که روایت چنین شخص بدنام و ملعون خدا و رسول و امام را در کتاب خود ثبت کند؟ و از آن عجیب‌تر، آوردن محمد بن ادريس آن را، در سرائر است؟ با اینکه خود او در همین کتاب سرائر بر جد

خود شیخ طوسی علیه‌الرحمه در پاره‌ای بی‌احتیاطی‌های او اعتراضاتی سخت تا حد جسارت آورده است. بهر صورت حقیقت را با معرفی سند این حدیث نیز معلوم می‌کنیم انشاءالله.

معرفی روای خمس ارباح مکاسب: احمد بن هلال از کتب ارباب رجال

احمد بن هلال که اولین راوی این حدیث است هویتش در کتب رجال بشرح ذیل است:

۱- شیخ طوسی او را در کتاب رجال خود از اصحاب حضرت هادی علیه‌السلام شمرده است و گفته است: بغدادی غال. و در الفهرست نوشته است: کان غالباً متهاً فی دینه و در تهذیب در باب وصیه لاهل الضلال نوشته است: ان احمد بن هلال مشهور بالعنة واللغو و ما یختص بروایته لا نعمل به در کتاب الغیبه (ص ۲۴۳) چاپ قدیم ایران توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام در باره محمد بن علی الشلمقانی نقل کرده است که (احمد بن هلال و غیره من نظر آئه و کان من ارتدادهم عن الاسلام مثل ما کان من هذا علیهم لعنته الله و غضبه.)

۲- در رجال کشی ۰۴۴۹ (ص) و در رجال کبیر (منهج‌المقال ص: ۴۹) مطاعن مفصلی از احمد بن هلال آورده است که پاره‌ای از عبارات آن چنین است: ورد علی القاسم بن العلاء نسخه ما کان خرج من لمن ابن هلال فکان ابتداء ذلك انکتب علیه‌السلام الی قومه بالعراق اخذ روا الصوفی المتصنع. که امام او را صوفی زاهدنما معرفی کرده و مردم را از او بر حذر داشته است. و چون احمد بن هلال پنجاه و چهار حج با پای پیاده بجای آورده بود هیچکس اینگونه مذمت‌ها را در باره او باور نمی‌کرده است لذا قاسم بن علا را وادار کردند که مجدداً به امام علیه‌السلام در باره او مراجعه کند.

در این رقعه از ناحیه امام علیه السلام در باره او چنین صادر شد: وقت کان امرنا نقد الیک فی المتصنع ابن هلال لا رحمه الله. مما قد علمت و لم ينزل لا غفر الله ذنبه و لا اقاله عترته یدخل فی امرنا بلا اذن منا و لا رضا یستبد برایه فیتحتامی دیونناً لا یمضی من امرنا اياه الا بما یهواه و یریده اراده الله بذلک فی نار جهنم فصبرنا علیه حتی بتر الله بدعوتنا غمره و کنا قد عرفنا خبره قوماً من موالینا فی ایامه لا رحمه الله ... و نحن نبرأ الی الله من ابن هلال و ممن لا یرأ منه. (واعلم الاسحاقى سله الله و اهل بيته بما اعلمناک عن حال هذا لفاجر!).

در این عبارت حضرت امام علیه السلام، احمد بن هلال را زاهد خودنما دانسته و بر او نفرین می کند و او را کسی می داند که بدون اذن و رضای امام علیه السلام خود را داخل در امر مخصوص به او می نماید و آنگاه مستبداً به رأی خود عمل می کند! و باز به قاسم بن علا دستور می دهد که شیعیان دیگر مخصوصاً احمد بن اسحاق قمی را از وضع و حال او با خبر نماید.

پس از اینکه این توقیع از جانب امام علیه السلام صادر می شود و در آن اعمال شیعی احمد بن هلال را شرح می دهد و او را بصفات مذمومه می نکوهد باز هم شیعیان این مذمت ها را در باره او باور نمی کردند و بر خوشبینی نسبت به او اصرار داشتند!! در این دفعه این توقیع صادر شد: ... و قد علمتم ما کان من امر الدهقان علیه لعنة الله و خدمته و طول صحبته فابد له الله بالایمان کفراً حین فعل ما فعل فعاجله الله بالنقمة و لم یمهله و الحمد لله لا شریک له و صل الله علی محمد و آله. پس تا روزی که جانش گرفته شد بکذب و غلو خود مشغول بوده است.

۳- علامه حلی در خلاصه فرموده است: ان الشیخ ابا علی بن هما قال انه ملعون علی لسان الحجة محمد بن الحسن علیه السلام. و نیز فرموده است: انه قال ورد فيه ذم كثير من سيدنا ابي محمد العسكري علیه السلام.

۴- در رجال ابن داود (ص ۵۵) احمد بن هلال را در ردیف: **فيمن ورد عليه اللعنة** آورده است. احمد بن هلال این حدیث را از ابان بن عثمان روایت کرده است. ابان بن عثمان هم ناووسی مذهب است که حضرت صادق را خدا می دانسته است! (در مذهب ناووسیه قائل به الوهیت حضرت صادق بودند). فخرالمحققین در باره او فرموده است **سألت عن والدي عن ابان من عثمان فقال: الاقرب عدم قبول روايه بقوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۷]**

اینها احادیث ده گانه ایست که صاحب وسائل الشیعه آنها را در باب وجوب خمس بر ارباب مکاسب و زراعات و صناعات کلوخ چین کرده است آنکاه بنائی چنین، با نمایشی رعب انگیز و غنیمت خیز برای مفتخوران بوجود آمده است!!

آری از این پیچ و مهره های هرز و بی سر و ته کارخانه ای چنین عظیم ایجاد گردیده است که از آن می توان یک پنجم درآمد تمام مردم جهان را اختصاص بطائفه ای خاص داد! که نصف یک هزارم جمعیت آنها نیست و این دستگاه پوشالی در میان فقیرترین مردم روی زمین هم به نگاهی نگاهی نگاهبانان سحر و افسون از هر خرابی و گزند مصون است! و با حرارت کامل به فعالیت خود ادامه می دهد!!

حدیثی دیگر:

احادیث ده گانه وسائل الشیعه تمام آن با متن و سند گذشت و ظاهراً یک حدیث دیگر در این موضوع از قلم مرحوم شیخ حر عاملی افتاده است یا آن را از بس ضعیف بوده است قابل اعتنا ندانسته است هر چند بسیار بعید است زیرا او که از حدیث احمد بن هلال که در السرائر ابن ادریس بوده نگذشته است هرگز از حدیثی که در تهذیب شیخ طوسی است نخواهد گذشت به هر صورت در کتاب تهذیب شیخ طوسی (باب الخمس والغنائم (ص ۱۲۱ ج ۴) چاپ نجف آن حدیث به این سند و عبارت آمده

است: ... علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن یوسف عن محمد بن سنان عن عبد الصمد بن بشر عن حکیم مؤذن بنی عبس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له: واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول. قال هی والله الافادہ يوماً بیوم الا ان ابی علیه السلام جعل شیعتنا من ذلك فی حل لیزکوا.

مضمون حدیث آن است که حکیم مرذن بنی عبس از حضرت صادق علیه السلام معنی و تفسیر آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۴۱] انما غنمتم ... را خواسته است. حضرت به او فرموده است: به خدا سوگند که آن فایده روز بروز است، جز اینکه پدرم علیه السلام شیعیان ما را در آن باره در حلیت قرار داده تا پاک شوند.

اینک بررسی این حدیث از حیث سند: در ضعف و ناچیزی و بی اعتباری این حدیث همین بس که راوی اول آن علی بن فضال است که ما حال نکبت مآل او را در کتاب زکات صمن بررسی احادیث شش گانه ای که تنها از او در باب زکات در اشیاء تسعه روایت شده است آوردیم و در این کتاب نیز بر احوال او اشاره ای کرده ایم. و راوی آخر آن که محمد بن سنان است نیز در همان کتاب ترجمه حال پراختلال او را در ذیل ششمین حدیث در زکات تجارت بیان کردیم. و اینک مختصری از ترجمه وی را در این رساله می آوریم تا دانسته شود که گردآورندگان این احادیث چه کسانی اند.

۱- شیخ طوسی در رجال خود می فرماید محمد بن سنان ضعیف است و در الفهرست می فرماید محمد بن سنان له کتب و قد طعن علیه و ضعف کتبه و فیه تخلیط و غلو.

۲- نجاشی در باره او فرموده است: هو رجل ضعیف جداً لا یطول علیه.

۳- ابن الغضائری فرموده است محمد بن سنان ضعیف غالب لا یتلفت الیه.

۴- ابن داود در (ص ۵۴۱) رجال خود نوشته است ضعیف غال قد طعن علیه و ضعیف.

۵- هم او در صفحه ۵۰۴ کتاب خود وهم کشی در (ص ۴۳۷) رجال خود و هم میرزا محمد استرآبادی در (ص ۲۹۸) منهج المقال گفته اند که محمد بن سنان در هنگام مرگش می گفته است از این احادیثی که من نقل کرده ام روایت نکنید زیرا اینها در کتابهایی بود که من از بازار می خریدم و هر چه در آنها بود نقل می کردم. آنگاه نجاشی فرموده است زیرا بر احادیث او فساد غالب است.

۶- نجاشی در رجال خود و میرزا محمد استرآبادی در منهج المقال و سایر ارباب رجال گفته اند: فضل نب شاذان می گفت: لا اجل لکم ان تروی احادیث محمد بن سنان. برای شما حلال نمی دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید.

۷- مرحوم استرآبادی در رجال خود (ص ۲۹۹) نوشته است فضل بن شاذان در پاره ای از کتابهای خود نوشته است: الکذابون المشهورون ابوالخطاب و یونس بن الظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابوسمینه اشهرهم.

اما حکیم مؤذن بنی عبس که راوی متصل بمعصوم است نیز حالش مجهول است.

۱- مرحوم محقق سبزواری در ذخیره العباد در ذیل این روایت نوشته اند.

رواه الكلینی عن الحکم فی الضعیف ورد بضعف السند لاستماله علی عده من الضعفاء والمجاهیل. یعنی کلینی این روایت را در ضمن اخبار ضعیف آورده است و این روایت بعلت ضعف سند مردود است زیرا مشتمل است بر عده ای از ضعفاء و مجهولان.

۲- مرحوم شهید اول نیز در کتاب (الذکری) در ذیل خبری که حکم بن مسکین (یعنی همین راوی) است بهمین علت سند آن خبر را صحیح نمی شمارد.

۳- مرحوم مقدس اردبیلی در زبدهالبیان (ص ۱۱۰) در ذیل این حدیث می‌نویسد:
 الظاهران لا قائل به !! یعنی اصلاً کسی به چنین قولی که فوائد روزانه مشمول خمس
 باشد قائل نیست و آیه شریفه مخصوص غنائم دارالحرب است. آنگاه می‌فرماید: و انه
 تکلیف شاق و الزام شخص باخراج جميع مايملكه بمثله مشکل والاصل والشريعة السمحة
 السهلة ببقیانه والرواية غير صحيحة و فی صراحتها ايضاً تأمل. یعنی این یک تکلیف شاقی
 است و الزام نمودن شخصی را به اینکه هر چه را که مالک می‌شود خمس آنرا اخراج
 کند مشکل است و اصل برائت و بنای شریعت سمحه سهله نیز چنین تکلیفی را نفی
 می‌کنند. روایت نیز صحیح نیست و در صراحت آنها تأمل است.

۴- مرحوم فاضل جواد در مسالک‌الافهام (ص ۱۸ ج ۲) در ذیل این روایت
 می‌نویسد: والخبر غير صحيح.

۵- علامه مجلسی در مرآت‌العقول (ص ۴۴۶ ج ۱) ذیل حدیث ۱۰ - این حدیث را
 بنا بر مشهور ضعیف دانسته است.

اینها تمام آن احادیثی است که محدثین و فقهاء در خمس ارباح مکاسب (سودهای
 کسبها) و تجارات و زراعات و صناعات آورده‌اند و چنانکه با دلایل روشن و تحقیق
 دقیق گذشت هیچکدام صحیح و معتبر نیستند بلکه در حقیقت ساخته و پرداخته یک
 عده اشخاص غالی و مفسد و مغرض و متعصب است. و تازه اگر از تمام این عوارض
 و مفاصد مصون بود، فقط دلالت آنها بر این بود که خمس ارباح، مخصوص امام است
 لا غیر و حال اینکه صاحب مدارک صریحاً می‌فرماید روایات خمس در ارباح مکاسب از
 ضعف در سند و قصور در دلالت خالی نیستند و آن کسی که تعصب و غرض را بیک
 سو نهد بطور صریح و روشن می‌دانند که این موضوع ساخته و پرداخته مغرضین و
 متعصبین است حال چنان فرض کنیم که تمام این احادیث صحیح و قابل اعتنا و دارای
 اعتبار است (و حال اینکه خلاف این معنی است) و ارباح مکاسب و فائده‌های روزانه

مشمول خمس باشند. طایفه شیعه امامیه که آنها را قبول دارند بنص خود این احادیث و آنچه بعداً خواهد آمد (انشاءالله) در حلیتند! و مخالفین یعنی عموم مسلمین جهان (غیر طایفه شیعه) آنها را غیر قابل قبول و اعتناء می‌دانند و کوچکترین ارزشی برای آنها قائل نیستند و آنرا بدعتی بزرگ می‌شمارند که نه در کتاب خدا از آن اثری و نه در سنت و سیره رسول‌الله از آن خبری است.

پس فائده کلوخ چنین کردن آنها چیست!؟

حال با تمام این وصف که فرضاً چنین خمسی، چنانکه در مضمون این احادیث است واجب بوده باشد لکن در زمان حیات و حضور امام بنص اخبار بسیار بر عموم شیعیان حلال بوده است با اینکه دسترسی بحضرات ایشان داشتند امروز که کسی را دسترسی بایشان علیهم‌السلام نیست بطریق اولی حلال است! بطوری که حتی همان فقهائی که این قبیل احادیث را مورد اعتناء قرار داده‌اند در گرفتن خمس از ارباح مکاسب در این زمان پای ارادتشان سست است بدلیل اینکه.

۱- مرحوم احمد بن محمد بن الجنید که از اعظم علمای شیعه در بحبوحه قدرت دیالمه، مؤیدین مذهب شیعه در اوج شهرت و عظمت بوده است، گفته «بر فرض آنکه این اخبار صحیح و قابل اعتناء باشند» خمس ارباح را خاص امام می‌داند و در این زمان قائل به براءت ذمه است. الف - چنانکه علامه حلی در مختلف‌الشیعه (ص ۳۱ ج ۲)

۲- فرموده است **احجتج ابن الجنید باصالة براءة الذمه**. ب - مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره العباد بعد از آنکه قول ابن جنید را آورده است می‌نویسد **ظاهر كلامه العفو عن هذا النوع لا خمس فيه**.

۳- مرحوم محدث بحرانی در کتاب حدائق (ص ۳۸ ج ۱۲) شیخ مفید را از جمله قائلین بسقوط خمس در صدر عبارتش می‌شمارد.

۴- بنابر نقل ذخیره‌العباد، شیخ سلار از حمزه بن عبدالعزیز دیلی معاصر سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده است (والانفال له (ای للامام) ایضاً) تا آنجا که می‌فرماید: (و للامام الخمس و فی هذا الزمان قد احلوها بالتصرف فيه کرماً و فضلاً لنا خاصة...) بعد از آنکه انفال و اراضی موات و میراث‌الحشری و نیستانها و معادن و قطایع و امثال آنها را مشمول خمس می‌شمارد که خمس آن مال امام است می‌فرماید که آنان علیهم‌السلام از روی کرامت و فضل مخصوصاً بما شیعیان حلال فرمودند.

۵-۶- عمانی و اسکافی بنابر نقل صاحب ریاض، عفو و تحلیل امام، خمس را از شیعه از آن جهت که مال شخص امام است قائل شده‌اند.

۷- صاحب متقی‌الجمان، جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین الشهید الثانی خمس ارباح را حق امام می‌داند و می‌فرماید: (لا یخفی قوة دلالة هذا الحديث على تحلیل حق الامام فی خصوص النوع المعروف فی کلام الاصحاب بالارباح فاذا اضفته بالاخبار السالفة الدالة بمعرفة ما حققناه على اختصاصه عليه السلام بخمسها عرفت وجه مصير بعض قدمنا الى عدم وجوب اخراجه بخصوصه فی حال الغيبة و تحققت ان استضعاف المتأخرين به ناش من قلة الفحص عن الاخبار و معانيها والقناعة بمیسور النظر فیها) (ص ۱۴۵ ج ۲) متقی‌الجمان. یعنی مخفی نیست قوه دلالت این حدیث بر حلال فرمودن امام این نوع مخصوص خمس را که در کلام اصحاب معروف بخمس ارباح مکاسب است. و چون این خبر را با اخبار گذاشته که دلالت داشت، بحقیقت آنچه ما تحقیق کردیم که خمس ارباح اختصاص با امام علیه‌السلام دارد اضافه کنی خواهی دانست که چرا پاره‌ای از قدمای علمای ما قائل بعدم وجوب اخراج این خمس مخصوصاً در زمان غیبت شده‌اند و بر تو محقق خواهد شد که ضعیف گرفتن متأخرین قضیه تحلیل را ناشی از قلت تفحص از اخبار و معانی آن و اکتفا کردن به نگاه سرسری باین اخبار است!!

۸- صاحب مدارک می‌نویسد: متقصی صحیح الحرث بن المغیره النضری و صحیحہ الفضلاء و ما فی معناهما، اباحتهم لشیعتهم علیہ السلام حقوقهم من هذا النوع فان ثبت اختصاصهم خمس ذلك وجب القول بالعفو مطلقاً كما احلّقه ابن الجنید.

که در این عقیده با سایر دانشمندان فقهاء شیعه هم داستان است و خمس ارباح را بر شیعیان مباح می‌داند. آنگاه در خصوص سهم امام از غنائم و انفال و آجام (نیستانها) و رؤس جبال (قله کوهها) و امثال آن در آخر کتاب خمس می‌نویسد. و کیف کان فالمستفاد من الاخبار المتقدمة اباحه حقوقهم من جميع ذلك. که معلوم می‌دارد ائمه علیهم السلام از جمیع حقوق خود از خمس، از شیعیان صرف نظر کرده و بایشان مباح فرموده اند.

۹- مرحوم میرزا محمدباقر خیابانی معروف به محقق سبزواری صاحب کتاب گرانقدر ذخیره العباد در آن کتاب در این باب می‌نویسد: والذی یقتضیه الدلیل خروج خمس الارباح عن هذا الحكم واختصاصه بالامام لما مر من الاخبار الدالة علیها مع سلامتها عن المعارض. یعنی آنچه مقتضای دلیل است آن است که خمس ارباح مکاسب خارج از حکم خمس غنائم است و اختصاص با امام دارد بنابر آنچه از اخباری که دلالت بر این معنی داشت و قبلاً گذشت باضافه اینکه این اخبار از داشتن معارض سالم بوده و مخالف معارضی ندارد بار دیگر مرحوم سبزواری در جای دیگر در همین باره در کتاب ذخیره العباد می‌فرماید.

(والمستفاد من عدة من الاخبار انه (ای خمس الارباح) مخصوص بالامام والمستفاد من كثير منها انهم اباحوه لشیعتهم). که مؤید همان فرمایش قبلی اوست.

۱۰- مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در کتاب النخبه الفقهیه و مفاتیح الشرایع و محجه البیضاء. حق امام را (چنانکه تحقیق شد که خمس ارباح مکاسب فقط مختص به امام است) در این زمان ساقط می‌داند.

۱۱- صاحب ریاض قول علمای تحلیل را با این جمله (و لولا اختصاصه بهم لما ساع لهم - التحليل - لعدم جواز التصرف في مال الغير) یعنی اگر خمس ارباح مکاسب اختصاص بائمہ علیہ السلام نداشت برای ایشان شایسته نبود که آنرا بشیعیان حلال فرمایند زیرا تصرف در مال غیر جایز نیست، تأیید و تصویب نموده است یعنی بر فرض اینکه خمس در سود کسبها باشد مخصوص امام است و او هم که بشیعیان بخشیده است و اگر مال او نبود شایسته نبود که آنرا ببخشد.

۱۲- علامه مجلسی در مرآة العقول (ص ۴۴۶ ج ۱) ذیل حکم مؤذن بنی عباس قول متأخرین را نیز در این باب اضافه کرده است و نوشته است: (ذهب جماعه من المتأخرين الى هذا النوع من الخمس حصته الامام منه او جميعه ساقط في زمان الضيبة للاخبار الدالة على انهم علیہ السلام اباحوا ذلك لشيعتهم.) با اینکه مرحوم صاحب متقی الجمان ملامت کرده است متأخرین را که از قلت فحوص در اخبار و نگاه سرسری بان، آن اخبار را ضعیف گرفته اند اما مجلسی اقرار دارد که عده ای از متأخرین نیز ناچار شده اند که خمس ارباح را در زمان غیبت از شیعه ساقط شمارند.

۱۳- مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر در کتاب الزکات (ص ۱۶۴) چاپ تبریز در این باره نوشته است (بل لولا وحشته الانفراد عن ظاهر اتفاق الاصحاب لا يمكن دعوى ظهور الاخبار في ان الخمس جميعه للامام). پس جناب ایشان علاوه بر اینکه خمس ارباح را خاص امام می داند اگر وحشت انفراد نبود جمیع انواع خمس را حق امام می دانسته اند و چون ائمه حقوق خود را بموجب بیش از سی حدیث متواتراً تحلیل فرموده اند، پس کسی از شیعیان خمسی را بدهکار نخواهد بود.

۱۴- مرحوم شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی با کمال شجاعت که خاص یک مرد الهی است آب پاک بروی دست همه ریخته و صریحاً بدون هیچ ابهامی با صدای

رسا فرموده اند: (یکون الخمس باجمعه مباحاً للشیعه و ساقطاً عنهم فلا یجب علیهم اخراجه) یعنی با دلایلی که ایشان در ذیل اخبار تحلیل اقامه کرده‌اند، تمام خمس با جمیع انواع آن بر شیعه مباح بوده و از ایشان ساقط است پس اخراج آن به هیچ وجه بر ایشان واجب نیست. در شمارش اعداد فقهای عالیشان که خمس را واجب نمی‌دانند حتی الامکان رعایت ترتیب زمانی شد اما تأخیر نام مبارک محقق بحرانی برای آن بود که نتیجه آن عالی‌تر و روشن‌تر بود. (لیکون ختامه مسکاً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.)

- (نتیجه آنچه گذشت) -

در صفحات قبل گفتیم که خمسی که اکنون در بین شیعه امامیه معمول است نه در کتاب خدا از آن اثری و نه در سنت و سیره رسول الله ﷺ و نه در کردار و رفتار خلفای (بعد از پیغمبر ﷺ) از آن خبری است. و با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ حتی اموال مخلوط بحرام خمس می‌گرفته است لکن آنرا نه خود برمی‌داشته است و نه به هیچ‌یک از بنی‌هاشم می‌داده است زیرا آن نیز جزو زکوات و صدقات بوده و به مصارف زکوه می‌رسیده است بعد از امیرالمؤمنین علی ﷺ هم هیچ‌یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم به هیچ عنوانی از این قبیل از مردم چیزی اخذ نمی‌فرمودند حتی در میان این همه احادیث از صحیح و ضعیف و کتب تواریخ مؤلف و مخالف کوچکتین خبری نمی‌توان یافت که آن بزرگواران چیزی بدین نام از مردم اخذ کرده باشند. بطوری‌که از حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین زین‌العابدین ﷺ مشهور و معروف است آن حضرت مکرر می‌فرموده است.

ما اكلت بقرايتی من رسول الله شيئاً قط^۱ من هرگز بجهت خویشاوندیم برسول الله چیزی نخورده‌ام در داستان خروج زید بن موسی بن جعفر علیه السلام در کتب عامه و خاصه آمده است که مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست که او را از این خروج باز دارد و همین که زید گرفتار شد و او را بنزد مأمون آوردند و او را بحضرت رضا علیه السلام بخشید امام علیه السلام به زید سخنان گفت از آن جمله فرمود: (یا زید ینبغی لمن اخذ برسول الله ان يعطى). یعنی ای زید سزاوار است برای آن کسی که ادعایی نسبت به رسول خدا می‌کند اینکه بخشندگی کند؟ چون این سخن بمأمون رسید گفت: (هكذا ینبغی ان یکون اهل بیت) اهل بیت رسول خدا باید چنین باشند. گفته‌اند این فرمایش حضرت رضا علیه السلام مأخوذ از فرمایش حضرت امام زین‌العابدین است که آن جناب هنگامی که مسافرت می‌کرد نسب خود را مکتوم می‌داشت و قرابت خود را برسول خدا کتمان می‌کرد و چون علت این عمل را از آن حضرت سؤال می‌کردند می‌فرمود: (انا اکره ان اخذ برسول الله ما لا اعطى به) یعنی من کراهت دارم که بجهت نسبتم برسول خدا چیزی را بگیرم که آن را خودم نداده‌ام. در میان اخبار ما تا زمان حضرت صادق علیه السلام چیزی نمی‌توان یافت که دلالت کند بر اینکه چیزی به هیچ نام از مردم گرفته باشند - اما در خصوص امام صادق علیه السلام حدیثی در من لا یحضره الفقیه (ص ۱۵۹) و هم در کتاب علل الشریع است که عبدالله بن بُکیر از آن حضرت روایت کرده است که می‌فرمود: انى لاخذ من احدکم الدرهم و انى لمن اکثر اهل المدينة مالا ما ارید بذلک الا ان تطهروا. یعنی من از شما درهم (واحد پول) می‌گیرم در حالی که مال من از اکثر اهل مدینه زیادتر است من از این گرفتن قصدی ندارم جز اینکه می‌خواهم شما پاک شوید!!!

۱- بحار الانوار جلد ۱۱ (ص ۲۷) چاپ کمپانی (ص ۲۰) چاپ تبریز و کتاب اغانی ابوالفرج و مناقب ابن شهر آشوب (ص ۱۶۱ ج ۴).

این حدیث از حیث سند مجروح است زیرا راوی آن عبدالله بن بکیر است که فحطی و فاسدالمذهب است و حسن بن فضال این حدیث را از او روایت کرده است، که بقول صاحب سرائر حسن بن فضال فطحی المذاهب کافر و ملعون است هرچند معلوم نیست این درهمی را که فرضاً آن حضرت می گرفته است از چه باب بوده است؟ اما لحن روایت می رساند که اگر چیزی می گرفته است از بابت خمس نبوده بلکه از بابت زکات بوده است. زیرا استناد مطلب به آیه شریفه: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۲۱۴] می باشد و پرواضح است که این آیه در باره اخذ زکوات است و با دقتی در روایتی که در این باب است معلوم می شود که پاره ای از ائمه معصومین علیهم السلام از شیعیان خود اخذ زکات و فطره می نمودند چنانکه روایاتی در این باب در کتاب زکات و این کتاب گذشت.

و چون زکات می باید به پیشوا و زمامدار مسلمین داده شود که به مصارف مصالح مسلمین برساند و در زمان ائمه علیهم السلام اکثر خلفا لیاقت و استحقاق زمامداری مسلمین را نداشتند و از طرفی هم فقراء شیعه مورد بغض و عناد خلفا بوده و در محرومین بسر می بردند، این است که بعضی از ائمه علیهم السلام که همه آنان امامان حقیقی مسلمانان بودند اخذ زکات و فطره کردن و آنرا بمستحقین می رسانیدند و مضامین روایات هم این معانی را می رساند. چنانکه کشی در رجال خود (ص ۳۹۰) می نویسد. حدثنی ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر عن یزید عن عمه قال: کان یده الواقعة انه کان اجتمع ثلاثون الف دینار عند اشاعته لزکاة مالهم و ما یجب علیهم فحلّموه الی وکیلین لموسی علیه السلام.

پس معلوم می شود که شیعیان تا می توانستند زکات مال خود را به امام زمان خود می پرداختند هرچند امثال اشاعته آنرا می بلعیدند!! و از تتبع در کتب احادیث معلوم می شود که در زمان ائمه علیهم السلام از حضرت صادق علیه السلام بعد کسانی بعنوان وکلاء ائمه علیهم السلام در میان مردم بودند که از شیعیان اموالی بنام های گوناگون که ما فهرستی از آن را در آخر

این کتاب آورده‌ایم می‌گرفتند که مهم‌ترین آنها زکات و گاهی نذورات و اوقاف آل محمد علیهم‌السلام بود و بسا که در پاره‌ای از آنها کلمه خمس (یک پنجم) یافت شود. و نیز چون پاره‌ای از شیعیان که در دستگاه خلفای جور بنی‌امیه و بنی‌عباس مصدر کارهای دولتی بودند و چه بسا که در غزوات و جنگ‌های که بنام جهاد و دعوت به اسلام می‌شد شرکت می‌کردند و از غنائمی که در این جنگ‌ها بدست می‌آوردند با اینکه خمس آن غنائم را همان خلفا مأخوذ می‌داشتند معهذا پاره‌ای از شیعیان خمس چنین غنیمتی را به امام زمان خود عرضه می‌داشتند یا به وکلاء آن بزرگواران می‌پرداختند و همین پیش‌آمدها موجب می‌شد که اموال زیادی در نزد وکلاء ائمه جمع‌آوری شود. خصوصاً در زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و پاره‌ای از این وکلاء افرادی بی‌ایمان و به اصطلاح حقه‌باز و شارلاتان بودند که بعنوان گوناگون از مردم اخاذی می‌کردند و بسا که در جعل احادیثی که مستمسک و مؤید اعمالشان باشد تعهد داشتند و از طرفی چون بدبختانه حضرت کاظم علیه‌السلام در قید و حبس خلفای جور مانند مهدی عباسی و هارون الرشید بود و شخصاً نمی‌توانست به این امور رسیدگی کند همین وضع سبب شده بود که این افراد حقه‌باز از گرفتاری آن حضرت سوءاستفاده کرده و اموال زیادی بنام آن حضرت اکثر وکلاء برای بهانه تراشی و طفره رفتن به منظور نپرداختن آن اموال به امام زمان خود، واقفی شدند و شهرت دادند که آن حضرت نمرده است و وی قائم آل محمد است! و عنقریب ظهور خواهد کرد و چنین و چنان خواهد شد!! و عمده غرضشان از این شهرت که بعداً بصورت یک اعتقاد مذهبی و اصلی از اصول در پاره‌ای از مردم پایه گرفت و دوام یافت آن بود که آن اموال را تصرف کنند و باز هم بهمین نام اخاذی نمایند.

چنانکه در علل الشرایع مرحوم صدوق و رجال کشی (ص ۳۹۷) می‌نویسد: ... عن یونس بن عبدالرحمن قال مات ابوالحسن علیه‌السلام و لیس من قوامه احد الا و عنده المال الكثير و

کان سب و وقوفهم و حجودهم و کان عند زیاد القندی سبعون الف دینار و عند علی بن ابی حمزه ثلاثون الف دینار. یعنی حضرت موسی بن جعفر مرد و در حالی که هیچ‌یک از قوام و نمایندگان او نبود مگر اینکه در نزد او مال بسیاری بود و همین سبب واقفی شدن آنان و منکر شدنشان امام بعد از آن حضرت شد. تنها در نزد زیادقندی (یکی از وکلاء) هفتاد هزار دینار بود و در نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار!!

در تنقیح‌المقال (ص ۲۴۷ ج ۲) از احمد بن محمد روایت شده است که او گفت: یکی از قوام (وکلاء) عثمان بن عیسی بود که در مصر بود و در نزد این شخص مال زیادی بود و شش کنیز از مال امام، حضرت رضا علیه السلام کسی را فرستاد و از عثمان ائمال و آن کنیزان را مطالبه کرد و به او نوشت که پدر من مرده است و ما مال او را تقسیم کردیم زیرا اخبار در موت او بصحت پیوسته است و بر وی حجت را تمام کرد. اما عثمان بن عیسی بآن حضرت نوشت: اگر پدرت نمرده است که از این اموال چیزی مال تو نیست و اگر بنا بر آنچه حکایت می‌شود مرده است. در آن صورت به من دستور نداده است که آنها را بتو پردازم. و من خود کنیزان را آزاد کردم!!! در علل الشرایع بعد از کلمه **وقد اعتقت الجواری (من کنیزان را آزاد کردم) فروجهن**، اضافه شده است که معلوم می‌شود خود آقای عثمان کنیزان را جفت گرفت و بآنها ازدواج کرد!!!

و چنانکه در صدر این فصل آوردیم اشاعته از زکات در حدود سیصد هزار دینار جمع‌آوری کرده بودند و برای آنکه آنان را به امام زمان خود نپردازند مذهب واقفیه را اساس نهادند و ابتدای مذهب واقفیه و علت پیدایش آن فقط از این جهت شد.^۱

۱- با تتبع در کتاب اخبار و رجال در انسان این خیال قوت می‌گیرد که خلفای بنی‌امیه و مخصوصاً بنی‌عباس همواره در صدد بوده‌اند که با وسائل ممکنه و مقتضی ائمه معصومین علیهم السلام را در نظر مردم مادی و موهون جلوه دهند و بهمین نظر گاهی مالی را بحضور ایشان تقدیم و پیشنهاد می‌کردند و آن بزرگواران غالباً از اخذ آن ابا می‌فرمودند. و نیز کسانی را که از جانب آن بزرگواران بعنوان وکیل و قائم

تحلیل احادیث خمس شیعیان

با شرحی که گذشت بر خواننده مؤمن و منصف بی‌غرض معلوم شد که پایه خمس در چه حد از صحت و اعتبار است! و بر فرض آنکه احادیثی که در باب وجوب خمس آمده همه صحیح بود (و حال آنکه چنانکه ملاحظه شد عموماً ضعیف است) و بر فرض آنکه اثبات خمس از ارباح مکاسب و غیر آن (آنچه متعلق به امام است) نماید. بموجب احادیثی که ذیلاً از کتب معتبره شیعه نقل می‌شود، حضرت ائمه علیهم‌السلام آنرا شیعیان خود بخشیده و تحلیل فرموده‌اند و انسان با مطالعه این احادیث متحیر می‌شود

در میان مردم بودند و به اخذ زکوات و اوقاف و نذورات و امثال آن می‌پرداختند هرگاه از طرف آنان مطمئن بودند که خطری و ضرری از ناحیه ایشان متوجه دستگاه خلافت نیست نه تنها جلوگیری نمی‌کردند بلکه بسا می‌شد که بوسائلی غیرمستقیم شیعیان را به پرداخت اموال به آن وکلاء ترغیب و تشویق می‌نمودند. تا از طرفی قدرت مالی شیعیان کاسته شود و از طرفی خود بوسائلی از آن پولها استفاده کنند و هم اینکه ائمه علیهم‌السلام را به اخذ مال و مادی بودن متهم نمایند چنانکه مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی در (ص ۲۲۰) می‌نویسد: در قسمت عمده ایام خلافت راضی بالله عباسی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت بواسطه کثرت مالی که طائفه امامیه نزد او می‌آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیتوانی را که در این اوقاف دچار دست‌تنگی بودند جلب کرده و خلیفه غالباً از او سخن می‌گفت!! ابوبکر محمدبن یحیی صولی مؤلف کتاب (الاوراق) وفاتش در سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ که از معاصرین حسین بن روح بوده می‌گوید: راضی (خلیفه عباسی) همیشه با ما می‌گفت: بی‌میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله این طائفه را نیازمند می‌کرد.

توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه مرا ناپسند نمی‌آید (الاوراق ص ۱۳۲) ضمناً باید دانست که حسین بن روح خود از کارمندان و عمال دولت عباسی بود از این جهت مورد اعتماد و اطمینان دستگاه خلافت بود.

که بر فرض وجوب چنین خمسی که در کتاب خدا و سنت رسول الله از آن اثری نیست و چنان فرض کنیم برحسب عقاید مفوضه لعنهم الله، ائمه سلام الله عليهم دارای چنان اختیاراتی بوده‌اند که پس از انقطاع وحی و خاتمیت رسل از نزد خود احکامی وضع کنند که هرگز چنین نیست، با این فرض محال باز هم به استناد همین احادیث اگر حقی و حقوقی داشته‌اند آنرا بخشیده‌اند (پس چرا باز هم مثل معروف شاه بخشیده است ولی شیخ علی خان نمی‌بخشد) ادامه دارد!!؟؟

این این احادیث از کتب معتبره شیعه بترتیب و توالی ائمه علیهم‌السلام که آنرا بخشیده‌اند و احادیثی که از ایشان رسیده است.

۱- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۳۷ ج ۴) ... عن ابی بصیر و زرارہ و محمد بن مسلم کلهم عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام هلک الناس فی بطونهم و فروجهم لانهم لا یؤدون الینا حقنا الا و ان شیعتنا من ذلک و ابائهم فی حل.

یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود مردم در امر شکم‌هایشان و فرج‌هایشان (اموال و زنان) هلاک شدند برای اینکه حق ما را به ما اداء نکردند آگاه باش که شیعیان ما و پدران ایشان از این جهت در حلیتند!!!

۲- مرحوم صدوق در علل الشرایع از محمد بن الحسن الصفار از راویان فوق بهمین صورت این حدیث را روایت می‌کند جز اینکه در آخر آن بجای ابائهم، ابنائهم می‌آورد یعنی شیعیان ما و فرزندان‌شان (که بعد از این به دنیا می‌آیند) در حلیتند.

ایضاً شیخ صدوق در علل الشرایع از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف از حماد بن عیسی از حریر از زرارہ از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: انا امیرالمؤمنین حللهم من الخمس، یعنی الشیعه لیطیب مولدهم. یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیعیان را از بابت خمس، ایشان را حلال کرد تا حلال‌زاده باشند.

۴- در تفسیر منسوب به امام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که برسول خدا عرض کرد: قد علمت یا رسول الله انه سيكون بعدلك ملك عضوض و جبر قد استولى على خمسی من الفئى والغنائم و يبعونه فلايحل لمشتریه لان نصیبی فيه فقد وهبت نصیبی منه لكل من ملك شيئاً من ذلك من شيعتى لتحل لهم منافعهم من مأكّل و مشرب و ليطيب مواليدهم و لا يكون اولادهم اولاد حرام.

در این حدیث علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین حقوق و بهره خود را بشیعیان بخشیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله هم از امیرالمؤمنین تبعیت کرده است. و آن را بشیعه حلال فرموده است زیرا رسول خدا بعد از آنکه از امیرالمؤمنین از چنین بخششی تمجید می‌کند و می‌فرماید: (ما تصدق احد افضل من صدقتک) در دنباله آن می‌فرماید: (و قد تبعک رسول الله فى فعلک احل الشيعه کل ما کان فيه من غنيمته و بيع من يصيبه على واحد من شيعتى و لا احلها انا و لا انت لغيرهم.) مخفی نماند که ما تفسیر منسوب به امام را نه تنها دارای صحت و اعتبار نمی‌دانیم بلکه این کتاب مکذوب را از بس جعلیات و خرافات دارد ننگ و عار می‌دانیم که دین اسلام از چنین مزخرفات عاری است و بقول دانشمند معاصر آقای شوشتری مدظله اگر این کتاب صحیح باشد پس دین اسلام صحیح نیست.

اخبار بخشش از فاطمه زهرا علیها السلام به شیعیان

۵- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۴۳ ج ۴) ... عن الفضیل عن ابی عبدالله علیه السلام: قال من وجد برد حبنا فی کبده فليحمدالله على اول النعم قال: قلت جعلت فداک ما اول النعم قال طيب الولادة ثم قال: ابو عبدالله علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمه علیها السلام احلی نصیبک من اتی لابیاء شيعتنا ليطيبوا ثم قال ابو عبدالله علیه السلام انا احللنا امهات شيعتنا لابیائهم ليطيبوا.

در این حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام خواسته است تا نصیب خود را از فیء به پدران شیعه حلال کند تا حلال زاده باشند آنگاه خود حضرت صادق علیه السلام فرموده است: ما مادران شیعه خود را به پدرانشان حلال کردیم تا پاک و پاکیزه (حلال زاده) باشند!

اخبار بخشش از حضرت باقر شیعیان

۶- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۸ ج ۴) و در الاستبصار (۵۹ ج ۲) ... عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول: من احللنا له شیءاً اصابه من الظالمین فهو له حلال و ما حرمانه من ذلك فهو له حرام. یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر کس که چیزی از ظالمان (خلفای بنی امیه) به او برسد که ما به او حلال کرده باشیم آن چیز بر او حلال است و آنچه که ما بر او حرام کرده باشیم حرام است.

۷- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۱ ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۴ ج ۲) و در اصول کافی ... عن حکیم مؤذن بنی عبس عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۵۲]: قال هی والله الافادة يوماً بیوم الا ان ابی جعل شیعتنا من ذلك فی حل لیزکوا) در اینجا حضرت صادق علیه السلام غنیمت را بفائدهای روز بروز تفسیر فرموده است آنگاه گفته است: پدر من شیعیان ما را از این جهت در حلالیت قرار داده تا پاکیزه شوند. (یعنی تمام ارباح مکاسب را به ایشان بخشیده است) ممکن است مراد از پدر، حضرت باقر یا امیرالمؤمنین باشد.

۸- ایضاً در تهذیب (ص ۱۳۶ ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۷ ج ۲) و در اصول کافی ... عن محمد بن مسلم عن احدهما علیها السلام قال: ان اشد ما فیہ الناس یوم القیامة ان یقوم صاحب الخمس فیقول: یارب خمس! و قد طیننا ذلك لشیعتنا لطیب ولادتهم. محمد بن مسلم از حضرت باقر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

سخت ترین حال برای مردم در روز قیامت آن وقتی است که صاحب خمس برخیزد و بگوید: پروردگار، خمس من!! در حالی که حقیقتاً ما آنرا بر شیعیان خود حلال کردیم تا حلال زاده بوده و اولادشان پاکیزه شود!

۹- در وسائل الشیعه (ص ۶۸ ج ۲) چاپ امیربهادر از کافی (... عن عاصم بن حمید عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام) قال: ان الله جعل لما اهل البيت سهماً ثلثه في جميع الفیء فقال: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ [الأنفال: ۵۲] فنحن اصحاب الخمس والفیء و قد حرمناه علی جميع الناس ما خلا شیعتنا) یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدا برای ما اهل بیت در تمام فیء سه سهم قرار داده آنجا که فرمود: واعلموا انما غنمتم من شیء ... پس ما اصحاب خمس و فیء هستیم و ما آن را بر جمیع مردم حرام کردیم جز بر شیعیان خودمان!

۱۰- در تهذیب (ص ۱۴۵ ج ۴) دعائی است از حضرت باقر علیه السلام در آخر حدیثی که گفتگو از خمس است در آخر آن دعا بخدا عرض می کند: (اللهم انا قد اهللنا ذلک لشیعتنا) که همه اموال از خمس و انفال و صیفو مال را بشیعیان خود حلال فرموده است.

۱۱- در جلد بیستم بحار الانوار (ص ۵۵) چاپ کمپانی از تفسیر فرات بن ابراهیم ... (عن علی بن عبدالله عن الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام) قال: قال الله تبارک و تعالی ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربى فما كان للرسول فهو لنا و شیعتنا حللناه لهم و طییناه لهم یا ابا حمزه والله لا یضرب علی شیء من الاشیاء فی شرق الارض و غربها الا کان حراماً سحتاً علی من قال منه شیئاً ما خلانا و شیعتنا فانا طییناه لکم و جعلناه لکم). یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: که خدای تبارک و تعالی می فرماید: (ما افاء الله من اهل القرى فلله و لذی القربى) پس آنچه مال رسول خدا است آن مال ما است

و ما آن را بشیعیان خود حلال و پاکیزه گردانیدیم ای ابو حمزه بخدا سوگند هیچ چیزی در مشرق و مغرب دست نمی‌زنند مگر اینکه حرام است بهر کسی که بدان دست یابد جز ما و شیعیان ما، زیرا ما آن را برای شما پاکیزه گردانیده و برای شما قرار دادیم.

احادیث بخشش از ناحیه حضرت صادق علیه السلام خمس را بشیعیان

۱۲- در تهذیب (ص ۱۳۶ ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۷ ج ۲) ... عن ابان الكلینی عن ضریس الكناسی: قال: قال: ابو عبدالله علیه السلام اقدری من این دخل علی الناس الزنا؟ فقلت لا ادری فقال علیه السلام من قبل خمسننا اهل البيت الا لشیعتنا الاطیین فانها محلل لهم و لمیلادهم.

۱۳- این حدیث را در کافی از طریق علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ضریس رایت کرده است که حضرت بضرریس فرمود: آیا میدانی که زنا از چه راهی بر مردم وارد می‌شود؟ ضریس می‌گوید: گفتم نه! فرمود: از جهت خمس مگر شیعیان پاکیزه ما که خمس برایشان و برای زادگان ایشان حلال شده است.

۱۴- در تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه ... عن یونس بن یعقوب قال: كنت عند ابي عبدالله علیه السلام فدخل عليه رجل من القماتین فقال جعلت فداک تقع فی ایدینا الاموار والارباح و تجارات نعلم (نعرف خ ل) ان حقه فیها ثابت و انا عن ذلک مقصرون فقال: ابو عبدالله علیه السلام ما انصفناکم ان کلفناکم ذلک الیوم.

یعنی مردی از قماطان (کسبه) بحضرت صادق عرض کرد فدایت شوم در دست ما از ارباح و اموال و تجارت‌ها چیزهائی است که می‌دانیم در آنها حقی برای تو ثابت است و حال اینکه ما در این باره مقصریم. حضرت فرمود: اگر ما در چنین روزی شما را به ادای آنها مکلف کنیم، با شما با انصاف رفتار نکرده‌ایم.

۱۵- ايضاً در تهذيب (ص ۱۳۸ ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۹ ج ۲) و در من لا يحضره الفقيه ... عن داوود بن كثير الرقي عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: الناس كلهم يعيشون في فضل مظلمتنا انا احللنا شيعتنا عن ذلك.

يعني حضرت صادق فرمود مردم در فزونی مظلمه ما زندگی می کنند. جز اینکه ما آن مظلمه را بر شیعیان خود حلال کردیم.

۱۶- این روایت در علل الشرایع ... از هیثم الهندی نیز نقل شده است.

۱۷- در تهذيب (ص ۱۴۳ ج ۴) ... عن الحرث بن المغيرة النصري عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: ان لنا اموالاً من غلات و تجارات و نحو ذلك و قد علمت ان لك فيها حقاً قال: فلم احللنا اذلالاً لشيعتنا الا لتصيب ولادتهم و كل من والى آبائي فهو في حل مما في ايديهم من حقنا فليبلغ الشاهد الغائب.

يعني حارث بن مغیره نصری می گوید بحضرت صادق عرض کردم که ما را اموالی است از غلات و تجارتها و مانند آنها و می دانیم که در آنها برای تو حقی است حضرت فرمود: پس برای چه ما آنها را به شیعیان خود حلال کرده ایم؟ جز برای اینکه حلال زاده باشند؟ و تمام کسانی که پدران مرا دوست بدارند آنان نیز هر آنچه از حقوق ما در دست آنها است در حلیتند پس باید حاضر بغائب ابلاغ کند.

۱۷- عیاشی در تفسیر خود از فیض بن ابی شیبہ از مردی روایت کرده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود: (ان اشد ما فيه الناس يوم القيامة از اقم صاحب الخمس فقال يارب خمس. و ان شيعتنا من ذلك في حل.) مضمون این حدیث مضمون همان حدیث شماره هشتم است که گذشت هر چند در آن حدیث هم احتمال آنکه او را حضرت صادق فرمود باشد بود جز اینکه در آن روای محمد بن مسلم بود و در این فیض بن

ابی شیبه از مردی مجهول و کلمات حدیث هم اندک تفاوتی با هم دارند. لکن معنی و مقصود یکی است. اما حدیث دوتاسن.

۱۸- در تهذیب و در کافی ... عن معاذ بن کثیر بیاع الاکسیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: موسع علی شیعنا ان ینفقوا مما فی ایدیهم بالمعروف فاذا قام قائمنا علیه السلام حرم علی کل ذی کنز کنزه حتی یأتوه به و یستعین به.

یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود شیعیان ما در وسعتند که هر چه در دست ایشان است بطور عادی و معمول خرج کنند اما همین که قائم ما قیام نمود بر هر صاحب گنجی گنجش حرام می شود تا اینکه بخدمت آن حضرت آورد تا وی بدان استعانت جوید.

۱۹- در وسائل الشیعه (۶۷ ج ۲) چاپ امیربهادر به نقل از شیخ طوسی در تهذیب، (ص ۱۴۴ ج ۴) باسناد او از عمر بن یزید از ابوسیار و مُسمع بن عبدالملک که گفت: قلت لابی عبدالله علیه السلام انی کنت ولیت الغوص فاصبت اربعمائه الف درهم و قد جئت بخمسها ثمانین الف درهم و کرهت ان احبسها عنک و عرض لها و هی حقیق الذی جعل الله تعالی لک فی اموالنا فقال ما لنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الخمس یا ابا سیار؟ الارض کلها لنا فما اخرج الله منها من شیء فهو لنا قال: قلت له انا احمل الیک المال کله فقال: لی یا ابا سیار قد طینناه لک و حللناه لک منه فضم الیک مالک و کل ما کان فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیہ محللون و محلل لهم ذلک الی ان یقوم قائمنا فیجیبهم طسق ما کان فی ایدیهم و اما سویهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فلیأخذ الارض من ایدیهم و یخرجهم منها صغره. ابوسیار می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من متولی و متصدی غوص (فرو رفتن در دریا) شدم و بچهارصد هزار درهم دست یافم و اینک یک پنجم آنرا که هشتاد هزار درهم است به خدمت شما آوردم از آن جهت که

کراهت داشتم آنرا از تو حبس نمایم. در حالی که آن حقی است که خدا آنرا برای تو در اموال ما مقرر داشته است؟ حضرت فرمود: ای ابوسیار برای ما از زمین و آنچه خدا از آن بیرون می آورد جز یک پنجم نیست؟! نه خیر تمام زمین ما می باشد پس آنچه خدا از آن بیرون می آورد هر چه باشد مال ماست ابوسیار گفت بحضرت عرض کردم: من همه مال را بجانب تو حمل نمایم؟؟ فرمود: ای ابوسیار ما آنرا بتو گوارا و حلال کردیم پس مال خود را بجانب خودگیر. و هر آنچه از زمین که در دست شیعیان است برای ایشان حلال است و خود حلال شدگانند تا وقتی که قائم ما قیام کند آنگاه خراج آنچه در دست ایشان است خواهد گرفت اما کسان دیگر غیر شیعه پس همانا که کسب ایشان از زمین بر ایشان حرام است تا آنگاه که قائم ما قیام کند و زمین را از ایشان بستاند و آنان را با خاری از زمین بیرون راند!

این حدیث را در کافی از طریق دیگر از ابن محبوب روایت کرده است و ابوسیار گفته است: انی ولیت البحرین الغوص و آنجا که گفته است. فیجیبهم طسق ما کان فی ایدیم بدنبال آن این جمله است: و ترک الارض فی ایدیم و اما ما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام. که مضمون هر دو حدیث یکی است. و با اینکه ممکن بود ما آنرا دو حدیث بشماریم معهدا چون مضمون آنها یکی است لذا آنرا یک حدیث می دانیم.

۲۰- ایضاً در تهذیب و استبصار از حکم بن علباء اسدی روایت است که گفت: ولیت البحرین ... مضمون حدیث آنکه حکم می گوید: والی بحرین شدم و اموال بسیاری بدین وسیله عاید من شد آنها را خرج کرده و مزارع بسیار خریدیم و همچنین غلامان بسیاری خریدم و کنیزانی که از آنها صاحب فرزند شدم. آنگاه بجانب مکه در آمدم و عیال و کنیزان صاحب فرزندم را و زنان دیگرم را سوار کرده و با خمس این مال بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شدم و به آنجناب عرض کردم من ولایت بحرین

داشتم و به مال فراوانی دست یافتم و چنین و چنان کردم و اینک این خمس مال من است و اینان مادران فرزندان من و آنها زنان من می باشند که آنها را بحضور تو آورده ام. حضرت فرمود: اما انه کله لنا و قد قبلت ما جئت به و قد حللتک من امهات اولادک و نسائك و مالانفقت و ضممت لک علی و علی ابی الجنة.

یعنی همه این اموال مال ماست و من آنچه را که تو آورده ای قبول کردم و بتو حلال کردم مادران فرزندان (کنیزان صاحب فرزند) را و زنان را و آنچه را که خرج کرده ای و برای تو بعهده خود و پدرم ضامن بهشت شدم.

۲۱- در کافی ... عن یونس بن ظبیان و معلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لکم هذه من الارض؟ فتبسم ثم قال: ان الله بعث جبرئیل و امره ان یخرق بابهامه ثمانیه اناهار فی الارض منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاس و مهران و هو نهر اهند و نیل مصر و دجله فرات فما سقت او استقت فهو لنا و ما کان فهو لشیعتنا و لیس لعدونا منه شیء الا ما غصب علیه و ان ولینا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه یعنی ما بین السماء و الارض ثم تلی هذه الایه: قل هی للذین آمنوا فی الحیوه الدنیا المعضوبین علیها خالصه لهم یوم القیامه بلا غصب.

یعنی یونس بن ظبیان و معلی بن خنیس (که هر دو از غالیان و کذابانند) گفته اند که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: از این زمین چه دارید؟ حضرت تبسم کرد. آنگاه فرمود: خدا جبرئیل را برانگیخت و او را مامور کرد که با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین سوراخ کند و از آن جمله نهر سیحون و جیحون است که نهر بلخ باشد و خشوع که نهر شاس است و مهران که نهر هند است و نیل که در مصر است و دجله فرات. پس آنچه آبیاری کند و آنچه آبیاری شود آن مال ماست و هر چه مال ما باشد مال شیعیان ماست. و برای دشمن ما از آن چیزی نیست مگر آنچه را که غاصبانه بر آن مسلط شود.

همانا دوست ما در وسعت و گشایش بیشتری است در آنچه ما بین آسمان و زمین است. آنگاه این آیه را (تحریف شده) خواند. بگو ای محمد آنچه در زمین است مال کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آوردند در حالی که غضب شدگانند در روز قیامت بدون غضب مال ایشان است.

چنانکه بارها گفته‌ایم ما به آن احادیثی که کتاب خدا و سنت و سیره رسول الله ﷺ آنرا گواهی نکند ارزشی قائل نیستیم خصوصاً این گونه حدیث که راویان آن غالیان و کذابانند اما چون خصم ما بدان معتقد است لذا بمنظور حجت بر او آنها را می‌آوریم که گفته‌اند: خواهی که شود خصم تو عاجز بسخن - او را بسخن‌های خود الزامش کن.

۲۲- ایضاً در کافی ... عن محمد بن سنان عن یونس بن یعقوب عن عبدالعزیز بن نافع قال: طلبنا الاذن علی ابی عبدالله علیه السلام و ارسلنا الیه فارسل الینا ادخلوا اثنین اثنین فدخلت انا و رجل معی فقلت للرجل احب ان تحل بالمسئله فقال نعم فقال له جعلت فداک ان ابی کان من سباه بنو امیه و قد علمت ان بنی امیه لم یکن لهم ان یجرموا و لا یجلبوا و لم یکن لهم مما فی ایدیهم قلیل و لا کثیر و انما ذلک لکم فذاکرت الذی کنت فیه دخلنی من کذلک ما یکاد یفسد علی عقلی ما انا فیه فقال له انت فی حل مما کان من ذلک و کل من کان فی مثل حالک من ورائی فهو فی حل من ذلک.

عبدالعزیز بن نافع گفت: از حضرت صادق علیه السلام خواستیم و بسوی او کیس را فرستادیم و حضرت پیغام داد که دو نفر دو نفر داخل شوید، پس من و شخصی که با من بود داخل شدیم و من به آن شخص گفتم می‌خواهیم که بوسیله تو درب سؤال باز شود آن شخص گفت آری، پس آن مرد بحضرت عرض کرد: فدایت شوم همانا پدر من از کسانی است که بنی‌امیه او را اسیر و برده گرفتند و من خود می‌دانم که به بنی‌امیه نمی‌رسد که حرام کنند یا حلال نمایند و بر آنچه در دست ایشان است مال آنها نیست، بلکه آن مال شماست و چون بیاد می‌آورم وضعی را که شما در آنید از این جهت غمی

بر من دست می‌دهد که نزدیک است عقل مرا در آنچه هست تباه کند. حضرت به او فرمود: تو از آنچه از این قبیل در دست داری در حلیتی و هر کسی که در وضع و حال تو باشد و در خارج از اینجاست او نیز در این مسئله در حلیت است.

۲۳- در تهذیب (ص ۱۳۷ ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۸ ج ...) عن ابی سلمه سالم بن مکرم و هو ابو خدیجه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رجل و انا حاضر هلال لی الفروج ففزع ابو عبدالله علیه السلام فقال له رجل لیس یسألک ان یعرض الطریق انما یسألک خادماً یشریها او امرأة یتزوجها او میراثاً یتصیبه او تجاره او شیئاً اعطاء فقال علیه السلام هذا لشیعتنا حلال. الشاهد منهم والغائب والمیت منهم والحی و ما یولد منهم الی یوم القیامة فهو لهم حلال). ابو خدیجه سالم بن مکرم گفته است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد: فرجها را بر من حلال کن. حضرت از این سخن ترسید و بر خود لرزید. مردی بحضرت عرض کرد: او نمی‌خواهد که سر جاده‌ها را بگیرد او فقط از تو می‌خواهد که اگر کنیزی بخرد یا زنی تزویج کند یا میراثی به او برسد یا خرید و فروشی انجام دهد یا چیزی به او دهند، حلال باشد. حضرت فرمود اینگونه چیزها بر شیعیان ما حلال است خواه حاضر باشد یا غائب، زنده باشند یا مرده و هر چه از ایشان متولد شود تا روز قیامت که آن برای آنها هم حلال است.

۲۴- در تهذیب (ص ...) عن عبدالله بن القاسم الحضرمی عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله علیه السلام علی کل امری غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمه علیها السلام تا آنجا که ... حتی الخیاط لیخط ثوباً بخمسه دوانیق قلنا منه دائق الا من احللناه من شیعتنا لتطیب لهم الولادة)

پس حتی نخعی که بدان پیراهنی بدوزند هرگاه پنج دانگ ارزش داشته باشند یک دانگ از آن مال امام است و بهمه حرام است بجز شیعیان.

۲۵- در تهذیب شیخ طوسی ... عن الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید قال سمعت رجلاً من اهل الجبل یسئل ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اخذ ارضاً مواتاً ترکها اهلها ... الى ان قابل فقال ابو عبد الله علیه السلام كان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: من احیا ارضاً من المؤمنین فهی له ... در این حدیث بفرمایش امیر المؤمنین علیه السلام هر کس از شیعیان که زمینی را احیاء کند مال اوست و فقط خراج آن را به امام مسلمین می‌پردازد تا ظهور قائم علیه السلام آنگاه باید خود را آماده کند که تمام از او گرفته شود.

۲۶- در مشکوه الانوار طبرسی (ص ۹۴) چاپ نجف ۱۳۷۰... (عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام قد كنت فرضت علیکم الخمس فی اموالکم فقد جعلت مکانه بر اخوانکم) یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود من در اموال شما بر شما خمس را فرض کردم و اینک بجای آن نیک کردن ببرادران مؤمن خودتان را جعل می‌کنم.^۱

اخبار بخشش از ناحیه حضرت ابی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام

۲۷- ایضاً در تهذیب (ص ۱۴۳ ج ۲) و در من لایحضره الفقیه ... عن ابی جعفر عن علی بن مهزیار قال: قرأت فی کتاب لابی جعفر علیه السلام عن رجل یسأله ان یجعله فی حل من ماکله و مشربه من الخمس فکتب بخطه من اعذره شیء من حقی فهو فی حل. یعنی علی بن مهزیار گفت: من در نامه‌ای از حضرت امام محمد تقی خواندم از مردی که از آن

۱- باید دانست که هرگز امام نمی‌تواند بدون دستور خدا چیزی را بر مردم واجب یا احرام کند و آنگاه بجای آن چیز دیگری گذارد. و ما بدین گونه اخبار بنظر تردید بلکه تکذیب می‌نگریم چنانکه در حدیث چهارم از احادیث خمس ارباح مکاسب یادآور شدیم که بر امام نمی‌رسد که بگوید من واجب می‌کنم ... شاید عبارت حدیث چیز دیگر بوده و دست تصرف جعل آنرا باین صورت درآورده است.

حضرت خواسته بود که او را از هر چه خوردنی و نوشیدنی از خمس است حلال کند حضرت بخط خود نوشت: هر کس از حق من چیزی را نتواند برساند در حلیت است.

اخبار بخشش از ناحیه حضرت صاحب الامر علیه السلام

۲۸- در اکمال الدین صدوق و در احتجاج طبرسی ... عن اسحق بن یعقوب فیما ورد علیه من التوقعات بخط صاحب الزمان علیه السلام اما ما سألت من امر المنکرین ... الی ان قال و اما أتلبسون باموالنا فمن استحل منها شيئاً فاکل فانما يأکل النار و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل الی ان یظهر امرنا لتطیب ولادتهم و لا تخبث.

(در بحار و احتجاج بجای ... الی ان یظهر امرنا - الی وقت ظهورنا است) در این توقیع حضرت صاحب الزمان می فرماید: از کسانی که اموال ما را از ما پنهان دارند پس کسی که از آن چیزی را حلال شمار و بخورد همانا که آتش خورده است. اما خمس که آن به شیعیان ما مباح شده است و از آن در حلیت قرار گرفته اند. تا هنگامی که امر ما ظاهر شود برای اینکه ولادتشان پاک باشد و پلید نشود. پس تا وقت ظهور امام علیه السلام خمس بر شیعیان مباح و حلال می باشد و نیز موالدشان از هرگونه آلودگی مصونست. اما با این همه تأکید معلوم نیست چرا شیعیان باید بدتر از کفار جزیه دهند؟!)

در اخبار تحلیل با این همه تأکید ممکن است چند اشکال شود:

اول - از حیث سند: زیرا این اخبار غالباً ضعیف و در پاره‌ای از سندها نام غلات و کذابان دیده می شود. در پاسخ این اشکال گفته می شود که هر چند مأخوذ اقرار داریم بر اینکه این اخبار ضعیف است اما در مقابل اخباری که خمس را در ارباح مکاسب و تجارات و غیره واجب می گیرد قوی بلکه اقوی است. زیرا تمام آن اخبار چنانکه تحقیق شد ضعیف بوده و از ناحیه غالیان و کذابان و مغرضین جعل شده است پس خمسی که

با ده حدیث واجب شده است با سی حدیث بخشیده شده است. و کثرت این اخبار خود برای حل این اشکال کافی است.

دوم - گفته شده است: که خمسی که بخشیده شده است ناظر به خمسی است که از غنائم جنگ در زمان خلفای جور بدست می‌آمد. و چون در میان آن غنائم کنیزانی بود که بدست شیعیان می‌آفتاد از آنجا که می‌بایست این جنگ باذن امام باشد و خمس آنهم بدست امام برسد و امام آنرا بین مستحقین تقسیم کند، چون چنین نمی‌شد پس کسانی که آنرا تصرف می‌کردند برایشان حلال نبود لذا امام آن قسمت را بر شیعیان حلال فرموده است تا کنیزانی که از این طریق بدست می‌آورند و از آن صاحب فرزند می‌شوند یا از خمس غنائم مهریه زنانشان را می‌پردازند برایشان حلال باشد تا فرزندانشان حلال‌زاده باشند! در پاسخ این اشکال گفته می‌شود که هر چند بعقیده ما خمس جز در غنائم جنگی نیست و بخشش و حلیت هم باید فقط ناظر بهمان بوده باشد معهذا این اخبار صراحت دارد که خمس بخشیده شده ناظر بتمام انواع خمس است که اینان ادعا می‌کنند. زیرا در حدیث اول که ما آوردیم می‌فرماید:

(قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب هلک الناس فی بطونهم و فروجهم ... و ان شیعتنا من ذلک و ابائهم فی حل.) و معلوم است آنچه بخشیده شده است مربوط بتمام شئون زندگی است که بارز آن شکم و فرج است و در حدیث چهارم امیرالمؤمنین می‌فرماید: (فقد وهبت نصیبی لكل من ملک شیئاً من ذلک لشیعی لتحل منافعهم من ماکل و مشرب ولیطیب موالیدهم) و ماکل و مشرب که حلال شده است ناظر بتمام اشیاء است.

و در حدیث هفتم (... قال هی والله الافادة يوماً بیوم الا ان ابی جعل شیعتنا من ذلک فی حل.) و معلوم است فائده‌های روز به روز ناظر بتمام اشیاء و اموالی است که انسان بدان دست یابد و حلال شده است. و در حدیث سیزدهم سائل می‌گوید: (تقع فی ایدینا

الاموال والارباح و تجارات،) و آن مخصوص غنائم جنگ و کنیزان نیست. و همچنین در حدیث شانزدهم که حارث بن مغیره می گوید: (ان لنا اموالاً من غلات و تجارات و نحو ذلك) و در حدیث نوزدهم که ابوسیار می گوید: (انی كنت وليت الغوص) که هرگز ناظر بغنائم جنگ نیست.

و در حدیث بیست و یکم که امام می فرماید: فما سقت او سقت فهو لنا و ما كان لنا فهو لشيعةنا تا آنجا که می فرماید: (ان ولينا لفي اوسع فيما بين ذه ذه) و بدهی است و سعت اموال بین آسمان و زمین منحصر بغنائم اتفاقی جنگ نیست. و در حدیث بیست و سوم که سخن از میراث و تجارت و جائزه است و در حدیث بیست و هفت که حلالیت از خوردنی و نوشیدنی می خواهد عموماً عموماً دلالت دارد بر اینکه حلیت خمس بر شیعیان تمام انواع خمس است از هر چه تصور شود.

اشکال سوم که در این باره شده است و خیلی بی مورد و سست است و اصلاً قابل اعتنا نیست آنست که گفته اند: هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را بشیعیان ببخشد اما حق ندارد سهم امام بعد از خود را نیز بدیگران ببخشد و حتی کسانی که این شبهه را تا جائی بردند که در ارباح مکاسب سهمی برای سادات (فرزند هاشم) قائل شده اند گفته اند که امام حق نداشته است سهم آنها را بشیعیان ببخشد.

در قسمت اخیر این اشکال ما وارد نمی شویم زیرا این مطلب بر کسانی که تا اینجا این رساله را مطالعه کرده اند مسلم شده است که سادات حقی در خمس ارباح مکاسب و تجارات ندارند و اگر حقی فرض شود مخصوص امام است. اما اینکه گفته اند. هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را ببخشد نه سهم و حق امام بعد از خود را، و لابد می خواهند بگویند در این زمان باید سهم امام زمان را، از شیعیان گرفت؟!

این اشکال از هر حیث باطل است: زیرا اولاً احادیث صراحت دارند که حقوقی که بخشیده شده است ناظر بتمام ازمنه است نه منحصر بزمان امام آن زمان. مثلاً در حدیث

اول که امیرالمؤمنین می فرماید (و ان شیعتنا من ذلک و آبائهم یا بروایت صدوق ابنائهم فی هل ناظر بزمان) خود امیرالمؤمنین نیست زیرا کلمه آباء و ابناء مخصوص زمان خاصی نیست خصوصاً که این حدیث را حضرت باقر علیه السلام نقل می کند. بدیهی است نمی خواهد بفرماید شیعیان زمان علی علیه السلام یا پدران یا پسران ایشان فقط در حیلند و بس و دیگران مشمول نیستند بلکه منظور آن است که عموم شیعه و در هر زمان چنینند.

و در حدیث ۱۸ حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (موسع علی شیعتنا ان ینفقوا مما فی ایدیهم بالمعروف فاذا قام قائمنا...)

و در حدیث ۱۹ می فرماید: (و کل ما کان فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیہ محللون و محلل لهم ذلک الی ان یقوم قائمنا) و در حدیث بیست و سوم می فرماید: (هذا شیعتنا حلال الشاهد منهم والغائب والمیت منهم والحی و ما یولد منهم الی یوم القیامه فهو لهم حلال...) که انواع خمس را بر شیعیان از حاضر و غائب و مرده و زنده و آنچه تا روز قیامت متولد شود حلال فرموده است. پس این اشکال، بیمورد و بیمزه و خیلی سست است. و اما در خصوص حق و سهم امام زمان با آن بیان نیازی به اقامه برهان نیست خصوصاً که حدیث بیست و هشت از ناحیه آن حضرت است که می فرماید: (و اما الخمس فقد ابیع لشیعتنا و جعلوا منه فی حل) که با این عبارت جمیع فرمایش ائمه ما قبل خود را امضا فرموده است. و جای بهانه و تأویل برای کسی باقی نگذاشته است. پس بر هر مسلمانی که اهل انصاف باشد مسلم است که خمس کذائی که اکنون بین شیعه امامیه معمول است دارای حقیقت نیست.

مستمسکی علیل و ادعائی بدون دلیل

احادیث خمس که ما آنرا در قسمت‌های مختلف در معرض مطالعه طالبان حق و حقیقت گذاشتیم سرانجام بتحلیل و ابجۀ خمس به شیعیان خاتمه یافت و معلوم شد که خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات خاص امام است. و دیگران را در آن حقی نیست. خمس معادن و کنوز و غوص مصرفش مصرف زکات است و از خمس غنائم در زمان ما اثری نیست.

حال باید دید منشأ این عقیده چیست و چرا امام مالک ارباح مکاسب مردم است هر چند آنرا سرانجام بشیعیان ابحاحه و تحلیل نماید؟! این عقیده که هر چه باشد منشأش از غالیان بوده و نتیجه‌اش عائد مفتخوران می‌شود مخالف عقل و وجدان و کتاب خدا و سنت رسول‌الله است. اما مدارک و دلیل مدعیان: چون دیده‌اند هضم و هموار کردن سخنی بدین درستی برای مردم هر چقدر هم عامی و نادان باشند مشکل است لذا در صدد یافتن دلیل برآمده‌اند و احادیثی نامربوط بدان کلوخ چین کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب (الخمس) مصباح‌الفقیه (ص ۱۰۸) - عباراتی دارد که مضمونش اینست: از جمله‌ای از اخبار ظاهر می‌شود که دنیا سرتاسر آن ملک رسول خدا ﷺ و اوصیای او علیهم‌السلام است. و برای ایشان است که در آن بهره‌چهاراده کنند از اخذ و عطا تصرف نمایند.^۱ که از آن جمله روایت ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام است.

۱- ظاهراً منشأ این قیده از تلمود یهود است (تلمود کتابی است که یهود آنرا معادل توراها بلکه از آن هم افضل می‌دانند) زیرا بنابر نقل تلمود: تمام اموال روی زمین از آن خداست و چون یهود خود را اجزاء و ابناء الهی می‌دانند لذا خود را بعنوان نیابت از جانب خدا مالک آنچه در روی زمین است اعتبار می‌دهند و تصرف خود را در تمام اموال مردم جائز بلکه لازم می‌شمارند (از کتاب کنزالمرصود فی قواعدالتلمود دکتر روه لِنز (ص ۱۹-۳۰).

۱- قلت له: اما على الامام الزكاة فقال: اجلت يا ابا محمد اما علمت ان الدنيا للامام يضعها حيث يشاء و يدفعها الى من يشاء جنازة له ذلك من الله ان الامام لا يبيت ليلة و لله في عنقه حق يسئله عنده. يعنى ابوبصير مى گوید بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم که آیا بر امام زکات واجب است؟ حضرت فرمود: امر محالی را آوردی مگر نمى دانی که دنیا مال امام است و هر چه را هر جا بخواهد مى گذارد و از هر جا بخواهد بر مى دارد برای او جائز است، از طرف خدا. همانا امام شبی را بروز نمى آورد در حالی که در گردن او حقی باشد که خدا آنرا از وی بازخواست کند.

۲- یا خبره ابن ریان که گفت: کتبت الى العسکری عليه السلام روى لنا ان ليس لرسول الله من الدنيا الا الخمس فجاء الجواب ان الدنيا و ما عليها لرسول الله ﷺ.

یعنی بحضرت عسگری (ظاهراً امام علی النقی) نوشتم که برای ما روایت شده است که رسول خدا را از دنیا چیزی نیست جز خمس. جواب آمد که دنیا و هر آنچه در آن است مال رسول خدا است.

۳- و مرسل محمد بن عبدالله المضمّر: الدنيا و ما فيها لله و لرسوله و لنا فمن غلب على شىء منها نافع الله و لیؤد حق الله و لیبر اخوانه فسان لم يفعل ذلك فالله و رسوله و نحن برآء منه. یعنی دنیا و آنچه در آن است مال خداست و مال رسول او و مال ماست پس هر کس که بر چیزی از آن تسلط یافت باید از خدا بترسد و حق خدا را ادا نماید و ببرادران خود نیکی کند. اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما از او بیزاریم.

۴- (و فی خبر آخر عن الباقر عليه السلام): قال رسول الله خلق الله تعالى آدم واقطعه الدنيا قطيعه فما كان لآدم فلرسول الله و ما كان لرسول الله فهو للآئمه من آل محمد عليهم السلام) یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: خدای تعالی آدم را خلق کرد و دنیا را به تیول باو داد پس هر چه مال آدم بود مال رسول خدا است و هر چه مال رسول الله بوده مال امامان از آل محمد است.

۵- و فی خبر ابی سیار قال ابو عبد الله عليه السلام او مالنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الخمس يا ابا سيار؟! الارض كله لنا مما اخرج الله من شيء فهو لنا.

ترجمه این حدیث ضمن احادیث تحلیل و اباحه گذشت. (و منه يُشم رائحه التلمود اليهود!!! یعنی: از این حدیث رائحه عقاید یهود در کتاب تلمود استشمام می شود!

۶- (و فی خبر ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر عليه السلام وجدنا فی کتاب علی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقين انا و اهل بیتی اورثنا الارض و نحن المتقون و الارض كله لنا فمن احيا ارضاً من المسلمین فلیعمرها و لیود خراجها الی الامام من اهل بیتی و له ما اكل منها). یعنی ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ما در کتاب علی یافتیم که همانا زمین مال خداست آن را بمیراث می دهد بهر کس از بندگانش که بخواهد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است. من و اهل بیت من را خدا زمین را بمیراث داد و ما نیز پرهیزکاران و تمام زمین مال ماست. پس هر کس از مسلمانان که زمینی را احیا کند باید آنرا آبادان نماید و باید خراج آنرا بامامی که از خانواده من است بپردازد آنگاه برای او جایز است آنچه از آن می خورد. مرحوم همدانی پس از آوردن این احادیث می گوید: قضیه تعبد به این روایات مستلزم آن است که حال سایرین بالنسبه بآنچه در دست ایشان است از اموال با مقایسه به پیغمبر و اوصیای او عليه السلام حال بنده ای است که آقای او چیزی به او داده باشد و رخصت داده باشد به او که در آن بهر کیفیتی که بخواهد تصرف کند پس آن چیز ملک او می شود همانطوری که بنده ای مالک می شود لکن نه بروجهی که علاقه ملکیت آقا از آن قطع شود، یعنی مال بودن آن اموال آن بنده را از رقیبت خارج نمی کند پس در حقیقت او و هر چه دارد مال آقايش است و هر وقت که آقا دلش خواست می خواند و جائز است که آنرا از دست او بیرون کند! پس صحیح است اضافه مال و نسبت دادن آن

را به آقای او بلکه آقای او احق است از خود او به آن مال و نسبت دادن آنرا به وی لذا جائز است که آنچه در دست مردم است آنرا نسبت به سادات ایشان دهیم. همانا دنیا و مافیها در نزد خدا خوارتر از آن است که آن را ملک اولیای خود قرار دهد و استکشاف عدم آن از اجماع و ضرورت نیز امکان ندارد. غایت آنچه شناختن آن در مانند اینگونه ادله ممکن است آن است که ائمه علیهم السلام در مقام عمل ملتزم بودند که از آنچه در دست مردم است اجتناب ورزند و چیزی از آن را بر خود حلال شمارند مگر به چیزی از اسباب ظاهری که در شریعت مقرر است و این کیفیت دلالت ندارد بر اینکه در واقع غیر آن ممکن نیست. پی هیچ مانع نیست، تعبد بظواهر نصوص مزبوره که به مؤیدات عقلیه و نقلیه نیز تأیید شده است) پایان استدلال مرحوم همدانی.

این آخرین و محکم‌ترین دلیل ایشان است که چون دنیا و مافیها مال رسول خدا و ائمه علیهم السلام است و دیگران برده و طفیلی ایشانند پس هر چه را از اموال مردم بگیرند حق دارند زیرا در حقیقت از مال خود خواسته و برداشته‌اند!!

اینک ضعف این استدلال

اینکه مرحوم همدانی می‌گوید: نصوص مزبوره به مؤیدات عقلیه و نقلیه تأیید شده است. صحیح نیست زیرا عقلاً هیچ آفریده‌ای از نوع انسان بر آفریده دیگر از نوع خود حقی و تسلطی اینچنین ندارد که دسترنج و نتیجه زحمت او را بخود اختصاص دهد، تا چه رسد به اینکه بگوید آنچه در دنیاست ملک من است و مردم دیگر هم برده و بنده منند...!!

هیچ فردی بر فرد دیگر چنین مزیت و امتیازی ندارد، پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر، رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام نیز از این قاعده مستثنی نیستند چه رسد آنها نیز بشرند و در هیکل و هیئت بشری تحت همان قوانین و تکالیف عقلی هستند.

زمین و آسمان و آنچه در آنهاست آفریده و ملک خدای جهان است و همه مردم نیز مخلوق و آفریده خدا هستند. و در دیوان عدل الهی حق حیات و اکل و شرب و لوازم حیات را دارند و هر کس حق دارد بقدر نیاز خود از اموال و ارزاق دنیا کسب کند و در رفع احتیاج نماید. همه افراد بشر هم در احتیاجات طبیعی همانند یکدیگرند یعنی همه دارای بدن و شکم و فرج بوده و احتیاج به مسکن و لباس و غذا و جفت دارند و باید از روی این زمین که پروردگار جهان آنرا محل اعاشه مخلوقات خود قرار داده رفع حوائج نمایند.

پیغمبر و امام در احتیاجات طبیعی و حیاطی با مردم دیگر چه تفاوتی دارند؟ که باید اموال دنیا مال آنها باشد؟! یعنی مگر دارای چقدر شکم و فرج هستند که باید آنان بیش از دیگران بلکه همه از آنان و هیچ از دیگران باشد!!!

در تاریخ دنیا کدام روز و کدام پیغمبر و امامی بتمام دنیا و مافیها احتیاج داشته و از آن رفع حوائج کرده است. که این حاشیه‌نشینان خلقت، با این دست و دلبازی! تمام دنیا و مافیها را از ازل تا ابد به ایشان بخشیده اند؟! اینگونه تعارفات بخیالات و اغرافات شاعرانی شبیه‌تر است تا بحقایق مذهبی!! شاعران که به ارباب قدرت تملق می‌گویند مثلاً آنجا که شاعر می‌گوید:

ثری تا ثریا بفرمایشت دو عالم یکی جزو بخشایش است.

بدیهی است اینگونه خیالات هرگز مصادیقی در خارج ندارد. اما جلوی خیالات شاعر را نمی‌شود گرفت!!

اگر خدا، دنیا و مافیها را به پیغمبری یا امامی یا هر کس دیگر داده باشد و آنگاه او را محصور و مقید در یک بدن یک متر و اندی کند که با یک شکم که به چند لقمه غذا سیر شود، و بفرجی که با یک جفت غریزه جنسی‌اش آرام گیرد و بدنی که با چند متر پارچه پوشیده و به مسکنی پناهنده شود و عمری که شصت سال یا بیشتر دوام نکند.

این کار بسیار عبثی است که از، یک دیوانه هم قبیح است تا چه برسد بخدای علیم و حکیم.

اگر دیوانه‌ای مهمانی داشته باشد که با چند لقمه غذا سیر شود آنگاه آن دیوانه برای او صدها هزار گاو و گوسفند تهیه کند و میلیون‌ها نوع خوراکی دیگر و از همه بدتر آنکه حتی آن چند لقمه غذای عادی را هم نگذارد آن میهمان براحتی صرف کند، آیا عجیب نیست؟! شما چنین دیوانه‌ای را در کجای جهان و در چه تاریخی سراغ دارید؟ که اینگونه نسبت‌ها را بخدای حکیم و علیم می‌دهید؟!

مرگ نه هیچ پیغمبر و امامی در زندگی دنیا جز رنج و تعب و قوت لایموت و زندگی محدود و مقید چه داشتند و چه کردند؟ آیا نه اموال دنیا برای زندگی است؟ و زندگی یکفرد بشر و با آن همه محدودیت‌ها جز چند مال نیست؟ پس این گزافه گوئی‌ها چیست؟ این گزافه‌گوئیها که نتیجه آروغ‌های بیجا و قی کرده‌های یک مشت غالیان مشرک و خدانشناس بوده چرا در میان مسلمانان جزو اصول دین شده است؟ منشأ این عقاید چیست؟ و تراویده مغز کیست؟ جز یهود عنود بنص تلمود.

شکی نیست که این قبیل گزافه‌ها و اغراقات و غلوها از غالیانی امثال معلی بن خنیس و احمد بن هلال و محمد بن سنان و علی بن ابی حمزه بطائنی و سهل بن زیاد و یونس بن ظبیان و نظائر اینانست. یعنی همان‌هایی که امامان را تا سرحد خدائی برده و بیشرمانه در حضور آنان با قرار خودشان: (انک تفعل بعبادک ما تشاء انک علی کل شیء قدیر) سروده‌اند یا خطابات‌ی امثال خطبه‌البیان و خطبه توتونچی و امثال آن جعل کرده‌اند.

از چنین بیشرمان خدانشناسی بعید نیست که زمین و آسمان را ملک امامان بلکه امامان را خلاق زمین و آسمان بدانند!! تراوش اینگونه افکار او غالیان و مشرکان بعید نیست و ما از ایشان از اینگونه هذیان‌ها هیچ تعجب نمی‌کنیم. تعجب ما از دانشمندانی

است که در این زمان خود را سازوار پیشوائی مسلمین می‌دانند. چرا اینگونه افکار خرافی را ترویج و از آن بهره‌برداری غلط می‌کنند؟

این آراء و افکار غلط از آثار جاهلیت و یادگار دوران تسلط سلاطین جبار و مستبد است که خود را مالک همه چیز و همه مردم را برده و بنده خود می‌پنداشتند و مردم آن زمان‌ها هم نسبت به آنان همین عقیده را داشته‌اند چنانکه آثاری از آن حتی در کتاب‌های مذهبی قبل از اسلام موجود است یا از تلمود یهود که خود را برگزیده خدا و فرزند او می‌دانند سرایت نموده است. چنانکه در سفر تکوین تورات در فصل دهم اثر این عقیده موجود است: که پادشاه مالک تمام مال و جان مردم است! این عقیده یهود و ماقبل آن از مذاهب منسوخته و باطله است چنانکه قبلاً نمونه آنرا از تلمود یهود آوردیم. اما اسلام که همه را بنده یک خدا و فرزند یک پدر و مادر دانسته و زمین را محل اعاشه عموم فرزندان آدم می‌داند و کوس آزادی بشر را بنحو اکمل آن در بام دنیا زده است با این‌گونه عقائد بی‌ارتباط و بیگانه است و فکر حرامزاده است.

اساساً این ادعا با فلسفه حکمت و علت بعثت انبیاء و رسل منافی و مناقض است زیرا علت و حکمت ارسال رسل و بعثت انبیاء برای آن است که چون انسانی مدنی بالطبع است و ناچار باید در اجتماع زندگی کند و از طرفی ظلم و جهول و خودخواه است و نمی‌خواهد به حق خود قانع بوده و به اجتماع خائن نباشد لذا ایجاد اختلاف و نزاع می‌شود. ناچار است از قانون و قانون‌گذاری که فرد و اجتماع را به حدود و حقوق خود آشنا نموده در حد معینی برقرار دارد. و چون از افراد انسانی که مبتلا به شهوات و اغراض و حرص و آزا است و خودخواهی و نداشتن بصیرت کافی به عواقب امور و نتایج آن، مانع است از آنکه خود بتواند به چنین امری قیام کند، لذا پروردگار جهان برای نظم جامعه و نظام اجتماع پیغمبران و رسولانی را برای بسمت عدالت و قیام بقسط برمی‌انگیزد. چنانکه در سوره الحديد می‌فرماید: (آیه بیست و پنج):

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ ﴾

﴿ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾ (الحديد / ۲۵)

«یعنی ما پیغمبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و قانون را نازل کردیم تا مردم را داد و عدال و دارند».

و در سوره اعراف آیه ۲۹: رسول خدا خود مأمور است که مردم را بقسط و عدالت وادارد.

﴿ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ﴾ (الاعراف / ۲۵)

آنگاه چگونه ممکن است که رسول خدا و ائمه هدی سلام‌الله علیهم بیایند و بگویند این اموال دنیا که شما بر سر آن نزاع دارید و می‌خواهید رنج‌دست دیگران را ببرید همه آن مال ماست. و مال هیچکدام از شما نیست. این مال من است و زریه من!!

اما دلیل نقلی

اما دلیل نقلی که آقای همدانی مدعی است نیز خلاف است. زیرا چه نقلی بهتر از کتاب خداست که روشنی بخش عقل نیز هست ﴿ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴾ [الجنائیه: ۷] کتاب خدا هر چه را هست (در بیش از ۲۹ آیه) ملک خدا می‌داند و خدا همه آنها را برای همه مردم آفریده است:

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ ﴾

﴿ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾

«یعنی ما پیغمبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و قانون را نازل کردیم تا مردم را داد و عدال و دارند».

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (البقره / ۲۷)

و در سوره نجم آیه ۳۸ می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾

«یعنی برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که خود کوشش کند».

پس هر کس مالک سعی خود است و در سوره الغاشیه آیه ۳۲ می‌فرماید:

و در سوره نجم آیه ۳۸ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۱۰﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾

«تو فقط یادآوری هستی، و بر ایشان تسلط دیگری ندارد».

پس مقام و منصب پیغمبر فقط و فقط آن است که مذكر است و دیگر هیچگونه

تسلط و تحکمی ندارد.

ملک زمین و آسمان در نظر قرآن از آن خدای جهان است و بهر که بخواهد می‌دهد

و کافر و مؤمن درگرفت و داد خدا یکسانند. ﴿تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ

تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۳۷] در دادن به مؤمن همچنان که در باره داود در سوره البقره آیه

(۲۵۰) می‌فرماید:

﴿وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ (البقره / ۲۵۱)

«خدا بداد پادشاهی داد».

و در همان سوره آیه ۲۵۸ در باره نمرود هم می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾

پس ملک، ملک خداست که آنرا هم بداد می‌دهد و هم به نمرود: کسی که در ملک

خدا شریک نیست چنانکه در سوره الاسراء آیه ۱۱۱ می‌فرماید:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ﴾

و در سوره فرقان آیه ۲ نیز تکرار می‌فرماید:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ﴾

حال این شوربختان غالی چه مرضی دارند که برای خدا در ملک او شریک می‌خواهند اگر مراد از دنیا زمین باشد چنانکه در حدیث گفت: (الارض لنا) این ادعا را کتاب خدا تکذیب می‌کند آنجا که می‌فرماید: (والارض وضعها للانام). خدا زمین را برای همه مردم آفریده است. در بسیاری از آیات قرآن خدا زمین را از آن تمام ادیان می‌داند چنانکه در آیه ۳۲ سوره البقره می‌فرماید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾

و در سوره طه آیه ۵۳ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾

﴿رِّزْقِهِ﴾

و در سوره الاعراف می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾

﴿تَشْكُرُونَ﴾

در مقابل حدیث خلق الله آدم واقطعه الدنيا.

﴿أَهْبَطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾

﴿حِينٍ﴾

و در سوره نوح آیه ۱۹ حضرت نوح بقوم خود می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾

و سوره الغافر آیه ۲۹ از زبان مؤمن آل فرعون بقوم خود می‌فرماید:

﴿يَقَوْمِ لَكُمْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ ظَهْرِيْنَ فِي الْأَرْضِ﴾

پس اختصاص زمین بیک نفر یا چند نفر خاص، نه با عقل متین و نه با شرع مبین موافق است و این قرآن کریم است که همه را باطل می‌نماید. و چنین مزخرفات را از هر کس باشد تصدیق نمی‌کند تمام حقایق مشهود و آثار موجود نیز مبین این حقیقت است.

اگر مراد از دنیا که بنص این احادیث مال امام است اموال دنیا باشد: باز این قرآن است که در بیش از ۱۴ آیه (اموالکم) می‌فرماید: و مال را اضافه بمردم می‌کند و نسبت به ایشان می‌دهد نه به امام. مانند آیه ۱۸۸ سوله البقره:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾

و در آیه ۲۷۹ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾

و در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ﴾

و در آیه ۲ سوره النساء می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ﴾

و در آیه ۵ می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ﴾

و در آیه ۲۹:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾

و در سایر آیات چون آیه ۲۸ الانفال و آیه ۴۱ التوبه و ۲۷ النساء و ۳۶ محمد و الصف و آیه ۱۱ المنافقون و آیه ۹ سوره التغابن و آیه ۱۵، نظیر آیات: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [الأنفال: ۳۹]. که در همه آنها اموال به مردم اضافه و نسبت داده می‌شود.

و نیز در بیش از سی مورد کلمه «اموالهم» وارد شده است که آن را به صاحبان آنها حتی به کفار و مخالفین نسبت می‌دهد و چون آیه ۲۷ سوره الاحزاب که می‌فرماید:

﴿وَأَوْزَنَّاكُمْ أَرْضَهُمْ وَدَيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾

و آیه ۸۵ سوره التوبه:

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ﴾

یا در باره فرعون که موسی بخدا عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ

عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۹۹]

در کجای این آیات با آیات دیگر کوچکترین اشاره‌ای به اختصاص زمین و اموال آن بشخص یا طایفه خاصی شده است؟ پس این چه منت بی‌جهت و چه فضیلت بی‌خاصیتی است که آنرا بر پیغمبر اسلام و اهل بیتش نسبت داده‌اند؟!

در حالی که تاریخ پرافتخار آنان حاکی است که از ملک و مال و زمین و ثروت‌های آن چندان بهره‌ای نبوده و از دنیا رفته و به آخرت پیوسته اند و اکنون بدنیا و مافیها نیازی ندارند که مال آنها باشد یا نباشد. عجب آن است که همین دنیائی را که غالیان مدعیند که همه آن مال پیغمبر و امام است خود رسول خدا ﷺ در دادن آن بذی‌القربی

که طبق بعضی از تفاسیر مراد از آن فاطمه زهرا است. از اسراف ممنوع است چنانکه در آیه ۲۶ الاسراء می‌فرماید:

﴿وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا

﴿۱۶﴾ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۗ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ

﴿كُفُورًا﴾

این آیه با آنچه غالیان از زبان امام جعل کرده‌اند و مفتخواران آنرا سند اعمال غارت‌گرانه خود می‌دانند مخالف است که امام گفته باشد! (ان الدنيا للامام يعضعها حيث يشاء و يدفعها الي من يشاء جائزة له). عجب این است که پیغمبر خدا از اینکه چیزی زیاده بدختر خود فاطمه بدهد ممنوع است و امام یا آن کسی که خود را نایب امام می‌داند هر چه بخواهد می‌تواند با این مال انجام دهد؟!!

این فضیلت‌های بی‌معنی و لوس‌مآبانه که غالیان یا مغرضان برای ائمه معصومین تراشیده‌اند امروز بهانه و وسیله‌ای شده است که عده مفتخوار بنام آنان مردم را سر کیسه کرده و بنام خمس و سهم امام همان شیعیانی را که لااقل در ۳۰ (سی) حدیث اباحه در مقابل شش حدیث وجوب امامان تحلیل فرموده و خمس را بهر صورتی که باشد بخشیده‌اند. اینان چون سارقین مسلح ایشان را لخت می‌کنند و بساط سور و سرور و میر و مأمور خود را براه می‌اندازند. بهمان تشبیهی که مرحوم کاشف‌الغطاء فرموده است که سهم امام در این زمان چون مال کافر حربی است که هر کس بهر وسیله‌ای آنرا به یغما می‌برد!! این عقیده غالیانه بلکه احمقانه که تمام ملک زمین از آن امام است در همان زمان خود ائمه علیهم‌السلام نیز در نزد غالیان شهرت داشته است چنانکه در کتاب المستدرک‌الوسائل (ص ۵۵۵) بنقل از کافی از علی بن ابراهیم روایت کرده است از سندی ابن‌الربيع که گفت: این ابی‌عمیر هیچکس را معادل هشام بن‌الحکم نمی‌دانست و از

او دور نمی‌شد. ناگاه قطع رابطه کرد و با او مخالف شد. سببش این بود که ابومالک حضرتی که یکی از رجال هشام است با ابن ابی‌عمیر در باب امامت گفتگویی داشتند. ابن ابی‌عمیر می‌گفت: تمام دنیا مال امام است از جهت مالکیت و وی از کسانی که اموال دنیا در دست آنها است اولی است! اما ابومالک می‌گفت چنین چیزی نیست مال مردم مال خودشان است مگر آنچه را که خدا برای امام حکم کرده باشد از فیء و خمس و غنیمت اینها مال اوست و همین‌ها را هم که خدا برای او تعیین کرده است باز برای مصرفش دستور داده و او را مأمور نموده است که در کجای مصرف کند. و چون هیچکدام به منطق دیگری راضی نمی‌شد پس هر دو به حکمیت هشام راضی شدند و بسوی او آمدند هشام مطلب را بنفع ابومالک حکم کرد و علیه ابن ابی‌عمیر بهمین جهت بعد از آن ابن ابی‌عمیر از هشام دوری می‌کرد این قبیل عقاید شرک‌آمیز و احمقانه در آن زمان شایع بوده که طائفه ناووسیه و جماعت خطابیه و امثال آن بوجود آمدند که نه تنها ائمه را مالک زمین دانسته بلکه خدای آسمان و زمین می‌دانستند.

لعنته الله علیهم ابدالابدین و دهرالداهرین. و همان عقاید سخیفانه است که تاکنون دوام پیدا کرده است. با این تفاوت که ضرر آن روز این‌گونه عقاید کمتر از امروز بوده است زیرا خود ائمه علیهم‌السلام زنده بودند و با این عقاید مبارزه می‌کردند و لااقل نمی‌گذاشتند مال مردم را به ناحق از ایشان بگیرند یا خودشان نمی‌گرفتند. اما امروز بر اهل تحقیق معلوم است که با نشر همان عقائد با مردم چه می‌کنند؟!

بررسی به اسناد این احادیث

اولین حدیثی که آقای همدانی در این باب بدان استناد کرده است حدیثی است که در کتاب کافی بدین سند آمده است.

- ۱- محمد بن یحیی عن محمد بن احمد بن ابی عبدالله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن امیه عن ابی بصیر. ما از ترجمه احوال محمد بن یحیی و محمد بن احمد که حالشان مجهول است صرف نظر می کنیم و از ابو عبدالله الرازی بتحقیق می پردازیم.
- الف - ابن الفضائری درباره او فرموده است: (محمد بن احمد الجامورابی ابو عبدالله الرازی ضعفه القیمون فی مذهبہ ارتفاع) یعنی علمای بزرگ قم در زمان ائمه و بعد از آن او را ضعیف شمرده اند و در مذهبش او هم ارتفاع و غلو است.
- ب - علامه حلی در الخلاصه همان فرمایش ابن الفضائری را تکرار کرده است.
- ج - صاحب کتاب الحاوی نیز او را در ردیف ضعفاء آورده است.
- ابو عبدالله الرازی این حدیث را از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی روایت کرده است اینک حسن بن علی.
- الف - ابن الفضائری در باره او فرموده است: الحسن بن علی بن ابی حمزه البطائنی مولی الانصار ابو محمد واقفی ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه.
- یعنی حسین بن علی ابی حمزه، واقفی مذهب است و خود بخود ضعیف است و حتی پدرش (که همین ابن الفضائری لعنتش کرده است) از او اوثق است.
- ب - کشی در ترجمه شعیب العقرقوفی از قول ابو عمرو محمد بن عبدالله بن مهران گفته است: الحسن بن علی بن ابی حمزه کذاب حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی حمزه این حدیث را از پدرش روایت کرده است: اینک ترجمه علی بن ابی حمزه البطائنی.
- الف - شیخ طوسی چند مورد در رجال خود آورده است که علی بن ابی حمزه واقفی مذهب است و علی بن الحسن الفضال که خود ملعون ابن ادیس است گفته است: علی بن ابی حمزه کذاب، متهم، ملعون (وای بر کسی که نمرود او را کافر شمارد)

ب - ابن فضالری فرموده است: علی بن ابی حمزه لعنة الله اصل الوقف و اشد الخلق عداوة للمولى یعنی الرضا علیه السلام بعد ابیه و حضرت کاظم به او می فرموده است: یا علی انت و اصحابک اشباه الحمیر - تو و رفقایت شبیه خرناید.

ج - ابن مسعود در باره او گفته است: سمعت علی بن الحسین يقول ابن ابی حمزه کذاب ملعون.

د - یونس بن عبدالرحمن گفته است: که بر حضرت رضا وارد شدم فرمود: علی بن حمزه مرد؟ گفتم آری. فرمود: او داخل جهنم شد!

اینها راویان حدیثی هستند که امام هیچگونه مسئولیتی ندارد و هر چه می خواهد می کند! باید دانست که علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او از واقفیه که راویان این داستانند چون خودشان گیرندگان خمس کذائی بودند با جعل چنین احادیثی، میدان عمل خود را وسیع تر می کردند.

اما مضمون حدیث

چنانکه قبلاً هم گفته شد: مضمون این حدیث مخالف آیات خدا و روح اسلام است زیرا هر کسی اعم از پیغمبر و امام و غیرهما در پیشگاه پروردگار مسئول اعمال خود است.

﴿ فَلْتَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلْيَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾

(اعراف / ۵)

چگونه است که بر پیغمبران دادن زکات واجب است و چنین فرضی درباره امام جزو محالات است؟ در قرآن کریم آیاتی روشن در خصوص زکات پیغمبران و مسئولیت آنان در پیشگاه پروردگار جهان است. و تنها خداست که مسئولیت ندارد:

﴿ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴾ (الانبياء / ۲۳)

سند حدیث دوم: اما سند دومین حدیث که مورد استناد فقها خمس‌گیر است! به ترتیبی که آقای همدانی در مصباح‌الفقیه آورده است بدین شرح است:

۲- علی بن محمد: عن سهل بن زیاد عن محمد بن عیسی عن محمد بن ربان قال: کتبت الی العسکری علیه السلام.... در این حدیث نیز از روای اول آن هر که و هر چه باشد صرف‌نظر می‌کنیم زیرا ترجمه حال راویان بعد او ما را از احوال او بی‌نیاز می‌کند. علی بن محمد از سهل بن زیاد روایت می‌کند و ما شرح حال نکبت‌مآل او را قبلاً در ذیل احادیث و جواب خمس آوردیم باز هم مقداری یادآور می‌شویم.

الف - شیخ طوسی او را در الفهرست، ضعیف شمرده و در استبصار نوشته است: ضعیف جداً عند نقاد الاخبار.

ب - نجاشی فرموده است: سهل بن زیاد... کان ضعیفاً فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب. این همان کسی است که احمد بن محمد بن عیسی بعلت کذب و غلو او را از قم بیرون رانده است.

ج - ابن‌الفضائی نیز او را جداً فاسد‌الرویه فاسد‌الدین می‌دانسته است و موضوع اخراج او را از قم آورده و فرموده است: احمد بن محمد بن عیسی اخرجه من قم و اظهر البرائة منه و نهی الناس عن السماع عنه و الروایة عنه و یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل.

د - در تحریر طاووسی از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد آورده است که او می‌گفت: سهل بن زیاد احمق است. بقیه مثالب و مطاعن او را از کتب رجال (کشی ص ۴۷۳) - جامع‌الرواه ص ۳۶۳ ج ۱) نقدالرجال (ص ۱۶۵) و قاموس‌الرجال (ص ۳۸ ج ۵) مطالعه فرمائید.

سهل بن زیاد این حدیث را از محمد بن عیسی روایت می‌کند. اینک ارزش محمد بن عیسی از نظر ائمه رجال.

الف - شیخ طوسی در دو موضع از رجال خود او را ضعیف شمرده است و در الفهرست نیز می‌نویسد. (محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی بن یونس ضعیف) و گفته است: قبل انه یذهب مذهب الغلاة) او مذهب غلاة را داشته است. بدیهی است چنین حدیثی را غلات می‌سازند.

ب - در تحریر طاووسی نیز در عدالت او جرح شده و نوشته است: هو مقدوح فیه. ج - شهید ثانی درباره او فرموده است: محمد بن عیسی در حدیثش قرینه عظیمه است بر میل و انحراف، (بعلاوه که خود او ضعیف است).

د - در تنقیح المقال (ص ۱۶۷ ج ۳) ضعف او را از پاره‌ای از فقهای بزرگ چون محقق در المعتمد و کاشف الرموز - و علامه در المختلف - و سید در المدارک - و صاحب ذخیره و فاضل مقدار در تنقیح و شهید ثانی در روض الجنان نقل کرده‌اند و چون هر حدیث تابع اخس رجال آن است چنانکه هر نتیجه‌ای تابع اخس مقدمه آن است. حال حدیثی که سهل بن زیاد از محمد بن عیسی روایت کند معلوم است چه ارزشی دارد؟!

اما مضمون حدیث که گفته است: (ان الدنيا و ما علیها لرسول الله) صرف نظر از حکومت عقل و وجدان و تاریخ و سیره خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله در بی‌اعتباری آن همین بس که خدای متعال در بیش از یکصد آیه قرآن مال دنیا را به مردم جهان و افراد و اشخاص نسبت داده و اضافه نموده است و حتی در نیم آیه آنرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت نداده است.

سند حدیث سوم

۳- الحسین بن محمد عن معلی بن محمد قال: اخبرنی احمد بن محمد بن محمد بن عبدالله عن رواه. در این حدیث که مشکل است آنرا حدیث گفت زیرا مُضَمَّر است و معلوم نیست از چه کس روایت می‌کند، راوی اول آن که باید او را از مجاهیل شمرد از معلی بن محمد روایت می‌کند و معلی بن محمد طبق کتب رجال بنا بر نقل از تنقیح المقال (ج ۳ ص ۲۳۳).

الف - مرحوم نجاشی درباره او فرموده است: (معلی بن محمد البصری ابوالحسن مضطرب الحدیث والمذهب و کتبه قرینه له معلی بن محمد) هم حدیثش مضطرب و در هم و برهم است و هم مذهبش که معلوم نیست چه مذهبی دارد و کتابهایش نیز قرینه خود او هستند.

ب - علامه حلی هم او را در خلاصه: بهمین صفات زشت نکوهیده است.

ج - ابن الفضائری در باره او فرموده است: (المعلی بن محمد البصری ... یعرف حدیثه و

ینکر و یروی عن الضعفاء)

معلی بن محمد این حدیث را از احمد بن محمد بن عبدالله روایت می‌کند و احمد بن محمد بن عبدالله، حالش مجهول است چنانکه در تنقیح المقال و نتایج التنقیح (ص ۱۰) آمده است: (احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان الاسدی، مجهول).

این بدبخت پریشان در پریشان با حدیث‌های پریشان خود معلوم نیست از چه کسی روایت می‌کند، چون این حدیث منتهی می‌شود به (عمن رواه) یعنی از کسی که او از آن روایت می‌کند. حال این چه کسی است؟ خدا می‌داند.

علامه مجلسی در مراه العقول (ص ۳۰۷ ج ۱) ذیل این حدیث می‌فرماید: کون من رواه عبارة عن الامام كما قيل بعید. یعنی این کسی که احمد بن محمد بن عبدالله از او روایت می‌کند از اینکه امام باشد بعید است. زیرا امکان آن بسی مشکل است.

پس این حدیث را صرفنظر از روات پریشان و مجهول بی نام و نشان آن، حدیث شمردن مشکل است زیرا به امام معصومی منسوب نیست. اما مضمون حدیث که گفته است: (الدنيا و ما فيها لله و لرسوله و لنا) که مقصود و مراد خمس گیران است بر فرض صحت حدیث، چنین نتیجه گیری از آن غلط است. زیرا گفته است دنیا و آنچه در آن است مال خداست و مال رسول او مال ماست اگر اینکه رسول خدا و گوینده این کلمه (لنا) را هر که باشد شریک خدا ندانیم (و حال اینکه معنی و مفهوم این کلمه شرک است) باز گوینده، چنین نتیجه ای را نخواست است بلکه گفته است: (فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله و لیوذ حق الله و لیبر اخوانه) کسی که بر چیزی از دنیا دست یافت باید از خدا بترسد و حق خدا را ادا کند و به برادرانش نیکی نماید.؟؟ که این نتیجه از آن مقدمه هر چند مقدمه فاسد است و چنین نتیجه از آن صحیح و کامل نیست اما بدین صورت صحیح است که کسی که خدا باو چیزی داد باید حق آن را ادا کند. اما آن حقی که خود خدا تعیین کرده است و آیات روشن آن بدان دلالت دارد. نه ساخته و پرداخته غلاه و مغرضان.

حدیث چهارم: ۴- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد دفعه عن عمرو بن شمر عن جابر عن

ابی جعفر علیه السلام

این حدیث را که محمد بن یحیی از احمد بن محمد برفع از عمرو بن شمر از جابرن یزید جعفری روایت کرده است: باز از راویان اول آن که محمد بن یحیی و احمد بن محمد هستند صرفنظر می کنیم و چون حدیث مرفوع است به عمرو بن شمر، به ترجمه حال نکبت مال عمرو بن شمر از کتب رجال می پردازیم.

الف - در تنقیح المقال: (ص ۳۳۲ ج ۲) از نجاشی آورده است که فرمود: عمرو بن شمر ابو عبدالله الجعفی عربی روی عن ابی عبدالله علیه السلام ضعیف جداً، و زید احادیث فی کتب الجابر الجعفی ینسب بعضها الیه والامیر ملبس.

یعنی عمرو بن شمر... جداً ضعیف است و احادیث بسیاری در کتب جابر جعفی افزوده است و به او نسبت داده است که امر آن مشتبه و ملبس است.

ب - ابن الغضائری فرموده است: عمرو بن شمر ابو عبدالله الجعفی روی عن ابی عبدالله علیه السلام و عن جابر ضعیف.

ج - در خلاصه علامه حلی (ص ۲۴۱) = او را در قسم ثانی (ضعفاء) آورده و همان تعریف نجاشی و غضائری را گفته و بعد از کلمه والامر ملتبس افزوده است: فلا اعتماد لی شیء مما یرویه (یعنی من بدانچه عمرو بن شمر روایت کرده است اعتماد ندارم).

د - کشی در (ص ۱۷۳) رجال خود حدیثی از عمرو بن شمر روایت می کند که او از جابر روایت می کند و در آخر حدیث می نویسد: هذا حدیث موضوع لا شک فی کذبہ و رواه کلهم متهمون بالغو و التفویض.

که در این صورت خود جناب جابر هم جزو متهمین به غلو و تفویض است.
ه - در وجیزه و مرآت العقول علامه مجلسی نیز او را ضعیف می شمارد و می نویسد و کان ضعفه مما لا مریه فیه.

و - ابن داوود نیز او را در باب ثانی جزء مجروهین و مجهولین می آورد...

اما جابر بن بزید جعفی:

الف - نجاشی در صفحه ۹۹ رجال خود در باره او فرموده است: (روی عنه جماعة

غمز فیهم و ضعفوا)

ب - ابن‌الغضائری فرموده است: جابر بن یزید الکوفی ثقہ فی نفسه و لکن جل من روی عنه ضعیف فمن اکثر عنه الضعفاء عمرو بن شمر. ضعیفان بسیاری از او روایت می‌کنند که از آن جمله عمرو بن شمر است.

ج - کشی در (ص ۱۶۰۹) رجال خود از زرارہ روایت کرده است که حضرت صادق از احادیث جابر روایت کرده است سؤال نموده است حضرت به او فرمود: ما رأیته عند ابي قط الامره واحده و ما دخل علی قط. جز یک مرتبه او را در پیش پدرم ندیدم و بر من هیچ وقت وارد نشده است.

د - ابن جوزی در المنتظم نوشته است: کان جابرین یزید الجعفی رافضياً غالباً. اینها راویان احادیث مالکیت امامان در زمین و آسمانند و خود پیدا است که عموماً غالیان و کذابانند.

اما حدیث پنجم - که از ابن‌محبوب از هشام بن سالم از ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: وجدنا فی کتاب علی ان الارض لله ... تا آخر حدیث. با اینکه آن حدیث هم صحیح نیست بلکه به تشخیص علامه مجلسی حسن است مع هذا مضمون آن بمقصود غالیان و مفوضه واقعی نیست و عقلاً و نقلاً مخالفی ندارد هر گاه چنین روزی آمد که زمین در تصرف امامی از اهل بیت رسول‌الله بود چنین و چنان خواهد شد و امروز هم خراج آنرا می‌یابد بامام و پیشوای مسلمین داد.

اموالی که مردم به ائمه علیهم السلام می‌پرداختند

نظر به اینکه در تواریخ مذکور است که ائمه علیهم السلام و کلاء و قوامی در بین مردم داشتند که آنان اموالی بنام ایشان از مردم دریافت می‌داشتند و ممکن است که این قضیه تولید شبه کند که شاید آن اموال از خمس ارباح مکاسب مردم بوده است! هر چند در کتب

احادیث و تواریخ هیچ خبر و اثری که این مدعی را ثابت کند وجود ندارد که ائمه علیهم السلام از کسی چیزی بنام خمس ارباح مکاسب گرفته باشند.

معهد ما در اینجا فهرست پاره‌ای از اموال که بنام ائمه علیهم السلام از مردم مأخوذ می‌داشتند می‌آوریم تا رفع این شبهه شود. چنانکه قبلاً هم گفتیم اموالی که مردم شیعه در زمان ائمه به ایشان می‌پرداختند اکثر آن از بابت زکات اموالشان بود.

نوع اول زکات: الف - در رجال کشی (ص ۳۹۰) ضمن پیدایش مذهب واقفیه از اشاعته نقل کرده است که آنان زکات بسیاری اخذ نموده بودند.

ب - ابراهیم‌ال‌اویسی حدیثی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: سمعت ابي يقول كنت عند ابي يوماً فاتاه رجل قال اني رجل اهل الری ولی زکات الی من ارفعها؟ فقال الینا. بدیهی است وقتی مردی از اهل ری در مدینه از امام بپرسید که زکاتم را به که پردازم امام بفرماید آنرا بما برسان آنان که نزدیکترند وظیفه‌شان معلوم است که باید آنرا بامام زمان پردازند، و می‌پرداختند.

ج - در تهذیب (ص ۶۰ ج ۴) حدیث ۱۶ عن محمد بن اسمعیل بن بزیع قال بعثت الی الرضا علیه السلام دنانیر لی و لغیری و کتبت الیه خبره ان فیها زکات خمس و سبعین و الباقی صله فکتب علیه السلام بخطه قبضت و بعثت الیه دنانیر لی و لغیری و کتبت الیه انها من فطه العیال فکتبت علیه السلام بخطه قبضت. یعنی محمد بن اسمعیل بن بزیع می‌گوید: دینارهایی از مال خود و غیرخودم برای آن حضرت فرستاده و نوشتم که ان از فطره عیال است حضرت بخط خود نوشت که آنرا دریافت داشتم^۱

۱- مرحوم شیخ مفید در المقنعه (ص ۱۴) می‌نویسد: وجوب اخراج الزکات الی الامام آنگاه آیه شریفه: خذ من اموالهم صدقه ... الخ می‌آورد و می‌نویسد: فامر نبیه باخذ صدقاتهم و فرض علی الامة حملها الیه بفرضه علیها طاعته و نهیه لها من خلافه و الامام قائم مقام النبى صلی الله علیه و آله فیما فرض الله علیه من اقامه الحدود.

از این حدیث نیز معلوم می‌شود که شیعیان زکات اموال و فطره اهل و عیال خود را به خدمت امام زمان خود می‌فرستادند.

نوع دوم - الف - دیگر از اموالی که به ائمه علیهم‌السلام داده می‌شد آن بود که بعضی از شیعیان در اموال و مخصوصاً در موقوفات خود چیزی منظور می‌داشتند. الف - چنانکه در من لا یحضره‌الفقیه کتاب‌الوقف آورده است: (روی العباس بن معروف عن علی بن مهزیار قال کتبت الی ابی جعفر علیه‌السلام ان فلانا ابتاع ضبعه فوقفها و جعل لک فی الوقف خمس و یسألک عن رایک فی حصنک من الارض) علی بن مهزیار گفته است که به حضرت جواد علیه‌السلام نوشتم که فلان کس مزرعه‌ای خریده است و آن را وقف کرده و در آن وقف برای تو یک پنجم منظور داشته اینک رأی تو را در سهم تو از زمین می‌پرسند. که معلوم می‌شود این گونه خمسها در وقف منظور می‌شده است. ب - در اصول اربعه: عن علی بن ابراهیم قال کتب عند ابی جعفر الثانی اذ دخل علیه صالح بن محمد بن سهل و کان یتولی له الوقف بقم و قال یا سید اجعلنی من عشرة الاف درهم فی حل انفقتها. که معلوم می‌شود اقواف کلانی بنام امام در شهر قم و نقاط دیگر بوده است که متولی آن ده هزار درهم آن را حلیت می‌طلبد. !!

ج - در کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی (ص ۲۷۹) در فضایل اشعریان که در قم بوده اند می‌نویسد: دیگر از مفاخر ایشان وقف کردن این گروه عرب است که بقم بودند از وضعیتهای و مزرعه‌ها و سرایها تا غایت که بسیاری از ایشان هر چه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و امتعه و ضیاع و عقار به ائمه علیهم‌السلام بخشیدند.

نوع سوم - اموالی بود که شیعیان آنرا مخصوصاً برای آل محمد علیهم‌السلام وصیت می‌کردند. الف - چنانکه در من لا یحضره‌الفقیه باب نوادر الوصایا (ص ۵۳۹) چاپ سالک: (روی علی بن مهزیار عن احمد بن حمزه قال قلت له: ان فی ان فی بلدنا ربما اوصی

بالمال لآل محمد فیاتونی... همانا در شهر ما بسا می‌شود که مالی را وصیت می‌کنند برای آل محمد علیهم‌السلام و نزد من می‌آوردند. از این حدیث معلوم می‌شود که مردم اموالی بنام آل محمد علیهم‌السلام وصیت می‌کردند و برای پرداخت آن به وکلاء ائمه علیهم‌السلام مراجعه می‌نمودند. ب - و نیز در همین کتاب و در همین صفحه: (و روی محمد بن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه‌السلام و قال: اوصی رجلاً بثلاثین دینار لولد فاطمه علیها السلام قال بها الرجل اباعبدالله علیه‌السلام) یعنی شخصی بمردی وصیت کرد که سی دینار از اموال او بفرزندان فاطمه علیه‌السلام بدهند وصی آن مبلغ را به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آورد.

اینها اموالی بود که بعضی از ائمه علیهم‌السلام از مردم اخذ می‌نمودند اما آنچه معلوم نیست آن است که آن بزرگواران از خمس (مخصوصاً خمس ارباح مکاسب) چیزی از مردم دریافت داشته باشند البته آنچه را هم که دریافت می‌داشتند مال خود آنان علیهم‌السلام نبود بلکه می‌بایست آنرا بمستحقین برسانند. چنانکه در تهذیب شیخ طوسی (ص ۴۴ ج ۴) می‌نویسد: لانهم علیهم‌السلام كانوا يقبضون الزکوة و يطلبونها و یفرقونها علی موالیهم ممن یتستحق ذلک. یعنی آن بزرگواران زکات را دریافت داشته و آنرا مطالبه می‌کردند و بدوستان خود و کسانی که مستحق آن بودند بخش می‌کردند. در حدیث ۳۶۶ همین کتاب و در کتاب کافی در حدیث مرسل کالحسن حماد بن عیسی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در تقسیم غنائم و زکوات پس از تقسیم آنها می‌فرماید: لیس لنفسه (ای‌الوالی و الامام) من ذلک قلیل و لا کثیر. یعنی از این اموال هیچ چیز کم باشد یا زیاد مال خودش نیست و در چند جمله قبل از آن در وضوح خمس می‌فرماید: و له ان یسد بذلک المال جمیع ماینسوبه من قبل اعطاء المؤلفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه. یعنی برای امام است که بوسیله این مال جمیع آنچه را که نیابت دارد از قبیل اعطاء مؤله قلوبهم و غیر آن انجام دهد. که معلوم می‌شود پیشوا و زمامدار و بالاخره امام مسلمین از اموال

مذکوره چیزی مال خودش نیست و فقط می‌تواند مانند سایر مسلمین از آن استفاده نماید.

پس آنچه را که غالیان و پیروان آنان ادعا می‌نمایند که زمین و دارائی آن مال امام است و هر چه بخواهد می‌تواند با آن بکند و مردم دیگر برده و طفیلی آنها هستند ادعائی است چرند و یاوه. اعاذنا الله من هفوات اللسان و مضلات الفتن.

تحقیق در خمس آل محمد علیهم‌السلام

در سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که خمسی را که حضرتش از غنائم دارالحرب برمی‌داشت مقداری از آن را بخانواده خود یعنی ازواج طاهرات و مقداری از آن را بخویشاوندان خود چون امیرالمؤمنین و فاطمه علیهماالسلام و مقداری از آنرا به دوستان و موالی خود چون ابوبکر و زیدبن حارثه و امثال ایشان می‌داد و بقیه را صرف مصالح مسلمین و اعطاء به مؤلفه قلوبهم و نفقه ایتام و مساکین و ابناءالسبیل مسلمانان می‌فرمود. چنانکه قبلاً هم آوردیم حسن بن محمد بن الحنفیه گفته است: مردم در سهم رسول خدا و ذی القربی بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختلاف کرده‌اند. عده‌ای گفته‌اند: سهم ذی القربی مال خویشاوندان اوست. اما بعضی گفته‌اند این سهم حق خویشاوندان خلیفه و زمامدار مسلمین وقت است. بعضی هم گفته‌اند مال خود خلیفه است چنانکه سهم رسول خدا نیز مال خلیفه است^۱

و لذا رأیشان بر این مطلب اجماع شده است که این دو سهم را در تهیه اسبان و آلات حرب برای جهاد در راه خدا قرار داده اند چنانکه در زمان ابوبکر و عمر بر این نهج بوده است. در همین کتاب (سنن بیهقی) از حضرت صادق علیه‌السلام از پدر بزرگوارش

۱- سیدمرتضی در رساله‌المحکم والمتشابه (ص ۵۹) از امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود: ثم ان

للقائم بامورالمسلمین بعد ذلك الانفال التي كانت لرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

روایت شده است خبری که مضمونش این است: حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر رضی الله عنهم بهره خود را از خمس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبه کردند آن حضرت به ایشان فرمود: آری شما را در آن حقی است لکن من اکنون مشغول جنگ با معاویه هستم اگر می‌خواهید از حق خود صرف‌نظر کنید.

در صفحه ۳۴۲) همین کتاب از محمد بن اسحاق روایت است که از حضرت ابی‌جعفر امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم امیرالمؤمنین علیه السلام در سهم ذی‌القربی چه می‌کرد: حضرت فرمود در این مورد همان طریقه ابوبکر و عمر را مسلول می‌داشت. گفتم این رویه با آنچه شما درباره‌اش قائلید سازش ندارد. فرمود: بخدا سوگند اهل بیت او از رأی او بیرون نمی‌شدند و لکن امیرالمؤمنین کراهت داشت که مخالفت ابوبکر و عمر را به او ببندند (نسبت دهند)!!

بر این مضمون احادیث دیگر حتی از طریق خاصه وارد شده است که حضرت علی علیه السلام از ترس اینکه مردم او را به مخالفت ابوبکر و عمر نسبت دهند از دادن خمس غنائم ذی‌القربی خودداری کرد. و این سخن از نظر ما مردود و مخالفت است زیرا ما امیرالمؤمنین علیه السلام را بالاتر از آن می‌دانیم که ترس مخالفت ابوبکر و عمر او را وادارد که حقوق ذوی‌الحقوق را ضایع کند. بلکه آن حضرت از غیرخدا نمی‌ترسید و حق هیچ‌ذی‌حقی را ضایع نمی‌کرده است و این قبیل نسبت‌ها بآن حضرت ظلم بزرگ است. و نیز آنچه از احادیث و کتب معتبره امامیه برمی‌آید آن است که آنچه را که امام از بابت خمس غنائم می‌گیرد می‌باید آنرا در مصارف مصالح مسلمین صرف نماید. چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم (ص ۲۵۴) و جلد بیستم بحارالانوار (ص ۵۱) بنقل از این تفسیر آمده است. **يُخْرَجُ الْخَمْسُ وَيُقَسَّمُ عَلَي سِتَّةِ اسْهَمٍ: سَهْمُ اللَّهِ وَ سَهْمُ الرَّسُولِ وَ سَهْمُ لِلْإِمَامِ - فَسَهْمُ اللَّهِ وَ سَهْمُ الرَّسُولِ يَرْتَهُ الْإِمَامُ فَيَكُونُ لِلْإِمَامِ ثَلَاثَةُ اسْهَمٍ مِنْ سِتَّةٍ وَ إِنَّمَا صَارَتْ لِلْإِمَامِ**

وحده من الخمس ثلاثة اسهم لان الله قد الزمه بما الزم النبي ﷺ من تربيته الايتام و مؤن المسلمين و قضاء ديونهم و حملهم في الحج و الجهاد.

مضمون حديث آن است که سه سهم از شش سهم خمس غنیمت مال امام است و این از آن جهت است که خدا او را ملزم کرده است بدانچه پیغمبر را ملزم نموده است از تربیت نمود یتیمان و عهده‌دار بود و مؤنه مسلمانان و پرداختن قرض‌های ایشان (یعنی قرض کسانی که قدرت پرداخت قرض خود را ندارند) و وادار کردن مسلمانان به حج و جهاد. پس این سه سهمی را که پیشوای مسلمین از خمس غنائم برمی‌دارد در مقابل آن عهده‌دار انجام دادن کارهای فوق‌الذکر است.

بنابراین معلوم شد که امتیاز بنی‌هاشم در حقی معلوم و اختصاص دادن به خمس چنین (در بیست و پنج چیز و بیشتر) هرگز با روح شریعت و کتاب و سنت موافقت ندارد. و اما عذر اینکه چون زکات بر بنی‌هاشم حرام شده لذا در مقابل آن خمس واجب گشته است نیز عذری بدتر از گناه است. زیرا: اولاً - چنانکه قبلاً ثابت شد حرمت صدقه بر بنی‌هاشم دلیلی ندارد. و اگر رسول خدا ﷺ از بابت مصلحت چنین عملی کرده است باری حکمی ابدی نبوده است چنانکه بلافاصله بعد از روی تمام اهل بیت او و بنی‌هاشم از بیت‌المال که همان صدقات و زکوات بود استفاده کرده و مأخوذ می‌داشتند.

ثانیاً - بر فرض آنکه زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام باشد یاری زکات اغنیای بنی‌هاشم بر فقرای بنی‌هاشم حرام نیست. و احادیث بسیاری در این باب وارد شده است که از آوردن آن به علت تطویل معذوریم و فتوای عموم فقهای شیعه نیز بر آن است.

و همواره معلوم و مشهود است که اغنیای صادرات بیش از اغنیای غیرساداتند اگر زکات را چنانکه خدا مقرر فرموده است ادا کنند برای فقرا است کافی است دیگر چه

احتیاجی به چنین خمسی که روی هیچ قاعده و حساب و میزان و ملاکی نیست و ظالمانه‌ترین حقی است که برای طبقه خاصی تعیین و جعل شده است و بالمآل موجب تهمت بصاحب شریعت و بر پیکر اسلام قاطع‌ترین ضربت است. (نعوذ بالله من عدو جاحد و ولی جاهل) و انگیزه تألیف این کتاب نیز دفاع از چنین ضربت و برائت از چنان تهمتی است. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

در مصرف خمس و سهم امام علیه السلام در زمان غیبت

بر اهل تحقیق روشن و برای طالبان حقیقت آنچه تا اینجا گفته شد معلوم گردید که موضوع خمس و حقیقت آن چه بوده است. اصل خمس در ابتدای امر مخصوص غنائم دارالحرب بوده و بین ذی‌القربی و یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم صرف می‌شد و بنی هاشم نیز مانند دیگران سهمی داشتند که آن تحت نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت به هر که هر چه می‌خواست می‌داد. معذک بصورتی در آمد که تدریجاً آنرا به اموال مشمول زکات چون معادن و کنوز و غرض کشانیده و بعداً به همه اموال و ارباح تعمیم دادند و با تمام این کیفیت بر طبق احادیثی که گذشت سرانجام ائمه علیهم‌السلام آنرا بشیعیان خود مباح و تحلیل فرمودند. لکن کاسه‌های داغ‌تر از آتش یا دایگان دلسوزتر از مادر بمثل معروف (شاه بخشید و شیخ علی‌خان نمی‌بخشد). همچنان دادن خمس را از اشیاء مذکوره به علاوه غنائم دارالحرب واجب گرفتند. اما چون در همین خمس (مخصوصاً خمس ارباح مکاسب) که اختصاص به امام داشت به اشکال برخوردند زیرا امام فعلاً ناپیدا است و دسترسی بحضرتش نیست، بناگیز دچار تشتت و اختلاف شدند.

پاره‌ای از آنان بکلی خمس دادن را واجب نمی‌دانند بدین شرح:

۱- در کتاب تجدید الدوارس که تازه‌ترین کتب فقهی است که در زمان ما نوشته شده است در (ص ۳۱۱ ج ۵) عبارتی دارد باین مضمون: اصحاب (یعنی فقهای شیعه) در حکم اخماس در زمان غیبت و انقطاع سفارت در اختلاف می‌باشند بر چند قولی که از آن اقوال اینست که بدانچه شیعه مالک می‌شود از هرگونه اموالی که بوده باشد خمس تعلق نمی‌گیرد. این قول را شیخ مفید در المقنعه و شیخ طوسی در النهایه و در المبسوط از قول پاره‌ای از علمای شیعه نقل کرده‌اند - و در ظاهر کلام دلیلی هم در (المواسم) همین است. صاحب ذخیره‌العباد مرحوم محقق سبزواری نیز بهمین قول قائل شده است (در صفحات گذشته آراء علمای شیعه در این خصوص گذشت).

۲- در مصباح الفقیه مرحوم حاج آقا رضا همدانی (ص ۱۵۸ ج ۲) از قول مرحوم سبزواری آورده است که آن مرحوم در ذخیره عبارتی به این مضمون دارد:

دلیلی بر ثبوت خمس در زمان غیبت نیست زیرا دلیل خمس منحصر به آیه و اخبار است و در هیچ‌یک از این دو سند برای پرداخت خمس دلیلی وجود ندارد! اما آیه از آن جهت که خمس مخصوص غنائم دارالحرب است آنهم مختص بحال ظهور است نه غیبت. مرحوم سبزواری پس از آنکه گفته شیخ را در النهایه در این باب نقل می‌کند سرانجام می‌نویسد (و يظهر من کلامه تجویز بالقول الاول، یعنی التحلیل) اما در المبسوط این قول را نپسندیده است و قائل شده است به دفن یا وصیت!!

شیخ طوسی در النهایه صفحه ۲۰۰ چاپ بیروت می‌نویسد: فاما فی حال الغیبة فقد رخصوا لشیعتهم التصرف فی حقوقهم مما یتعلق بالاخماس و غیرهما فیما لا بد لهم من المناکیح والمتاجر والمساکن فاما ما عدا ذلك فلا يجوز التصرف فيه علی کل حال و ما یتحقونه من الاخماس فی الکنوز و غیرهما فی حال الغیبة فقد اختلف قول اصحابنا فيه و لیس فيه نص

معین الا ان کل واحد منهم قال قولاً يقتضیه الاحتیاط. آنگاه قول دفن و وصیت را آورده است و چنانکه دیده می شود قولش مضطرب است.

۳- در کتاب الحدائق الناضره مرحوم شیخ یوسف بحرانی جلد ۱۲ عبارتی دارد که مضمونش این است: قائل شده اند به سقوط خمس!

چنانکه شیخنا المقدم (شیخ مفید) در صدر عبارت خود آورده است و آن مذهب مذهب سلاّر نیز هست بنابر آنچه در مختلف از او نقل شده است. و غیر مختلف هم این قول را نقل کرده است.

سلاّر بعد از ذکر منع از تصرف در خمس در زمان حضور بدون اذن امام گفته است: در این زمان (زمان غیبت) ائمه علیهم السلام تصرف در خمس را از روی کرم و فضل بر ما خصوصاً حلال فرموده اند. صاحب حدائق گفته است: این قول را مرحوم مولی محمد باقر خراسانی در ذخیره^۱ و شیخناالمحدث عبدالله بن صالح البحرانی نیز اختیار فرموده و مستند ایشان هم اخبار تحلیل است. بعداً (صاحب حدائق می نویسد این قول هم الان بین جمله ای از معاصرین مشهور است.

۴- علامه حلی در مختلف الشیعه (ص ۳۱ ج ۲) می نویسد: احتج ابن اجنید باصالة براءة الذمة و بما رواه عبدالله بن سنان. یعنی ابن جنید احتجاج فرموده است به اصل براءة (در عدم وجوب خمس) و بروایت عبدالله بن سنان که از قوم معصوم روایت کرده است که: ليس الخمس الا في الغنائم خاصة، یا حدیث تحلیل ... و هم آن محروم در المختلف (ص ۳۹) فرموده است: قائلین به اباحه خمس مانند سلاّر و غیره احتجاج کرده اند که

۱- در ذخیره می فرماید: قد ذکرنا سابقاً ترجیح سقوط الخمس الارباح فی زمان الغیبة والمستفاد من الاخبار الكثيرة السابقة فی یجب الارباح. آنگاه احادیث تحلیل اشاره می کند و آنها را صحیح می شمار سپس بطرح اشکالات وارده می پردازد و از همه آنها جواب می گوید. طالبین تفصیل به آن کتاب مراجعه فرمایند.

باحادیثی که دلالت بر اباحه دارد در منتهی‌المطلب (ص ۵۵۵ ج ۱) نیز فرموده است:

اختلف علمائنا في الخمس في حال الغنيمة فاسقط قوم عملاً بالاحاديث الدالة...

۵- مرحوم شیخ مفید در المقنعه (۴۶) در اختلاف شیعه در دان خمس در زمان غیبت امام فرموده است: فمنهم من سقط فرض اخراجه لغيبة الامام و ما تقدم من الرخص فيه من الاخبار.

۶- محقق حلی رحمته الله در کتاب شرایع الاسلام (ص ۳۵) می‌نویسد: ثبت اباحه المناكح والمساکن والمتاجر في حال الغيبة و ان كان ذلك باجمعه للامام او بعضه و لا يجب اخراج حقه الموجودين من ارباب الخمس.

۷- صاحب حدائق در (ص ۴۴۲ ج ۱۲) از قول صاحب مدارک نقل کرده است که او فرموده است: والاصح اباحه ما يتعلق بالامام من ذلك الاخبار الدالة عليها.^۱

۸- شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۴۲ ج ۴) در رد بر اشکالات خمس فرموده است: (اما الغنائم والمتاجر والمناكح و ما يجري مجرى هما مما يجب للامام فيه الخمس فانهم عليهم السلام قد اباحوا لنا ذلك و سوفوا لنا التصرف فيه) و بعد اخبار تحلیل را آورده است.

۹- مرحوم ملا محسن فیض در کتاب مفاتیح پس از گفتگو در باره خمس و اختلاف در آن و تحلیل ائمه علیهم السلام آن را بر شیعیان سرانجام چنین می‌نویسد: (الاصح عندی سقوط ما يختص به عليهم السلام لتحليلهم عليهم السلام ذلك لشيعتهم) در کتاب الوافی و محجه البیضاء و نخبه نیز این عقیده مفصل است.

۱- این قول صاحب مدارک در آخر کتاب خمس بدین نحو است: (والاصح اباحه ما يتعلق بالامام من ذلك خاصة للاخبار الكثير الدالة عليه كصحيحه على بن مهزيار) آنگاه اخبار تحلیل را آورده و بنقل اقوال و آراء فقهاء شیعه پرداخته است و سرانجام می‌نویسد. و كيف كان فالمستفاد من الاخبار المقدمة اباحه حقوقهم من جميع ذلك.

- ۱۰- صاحب ریاض پس از آنکه قول به تحلیل را از عمانی و اسکافی نقل کرده است خود آن را تأیید و تصویب کرده است.
- ۱۱- مرحوم مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه (ص ۵۱ ج ۲) در موضوع تحلیل خمس گفته است: جمعی گفته‌اند که همه ساقط است بقرینه اینکه حضرت فرمود که در شکم و فرج هالکند مگر شیعیان و شکم عبارت از همه چیزهاست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است: [وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ] [البقرة: ۲۹۹].
- ۱۲- قول مرحوم شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی در کتاب شریف منتقی الجمان (ص ۱۴۵ ج ۲) که قبلاً آوردیم که قائل باباحه خمس و عدم وجوب آن است.
- ۱۳- قول محدث بزرگوار عبدالله بن صالح البحرانی است که بنقل حدائق می‌فرماید: یكون الخمس باجمعه مباحاً للشيعة و ساقطاً عنهم فلا يجب اخراجه عليهم. نتیجه تمام؟؟ اقوال آنکه خمس در زمان غیبت واجب نیست.

مصرف سهم امام علیه السلام

با بیانی که تا اینجا معلوم گردید که بر فرض صحت اخبار خمس ارباح مکاسب (و حال اینکه همه آن اخبار ضعیف است) خمس آن خاص امام علیه السلام است و فتاوی فقهای اقدم شیعه و حتی بسیاری از متأخرین بر آن است که چون ائمه علیهم السلام خمس را بر شیعیان خود تحلیل فرموده اند بدین جهت و جهات دیگر از ایشان ساقط است اینک باید دید فقهای که آن را واجب می‌دانند یا از باب احتیاط ادای آن را بهتر می‌دانند نظرشان در این باره چیست و چه مصرفی برای آن در نظر گرفته‌اند؟

از کسانی که دادن خمس را واجب یا باحتیاط اقرب می‌دانند ظاهراً فقهای بعد از شیخ مفیدند. ۱- مرحوم شیخ مفید در المقنعه (ص ۴۶) بعد از ذکر اختلاف شیعه در موضوع خمس عباراتی می‌آورد که دارای این مضمون است: (پاره‌ای از علمای شیعه

گنجینه کردن آن را واجب می‌دانند و خبری را که وارد شده است که در هنگام ظهور، زمین، گنج‌های خود را ظاهر می‌کنند و چون آن حضرت قیام کند خدای سبحان او را بر گنج‌ها دلالت می‌کند، پس آن گنج‌ها در هر جائی بوده باشد آنجناب اخذ می‌کند، سند گرفته‌اند! و بعضی هم صیله ذریه و فقرا شیعه را بطریق استحباب نظر داده‌اند. و من این قول را دور از صواب نمی‌دانم! بعضی هم نظر داده‌اند که باید خمس را از مال جدا کرد برای اینکه آنها بصاحب‌الامر بدهد پس اگر ترسید از اینکه مرگ او را قبل از ظهور دریابد وصیت کند به کسی که بعقل و دیانت او وثوق دارد تا آن مال را تسلیم امام کند هرگاه او را درک کرد. وگرنه وصیت کند به کسی که قائم‌مقام اوست در تقه و دیانت بهمین شرط تا آنکه امام علیه السلام ظاهر شود. آنگاه می‌نویسد: (و هذا القول عندی اوضح من جميع ما تقدم) یعنی این قول در نزد من از جمیع اقوالی که گذشت واضح‌تر است!!

۲- مرحوم شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۴۷ ج ۴) همین نظر و عبارت شیخ مفید را نقل و تبعیت می‌کند و در آخر می‌نویسد: و ان ذهب ذا سب الی ما ذکرناه فی شطر الخمس الذی هو خالص للامام علیه السلام و جعل الشطر الاخر للایتام آل محمد علیهم السلام و ابناء سبیلهم و مساکینهم علی ما جاء فی القرآن لم یبعد اصابة الحق فی ذلك بل کان علی الصواب: یعنی اگر کسی دنبال آن قولی برود که ما در خصوص نیمه خمس که خاص امام است مذکور داشتیم و نیمه دیگر را به ایتام آل محمد و ابناء سبیلشان و مساکین ایشان اختصاص دهد بنا بر آنچه در قرآن آمده است دور نیست اصابت او بحق در این باره بلکه براه صواب است. (مخفی نیست که این قول شیخ طوسی مربوط به خمس غنائم دارالحرب است. و خمس ارباح مکاسب خاص امام است چنانکه اخبار؟؟ دلالت دارد.

۳- مرحوم محقق حلی در شرایع الاسلام (ص ۵۲) بعد از آنکه نظرهای مختلف را در باب خمس آورده است در باره سهم امام نوشته است: و قبل یجب حفظه ثم یومی به

عند ظهور امارة الموت و قبل يدفن و قيل يصرف النصف الى مستحقيه و يحفظ ما يختص به العصايه. يعنى بعضى قائلند به اينكه حفظ آن واجب است آنگاه در هنگامى كه آثار مرگ ظاهر شد بدان وصيت كند. و گفته شده است كه دفن شود و نيز گفته اند كه آن نصف به مستحقانش مصرف شود و آنچه مخصوص امام است وصيت كند تا به آن حضرت برسانند.

۴- علامه حلى در منتهى المطلب (ص ۵۵۵) نوشته است: و بعضى از علمای شيعه دفن كردن را واجب دانسته اند براى اينكه روايت شده است كه زمين گنج‌هاى خود را در هنگام ظهور آشكارا مى كند و بعضى از ايشان نظر داده اند كه صله ذريه و فقراء شيعه بر وجه استحباب بعمل آيد. و بعضى از ايشان گفته اند: آنمال را از خود جدا كند پس اگر از مرگ ترسيد آن را وصيت كند به كسى كه وثوق بعقل و دين او دارد تا آن را (در صورتى كه امام را دريابد) تسليم او كند و اگر نه همچنين بدان وصيت شود تا امام ظهور كند.

۵- مرحوم ملا محمد تقى مجلسى اول در كتاب لوامع صاحبقرانى شرح بر من لا يحضره الفقيه (ص ۵۱ ج ۲) در اين خصوص مى نويسد: مال آن حضرت را ضبط بايد كرد و به ثقات عدول مى بايد سپرد و دست بدست تا وقت ظهور آن حضرت عليه السلام برسانند. و بعضى گفته اند كه دفن مى بايد كرد چون احاديث وارد شده كه در وقت ظهور آن حضرت زمين گنج‌هاى خود را به آن حضرت مى رسانند. و بعضى گفته اند كه بدرىا مى اندازند. در پايان مى نويسد اما گرفتن از صاحبان اموال: به ايشان مى گوييم بر سبيل احتياط است و محتمل است كه در واقع شما را عشر بلکه خمس نبايد داد و در صورت دادن براءت زمه مثبت است. از وجوه ديگر والله تعالى اعلم.

واقعا چه خوب است كه آنرا بر سبيل احتياط پردازند! و از آن خوبتر كه آن را بدرىا

اندازند!! آفرين باین نظر!!!!

۶- مرحوم میرزای قمی در کتاب غنائم الایام (ص ۳۸۶) گفته است:
 در باره خمس در کلام اصحاب اختلاف شدید است. سپس قول شیخ مفید را آورده
 و همچنین اقوال دیگر را که قائل بسقوط اخراج آن می‌باشند.
 ۷- مرحوم شیخ محمد حسین آل شکاف‌العطاء در کتاب سؤال و جواب خود (ص
 ۵۵) در جواب سؤال از دادن سهم امام بمجتهد پس از جواب آن فرموده است: اما الیوم
 فقد صار مال الامام سلام الله علیه کمال الکافر الحربی یتهبه کل من استولی علیه فلا حول و
 لا قوة الا بالله. یعنی امروز مال امام علیه السلام همچون مال کافر حربی است که هر کس بدان
 دست یافت آن را به یغما می‌برد. و لا حول و لا قوة الا بالله.

ختم کلام در این مقاله

بر مطالعه‌کنندگان حقیقت‌جو و حق‌شناس که با دقت و انصاف این اوراق را مطالعه
 کرده‌اند معلوم شده است که: خمسی که اکنون بین شیعه و فقهای آن معمول است
 بطوریکه خمس تقریباً تمام اشیاء را منحصر بامام غائب و فرزندان هاشم می‌دانند
 هیچگاه در زمان مسلمانان از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام معمول نبوده و
 کتاب و سنت از آن بی‌خبر است و احادیث ضعیفی هم‌چنانکه گذشت آنرا فقط برای
 امام معصوم اثبات می‌کند و ائمه معصومین علیهم السلام هم طبق همان احادیث بلکه بهتر و
 بیشتر مجد تواتر یا استفاضه به شیعیان بخشیده‌اند. حال، انگیزه آن چه بوده که به این
 صورت درآمد است و نتیجه آن با این کیفیت چیست؟ و اینکه امروزه از همین ممر یا
 اینکه اکثر مردم از پرداخت آن تن می‌زنند پولهای کلان و بودجه‌های سنگین برای چه
 اموری تهیه و مصرف می‌شود؟ چنانچه خالی از هر گونه حب و بغضی این کتاب را
 مطالعه فرموده باشید به آن انگیزه پی برده اید [فَأَعْتَبَرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ] [الحشر: ۳]

آنچه باعث شد که ما زحمت تتبع و تحقیق و نگارش و تألیف را در این خصوص بر خود هموار کنیم و بسا که با این عمل خود را در معرض بغض و عداوت و نفرت و تهمت افراد و اشخاص بسیاری قرار دهیم و خدای را شاهد می‌گیریم [وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا] [الرعد: ۴۰] فقط رفع این تهمت و دفع ضربت این نسبت بصاحب شریعت بود که پیغمبر بزرگوار اسلام را که صرفنظر از جنبه پیغمبری، فرزانه‌ترین فرد بشر و غمخوارتر شخص نوع انسان نسبت به جامعه انسانی است، متهم شود که فرزند زادگان دختر خود، و سایر خویشاوندان دور و نزدیک خویش را اختصاص و امتیاز بحقوقی داده است که از حیث ماده و مدت عزیزتر و پرمایه‌تر و طولانی‌تر و با دوام‌تر حقی است که هیچیک از سلاطین جبار و پادشاهان نامدار صرفنظر از پیغمبران بزرگوار برای فرزندان خود چنین آتیه‌ای پیش‌بینی نکرده‌اند بطوری که یک پنجم ثروت روی زمین اختصاص بیک دسته از مردمی دارد که یکصد هزارم جمعیت روی زمین نیستند که اگر واقعاً روزی صورت عمل بخود گیرد بهر سیدی روزانه بیش از هزار بلکه چند هزار تومان می‌باید داد! در حالی که نصف دیگر آن بلاصاحب بوده و بفتوای فقهای شیعه (آن فقهای که پرداختش را واجب می‌دانند) باید آنرا در زیر زمین دفن کرد و یا در بیابانها بصورت گنج پنهان کرد تا روزی که امام غائب ظاهر شود و آنرا تصرف کند! و یا بطور ودیعه به اشخاص موثق سپرده شود تا بعد از هزاران سال آنرا بصاحب‌الزمان برسانند. و یا اینکه آنرا برده در دریا افکنند و اخیراً و اخیراً بصورتی در آمده که بفرمود، کاشف‌الغطاء چون مال کافر حربی بیغما برند! در مقابل آن، زکاتی را برای فقیر غیر سید در سال بیش از ده الی پانزده تومان^۱ می‌رسد چنانکه در کتاب زکات این مدعی اثبات شده است.

آیا این کیفیت خود مؤثرترین تهمت بر نفس پیغمبر و قاطع‌ترین ضربت بر پیکر اسلام نیست؟ باید اقرار کنیم که ما خود قبل از تحقیق از این وضع غیرعادلانه بلکه

۱ - این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی).

ظالمانه تعجب کرده و از این تصور آسمان و ریسمان نامنصفانه بسی رنج می‌بردیم تا بحمدالله و حسن توفیقات در اثر تتبع و تحقیق و هدایت و توفیق الهی به نتیجه‌ای که ملاحظه می‌فرمائید رسیدیم. **والحمد لله الذی هدانا لهذا.**

اینک این کتاب را در نهایت احترام و ادب به پیشگاه افکار ارباب انصاف از اولی‌الالباب تقدیم کرده و از دانشمندان منصف و خداپرست خواهانیم که آنرا خالی از هرگونه تعصّف و عناد مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند و اگر ما را در این طریق در صواب و توفیق یافتند بدانند که این فضلی بوده است از جانب خدا. «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء» زیرا آن روزی که ما تصمیم بتألیف این مختصر گرفتیم هرگز این موفقیت را منتظر نبودیم.

و اگر در آن خطا و اشتباهی است خدای بزرگ شاهد است که عمداً راه خطا را نیوئیده‌ایم بلکه همواره از پروردگار متعال با تضرع و ابتهال هدایت و توفیق در اینمورد و در تمام موارد طلب و سؤال کرده‌ایم یقین داشته و داریم که **انه مجیب الدعاء.**

و چنانچه خطا و اشتباهی در این مطلب رخ دهد عجب نیست زیرا راهی است که کمتر کسی پیموده و وادی غریب و پرخطر است که بندرت در آن قدم نهاده‌اند، بلکه تا آنجا که سراغ داریم تاکنون هیچکس بچنین عملی اقدام نکرده است! و خود همین کیفیت موجب بسی شگفتی است که با این که در هر روزی در دنیای اسلام لااقل دهها کتاب در پیروان مطالب دینی نگاشته و چاپ و منتشر می‌شود چرا مطلبی بدین مهمی را از نظر دور داشته اند؟ در حالی که تحقیق در این مطالب از هر مطلب و موضوعی لازم‌تر و واجب‌تر است. زیرا رابطه مستقیم با حقیقت دین دارد. و حقانیت هر دین از احکام و قوانین آن معلوم می‌شود.

امروزه دنیای پریشان و جامعه سرگردان، در جستجوی یک مرام اقتصادی است و نصف مردم دنیا پیرو مسلک کمونیستی شده‌اند از آن جهت که در آن مسلک شوم به

مسئله اقتصاد بظاهر توجه بیشتری شده است. و به ادعای طرفدارانش حقوق کارگر و رنجبر تأمین شده است. و بیکارگی و مفتخواری در آن نیست. و می‌توان با آن بلای فقر و فلاکت را از میان برد. آیا خجالت ندارد که دین مبین اسلام که ما مسلمانان مدعی هستیم که آن از جانب خالق عالم و آفریدگار بنی آدم است. این گونه معرفی کنیم که زکاتش چنان و خمسش چنین است؟! و پیش‌بینی اقتصادیش برای فقرا و مصالح اجتماعی این!!؟ در حالی که با مختصر مطالعه کتاب خدا و بررسی سنت و سیره رسول الله ﷺ و دقت در رفتار مسلمین صدر اول و اصحاب که ممدوح کتابند درست عکس این قضیه معلوم و مشهود است.

از همه اینها گذشته اگر ما چون کبک سر بزیر برف برده و چشم دریده جهانیان را که در جستجوی عیب و نقص آئین و دین ما هست ندیده بگیریم و بهمین ذلت و نکبت بسر بریم و مصداق کامل: **کل حزب بما لدیم فرحون**، باشیم ... باری در فردای قیامت روز فزع اکبر و در پیشگاه خداوند و داور حضور پیغمبر جواب خدا و رسولش را چه خواهیم گفت آن ساعت هولناکی که رسول خدا ﷺ خشمناک و در حال خصومت در آن صحرای پر وحشت فریاد برآورد چنانکه قرآن مجید از آن خبر می‌دهد:

و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هدا لقرآن مهجوراً، چه خواهیم کرد؟

انگیزه ما در این عمل فقط این اندیشه بوده است و امیدواریم که در نزد خدا مأجور باشیم. ان ربنا لغفور شکور. زیرا بقدر مقدور در جستجوی حقیقت و طلب حق، سعی و کوشش خود را بکار بردیم! و [لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا] [البقرة: ۲۸۶] [إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ] [فاطر: ۳۱].

حیدر علی قلمداران قمی